

الْقَوْلُ الْحَكِيُّ فِي ذِكْرِ آثَارِ الْوَلِيِّ

در بیان ملفوظات و معارف حضرت شاه ولی اللہؒ

مع مقدمہ
حضرت شاه ابوالحسن زید فاروقی

ناشر
حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی

الْقَوْلُ الْجَمَلُ
أَشَارَ الْوَلِيِّ فِي ذِكْرِ



در بیان ملفوظات و مکشوفات بمعارف حضرت شاه ولی الشریعہ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیہ طباعت پوشیدہ

در

شاه ابوالخیر اکاڈمی، شاه ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

الْقَوْلُ الْجَمِّي

بسم الله الرحمن الرحيم دعاء بالخير

الحمد لله الذي اصطفى نوح الانبياء سائر الخلق افضلهم تفضيلا وخص الكليل منهم
 بمعرفة اسماء وصفته ومجته كنهاته اجالا وتفضيلا فاوليك من الانبياء كالعبد
 من الجن تشريفا وتوقيرا وافاض علوما مجته في سويداء قلوبهم من آيات قدرته واسرار
 وكراماته تلك تزيلا وازبرا عينا لخواهرهم وبواطنهم اما استبرقون بها غلطات يميزون
 انهم كليمكم وجعلهم وسائط جوده وسحاب جوده ومنهم تزل البركات وعلي ايديهم
 الكرامات وملك سنته الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصيا الله افضل الرسل
 الكليل ماوي الخلق من عوايات الطبيعة ترغيبا وتهويلا الذي جابر بالمنة الخفيفة السمحة
 السهلة والغايرة الجنة الجليلة الضاحية تسهلا وعليه واصحابه الذين اتخذوا سنة
 السنية في نافع امورهم سلكا وسبيلا وفاروا بالحق الاوفي والسهم الايسر من
 علومه ومفاته وحصلوا تحيلا چون تيسر ارباب علم واليقان واصحاب معرفة ودعاه

ثابت و محقق گشته که هرگاه حق سبحانه تعالی اراده ظهور نوی خود در باب هدایت ناس
 بوجود ولی از کمال و ثمره اینها میسر یابد و اینها را به جرحه از قوای خود ساخته مصدر آثار و
 اقوالی که بینی و معرفت کمالات خودش باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته
 بیدر کنند و بدلات وی بی مقصود خود برند و بی مراد این فیض را که با ناسلم بی باشد
 میچیز از اینها را به نصیحت و حکمت در این باب نیست که هر چند نسبت وی با ناس
 ناس نسبت نفس شمار ثابت است که اگر چه شورش و شورش ندارد اما ثابت است و آنچه
 می شود لیکن چون کسی را توقف بوجود وی حاصل شود و بر کمالات او اطلاع دست دهد
 لایه ترش بفرض وی زیاده تر صورت بندد که علی حسب سنته الله از جانب قابل
 هر چند اقبال فیض بیشتر قبول او مرفض را که کمتر تا برین فیض را رحمت الله الوالی
 محمد عاشق المتحاب با علی بن الشیخ عبد الله الباری عوی الیه بی کان الله لهما و اصلح الیهما
 الحفی و الجلی عمر جمید اردو که شب یازدهم شمس شعبان سنه اربع و اربعین بعد الاقص
 و المایت بمنزله بالغ که مرطبه عامه از یک سو جنب مدینه مطهره است در وقت صبح
 از مدینه طیبه ازین کمترین را حضرت مرشدی و مولای او صدر مانه و مدکر او انه جامع کمال
 الانسان الالهی فی ذی امهات خفای الوجوبی و الامکانی المکنی فی الملکوت باری
 الفیاض المسیم من عبد الله النبی صلی الله علیه و سلم باری و حکیم الامنه الوارث من
 حبه الفاروق الاکبر سران الله میلق علی بن عمر الفود بالشیخ ولی الله عفا و قیل
 احمد با سمار محل نانو که مرکب خاص انجباب بود بخشیده بودند و نیکو تا نیم اندازان
 اعجاز بیان سخن در الهام بعضی اسرار علامه و معارف دقیقه فاضله ایشان میرفت
 در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری شد که اگر چه تیره و تار بعضی آثار که قریب

نمر

ش ۱

۲۰۰۰

ادراک اکثر الناس مستند بر دل و دهرانه و ضمن ان سر می مند بر باید و نوا بد عظیم
 مشاهده و نماید زیرا که اکثر کتب مضافه مرتبه انوار ان بمنظر است که ادراک عاقله
 الناس بان تواند رسید که انما نصیب خواص اند بل بعضی از اینها خط اخلاص الخواص
 پس این خاک را بمقتضای ان ترکیم فی ایام و هر یک تفصیلات الاقوال و موضوعات
 نعم العید واجب و بدوین نفس رحمانی و نور عظیم و انست که در ضمن این بخش و باب
 منعم علمی بر این خاک را مضحج ساخت که بر فی ازان مقدم نسبت که اولاً تمهید
 و تقسیم غرض هر دو وقت باین امر تحلیل الفکر و و خامس عشر شهید مذکور در مکمل
 شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الی ازا حاطه تحریر
 و تقریر برون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه شرف جمع
 و تبیین اکثر کتب اسراریه انجاء نصیب این خاک را نمود الحمد لله علی ذلك
 حمد اکثر العبد و معلومات السد و یا بدوام الله و این رساله را بنده کثرت و کرامتی که از ایام
 ولادت با سعادت بطور آمده بودند انشاء نمود و انرا تقسیم مقرر ساخت قسم اول
 در کلمات از کثوف و شرافات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی در باره از
 کلمات ارشاد و سمات معارف آیات و قسم ثالث که بمنزله ذیل قسم
 اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که با انجاء نسبتی دارند بعضی با ان
 مع القوابت و بعضی با ابدت و قرب معنوی و بعضی خیر درین رساله بقید قلم نیامده
 بلکه بر انجاء مکرر عرض شده و بشرط اصلاح نشره یافت و هم چنین در قسم
 ثالث احوال کی که تحریر نمود یا بروی گذر نینده یا بروایت ثقة اعما کرده محرر کرده
 و چون مقصود از این تحریر و تقریر افاده نواید کبری طریقت و نواید عظمی حقیقت است

مرقطالین را بنابر آن بر قصه راضون بلفظ افاد کرده و کید و ستیها بقول الجلی فی ذکر
 الولی و هو حسبی و نعم الوکیل قسم اول در کلمات از کثرت و غیره افاد و تشبیه مانند کقبل
 اند و لاوت حضرت ایشان یعنی از آثار کمالات شان مثل ثبوت وجود
 شریف ایشان از طرف ارجح اولیا رکبا ظاهر می شد چنانچه روزی امام
 الطریق و قطب الحقیقه آغی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس سره
 بتقریب زیارت مرقد نور حضرت خواجہ قطب الدین بخیار کاکی قدس سره نشین
 برده بودند چون برآمدند بر سرار خواجہ توبه شدند روح شان ظاهر شد و گفت شمارا
 فرزندی پیدا خواهد شد و او را قطب الدین نام کنند ایشان ملاحظه کن سن ایل یقیناً این
 امر نبود این معنی را بحسب امور عادی و طبیعی استفاد نموده طنز نمودند که شاید مراد
 ازال این الاین باشد یعنی شیخ صلاح الدین را که فرزند حسین ایشان بودند سیری متولد
 گردد و حضرت خواجہ بر این خطه مشرف شده فرمودند که این مراد من نیست بلکه از
 شما پیدا خواهد شد چون مدتی برین برآمد با وجود آنکه کمال تجرد و تقوی بودند و اعراض از دنیا
 و دنیا باطل می داشتند و بس شریف هم به پیری رسیده بود لیکن سر این معنی که لضم
 موسی اندر درخت آتش دیدیم سبز تر می شد اندرخت از نار شهبه و در صحرای
 صاحب دل هم چنان دان و هم چنین انکاز بطور یوست و داعیه ترویج دیگر می داشت
 و عصبیت و اضرب عفت و خردگان قدوه ارباب دوق و وجود محمد اصحاب
 کشف و شهود میان شیخ محمد قدس سره که خلیفه بزرگ ایشان بودند این عقد صورت
 پس حضرت ایشان متولد شدند و بعد از آن برادر خود حضرت ایشان شاه
 اهل الله که کمالات ظاهری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولاً انوار را

نام کبر

استبعاد

و اموشن کردند و حضرت ایشان را بشا اولی الدوم سوم ساختند و بعد از آن
 بشارت مذکوره را پاد آوروند و قطب الدین احمد میر سیح نمودند الحمد لله که ذات
 مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمده پیش از ولادت حضرت ایشان
 حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه
 که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و با ادب طریقت متادیه و با یم قلم حقیقت
 عارفه و مصداق اسم خود خواند بودند و در این معنی از بس رجال سبقت نموده
 شبی بنام تهمید برخاسته بودند و قریب یک یک نماز ادای می نمودند چو از صلوة فارغ
 شده دست بدعا برداشتند باین هر دو مصباح قدری فاصله بود در آنوقت
 ایضا دو دست دیگر از قریب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند والده ماجده از مشاهده
 این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره توجه شده فرمود اند
 که این هر دو دست فرزندان ما است که قولده خواهد شد و بی با مادر این صلوة حاضر است
 و شریک در دعا ما و من بعد از آن حضرت ایشان تولد شدند و در بیفت سها
 در نماز تهمید شریک والدین گردیدند و بعد از آن باین هر دو دست بدعا برداشتند
 بهر وضعی که پیش از آن بسین مشاهده افتاده بود و انجمنی بی تفاوت صورت
 پس والدین باین از رویت این صورت آن واقعه یاد کردند و شکر حضرت
 حق سبحانه بجا آوردند حضرت ایشان در بطن ام چنین بودند که روزی والده
 ماجده ایشان بقسمت طعام بر اسل بیت مشغول بودند در آنوقت حضرت
 بزرگ قدس سره قریب انتقام طعام تناول میفرمودند و راشاء آن مسکنیه سایه
 آرداد و بنام خدا که آن طلبید حضرت بزرگ قدس سره برست خادمه اولاد

ویرانم نان و شادند باز از میان راه خادمه را باز طلبیده تا نایم باقیه نیز عطا کردند
 و فرمودند که این طفل چنین میگوید که در راه تمام نان باید داد و نه اقتصار بر نیمی باید کرد خدا
 فصل ولادت با سعادت حضرت ایشان در قریه سیاهیت بخانه جد یعنی ام الامم زهرا
 چهارشنبه مطابق چهارم ثوال طلوع شمس سیزده اربع عشر از قرن دوازدهم صورت است
 منجم افترشان بصاعت نمودارات حکم کردند که طلوع ولادت با کرامت در
 درج ارجوت بود و شمس در درجه طالع و زهره در هشتم ان و عطارد در سبت بیستم
 ان و زحل در دهم درجه حمل و مشتری در یازدهم ان و ان سال سال قران علو بین بود
 است و ان در اول درجه ثوره و مریخ در دهم درجه ان و راس در سرطان و از جمله اعظم
 کرامات ایشانست که طالع نشان با طالع انحضرت صیاحه و علیه وسلم که اهل تخیم
 با استخراج ان موافق شدند درین معنی که شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد
 و گویا سیاحت و رشت کمال بنو علی ابوجہ الکل ایشانرا حاصل گشت یعنی از اهل
 سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و موی محمد اعظم کشمیری که از مریدان با اختصاص
 حضرت ایشانند قصیده مدحیه ایشان نمودند به نحی که اگر از سر بر مصراع ان حرفی گیرند مصرع
 مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابرکرم بحر حکم عالی نسب و الامکان پیدا اید
 و همین را مصرع اخر قصیده گردانیدند مسجد عیسی که از باران خاص ابوام حضرت
 ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان قنوله شدند و بر ورسیم برای ایشان
 و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت در شعی آمدیم چون شرف ملازمت حاصل
 مراسم تنبیه او نمودم حضرت مولای و مرشدی بنیابت فرج و لب است
 تنفی فرموده بفرمان کرامت بیان رانند که فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شده که بچ

متولد گشت در قنطاریچده پیش ما آوردند هرگاه بچه ها نهند و بر روی وی چشم
 خود کشا دم بر نسبت خود توجه کردیم در آن لحظه خویش را در ترقی یافتیم و درستی
 که داشتم نیا دتی رحا سس کردم و این معنی برکت این مولود بود از ابتداء
 قنطاریچده ایشان نهایت صفا دوست و لطافت پسند افتاده بود
 چنانچه در ایام طفولیت که هنوز ای غیب تر جان شان غایب اشتهاده بود
 از ادما سس و از جاسس متفرس می نمودند و شایب متو شخم چه بر خود چه بر کسان
 که با آنها اصطلاحی قوی میباشد شستنی پسندیدند و بت اهل و اشراف این امور را پی
 نمی نمودند پس بعد از ایام وقتی بحسب اتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
 پوشاک ملین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشسته
 از بس که زبان کلام نمی کردند و امن را بدست گرفته نخلع ان اشارت می نمودند
 و یک این معنی را فهم میکرد چون این فیض مکرر شد این صورت قوی دل تنگ شدند
 و کبر آغاز میدادند و ناله می نمودند و گیتی بانی سر نمی برد و لاچار هر کس یاد او حاصل می
 میداد اما خود نمیداشت از آثار روز دیگر هم چنان معض خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
 بحسب اتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
 حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت مبطل خاطر گشتند
 و همه کلال و ملال که میباشد شستند پاکیزه را بیل شد و فرج و سرور هر چه تمام تر روی آورد
 پس حاضران بملاحظه این حال غایت اشتهال ان نکته را در یافتند و تعجب کردند
 قریب فقام حضرت ایشان والده ماجده شان را پیشتر روی نمود
 که گویا سریری تمیحه دار گسترده است و بر آن سر بر حضرت بزرگ قدس سره

الله
 خواب والده هیر
 ممبر از فیقت نبوت

بنا مشغول اند چون از آن شغل فارغ شدند جایری قافله رنگ که متعارسرخ دارد اند
 بر کشته بکته آن سیر بر نشست و از متعار خود یاره کاغذ پیش ایشان انداخت پس
 آنحضرت کاغذ مکرر برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بر آن اسم الله بزرگ
 نوشته پس از آن آن طایر در هوا پیران نمود و منوقت آن جانوری طوبی رنگی که پیش
 سبز و متعارش سرخ بود آمده هم در جای نشست و بر طریق طایر اول پاره و طاس
 در متعارش پیش ایشان انداخت آنرا نیز برداشته ملاحظه فرمودند و روی هم مذسب
 مرقوم بود در سطر اول اسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر نبوده ختم نمیشد
 ما این را نبینی میگویم و آلهه ماجده حضرت ایشان میفرمودند که ما را در آن وقت کمان
 آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره هست لیکن همدان
 ساعت ایشان آن پاره و طاس را ملاحظه نموده بطرف ما توجه گشته فرمودند که
 ما نمی گفتم که فرزند تو در کمال و بزرگی چنین و چنان خواهد بود این بشارت هم موید اینست
 پس از کلام صدق نظام شان در همان مقام معلوم شد که این بشارت در حق
 حضرت ایشان بوده و بعد از آن بوضع پیوست که طایر اول بمشرف حضرت بزرگ
 قدس سره فرموده که اسم الله دلالت بر شهود ذات صفت دارد و قافله رنگی طایر بر سر
 انجلی و صدق لمن در بیان معارف و تائید و تحسوس و این مینه در ذات باریک
 ایشان اظهار من الشمس بوده و طایر دیگر بمشرف کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد از
 بذات صفت و بعد از کثرت مراتب حضرات و احکام نشات از کمال نبوة
 میخیزد و طوبی که در سایر طویر نفیضات و بیان امتیاز دارد بتقریر آن حقایی مشعرا
 و این معنی را از ذوق و مواجید و حقایی و دقایق که در مضامین حضرت ایشان

میر شده اند کاشمش فی طهره الصیف روشن است همو لیل این سخن گفتار و پس
 دلیل آفتاب لوار و پس بی غلبه لصف فاروق اعظم که منقبت لوکان بعدی
 بشی لکان عمر مخصوص بودند یعنی است که باین باشد مدت مبشر باشد و الحمد لله علی و لک
 در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ ارمریدان حضرت بزرگ قدس سره
 که بطریق از لواجی و بسیار جانب سلطان مدتی است برای حضرت ایشان ثیاب
 طلاکاری بدید و استاد مردمان خانه بلا خط آنکه یوم عید قریب بود و شنیدن آنها در امور
 مستحق شایسته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را با غمی
 اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرمود و تجسس آنها نمودند
 مردمان در اخطای آنها مبادا نکرده الکار آوردند حضرت ایشان بالکارشان انصاف
 نمیکردند و باخراج آن مبالغه می نمودند و می نمودند که آن پارچه نازی نظری امین و مقتضا
 مبارک میگردند از آنجا پارس شده آن ثیاب را بر آورده بایشان در پوست اندیند
 شیخ عبدالکیم نیشوری نقل کردند که روزی خدمت حضرت بزرگ قدس سره
 شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذلیل بیایم و بعد ادای مرتب
 نیازتواضع در صف انحال نبشت و عرض نمود که مرا جمعی عارض شده توجی دارا
 آن منبذول شود در الوقت حضرت ایشان که منبر السن بودند در آنجا مبارزتی طفلان
 شیخ داشتند بان غیر متوجه شده فرمودند که یک چیره سبز رنگ و یک جامه از تو
 اسادری برای مبارزه پیش دفع خواهد شد و غیر متاوقت برخواست و چیره
 و جامه موافق فرمایش فاصاحت همان ساعت شفا یافت در ایام
 صبا و حضرت ایشان در قره بلیت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

ذکر قوت کاشمش و
 عالم صبا مثل بخت

ظهور خرق عادت
 بیام صبا

بر روی پشیمان تر غیب نمودند و حضرت ایشان را بر پستی شیبی از سادات باره
 نیاز کرده بود سوار ساخته روانه کرده بودند و خادمان از هر طرف مضبوط گرفته می رفتند
 و ایشان را راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود و بر نفس از اسرار
 لغتوف اطمینانی پیدا داشت استکشافت پاره اران اسرار نمود و حضرت ایشان
 اب ان پس حقانی و وفائی بیان نمودند و چون کسی معان بحیرت افتادند و خیال
 نماند غایب نماند کرامت ترجمان در سنگ بیان آوردند که از حوصله سایل خارج
 می باشد بقوت جافظ هم ضبط ان توانست کرد اما هر وقت این معنی یاد می آورد او را
 حیرت میگرفت و تعجب میکرد اخوند محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت
 والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
 بودند و در رجه بود و برای پالکی برای حضرت بزرگ قدس سرایار کردند و در تیره
 وضو شدند حضرت قبل از هم وضو ساخته آمده پالکی نشسته و قدری نشسته
 پرسیدیم که آیا باکی میروید جواب دادند که وضو منقض گشته برای ساختن وضو میروم
 بسبب استوار این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منقض میشود ایشان فراموش که
 در حدیث وارد شده اند امام شافعی در مذمت خویش از احتیاط فرموده بی سبق
 تخم نمیزد بلکه بیان نمودند تفصیلی که ما را هم در الوقت یاد نمود این صورت موجب
 از یاد تعجب و حیرت گشت و اینام صاحب حضرت ایشان روزی در پهلوی
 حضرت بزرگ قدس سره بر آفتاب نشسته در خیال غیبت قریه حضرت ایشان رو
 و در ان غیبت حجت و دیگر اشیا از معیانت مشاهده نمودند و بعد از اوقات
 بعضی اسرار از آنها بقدر اقصای الوقت تقریر فرمودند و اینام صوفی حضرت ایشان

حب
 ار میستفاد است که
 بسلاطین شاعر بوده اند

مشاهده حجت بایام

شیخ فیروز شاه که ارشاد میر صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بحضرت ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره آمدند و شربشان تجویز رویه بصیری در دارش
بود و این سلسله با حضرت بزرگ بجای آمد حضرت ایشان با وجود صبا که ایام
نصب طفلان بود قطع بحث نموده شیخ فیروز شاه توبه شده فرمودند که بصرا میمان
در غایت ضعف و ناتوانی است چیزی که حلف مایه باشد نتواند دید بلکه اگر چه طفلان
باشد بسبب عدم صفاقت نتواند نظر کرد بل اگر بالای سر باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب بصر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
ناتوانیها چه امکان باشد که لطیف اللف را معاینه نماید ازین ترقیات از ادبی باب
که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت احتیاج و تقاضا آمده ترک ان مباحثه
نمودند بعد از آن یکی کلامشان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند
که مادر را دوی که دیدم این طفل است محبت بلده شاه جهان آباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت نجاب
حضرت بزرگ قدس سره اکثری آمد و اشکالات تصوف استفساری نمود
روزی چند از اشکالات توحید و کالات مشکله پیچیده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر آنها نمود حضرت ایشان الوقت در اینجا
بنابر طفلان مشغول بودند چون دبی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل
خود گذارشته بوی او توبه شده قبل از آنکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب و مانع خود مقصد بی جوابش گشتند و جوابی دانی کافی تقریر فرمودند
چون سایل از آن اشکال جوابش نی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب ان هم مفصل بشنیدم چنین یکیک اشکال تشریح میزد و جواب ان می یافت
پس چون ان اشکالات پیش از توفیق صعب بودند از اجوبه شایسته حضرت
ایشان بان حادثه سخت چران میباید و تعجب تمام پرسید که صاحبان
شما متقین ان نیست کاین اجوبه از کتابی معلوم کرده باشند زیرا که این سخنهای ایشان
نستند که کسی باین سن و سال از کتابی اوراک تواند کرد یا از کسی استماع نموده
تقویت حافظه آنها تواند کرد و پشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکوره هیچ معلوم نمانده که شما
می پرسیدند جوابش بدل بای افتلا می گفتم وی ازین حال تعجب کرد و کمال حضرت
ایشان اعتراف نمود در ایام سابق حضرت ایشان سبق می خواندند در ان مجلس
فضلا و علما و صوفیه عظام حاضر میشدند حضرت ایشان در شایستی سبق مباهت می کردند
و کالات ذبیقه پیش می آوردند که حل آنها مشکل می افتاد روزی طالب علم در
ملبه دکنیه در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
استماع نمود نجاتش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و محقق ایشانند
پس سخن را ایشان می گویند امر از هر طرف تأیید و تقویت نموده درست میگردانند
ازین خیال در کین فرصت و لصد و نخس آمد چون جای آنها باید امتحان این معنی نماید
از منضمای خرد سالی چون بازی میز داشتند در جای آنها یافته چند کوال و فقی بطریق
امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی بر یکس تحقیق تمام بالبدایه تقریر
فرمودند ان شخص از خیال باطل و وطن فاسد که داشت خالت کشید و ندانست
در بید و نور نمود روزی در ملبه دکنیه در مجلس بزرگ حضرت مدرس

آنهاست نمودند که در این معنی چه بتوان خواهد بود زیرا که شیخ بارید از اولیا بودند پس
 چرا بموجب شریعی ان علویان را گشتند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
 و در فکر جواب بودند که عموماً باقی قایم ان مبدء که در ان مجلس حاضر بود و در علم و نما
 و مباحثه کس را نظیر خود نمیداشت گفت که حاضر شده جواب این اشکال من میدهم
 از من بشنوید که فیض الهی از عرش نبوی شیخ بارید می آید علویان را از امایل گردید
 ازین معنی ایشان غضب بوی نظر انداختند پس ملاک شد حضرت سید
 فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آید و بر عرش و هم افلاک مع کبریا
 و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر مکنونه حاجب او تواند شد این امر را
 هیچ عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند و بار دیگر بحال سخن
 نماند و خجل شده است مانند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود شدت
 سن ذکر تعجبها کردند در ایام حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
 قدس سره ذکر ربای مشهور که عاشقی حسیست بجان بنده جانان بودن دل
 بدست در ان دادن و حیران بودن سویی زلفش گهی کردن و در پیش دیدن کاه
 کاه شدن و کاه سلمان بودن افتاده بود و در معنی ان تامل میکردند حضرت
 ایشان فرمودند که مصراع اول معنیست اسلام وجه عبادت حقیقی است که خود را تمام
 صرف کردن است برای تعالی شانه بی مخالفت هیچ لطیفه هیچ جهت و ثانی
 اشاره بدوام توجیه حضرت حق است که مژده ادب طریقت است و ثالث یغایره
 مشایده تمجیبات جلال و جمال و بلع از و آید آنها و تاثیرشان اصل در لطیفه ان است
 چون این را بیان فرمودند سامعان را این معنی مورت حیرت گردید حضرت

ایشان در شش هفت سالگی کتاب زنجانی در معرفت می خوانند و آتای سستی
حضرت بزرگ قدس سره اشکال توفیر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین نشان را بی
جواب این اشکال داده و قفزدان مناخرت کرده حضرت ایشان فرمودند که جواب
سهل است و باید البته انرا توفیر نمودند چون مردمان ان مجلس جواب ملا سعد الدین را
تجسس نموده برآورده تامل کردند معترمان بود که حضرت ایشان بلا تامل بیان فرمود
لیس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفا زده که حضرت ایشان
نخبه ها کردند زنی بود که زو جش ویرانی خواست و نزد خود نمی طلبید حضرت ایشان
در ان ایام صغیر السن بودند انرا ن هر وقت و در خدمت ایشان آتاس میکرد که صاحب
در حق ما دعا کنیز طلب و دعا مطلق میکرد و انهار مدعا نمی نمود و حسن حضرت ایشان
مقتضی شیخ قراین هم نبود و در حقیقت جمع قراین چه قابل و چه حایه منتفی بودند پس ویرا
حضرت ایشان فرمودند که ما را تنگ دل نمی و نتوانیس نهی فایده و عایشیت
که روج تو را هرگز نخواهد طلبید و در حقیقت عرض از اسند عا همان حضرت بود پس
هم کس از حاضران ارگشت این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
که زو جش طلبی العروی انعامات نمودند و در ایام صغر حضرت ایشان حال کبر
ایشان در پیشه دیدند که کوبا مردمان از حجاب پادشاه حقیقی فی حضرت قائم
الانبیا صلی الله علیه و سلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمد و گفتند شما
پادشاه بی طلبه پس حضرت بزرگ قدس سره انتمثال امر فرمود و تحمل
در دیوان پادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز برآمد و چون از احوال
یافتند و خلعت از حجاب رسالت ماب غایت شدند یکی برای حضرت

فهر خرق عادت بایام صبا

مطلب

جواب عجیب

بزرگ کسی سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آنحضرت متبادر پس
 ان شدند و هنوز نه پوشیده بودند که حضرت ایشان لیسعت هر چه تمام تر شایب
 اولی خود خلع نموده ان خلعت را پوشیدند پس شریفیت حضرت ایشان و
 دوازده رسیه باشد باغیر بی بقربی فرمودند که آنچه ارباب ریاضات را
 از کشت و اشراقات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی قمل ریاضت است
 میدهد انفریخت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که الا
 انشاء الله تعالی چیزی بطور خواهد آمد پس هائوز نماز ظهر یا عصر میخواندند صورت عملی که پیش
 از ولادت با سعادت حضرت ایشان بابت سال یا زیاده از ان غیر بمقتضا
 جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخای ان می کشید پیش حضرت ایشان حاضر
 که صورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و اتفاقا بکرم شده و
 بکوشه آرام گرفته و رخانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد منبینه عمره نهایت
 جوان و نه پیران عزیز در خور است نفسانی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
 شدند صورت حال بانو نیز ظاهر ساخته وی اولاد از اینجی انکار و زید حضرت
 ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساخته کفتم ام و العلم عند الله پس بنو نیز متعرف شدند
 و از آن نمود که واقعه مذکور هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز ازین واقعه انفریز
 نماز یکی از اغیار رفت و با وی در خلوتی صحبت تا اطلیم اتفاق افتاد چون از آنجا باز
 خدمت ایشان آمد از ان ماجرا هم و پیران بنه نموده فرمودند که این شاید بیانی است
 پس عزیز بیکر از الوقت معتقد قول حضرت ایشان شد و وی پیش
 این فقیرم انچه نقل میکرد که قصه که پس بران اطلاع نداشت و بران

خون عادت

خون عادت

بدت که اگر آید بود بی کم و کاست بیان فرمودند و از فقه دیگر که بجا نه ان امیر
 اتفاق افتاد و نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
 استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه و
 حاصل نموده با حضرت بزرگ والد ماجد معیت نمودند و با اشغال صوفیه خصوصاً طریقه
 عذیقه شریف مشغول شدند و از رعیت توجه و تلقین و تعلیم ادب طریقه و بیس خرقه
 صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی بزرگ قدس سره طعام و از مهمانان
 عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
 و سال هفتم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره از بیخ عالم
 بدار بقا اشغال نمودند و در مرض موت حضرت ایشان اجازت بعثت و ارشاد
 دادند و کلام نه دیکدیگر فرمودند حضرت ایشان فرمودند که در ابتدا رسول
 خواب دیدم که حق سبحانه و تعالی ساخت بر من تقایمی پس رفیع که عبارت از
 حضور مجرد از زبان و مکان باشد پس با کلیه مایل بوی کردیدم و همه چیز را و روان تر
 دوم و یقین شد که فو بطلب اقیه میسر آمد و باز روشن نمود بر من چیزی دیگر و آن
 حقیقت بامداد اسماء حقیقه بود و این مقام کمال کرم که حق سبحانه و تعالی این امر اقیه
 خدا را ان منکشف گردانید امری از ان هم لطیف تر که ملک این افاضات بود پست
 واضح فرمود که گویا امری سبیل است متحد به تریه بلکه عین حقیقت سلوب کائنات است
 و بعد از زمانی گویا استدلالی است که انتباه سلوبات از دست پس از ان
 ظاهر نمود امری بسیطی الباطن که در وی اقبار تعدد و کثرت اوجیه من الوجود از محال
 است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب رزمه نه از بی منبوع و زبان ترقی از ان

لحظه لایحبالافین بلند میشد بعد ازین حق سبحانه و تعالی تعلیم فرمود که این سکون
 فکری لطیف بود حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
 روزی قریب هزار بار سر از حضرت بزرگ والد ما جد قدس سره براقبه نشسته
 بودم که الهام کرده شد مرا نظر کن که چه چیز ادراک میکنی رب خود را گفتم که نه
 بحسب ظاهر و نه بباطن و نه نفس ناظمه گفتند پس چه چیز ادراک میکنی
 گفتم متقرر وجود خود را می شد که مایل کن در حقیقت تقرر خود را آن چیست که
 ان امر لابد و رای بدین و جوهر اس و سوا ی نفس ناظمه است پس تامل نمودم
 در آن و یافتم از اعراب السجاده گفتم که درک و درک هر دو یکی است پس
 ماور شدم با فخر این مقابله و مسامحه علمیه و ایقانه همان ذات سبحانه با وحدت
 صفة و علم حضوری بسیط فحصل الفاء التام و جرت بحر المعارف و مشکفت
 مقام انحضرت صلی الله علیه و سلم و مقامات اولیا و علم اخره و علم شریع
 و علم کون و علم الایات و غیره از علوم عجبه و مکتوف کردید حکمه ربانیه و اواب
 ان و تحقیق شدم با انها و الحمد لله رب العالمین حضرت ایشان فرمودند
 که در روز واقعه دیدم که گویا داخل شدم بمقامی رفیع که خدم و نرواران از حد زیاده
 ظاهر اسجد رول الله صلی الله علیه و سلم است و در انجا یک قبه عالیه است
 که در حوالی ان مردمان بسیار نشسته اند از انجمله شیخیه است که در دست خود
 تصویر گرفته مردمان را می نمایند و بدین جلد همه را بوی خود متوجه مبارک و ما از او
 بسیار ناخوش شده از انجا برخاسته داخل ان قبه شدم و بی هم انجا رسیده
 و بر صدر نشست پس در آن وقت حائلی عجیب در من ظاهر شد یعنی

وحدت وجود

حق کردیم که او سبحانه بمن نطق میفرماید و بمن غضب می نماید پس بسوی ایشان
 بر خاستم و گفتیم انت من علماء زمره الحیوة الدنیا و این کلام الهی است که الله تعالی
 بآن ناطق شده بر زبان من پس آن شخص سر خود بر زبان داشت و عظم نقل و منفعل
 گردید و من از آن قبه بیرون آمدم و در آن حال خود را دیدم که زبان من عربی است
 و لباس هم عربی و مردمان کثیر را تنبیه این حال که حق سبحانه بر زبان من نطق فرمود
 می گویند و تعجب می نمایند و تبرکات با منصفه میکنند و در آن حال بمن الهام فرمودند که
 این کلام همان است که حق سبحانه ناطق شد بآن برسان رسول الله صلی الله علیه و آله
 در حق آنجی ابن عباس را معاند بود و ایذا میداد و تغییر این رویا را هر گشت که معاند
 من بودم من حیث حقانی و معاتب هم من بودم حیث الطلانی اما هیئت عریضه
 مناسبت بود رسول علیه الصلوة والسلام که بر من قرب و انقیاد افاضه فرمود
 اما بمن الهام نمائید من بودم از انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بین معاتبه و ابن عباس
 هم من بودم من حیث قضائی فی الدین و برادر او هم من بودم من حیث حبائی
 و تعلیم فرمود مرا حق سبحانه و تعالی که این بشارت وصول بمقام قرب و انقیاد است
 و الحمد لله عبادک حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه تعلیم فضل
 و وسیع ایشان خود اطلاع نمائید بمن بمقامات مقربین محبلا و مفصلا و عطا فرمود
 طریقه که در آن اتمال رسل است صلوات الله و سلامه علیه در احوال و مقامات
 ایشان و فزون و قوامین آن بیان نمود و تشریح طریقه مذکوره بدو رست سجد است
 که تمامی یکی بشرود و دیگری دانسته است دوره اولی ایا ان تحقیق است و ان شاء
 از بهارت و خلوص است از شرور و لیس که بسبب طیبان قوت عاقله

و عالمه و بر لاتی میکرد و نمود ان گفت است از سرس بالند عباده و استقامت
و گفت است از مطاعت سو که بعلم آنها شیخ مطاع و هوای شیخ و عجبایب بر این
در خصوص و عند در عهد و کذب در حدیث است و اقدام بر عبادت است
نشان از حسن رافعه و ستمه احتیاج با و سکنه و هو الذی ادوا و خلش نشسته
القلب لم یخرج و هو الذی کانت له بعض و سبون و هو یزید و منقض دوره
شما به شرح صدر است و حقیقت ان انکار نسیم است در بهر خود از عبادت
جذب الهی و اماره وی تجانی از در انور و امانه لبوی در الخلود است و در انما
ان یخیر و جبه محبت و بعضی دوام حضور میر شود و در انما این دوره بعضی از کبار انما
لطایف است روی می نماید دوره ثانیه قرب و افضل است قال رسول الله صلی الله علیه
قال الله لا یرال عبد یاتوب الی بانوافل حتی اجه فاد اجته کنت سموا الحدیث
و که وی انکار جوهر نفس ناطقه است و این چند نوع می باشد یکی انکه فی سجدانه
تجلی نماید در صورت نفس ناطقه وی تجلی متحقا خارجا و این مقام حضور شیخ عبدالقادر
جلی است و دیگر خوب جذب معاذ نماید صلابت نفس او را تا انکه او را کجرا فته
و محبتش گرداند که حقیقه وی با کلیه برود و مانند مکر صورت ان و این مقام خواص نقشبند
است و دیگر است که با عطا شد که مضمحل گردید نور من در ذات الهی پس لامع
گشت که این نور از شروع و تمایل ذات سازج است و این مقام منزه بطوع
سسته حسین این حضور است و حقیقه عباده در این مقام حضور ذات بذاته لذاته
است و هو المسیح یا نبی الذی و دوره را به حکمت است قال الله تعالی و من
یوقی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و همان است قرب و خود و کینه اش تقاربت

برین که عین ثابته وی بران بود در اول مقتر با بالبد و نرا من السور و الفتح و درین
 مقام حصول علوم سابقه و غنیه کامله و وجوبه سابقه است و چون اقامت
 بخشیدند در این مقام فکشت کشت برین علم اسما و علم کمون و علم قرب بالبد
 و علم شریع و علم معاد و علم عجایب الان و ارضیا کاسا و اقامت لذه ما کن علیه
 از لا و جلالتا فاما یولی بنا فی التشرع و لما انتهت بنا هذه الدورة امرنا بلباسها
 ان ندعوا الخلق الی الدسجانه و نفتح لهم وادی ما یحب ان یتحقق به العبد فی هذه الـ
 سكون القلب عن سر القدر و دره فامه قرب و الفیض است در حدیث قد
 ما تقرب الی عبدی بشی احب الی ادای ما افرقت علیه اشارة بدان است
 و کنه ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابته عبد تحیا و جوی متحقق خارجی فشیخ
 اول ما شیخ است شمس لا یجاو تمیز من المکانات القید تم ربانی حل جلالت تجلیات
 جانیه و جلالتیه اما الجلال و کما دان یمسب غیب و تقطعت النسمة و انکسرت
 و اما الجبال فیفتح فیها کما یفتح فی الرق و کما انت اوسع ما یكون فیها تمت و انکسرت
 النسمة و عم الکسم و هار مطلقا لا ینله و لاند و لما انتهت بنا هذه الدورة اشد منها
 المشیاق عیا لغور کمی تفریع قلب و قالب و ایم براری طاعت و یکر دانه ناس
 بوی مقامات قرب و حدیث ان از عباده یجر و استعانة بفریکه یا یکس رطل
 محبت نماند بضع البد و یکس بیره لبیا علیهم السلام برآمدن و مبتدیه سن
 و یکر از علما زهره الحیوة بناشتم که میل بدین دارند دوره ثالثة قرب ملکوت است
 که در حدیث اوزا احب الله عبدا دعا جبریل فقال انی احب فلانا فاحبه الله
 اشارة بدان است و کنه وی الصادق اسم وی است که طالع از صدر وی نشسته

بین تجلی الہی کہ در عین ثابته اش تحقق گردیده با اسمایی کہ از صد و مطالبہ مقررین و نیا
 مرسلین طلوع نمودند و انعکاس انوارشان و تحقق کمالشان در آن و تالیف
 بنده الدوره وضع فی کف العالم کلمہ تدبیر و تسخیر از الطلوع منع الشریعہ و شروع
 الانبیاء علیہا تفصیل و تفسیر اولی است انعکاس فی اسم کل کمال کان و سیکون من
 لدن لوم الی آخر بل یوجد عند قرب القیامۃ فابتحت ابہا جاکیل کمال و تخلصت
 علومهم و اجوالهم و مقاماتہم حبلہ و صدفہ و حقیقت بالمجوبۃ کہیہ جمیل لبس جمیل و جلی
 جمیل ثم راه من رای فندست من نفسہ و لم یخبر لوبہ من اسمہ و قیل لی انما ولیک
 فی کل امور کلیاتہا و جزئیاتہا ظاہرا و باطنا و ارجم لک من کل جمیم فایاک ان
 تصل عیا من کواکب و دورہ سابقہ دورہ کمال است و در حدیث کل من اصاب
 کثیر الحدیث اشارۃ بدان است و کہ اش یوجد عند است کمالات متشعبہ و توجہ
 الی الد و وال وی بیان کنند و پس عطار نوعی افراز کمال است کہ کواکب از متفرج
 دورات ستم حاصل شدہ و افاضہ صورتہ مقدسہ است بران و ازین دورہ است
 ابتداء انتشا انحضرت عیسا علیہ وسلم و فاصیت وقوع بدین دورہ لباس
 حقانیت است فی قیام نظام مملکت از ملکات است و بطور حق در جمیع صفات
 و قیام ہر نسبتی از نسب و بی حتی کیون کل من امیہ قد احب الہ و کل من الغیض
 فقد احب الہ و لا یتبدلت بنا ہدہ الدورہ رایت و انما جالس بعد العصر کانہ
 سلب غنی لباس حتی مرت مجد و اویا نام تم ضرر تجلی من تجلیات رسول الہ
 عیسا علیہ وسلم فقام عیسا ربی و الہ است لباس حقانیت فصاحت
 انتمہ و قالت حتی حتی تم اطمانت کما ان ہذا افاضہ الحقانیتہ مجملہ تم فیضت

اوابل المسند من قوفي مسوم من عني ومن عن ياري بما قد كنت الان عن
 عن لينة وضاقت الصدور عن وصفه والحمد لله رب العالمين حضرت الشان
 ازترقيات سلوك خویش ارشاد و مفرمودند که کتب عبرت تجلیا و تحیا و سرانجام
 و مبداء بعد میدان تا که حصول یاشم رعن که حاصل تجلیات است متحقق گردید فیلته
 فینه رایت کل مقام و کل علم حاصل الاول الافراد الانیة است اقول هذا الاووم
 بل اول الاوادم الي اخره بل یوجد من انفسنا الزمان و فضاک الاضلاک حاصل له
 فی هذا الدار و فی القبر و فی الحساب و فی الجنة احطت بها کلها بحسب الاستانواع
 امرار و ذلک لان هذا التجلی احاط بكل تجلی و کل مقام و کل علم و انا عاشرت
 هذا التجلی بحسب سیري فی سیران زيارتي الورد او قول حضرت انا هو صبار هو انا
 بل لا تجد قطعا یطیر یا اردت الهما و پس دریا قسم که کدام تجلی پیش آمد در قمر
 و کدام تجلی ظهور یابد و حساب و کدام تجلی روی نماید و رجه و جمیع این تجلیات
 حاضر اند نزد یک من و قد احطت بها احاط الکلی البوی و احطت کمال الانا ک
 و المعداد و الاشجار و الهایم و الجن و الملائکة و اللوح و العلم و السرافیل و کل ما دخل
 الوجود احاطت به و شانه و چون تجلی که نور وصول بوجه نه یورکتقول پیوست حضرت
 تنای شانه ظهور فرمود بوجه و شانه و قد احاطت بالوف الوف تجلی مثل الرحمن
 بل لایبته للتناهی الی غیر التناهی فیحصل نیاک معاملة الهیب من کل معاملة و رحمة اند
 و علم اشمل من کل علم فرقت فیہ بحسب کمالی و قال لا اعود بعد و من فتشني لم یجد
 کمالی انا کمال و فی کمال و هل کمال الا یبی و طی و صدمی و قلت بی
 و عندي علوم الکیا و محیطها سمار و لا بر و بحر و ساحل و لکن انبار الزمان و بعدتهم

ندیم غافل تم غافل حضرت ایشان فرمودند که در واقع ندیم حضرت لقمان حکیم
 پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
 ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه و تعالی شوق درک نیز علم حصولی مقدس
 گفتیم که ایشان حکمت اعظم و بران ان انجم است از آنکه که بان اشاره فرمودند گفتند
 از بی مایه می بینم امر او تو خواهم گفت حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین
 علی کرم الله وجهه را دیدم که مرا می طلب ساخته فرمودند است او را و این منقذنا و اشاره
 فرمودند بوی معانی که در کتاب غیر کثیر و غیره بقیه کتاب در آمدند عالم عامل عابر
 کامل شاه نور الله که از همین خلفا حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
 ایشان مسافر را می بیند خیر کثیر بیان می فرمودند در سینه ما از آن اهل باقی را یافت و
 ما بدان ایمان می آورد چون مجلس تنقیص شد بر ما قسم که خواب کنم بکوفت باین
 مایل شدم سر ما بر آن هنوز قرار گرفته بود که غفلتی آمد و مرا خواب در رنج و در آن
 دیدم پیغمبر خدا را علیا علیه السلام که ایستاده اند و بدان اشارت کرده می فرمایند
 که انا قول و قولی الحق همان ساعت آگاه شدم و مایل کردم غلش از دل شده
 بود شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روزی بیکر مسافر
 مایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان گرفت پس خواب دیدم
 که کوپا مقبره است کمان که در آن حال فر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر ایشان
 است علی بنیاد عظیم الصلوة والسلام و یک نبی دیگر در آنجا نشسته است
 بروی سلام کردم خواب را و فرمود که آن مسدود است و اعتقاد این چنین
 بود ایشان نیز نقل کردند که در مایل خیر کثیر در دل ما حلیه پیدا شد و در دل

سجده خیر کثیر

خلو کرد که اول بار کبار مثل شیخ عبد القادر جیلانی و خواجہ بہا الدین نقشبند قدس سرہ
 اسراریم باینہما گفتیم مکررہ بعد اقامت و بر صحت انہما کیونہ باشد ششی بخواب و بدم
 کہ کو با ششی قرآن فی استادہ است ارجال وی استفا کردم گفتند کہ خلف انصاف
 حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبد الرزاق است پس بوقت نماز
 پیش رخصت و سلام کردم و مصافحہ نمودم و کو یاداران حال و فعل ماکتاب میر کثیرا
 پرسیدند کہ این کدام کتاب است عرض کردم کہ فلان کتاب است پس امرالہ
 گرفتہ قدری مطالعہ نمودہ فرمودند کہ ہمین بود عقیدہ پدر ما و عقیدہ دیگر اکابر کو کہ
 بیان فرمودند و رایجی کہ سن شریف حضرت ایشان معشرین رسیدہ با
 روزی بی سابقہ توفیق بدل اسرار فرماں ایشان دفعہ سقا فاد و غم
 ہجرت از بار و دیار مصمم گشت و چون در نشا نا کوئی سیرالی اللہ فرماں
 اللہ است انوم راجعت حجاز متین گشت اما چون دیدند کہ خویش واقعا لا سیما
 والدہ ماجدہ دست از دامن ایشان نخوانند داشت و بسیر و سفر خوانند گشت
 با خفای این غریبت کوشیدند و از مکنان این امر را پوشیدند و بسیر حتی دیگر
 توریہ نمودند و در باطن توجہ بقبیلہ مقصود فرمودند و بموجب اولابا رنہ اللہ لعل
 نہ عیب رعایت حقوق جمع و دی المحقوق از نظر برداختہ تراز و بار محبوب
 پیش رفتند وقت رجیل با اصحاب کہ کمر متاعبت بر میان بستہ بودند رخصت
 از غریبت مبارک خویش بمیان آوردند چون مکنان پرورش یافتہ حذر ہر
 بودند با وجود الکملہ حج یک از ائمہ طاقت پیادہ روی میگردہ ہم نہ داشت
 سعادت ہم رکابی عقیقت دانستہ بی زاد و راحلہ راہ متاعبت بالثوق تمام

پیش گفتند و در این سفر پطر از حضرت ایشان کرامات متعدده بظهور
 یکی آنکه وقت رحیل زبانی غیب باین فرمودند که حق سبحانه و تعالی تکفل مع
 امور ما شده و در این سفر گرسنه نخواهد داشت و صبح و سالم باز خواهد آورد و این
 معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بخیر و صاف
 پیش میبودند و تمام سفر گاهی فاد بیفا و بلکه همیشه طعام مرغن همه اصحاب میخورد
 و در بعض ایام چون بعض یاران نظیر قلت خج راه کرده جس از ران
 از غله خرید میخواندند و ران مغرب بعض تقویات خج بیفایده زیاده از روز مره
 اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعملو
 کرده ایم رنج نیست که در طعام جس روی اختیار کنیم تا کفایت خج باشد
 بلکه برای برکس از یاران هر چه رغبت دارد از طعام باید بخت و دویم آنکه وقت
 نهخت با اصحاب فرمودند که مرا غنیمت خود و در از مصمم گشته هر که برضا و رغبت
 مشقت اختیار نماید فیها و الا نه الزام نیست تکلیف نکند پس جمع اصحاب
 با وجود آنکه هر یک باز پرور خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا ارطاف
 او بیرون می نمود و التوفیل بر خود کو ارا کرد و چندان مشغوف محبت گشته گردید
 و دل از یار و دیار برداشت که اگر وطن خود را صور هم میکرد نفرت میکرد
 و وحشت می نمود سیوم آنکه حضرت ایشان با وجود الهیه نعم و رفاه که در احوال
 خود قرار شاق و متاعب بود و بی منازل بیش از همه زقا سبقت می نمودند
 و در شدت و زحام خای بیان معارف و اظهار اذواق و مواجبه که بدو توفیق
 میفرمودند بی تفاوت تضرع و تطهیر می نمودند و کمندان را این معنی موجب است

و استجاب می نمود که با وجود همه نارینی در چنین محن و مشاق سفر مزاج تأمید
 برهان نصارت و راویت باقی است و در میان اذواق و معارف میگویند
 فتوری نه و این امر از حوصله بشر خارج می نمود چنانکه چون بساطل بحر رسیدند
 اریس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مری که بجانب حجاز روانه
 شود مانده بالضرور در شهر کنهایت که یکی از بنا در است چند روز اقامت
 فرمودند و در آن ایام روزی بعد از عصر بر آفتاب شد در احوال استوار
 تمام روی نمود و بعد ویری اقامت حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
 ارشاد فرمودند که واقعه عجیبه روی داد دیدم که کویا چیزی از من برکشیدند نفس
 ماطن من خالی محض حیران و شش بماند ناگاه روح پر فوج انحضرت صلی الله علیه
 و سلم حاضر شد و خلعت صفایه بمن درپوشانید و نفس ماطن من بلفظ
 حق حق ذکر شد و تنج و المیان دست و ادب پس معلوم چنان میشود
 که غرض ازین سفر تحصیل معین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
 بر اسباب ان گردانیده و اکنون دل ازین سفر سرگشته پس همان لحظه دل
 همه اصحاب از سفر برگردید و داعیه ان مطلق مقصود شد پس با وجود آنکه
 غالب اصل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج غایت وطن فرمودند پس جایگاه
 انحضرت صلی الله علیه و سلم بروعه فتح مکة اسباب میبایست ساخته بوقت
 که موطئه بنفست فرمودند پس در آن سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
 منظور دست نداد اما ان صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی ان مقصود
 هم حصول انجامید همچنین در این سفر اکبر حج میسر نیامد اما ان سیر و سلوک

مورث قنوطات عالیهات باطنیه گردید و بعد از آن سال مفتم دولت ج جم
 میرکشت از یک کمال متابعت سنت سرور جهان علیه افضل الصلوة
 والتسلیمات ظاهر و باطناً از حقولیت پیش نهاد و محنت عالی حضرت ایشان
 بوده و گویا بر این امر مجبور و مقهور شده بودند حتی سجدات این سنت را هم نمی خواندند
 از ایشان بود و آورده نیم اند وقت مراجعت ازین سفر بر طعام مقام مفتم
 و محدثه که حدیث نبوی کائناتی الامم السابقه معنون و محدثون ان کان فی
 امتی اصیلون عمر و کمال علیه الصلوة والسلام از آن معن خبر میدهند مشرف شدند
 چنانچه اسرار و علوم آن مقام در تفصیلات الهیه که از تصانیف حضرت ایشان
 است و هر کلمه از آن پنجه جواهر اسرار و معارف است به ترقیم ملک کرامت
 سلک درآمده و هر یک تفهیم از آن معنون بلفظ فتمی رنی گشته ششم اندک سده
 سفر حق سجدات و تقابلی بحضرت ایشان الهام فرمود که دل فلان کس از اصحاب شما
 بسبب تقلید در تعلیم ادراپی یا فتمی عظیم پر شده و مرا امر یابید که در باید نفس
 خود را و الا فاسد شد دین و بیای پس حضرت ایشان بی تعویب ظاهر می فرمود
 غضبناک شده باین امر خبر دادند پس انور معرفت شد به بعضی خطرات
 که ازین قبل او را عارض شده بودند و از آن قوم گرد و غبار ابلیس مفتم اندک وقت ایستاد
 یکی از اصحاب از غایت صفت بییه طاقت پیاده روی نداشت در آن حالت
 مرض شد بدو را دریافت چنان آب و طاقت نشستن هم نماند و سواری موجود نبود
 ازین جهت طاقت رفقا نشستن گشت حضرت ایشان بعضی یاران را طلب
 سواری بجهت از بعضی لطوف بعضی قری فرستادند چون شب هنگام شدند این

ظفر

خاک را که کاتب حروفست بجناب حضرت ایشان موقوفه داشت که وعده
 الهی است که جمیع رفقا ازین سفر عالم و عالم بوطن باز رسند و اکنون کیفیت
 رویداده که نه پای رفتن و بی رایی ماندن این عزیز مرخص از طبابت منصف
 تاج قیام نمیدارد تا بحیثی برسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانستند و در این ملک
 راجع نامه که تمام کوفستان است که اشکای نیست که از وی توقع تدبیر سوار بی
 لکانه دعای و نمایند و فوجی و عتی بنده دل دارند تا بود که همین این عقیده منحل گردد
 فرمودند حاضر باش و وقتی که نماز عشا بخوانیم این مقدمه را با دوی تا در این باب
 دعا کرده شود این خاک را وقت موجود آمد معهود بوض اقدس رسانید همان
 وقت دستهای کرامت پیمای برداشتند و دعای فرمودند ما خدا دانا این میگردیم
 چون از دعا فارغ شدند فحی سجاده بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
 شرف اجابت یافت و در بسته گشاده شد پس باین منی با صاحب اعلام
 فرمودند هم را ازین تفرقه سرور بی عظیم حاصل گردید و از ما وقت بران مرخص
 انار شفا ظاهر شدند و فرمودیم یا ربانی که بجهت سواری رفته بودند یک ترکاو
 از جای که حصول آن متصور نبود پیدا کردند پس از آن روز افزون بر دم بیم روی می
 میباشست و هر روز فرق بدی می داشت تا آنکه در پنج شش روز قوی با
 که سه چار کرده پیاده یا قطع راه میکرد و درین سرت معاودت قوت فرق
 عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان باز بفرمودند که این
 آفت مقصود گشته بود شفا بی این مرخص محض نیست شما حاصل گردیده و دعا
 این قصار را در کرده اما بطور این قضای الجمله از ضروریات است یا بصورت

موت شخیص باشد یا ضیاع شیخ و در حق ان شمار اختیار است حضرت
 ایشان با اصحاب این منی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما خارجان کمال
 این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هر یک از رفقا از دیگر عزیزتر است و ما
 نیست که ضیاع ان اختیار کرده شود مگر دعای فرامید و معنی منبذول دارند تا کمال
 که روی آورده بود در ظهور ان معنی مقفی کافی بود حضرت ایشان بار دیگر متوجه
 شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خادیمان شکر باری
 جل و علا بجا آوردیم و با وجود آنکه راه بس پر خطر بود و غنیم طریق را بر مردمان
 ساخته اما بچین توبه حضرت ایشان بوطن سالم و عالم باز آمدیم فالحمد لله
 ذلک حمد یارب انعم و لیکافی کرده در انبای سوره که چون عبور حضرت ایشان
 با حمد با دافت اد در انجا دو نفر از طلبه علم مبارکت کیمیا خاصیت حضرت ایشان
 مشرف شدند و با اول ملاقات لوت انرا جذب صحبت نفیس موسیت
 در روبرو خواست که همه چیز را گذارشته شرف مرافت اختیار نمایند حضرت
 ایشان بنا بر مصلحت وقت ازین معنی اشاع نموده بوطن مبارک تشریف
 آوردند اخرا انهامم هم ترک داده شاه جهان آباد رسیده سعادستانه
 بوی مستعد گشتند و انما س شغیا از اشغال طریقت نمودند حضرت ایشان
 انما س شان اجابت فرموده و هر یک را مقدار ترقی کمال وی بیان فرمودند
 که اگر چه تقدیم خواید بر ساینده باین مرتبه خواید رسید و زیاده از ان ترقی در حد
 است و شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بران معنی مقید گشتند
 یکی را از ایشان بعضی احوال حسب الهیاد روی دادند پس وی ازین جهان

الارشاد

سعت نمودن و دیگر اولا بطلب ترقی از مودود سر کردانی بسیار کشید و دیگر مودود
 رجوع نمود و هیچ جایده نکرد و از دایوس شده و فوکش کرد و بر همان مودود است
 و در بد پس نخرات ان ظاهر شدند و از وی در ملک سنده در لواجی شده و
 استغوا و کردند و قصد استعداوت به در گرفتند و دشمنی از سر آید
 باز به بابر طلب دو کی از امر اگر از قبیل ایشان بودند بقصد نوکری و شاه جهان
 اباد رسیدند پس اولا بجناب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بابر
 استند عار این مرد و امیر آمده ایم که هر یک بحد و تاکید تمام مارا طلبیده و یکی از ان مرد
 درین شهر است و دیگری بجای دیگر بری که حجت ما مقدر باشد ارشاد
 فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما و گفته خواهد شد پس
 بیا الصبح باز مودود استند که موافق وعده منظر جواب بستم حضرت ایشان
 فرمودند امیری که در شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
 و انجا بیکم جمعیت معلوم میشود پس ان مرد عرض نمودند که مارا بخواهش تمام
 طلب داشته اند مع هذا توقع مروت و قناعت هم منظور است باز فرمودند که
 سخن همان است که گفته شد انقضای هر روز رفته با میری که در شهر بود در خورد
 وی بجز ملاقات گفت که اکنون کنیایش نیست پس در اول صحبت از انجا
 مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند و انجام ان امیر بر چند سیه کرد
 و در باب نوکری ایشان تلاشها نمود سبی و بی بجای نرسید و جمعیت رد
 نمود بوقت محنت باس حاصل کرده خانه خویش باز آمدند و این قصه را
 از ان مرد و بر پیش این فقر نقل کردند روزی حضرت ایشان

در مجلس نشسته بودند که بتقریبی شیرینی در آنجا آورده بودند پس انرا میان قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس نشست
قاسم و بر ارم نصیبی بداد و در اوقت بخاطر آن شخص افتاد که اگر حضرت ایشان
شیرینی که پیش ایشان است مرا عنایت کنی یقین کنم که ایشان از اولیای
و از ایشان راه خدا استفاده نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند که اگر بحسب خاطر وی بعمل آورده شود این فعل خاکی
از خود نمایی نخواهد بود پس از وی اعراض فرموده آن ملاقه را بر خلاف عاده
یکباره بدین مبارک انداخته بخوردند و بعد از آنکه آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصه را بیان نمودند پس از آن ظاهر شد
که آن مقدمه هم چنان بود که بر آن غیب ترجمان اظهار فرمودند اناده روزی که
بسند ما در بیع پیش حضرت ایشان که آورد چون نسخ عجمیه بود و ثمن حقی
بیت بی آمد میل با شتران آن فرمودند اما چیزی را از نفوذ موجود خود که بقیمت
آن داده شود پس باندرون محل تشریف برده فرمودند که کس که انقدر
مبلغ بدید و بر او عده می کنم که حق سبحانه او را عیوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای تلاشیده پیش آورده پس آن کس را
اشاره فرمودند بعد از دوسه روز شیخه از اهل دول یک جفت پارچه پوت
زمانه قیمتی پیش حضرت ایشان نیاز آورد انرا اندرون محل برده فرمودند که
این پارچه همان بدل موجود است اناده روزی در ماه شعبان ثمانه فیض آشیانه
حضرت ایشان چیزی میسر نیاید که برای خرج فقرا و طلبه علم بکار آید خدمت محل

خرق عادت
رضیص

خرق عادت

این معنی مجبور است بطور موعود در شت حضرت ایشان قدری تأمل نموده
 فرمودند که حق سبحانه و تعالی از مبلغ عطا فرموده ایشان اله تعالی غنای بسیار
 خادمان ایشان انتظار امر موعود می کشیدند که شنبه قدری مبلغ که موعود
 بود پیش حضرت ایشان بنیاز آورد که بر فدا م حاضر صرف نموده آید حضرت
 ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه کار افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
 نمود که کار ما بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرای محامی خواریم نیت امروز
 خلور کرد که عرض طعام فقر است تخفیف رمضان چیزی نیست باز بدم افتاد
 که حاجت طعام نیت این مبلغ را بجناب حضرت باید برد تا بهر وضعی
 که باشد خرج فقر را خالص شود که ازین امر چیزی احسن نیت پس این را مجبور
 آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو قبول افتاد زیرا که حق سبحانه
 قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ که او که او ستاده آمد خواهد رسید پس
 ما انتظار آن می داشتیم اکنون از دست تو فرستادیم و بشارت که این نعمت
 و رحمت الهی بجا آورد افاده بقریه بهیئت که وطن کاتب حروف است قطع
 طریقی اکثر شایسته می آورند و بهیئت اموال و قتل نفوس اهل آن قریه را از
 می رسانند ازین معاند ممکنان به شک آمد با انواع تدابیر و حیل تشبیه می
 نمودند و سود میگردید پس خدایی آگاه شاه نور آمد که وطن شریف ایشان نیز
 همین قریه است مجبور است صدور حضرت ایشان این قصه را موعود فرستاد
 آناس دعا و بویزه مهمت در باره رفع آن بلیه کردند حضرت ایشان
 آناس شان مبدول داشته در آن باب دعا فرمودند و گوشه خلوت گرفتند

ذخایر انبوی داشتند پس از خباب الہی الہام یافتند کہ بواسطہ ان قریرہ را
 محفوظ داشتیم پس از انوقت تا این زمان کہ مدت قریب یک قرن برآمدہ
 نقصان یک نہ کاہم از اموال شدہ و با وجود انکہ با طراف و جواب قریرہ
 مذکورہ بر قری و دیہات قطع طریق و مفسدین فی الارض زیر شہامی نمایند
 و غارتہامی کنند ہمین ہمت خادمان حضرت ایشان مردمان قریرہ ہر وجوہ مان
 می مانند و الحمد للہ علی ذلک افادہ محمد قطب ربکی را کہ از عقیدہ محمدان خباب
 حضرت ایشان است و دلہر تو امان قبول شدہ کی از ان ہر دو یہ یکہا ملقب
 و دویمی را کہ بی می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند کہ کیا
 دلالت بر محمود فی ملکینہ با وجود انکہ این سخن از ادب محاورہ دور بود و نیز
 این کلمہ مورث حزن مخاطب گشت اما نبوی از بی اختیار بی برسان غیب
 ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحرف را استماع نمودہ بسیار
 محزون خاطر گردید پس عقوبت این ماجرا انفرزندی وفات یافت و بعد از
 مدت باز حضرت ایشان بقصر زینک شریف بردند و برای اطفال مخلصان
 ای تونید نوشتند در ان اشاطوف محمد قطب توجہ شدند دیدند کہ دوی طلب
 تونید نمیکند وی ترسد کہ مباد ابا زبیر زبان ایشان کلمہ جاری شود کہ موجب
 اندہ گردد پس در انوقت نیز نبوی از بی اختیار بی زبان غیب ترجمان
 باین کلمہ گویا شد کہ فلانی تو چرا از ما تونید در خواست نمی کنی چون محمد قطب این
 کلمہ را شنید اثر اندودہ و حزن در وی پیدا شد کہ تونید متواست نبوی ارسل
 و مروض داشت کہ ہمت خاطر عالی کہ در حق این بندگان مصروفست تونید دین

خرق عادت

خرق عادت

خوابش الهی

و دنیا ایشان است بتوید و دیگر حاجت ندارند پس چندی بر نیامد که طفل را
بپارشد و محتاج بتوید گشت و من بعد شفا یافت افاده حضرت ایشان
فرمودند خواب دیدم خواب محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت که
قدس سره و ازین جهان انتقال نموده که بآشیاب رشت و بهیت نامایم آمده
داشتند عاقلانی قریب هزار پرانوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
خود بی طالبید و اصل آن موضع مضائقه با دی می کنند چون بیدار شدم دلم
بسیار بگوشتید پس سوره یسین برای ثواب آن بخواندم و در حق وی دعا کردم
شب دیگر باز در خواب دیدم بآشیاب فخره و بهیت جمیله کو یاد و چیز
که شکل از بلور صاف بدست دارد و می گوید یکی ازین هر دو مجرد انتقال
از دنیا و از خواب حضرت بزرگ قدس سره غایت شده و دیگر این
نوبت ازین خواب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری یسین ناخوشی
از بعضی اقارب خویش زهر خورد و هلاک شد و بموت منک جان داد
و از بعضی آثار معلوم شد که بسوء حال مبتلا گردید پس خویش و اقربا
وی بنجاب حضرت ایشان الحاج و زاری نموده التماس دعا و شفقت
کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و بهیت علیا کمال او مقرر
داشتند پس شب پنجم در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
با این کلمه منهدی تکلم میفرمایند که بنای کی بابت و باین لفظ مراد ضلایح و بی
میدارند و بشارت بختش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
که بر من حالتی بس عجیب ظاهر شد که بمردم ازین عالم شماره و باقی ماندیم و غیر این

اظهار مقامات غریبه
از موت چند مرتبه
عالم خواب که موت
بعد موت در آن شده

و در آن مادم بوی هیچ چیز اتفات نبود الا تجلیاتی که گسب کرده بودم و درخت
 از من قوه اکل و شرب و هر شی که متعلق بجهت نمود و در الوقت یافتیم مردمان را
 که بعضی نایم اند نوم غریق لا یقظ و بعضی بیدارند اما متاسف و بعضی بیدارند بوی
 عالمی که از بوی رحلت کرده اند پس باز بروم از عالم روح و باقی ماندن است
 و در آن عرش و کعبه نیست که باقی ماندن آنجا بلکه مکان تقای بعضی حشر و شرک
 عرش است و قور و تجلیه آن و برنی در و اجماعش و مره آخر از نفس و انانیست
 هم بروم پس ششم چنانکه بودم در زل فطرت جسد لانا و لا هو بل انما و هو انما
 و نقیضاً بستر باز بروم فدرست فی الدارین ^{المدفون} ففقت عیون مائة المثل
 فی جسدی ان لیس بقی که عین و لا اثر بعد از ان زنده ساخت مرا البتة
 یعنی ایام و مودود مرتبه دوم و حضرت رجلا الهیایا سویتا جاعا للوصیفین پس اگر مشغول
 شوم با صوت ضرر رساند مرا و اگر مشغول کردم بالالهیه غافل نگرداند مرا از ان
 و این واقعه خوالی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا ان است که ان هر دو نوع می باشد
 نوعی است که عام است و مقابل مکانات را و ان با انفاک شمه باشد از ان
 که از بوی نیاید و بنیه منتشر شود و قسم دیگر خاص با فردا کل است از ادلیا و ان
 انفاک روح است از بدن بختی که از بوی انتشار بدن لازم نیاید و اینجاست
 قسم اخیر مراد است افاده از بوی مجسمش حضرت بزرگ بود قدس سره
 حضرت ایشان بر من از اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
 السلام فرمود که این تقریر را بروم برسانید و بگویند این فقیرانند شیخ و از یک
 سان ولی الله من عبد الرحیم است و دیگر یکی ایشان است و دیگر حیوان و دیگر

بلج
 انا

دعوی غریب
 دور از حقیقت

نامی و بدیکر جسم و بدیکر جوهر و بلبان آخر هست است و باعتبار انسان
 هم جسم هم تنجیم هم فیل و هم بعروهم غم تعلیم اسما آدم را من بودم
 و آنچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم آنچه بر ابراهیم گذار
 من بودم توریت موسی من بودم احیای عیسی مسیح را من بودم قرآن مصطفی
 صلی الله علیه و سلم من بودم و الحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
 این کلام بر کرای آمد که عادت شریف انصافی اشغال این امور بود اما معلوم فرمودند
 که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شده اند از بیان فرمودند
 و در آن حال انکار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهده
 می افتاد چنانچه بعضی اوقات در حال و بی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شدتی
 طاری میشد پس من اسرار الله تعالی هم چنین کل و رثه در بعضی احیان از انجمن خارج
 نمی باشند اما ده حضرت ایشان را الهام شد که تواضع آن هستی که کمال کرده
 نشود از روی روبرو حساب و داخل شوی حجت را بر حساب و کتاب و چون داخل
 شوی قبرا بگذاری بر علم و هر چنانچه را سویی محلی ذاتی که آن فوق اسم رحمن است
 پس مضمحل شوی از محال تمام و این معنی است کبری که دست امید از فوق آن کوتاه
 است و وقتی که داخل شوی حجت را انجام دمان و وصف خوانند بود یکی ارباب
 علم و تجسس و دیگری اصحاب عمل و احوال و تواضع اهل تجلیات هستی و فرق در میان
 حال و تجلیات است که تجلی امر الاهی است و حال امر است ناکوئی و الحمد لله علی ما نم
 افاده حضرت ایشان در بعضی مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
 علمی است از نور و لوی بیت الله میروند اما فاما ان علم بلندی میکند

دعوی غیر مستلزم
 عصمت و بالامر از

و شمعان الوار او زیاده میشد تا که با سمان رسید و از آفتاب روشن نکرده
و نورش بر تیره شد که زبانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان نفاذ کردند و صلوات
و علما استغاده نمودند و نعم الی طهارا و باطن زبریش فرمودند و این واقعه سید اعظم
سفر حسین شریفین و یکبار گردید و آنچه مشاهده فرموده بودند همه توقع انجام میدادند
بغیا و ملک افتاده چون داعیه فرمایید حسین شریفین را و با هم استغاده و تعلیم استغاده
یافت و غمیت این امر مصمم گردید تا من بربیع الثانی سنه ثلث و اربعین و یات
والف باتفاق قال کبر قدوة اصحاب العرفه و الاقبیه عمده ارباب حقیقت
امین الشیخ عبدالسلیم الدقلابی از راه بلده لاهور بخت فرمودند و در راهی
این سفر نیز طفره مرگبار صاحب بولی بود بروی میکشیدند و ساعتی انجامی
پس آنچه ویرا باقی سیحانه نشی می بود مشکف میشد از افضل بیان فرمودند
اولا چون در شهر یانی پش رسیدند بر قشاده شرف بوعی قلندرو شاه
شمس ترک و شاه جلال قدس الله اسرارهم گذر نمودند باز در سه پند مرار
حضرت محمد شیخ احمد شهنشاهی قدس سره زیارت فرمودند و لایه
مرقد میر عیسی مجتبی را قدس سره دیدند بعد در ملتان بر تریتهای مخدوم مبارک
و شاه رکن افغان قدس الله اسرارهم رفته نشاند و احوال هر یک از ارباب
مرارات بیان فرمودند و در بلده ملتان اکثری از طلب علم بحجاب حضرت ایشان
شرف محبت حاصل نموده شغل طریقت استغاده نمودند بعضی از آنان در یک
نوعه بر تیره بخودی رسیدند و بعد بی بافاقت آمدند و بعضی فی اختیار نوا میزدند
و وقت رحیل از انعام اکثری از آنها از آنکه کمند خدمت صحبت و گردنشان

غیمت دوباره
جایز

افتاده و خاسته که هم یار و یار کرده داشته در رکاب سعادت این سفر اختیار
 اما حضرت ایشان کسب مصلحت وقت ایشان و موده از آن بمن موقوف
 داشتند و چون در ملک سنده مجبور بودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لروم
 ایشان شنیده می و دیدند و سبها می نمودند بخیع کسب قسمت بدولت و دیدار
 فیض بار فایز میشدند و بخیع محروم می ماندند و چون در لاهی انصاری که از مصافقا
 بلده است گذر نمودند چندی از علما باستماع این خبر بیعت ایشان از اوطان خود
 برآمده و دیدند و بر مسافت پنج ششس کرده بوقت شب رسیده شرف ملازمت
 حاصل نمودند و همان ساعت خود را منظم سبک تعبیت ساختند و شفا گرفته
 بقدر استعداد بهره برداشتند و وقتی که در بلده شرف نزول نمودند جمیع
 علما و صوفیه الشهداء عزت حضرت ایشان شرف شدند و جماعه سعادت
 بیعت مستعد گردیده اشتغال و اکاب طرقی تصوف استعداد نمودند مقدم
 بر معین که از اعلا عالم علم را بنا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سینه و معقول و منقول
 تجریدی تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
 خدای تعالی و ذی ثواب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت گری می شمرد و شیفه
 جمال با کمال ایشان گردیده به فیما افتد نمود و شرف اجازت یافت و درین
 میان سبب رفاقت قائله چون در سیر و فقها واقع میشدند و موسم رحیل برآ
 بر نزد یک رسیده بود ما خادمان را اکثر اوقات اضطراب کلو کر میشد که مباد
 قبل از وصول مال حاصل بحر اکب روانه شوند و دولت ج امتثال روی نماید
 حضرت ایشان بر این کرامت بیان می نمودند که انشا الله تعالی امتثال ج حوائج

پس چون در بند رگورت داخل شدند از آنکه در آشیای راه درنگ داشتند
 بودیم مرکب چهار روزه شده بودند و موسم رحل از گشته میگری که
 انهم از حجاج و تجار پر گردیده و در وی خندان کنایه و دیگران نمانده و اکثر اهل
 آن فافله از جهت عدم وجدان مکان آن سال در شهر خورث رخت افتاد
 انداختند اما چون فضل الهی شامحال بود عده ما حضرت ایشان را در آن
 مرکب چهار روزه است آمد پس چون قصد رکوب آن فرمودند اکثر دوستان را آن
 موضوع سببند و موسم رحل از گشته بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این امر
 تنهایی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولاً این مرکب بس که راه است
 دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مرکب منقعه شد مصلحت در
 توقف است و اهل چهارم اگر چه از فوط حصص سوا اختیار کرده بودند اما با هم
 بی گفتند که اگر چه شده که بند رحل است میداریم اما باید دید که چگونه خواهد
 رسید اگر یقین عدم وصول اینجا خواهد شد به بند و دیگر خواهیم برد حضرت ایشان
 بکلام بیکیس انتفاع نه نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که ان شاء الله
 هنگامی که خواهیم کرد انقضه چون نیک برداشتند مرکب روان شد و با وفقت
 نمود تا که در مدت چهل و پنج روز بجهت رسیدن نماند اختصار پس ازین معنی
 بهیچ عجب میگردند که این مرکب کاپی در اول موسم هم باین سرعت سیر کرده
 و خامس عشر ذی قعدة داخل مکه معظمه شده عمره تمتع بجا آورند پس خذو
 حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علماء آن مقام فیض نظام حضرت
 ایشان ملاقی شده اول بطریق امتحان از هر علم سوا الهاکر دهند چون برسد رجا

مستال

شایسته یافتند و در جمع علوم مقول و مقول ایشانرا از همه فایده دار شدند
 بعد مت شریف شان آتماس درس نمودند و مقدمه اختیار کردند پس حضرت
 ایشان در میان سبب اقترام شان در مسجد الحرام قریب مصیافنی درس
 شروع علوم خیان هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل و قیافه گفت
 تعلقات خیان شهرت گرفتند که علماء رئیس انجا چیزی که مشکل میشد پیش
 حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی ضمیمه و شافیه
 مقدمه مشکل با ایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان نعم و مغفم ان دیار
 شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشانرا غنیمت دانستند با انواع تعظیم و تکریم پیش
 می آمدند و با هم می گفتند که والله باید از همه اهل مکة اعظم و انجم حضرت ایشان
 را اکثر آتماس میکردند که همین جا وطن اختیار نمایند و باشند یعنی موهبه انجا موت
 به شی بر فرد میگرفت و حضرت ایشان قبول این فیضی فرمودند پس اکابر انجا
 می گفتند که اگر حق سبحانه با اهل مکة خبر داده کرده مکة شما را انجا خواهد داشت
 روزی یکی از علماء اهل سودان که از مدت مجاور مکة تعظیم بود و نجواب دید که عزیز
 ویرانی گوید اگر خواهی که عقیده اقطاب بیا موزی از شیخ ولی الله استفاده نما
 پس عالم مذکور بعد ازین روایات شرف بحیث شرف شد و اقداری نمود و بعضی
 اسرار استفاضه کرد و در میان کثیر از حرمین سعادت بحیث حاصل نمودند و اشغال
 خلق افزد کردند و چون بعد از رج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه منوره برای زیارت
 رسول صی الله علیه و سلم غمیت نمودند و در آثار راه بی اسرار بر حضرت ایشان
 شکست شدند و هرگاه اشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحب افضل الصلوات

والتلیات شریف شدند عیالات و کرامات بی غایات آنجانب خاتمه
برایشان مبدول گشتند و هر روز که در مواجهه شریفه مجلس میفرمودند سر
جدیده استفاضه می نمودند چنانچه بیح مجلس از آنجانب فایز میرفت و قبل از وصول
به مدینه منوره شیخ عبدالکیم الصاری از اولاد آنس رفیع العینه که از اکابر اس
مدینه بود حضرت ایشان را در جواب دید و در مواجهه بنویس علی صاحبها الصلوات
و الهی من التلیات الکلمه اعطت و فی امت ایشان معلوم نمودند با بر منظر قدم
میشد ازوم ایشان بی بود پس چون داخل طیبه گشتند از مردمان فافله
تجسس کرده بحضرت ایشان ملاقات نموده قصه روایی خود باز گفت و حد
سلسل بلادیه قریب روضه منوره در مقام اصحاب مصطفی (ص) عنهم السدی
که او را رسیده بود روایت نمود و اجازه رفت روایتش داد و از مدرسین حضرت
بنویس طیب نام که از مشایخ فضل و استاد شهر بود حضرت ایشان را دعوت
کرد چون آنجا نودی تشریف بردند و در مجلس نشستند در آنجا علما و فضلا جمع
بودند بحضرت ایشان گفت که شمار الکلم لبان عربی می آید حضرت ایشان
توافع را کار بسته فرمودند آری چیزی می آید بعد از آن وی گفت که اکثر مردمان
دعوی بحر علوم و صل و فایز می کنند اما بعضی مسائل هستند از مقول که آنرا
کیسک بیان نمی کنند و جای فعل بجای می ماند چنانچه مثله تجد اشال که اشاعه
در اوضاع بدان قابل شدند و در جواب آنرا تجویز نمی نمایند تحقیق این چیست
و موجب توفیق بنمایند پس حضرت ایشان بر زبان عربی چنان فصاحت و بلاغت
انرا تقریر فرمودند که بر که فضلا عرب از آنجا حاضر بود از آن فصاحت تعجب نمود

در تحقیق ان سله انجمن کلمات و قیق و تدقیقات عین بیان آوردند که ان غیر را
 فهم انچه را غایت کبری دانست به جای دخل و اعتراض پس از اوقت کای
 ذکر علی پیش حضرت ایشان نیامد و در هر ان ایام شیخ از قول حضرت عوث
 الاظم ربح الله عنه در غیة الطالبین که در باب فوق حنفیه فرموده اند بحث حضرت
 ایشان سوال کرد و تحقیق ان انما پس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را بر
 تحریر فرمودند که همه علما انجا پسند نمودند و چون سوال کرد و سلی از قول امام الطوفان
 قلیب الحقیقه شیخ عبدالقادر جیلانی ربح الله عنه جای که ذکر فرموده فرق غیر یا جیه را در غیة
 الطالبین که تقسیم نموده مرجه را بدو زده فرقه و حنفیه را انما معدود ساخته و در فصل
 فرق مذکور فرموده و اما حنفیه و اصحاب این حنفیه همان اند که زعم کرده که ایمان همان اقرار
 و تصدیق است و اقرار با الله و رسوله و بما جاور من عنده خیار و ذکر کرده است بر روی
 در کتاب الشجره و بر این قول بدو وجه اعتراض وارد می شود یکی آنکه حنفیه از اهل سنت اند
 بانفاق کانی که بر قول شان اعتقاد است پس چه طور صحیح باشد شما انها از
 و تفصیل ایشان و حکم بعم ثبات شان دیگر آنکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
 مرجه شد و حنفیه را در ایشان داخل نموده پس متقی کلام ان شد که حنفیه بان
 عقاید قائلند و اعتقاد ان می دارند و حال آنکه این جنس نیست زیرا که بیان فرمود
 که وجه تسمیه مرجه است که زعم می کنند که اگر یکی از مضامین گفت لا اله الا الله محمد رسول
 الله بعد از ان ترکیب همه معالج شد و اخل نشود بدو رخ و شک نیست که حنفیه با
 و بری هستند از این اعتقاد پس در جواب ان میگویم که رجا و قسم است قسم
 که قابل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قابل ان از سنت خروج نمی نماید

ذکر فی نفس شیخ عبدالقادر
 حنفیه با ابو حنیفه گویند

اما قسم اول الشك که اعتقاد نماید که هر که اقوال را بکند کرد و تصدیق بدین نمود
 او را هیچ مصیبت ضرر نمیرساند هرگز و قسم ثانی آنکه معتقد باشد باینکه عمل و فعل
 ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مرتب می‌شوند و بر تحطیه و تقصیل اهل
 رجاء اول اجماع کردند صحابه و تابعین و اما رجائانی پس ظاهر شده است و در
 اجماع از سلف بلکه دلایل متعارضه اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار و کلام
 می‌کنند بر آنکه ایمان غیر عمل است و باین دلایل دال بر اطلاق ایمان است
 بر مجموع قول و عمل و در حقیقت این نزاع لفظی است زیرا که اتفاق است بر عدم خروج
 عاقل از ایمان و بر استحقاق آن عقوبت و عذاب را و دلایلی که دال بر حقیقت اطلاق
 ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف اینها را ظاهر با دینی توجه و امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 از قائلان باین قسم است و از کبار اهل سنت است و امام ایشان امامیه باشند
 و در اهل مذاهب دینی رضی الله عنه و تابعان او را باینها مختلفه پس بعضی از ایشان معتقد
 شدند مثل جایی و ابوالشام و زمری و بعضی مرجع گشتند و بعضی غیران و همه اینها تابع
 بودند امام ابن حنفیه را رضی الله عنه در فروع فقهیه نه در اصول اعتقادیه ولیکن عقاید باین
 خود را نسبت میکردند با امام بحسب ترویج مذاهب کاسه خود و خلق می‌گرفتند
 به بعضی اقوال امام و چون اهل حق از حنفیه مثل طحاوی و غیره این فتنه را در اک
 نمودند بیان کردند مذاهب امام را در اصول و دفع ساخته آنچه نسبت کردند متقدم
 بوی و بی رضی الله عنه چنانچه نقول کثیره شاید این معنی اند و این امر ظاهر است بر شیخ
 کتب جمیع مذاهب پس بعد از این مقدمات باید دانست که شیخ رضی الله
 عنه ذکر فرمود در فرق صافه مخیره را که اهل از خارج اند از سنت و نه از وجه تسمیه

شان ذکر فرموده بیان عقاید اینها و داخل فرمود در آنها حقیقه را یعنی قومی که تابع امام
 این حقیقت اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشان است و این است
 پیغمبر و خود آنچه بدان تعلق میکنند از اقوال و بیانی که از ایشان فرموده که زعم کرده اند که
 ایمان همان اقرار است و بدین توهم میروند و اعتراض مضحک میکنند و ظاهر شد که
 حضرت شیخ رضى الله عنه متهم کرده است امام را و آنچه است فرموده بان قوم خدا
 و خود را منسوب می کنند با امام در فروع و تعلق میکنند بظاهر اقوال و بیانی که از ایشان
 و محل می نمایند کلام او را عیای غیر مجمل و محمل عیای باطن را الحی و چون از حقولیت
 پیش نهاد میست علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و مدینه مطهره
 منبع این علوم آمده خواستند که از شیخ که عالی السند است کتب حدیث روایت
 نمایند و سنده آن افاضه فرمایند پس شیخ ابوطاهر کردی مدتی که مدتی معراج علوم
 ظاهری و باطنی منقوص و نقصان بود که در حرمین که ایشان بهجت
 استاد عالی تر نبود و رجوع این طلب نمودند و تجاری را تمامه در نگاه مجلس سردا
 گذرانند بعضی از آن سماعا و بر فی ازان قراوة و مسند دارمی تمام و رسیده نبوی
 قریب محراب عثمانی در پشت مجلس سماع فرمودند و بانی کتب را از او ایل خوانند
 اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم تجاری مجلس ترتیب کردند و طعانی میا
 ساخته و تعظیم و توفیر زیاد الوصف بجا آوردند بسمی بود که در آشنای قرار
 شیخ تحقیق خواص مضامین از حضرت ایشان میکردند و با بیداری جوابهای بلند
 شافی می یافتند و بعد می نمودند که با این حدیث سن این علوم از کجا حاصل
 کردند آخر چون بر بعضی اسرار باطنیه حضرت ایشان اطلاع یافتند متعجب شدند

بجاری را تمامه

و با وجود استنادی و تکیه‌ای که پیش می‌گرفتند و بعضی اشکالات نفوذ
 و غیره که از حضور والد ایشان که یکی از علمای محققین بود حاصل مانده بودند از حضرت
 ایشان گفت آنها در خواست نمودند پس و ابهامی شایفی یافتند و حاصل
 حاصل کردند و چون حضرت ایشان پیش شیخ می‌رفتند بمحضر و اندک نوبتگاه
 برایشان افتاد و سر وقت تعظیم بر می‌خواستند و بدست خود سباده کساده و یکباره
 به توقیر و تکریم تمام می‌نشاندند و خود بنشیند و در مقابل می‌نشاند و چون حضرت
 ایشان اجازت نامه درخواست کردند گفتند که ماقابل اینم که برای شما اجازت
 نامه نویسم که ما از خدمت شما استفاده نمودیم اما چون از حضرت ایشان خدمت
 امر معلوم کردند بالضرورت از انوشته و در اینجا اظهار نموده چنانچه بعضی اشیاء را
 اجازت نامه که در اینجا مرقوم می‌شوند مشربان هستند از ترک لکنی مثلک من بخیر
 و لم یستفد منی و لکن تصدیق و اکثر ما و یستی فی انت فی و غنی غنبل فی جلد است
 فقتی حکم حکمتکم ملصقا و لم یستفد منی و ما قد اقدت و ما کنت اهل ان اجهز
 انما دعوت فلیت التدا و دعوتی و حکم و دوالا مات الی اهلها لا اجازات
 طریق کثیره مثل شطاریه و شمر گویه و کبرویه و شادویه و فاعیه و حدویه و مدینه
 و غیره که از والد ایشان شیخ ابراهیم کردی قدس سره که از مشایخ صوفیه و محدثین
 زمان خود بودند شیخ موصوف رسیده بود و حضرت ایشان دادند و خرقه کلاه و رب
 منبر نمویی پس ایشان پوشانیدند و بنا بر درخواست شیخ حضرت ایشان یک
 رساله و دو ورقه متدعیه بنام شیخ نصیف فرمودند و انرا بالمقدمه نسبت فی الام
 انوار السیه موصوف ساختند از فصاحت و بلاغت عارث ان از اهل علم

نگاه

سید بنیامین میگردد شیخ ان رساله را بخط این فقیه که کتاب حروفست نویسانده
 پیش خود داشتند و رساله دیگر شیخ بالقول الجلیل فی بیان سوار السبیل که
 در بیان اشغال و دیگر فوائد طریق شمس میلانی و قشندیه و حشینه تصنیف حضرت
 ایشان است و دیگر مشاهد و اسرار که از جناب رسالت مبارک استفاضه
 نموده بقید کتابت آورده بودند شیخ آنها را بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
 خواندند و چون حضرت ایشان رخصت شده لطف مکه معظمه نموده شدند شیخ
 از خانه خود برگشته تا بمحافت بعیده ثابت نمودند و در نزد شیخ و دیگر ائمه
 مآب کرده بر کباب سخاوت رای شدند و در آن آسایه که جلوس غیر نمودند
 خویش بخدمت مبارک حضرت ایشان بی انداختند و بدان تبرک می جستند
 و وقت رخصت برفوت فیض صحبت نامها میکردند پس فاس عشره
 اربع و اربعین بعد الالف و الهامه بکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمره
 متعده دادند و در عشره اخیره در مسجد الوام بجای کعبه شریفه با عکافت نشستند
 و تا که بکه معظمه بودند مردمان اتمام کرامت نظام از جناب ایشان فیوض طاهره
 و باطنیه اخذ می نمودند و هم ایجا یک رساله مسیح فیوض الرحمن تصنیف نمودند
 و روی آنچه از خالق و ذقانی و خواص اسرار در جبین شریفین ظاهر شده بودند
 بیان فرمودند اگر چه اکثر مطالب رساله مذکوره از آن عالی تراند که ادراک
 بر کس ملکه و مدان بر اسل موصفت بر امون ان بگردان اما نقلی چند از بعضی مشایخ
 این فقیه موافق قیم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهیل الادراک استجاب
 نموده بعد از اتمام این قصه ترک خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

سید بنیامین

بجلیک

از اسرار شرف اطلاق یابند و دیگر آنکه رساله القول المحلی فی بیان سوار السبیل در
 المقدّمه السیّتی فی انصار الفرقه السیّتی در حین اکتشاف تمام یافتند و رساله
 ابی را ازین هر دو بدیدار مغرب و بصره و مصر و فلان و غیره مردمان نقل کرده بودند
 و اجازتها گرفتند و رساله ثانیه تا ملک تا آنکه اطراف روم رست رسیده
 و نسخ فیوض المؤمنین بر بعض اهل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نمود
 و غمیت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت المکاه کاه بن
 فقیر می نمودند که چون هرگاه بوی خانه خود توجه کرده میزد یک گونه تیرگی غم دانه
 و تشنیت نظام مشربی می آید پس بعد ایام محدود و وفات والده ماجده حضرت
 ایشان رسید عطای مکّه به آمده مراسم تعزیت بقصد برسانیدند پس حضرت
 ایشان الهام بیان فرمودند که آن تیرگی که معلوم میشد شبش همین بوده و چون
 وقت ایاب برگزیدند شرط نورزید تا که آنکه مرکب ساقی ارجع
 مراکب در منصبیت و سه روز به بندر مبارک شورت رسید پس بمن گشت
 و راجع فرود آمده چندگاه توقف فرموده از راه دکن بوی وطن نهفت فرمودند
 در آنجا راه بر شهر بی که عبور نمودند هر کس که ازین علماء و شایخ ازین منی اکای
 یافت با انواع تعلیم و تعلیم پیش آمد چون بشهر کو ایبار رسیدند فرار خواجه خانو
 و شیخ محمّد غوث رافدس السمره یار ت گردند و نسبت هر یک معلوم
 کرده زبان نمودند و مستقر الخلافه اگر آما و برادر پسر امیر ابویا رسیده و زیار
 حاصل کرده احوال فیض اشمال آن دریافت نموده بر بیان غیب بیان الهام فرمود
 و راجع عشر شد حبس و اربعین و بایه و الف باخیر و فونی در دار الخلافه

شاه جهان اکبر و کثرت نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تا یاری
 از وطن بقصد ادای حج قیام مراجعت که حضرت ایشان خود لطم فرمودند به زودی
 برآمد بیابان و به ششم صبح از ریح دیدیم به هزار صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه
 باقل ضم به وی چون پس از حج به بیابان رسید و سر آمد سفر منقطع گشت پنج بتلای
 رابع عشر از رجب: ز سال و هزار و صد و چهل و پنج و تا یاری اول که خود بود انعام
 توانان یافته اند و شاه اهل برادر خود را ایشان از انعام بسته اند این است به
 بدل مبداء ششم عمری که در احرام حج کوشم محمد ابد و المنة بدان مقصودیم اغوشم نزد
 سال تا پنج تخمین طوف می گشتم: قبلت منک طاعتک رسید از ریح در کوشش
 اکنون شاه موعوده مرقوم می شوند افاده آرا محمد است که حضرت ایشان از انعام
 فرمودند که بخواب دیدیم جمعی را از اولیا که در فراق اندکی از آنها اصحاب ادکار و یاد
 بودند و توجیه وجودی اعتقاد داشتند بردهای ایشان نوری و بر روی شان
 سوری و کرده دیگر معتقد توجیه وجودی و مشول نوعی از فکر باین معنی بر قلوب ایشان
 خجالتی فی جنب الحق انعام تدبیر العالم و بر چهره شاه غیرتی پس هر دو فرقی با هم
 محاجات کردند قول فرقی اول آنکه ایامی بنشیند این لوازم بر ما فتن ابدی طریق منکم
 که این الوار از ثمرات استدار بصراط مستقیم است و فرقی ثانی می گفتند که اضمحلال
 جمیع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را عالم بسری حاصل
 که شما بدان جاہل هستید بدین معنی فصل ما باین رست نه شمارا و این مشاشرت
 با متداوشتید از هر دو فرقی ما را حکم گرفته و حاضر قول ما مقرر کردند پس از حرام
 در میان ایشان و گفتیم که بعضی علوم صادقین هستند که مقرر اند که تهنیت نفس

و برخی از علوم اگر چه نفس الامری و واقعی هستند اما از آنها این منبع حاصل نمی شود
 زیرا که حق سبحانه و تعالی را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته و نفس را
 مشرب فی خاص از علوم داده اگر در همان عالم مستغرق گردد نفس و بی تهذب یابد
 و اصلاح پذیرد و اگر در وی خود را مستغرق سازد ازین منبع محروم ماند و بر تهذب
 نفس است و این مسأله توجید وجودی اگر چه نفس الامری است و مطابق واقع اما این
 علم مشرب به یک ازین هر دو فای نیست بلکه مشرب بر یکی از شماان است که
 لایقی تحقیق جامع شود و موافق و مناسب توجیه ملائکه ملائجه یعنی توجیه منضیع
 و شئون تعظیم ربوبیت و این کرده که اهل یادداشت هستند اگر چه از ان مسأله جمل
 کردند اما مشرب خود را خطا نموندند لهذا نفسشان متعذب شده اند و شعشعوان
 انوار شرف همان است اما اهل وحده وجود اگر چه به حدی قابل شدند اما مشرب
 خود را خطا کرده اند که چون بقدر ناقص خود در سرمان وجود مایل کردند تعلیم و محبت
 و تشریه که ملائجه بدان حق سبحانه را شامخته از دست شان رفته و این معرفت
 ملائجه سری است که عالم از ان مالا مال گردیده و این علم وحده وجود مشرب است
 که در وی وجه حق مسمی است مودع در بر انان تر و تازه باشد یعنی در احکام
 نشات مغلوب گشته و سر وجود او را که در تشریفات قمر که گفته اند باشد
 و در شماان خیر بر لغارت و طراوت خود نمائند بلکه مسموم گردیده پس فهمیدند
 این امر را و اذعان باین منبع نمودند و گفتیم که این از سر ار الهی است باین مخصوص مودع
 را الله تعالی که حکم کند باین در میان شما و الحمد لله رب العالمین افاده و از انجا است
 که حضرت ایشان ارتقام نمودند بخواب دیدم بیدار شده از صوفیه اربع واری

نحو اب دین حنیف را

و بابت و الف که کو با حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما جایزه من شرف
 نزول کرامت شمول فرمودند و در دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
 کمور البان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا آن قلم بمن عنایت فرما
 و بران فیض نرسان فرمودند که بدان قلم جدی رسول الله صلی الله علیه و سلم باز فرمودند که با
 شما که امام حسین دست کند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه امر را اصلاح
 فرموده بمن عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
 از وصف آن قاصر است باز یک روان مخطط آورند که در وی یک خط سفید است
 دیگر سبز و از پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
 آن چادر را برداشته بر لبان غیب بیان رانند که در آن جدی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و در پوست سفید اندر من پس نهادم از بر سر تعلیم و تکریم و شکر این
 نعمت عظمی بحباب الهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده آرا بجدالت که از قام فرمود
 که رسیدم روزی بروج شمس و دیدم او را و با هم مکالمه کردم و او را دیدم فیاض بالطلع
 و هم چنین دیدم ارواح افلاک با هم حمیده و موافق در علوم و تمم و تفصیل کلام شمس
 و زینب و الحنین مرقوم است افاده آرا بجدالت که از قام فرمودند که دیدم هر
 از شایر اند نوری که بالای او ظاهر است و حقیقت آن نیک دریافتم و مردمان
 چون بان شایر متوجه میشوند انتفاع بعضی به نیست است فقط یغی با اعتقاد آنکه این از
 شایر اند است و ظاهراً صدق رویی مفتوح شده پس آن نور و ادراک می
 نمایند و بسبب انوّه مایه ایشان غالب می شود بر قوه بیعتشان و فرق چون در آن
 نور احوال نظر کردند و اصل شدند تهی الهی که اصل آن نور است و این فرقی را

والکل انه افاده آراجملة السنت که ترقیم فرمودند مطلع گردانیدم الله تعالی بر حقیقت
تبدلی عظیم طبل خود که ثوبه است بنوع بشر تا ممکن شود ایشان را وصول و قرب باو سبحانه
وان تبدلی قمتل است در عالم مثال و گاهی ظهور می نماید بصورت انبیا و صور کتب و سخاوت
و اطلاع یافتیم بر حقیقت نبوة و حقایق انبیا علیهم السلام عموما و حقیقت خاتمه عیالها
افضل الصلوات و التسلیمات خصوصا و حقایق کتب الهیه عموما و حقیقه وان عظیم
خصوصا و حقیقه کعبه و حقیقه صلوة و مطلع ساخت مرا الله سبحانه بر حکمت ظهور ان کعبه
بصور این اشیا مفصل و التفصیل یطلب من فیوض الحرمین افاده و آراجملة السنت که
تجرب فرمودند که کثفت فرمود الله سبحانه در روع من اسرار عظیمه که مینا گشت از انبیا
من بعضی از انبیا کثفت و طریق تحصیل کمال ملا عیال و طریق کسب کمال ملا سافل را
و من آنرا و الاطلاع علیه فلیرجع الی فیوض الحرمین افاده و آراجملة السنت که بقید
کتاب آوردند که چون زیارت کردم شهید بدر ارضی الله عنهم و دشمنای دواب
بطرف مدینه منوره و استاده شدم مقابل قبور کرامت ظهور ایشان ساطع
انوار از مراقدشان بسوی من دفعت و فده مثل انوار محوسه حی که مژد شدم در انیکه
این انوار را کس نمی تواند دراک کرده می شود یا بجز روح و چون مامل و در حقیقت ان
انوار واقع شد مکشف شد که انوار رحمت بودند افاده و آراجملة السنت که بترقیم
آوردند که چون زیارت کرده شد قبری را که منسوب بانی در غفاری است ریح الله
و رضوا که منبری است در راه مدینه مطهره و شستم بمواجهه آن و توجه نمودم ظاهر شد
روحشان مثل طلال یلث و چون مامل واقع شد در ان دیدم انوار تجلی انوار
اعمال و انوار رحمت اما انوار رحمت اغلب و اظهر بودند افاده و آراجملة السنت

فضیلت ابا در غفاری

که مرقوم فرمودند که در مکمل منظر روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مولد شریف
 مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و اوصافات آنجانب مشغول بوده ناکهان در آن
 بقعه کریمه انوار ساطعه دیدیم و نزدیک دروازه آنجا که بقیع است بایه نصیرت
 و چون تامل کردم باقیم انوار انوار ملک که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز خروج
 بودند با انوار رحمت و تفصیل فلک الانوار فی فیوض الرحمن افاده و انوار جملة الشیخ
 که ارتقام فرمودند که چون بیدیه منوره داخل شده بشرف زیارت روضه مقدسه علی
 صاحبها الصلوات و التسلیمات شرف کشتم دیدیم روح برحق النور در ظاهر و باطن
 امانه در عالم اعداد و در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب بحسن باشد پس معلوم
 سرانجام عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صلوات و غیره نشان میدادند
 که از معین جهت است پس متوجه شدم بمقد مقدس مرة بعد از فی و ظهور منور بود
 اندک از قدس صفات در صورتی که کای در لباس مهیت و مجرد عظمت و در
 بهینه جذب و محبت و انس و زبانی در صورت سربان و چنان تجلی میشد که با وضو
 امکان تمیاز است بروح آنحضرت جللی الله علیه و سلم و موج میرند بوج رخ عاصف
 حتی که ناظر در وی نفس خود را کم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه و صلی الله علیه و سلم
 که در عالم ماکوت بود با وجود آنکه مهت من لبوی روحانیت متعلق می بود پس تعظن
 کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و بهین معی اشاره است
 ان الانبیاء لا یوتون و انهم یصلون و یحییون فی قبورهم و کای سلام کردم بر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که که انبساط فرمودند و ظاهر شد برای من و ذلک لانه رفته لغیا
 افاده و انرا جملة الشیخ که مرقوم ساقصد که چون یوم ثالث از دخول بیدیه منوره

زیارت جناب رایت
 چشم ظاهر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنهما عرض کردم یا رسول الله
 افاضه فرمایند آنچه حق سبحانه بر تو افاضه فرموده که نجاب تو محتاج ایدیم و انت رفته للعالمین
 دیدیم که انبساط فرمود لبوی من ای بابی عظیم و پوشید مرا بکوشه چادر مبارک خود و طهارت
 ساخت بمن اسرار عظیمه ایداد فرمود مرا و شناسا کرد مرا بکیفیت استمداد بذات مبارک
 خود صلی الله علیه وسلم در جوارح و بکیفیت جواب خویش و مصلحت را و بکیفیت انبساط
 خود لبوی کی که مبالغه می کند در مدح نفس پس وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مطهره
 آنحضرت علیه افضل الصلوات و التسلیمات مرتب بی الی را که انرا صوفیه حقیقه محمدیه و
 الانبیاء میگویند و دیدم همه مذاهب ائمه شریفه و طرق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم
 عیا الوابونی ترجیح می بر دیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباس علموت و ظهور و
 بصورتی بحسب تقد و کالات خویش و بحسب توجه ناس بدی نجاب با استعداد
 مختلفه و عطا فرمود مرا در آن مجلس مقام محمدیه و وصایه و قطبیه و ارشادیه و در کتب
 مرا امام و تصویب فرمود و تهنیت مبارک داد و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
 حصص حصیف فضیله مانند مشایخ بر مریدین خود و این همه مقدمات در یک مشهده بود
 و اسرار غامضه این مشهده در فیوض الحریق مفصل بسین مرقوم اند افاده و اراجمه است
 که تحریر فرمودند که سوال کردم نجاب حائمه عیا صاحبها افضل الصلوات و التسلیمات
 از منی فدیته شریف که گشت نبیا و آدم مجمل بین المار و الطین پس نمود مرا آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم صوره کریمه مثالیه خود و گفت (شغال ان از عالم شمال به عالم جنوب
 و نمود صور و اشباح انبیاء علیهم الصلوٰه والسلام و کیفیت افاضه ثبوت بر ایشان از
 حضرت پیر میره الله و آنچه مفاصل شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم شمال

مشاهده دوباره چشم سر

برابر بودن حدیث
 احمد اهل سنت و جماعت
 اشتهار است

و عوسی حصول است

نبارت آن حضرت
بخیم سر

از حضرت تدریس الیه و نمودار فرمود صور اولیاء و کمینت افاضه علوم و معارف بر
 بعد وی علیه الصلوٰه و السلام پس واضح شد بر من حقیقه الامر و معلوم شد مراد وی صی
 اله علیه و سلم ازین تألیفها و تحقیق الاسرار فی فیوض الحوین افاده و از انجمله است
 که ارقام فرمودند که هر وقت که متوجه شدم بمرقد مقدس آنحضرت صی اله علیه و سلم
 میدیدم اندات مطهر اسرار و آیات را ظاهر و بازر و متوجه شدم روزی و سوال نمودم
 از حقیقه آنچه بر من ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت آنها و در
 نمودار شد مرا فرمودی مثل انوار ملک که سافله و دیدم که آن نور از مرقد منور می شود افاده
 و از انجمله است که ترقیم فرمودند که روزی نماز میکند مردم صلوٰه منی در محراب نبوی صی
 بنور و روضه مقدسه وی صی اله علیه و سلم در آن اشغال ظاهر شدند اسرار قرب ملا
 و سر قول وی صی اله علیه و سلم اما السجود فاجتهد و انی الدعا و طاهر کشت حقیقت
 حدیث شریف اهل تصارون فی اقم علیه البدر فانه لا اقال فکد لک ترون بکم و لا یلین
 بیا الصلوٰه قبل طلوع الشمس و صلوٰه قبل غروبها و دیدم در الوقت برآید و در حدیث
 بحر مواج که اگر تحریر خواص یکی از آنها کرده شود مملکت ضمیمه حاصل شوند و بعد از آن ظهور
 فرمود تدلی اعظم غیر مشابهه الارواح و باقیم نفس ناطقه خود را نیز غیر مشابهی که مقابل نمود
 آن تدلی را و فرود رفت اندر پس جریتم و وی نمود از عظمه نفس ناطقه خود و چون از آن
 حالت افتاد دست داد و دیدم خود را ملا آن اندر که میریزد از فوق و تحت و بین
 و شمال و جنوبش نمیزند از دل و چشم و دست و پای من افاده و از انجمله است
 که تحریر فرمودند که روزی تجی فرمود بر من روح مطهر آنحضرت صی اله علیه و سلم مجرور عم
 اله پس بایتم ترا شمیم از روح خود صورت روحیه مجرده عیاش که تا و ش

قابل روح شایسته
بار و هم مقدر آن سرور

نمودم از انجذاب و شمع که زبان از زبان ان قاصر است افاده و از انجذاب است که
 فرمودند که افاضه فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بر من تا که وسیع کردید نفس خلقت را
 و لا اقی کستم بوارث انجذاب علیه الصلوة والسلام بصورة تنالیه تدلی اعظم که منتقل
 شده است با انتقال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات لبوی ناموت و متصل
 شدم بآن و مختلط کردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ دیدم و میخ فرمود مرا
 از وقت بآن و باسم از نقاط العلم والحمد لله علی ذلک افاده و از انجذاب است که ترقیم
 فرمودند که استاد شدم روزی در مواجهه مقدسه و سلام کردم بر انحضرت و نصیحه
 نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از انجذاب سیری از اسرار مثل برق و دور گرفت از ا
 روح من تمام در لحظه واحد تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی و احاطه با جمل و رفع ان
 در آن واحد و ان با رتبه تجلی حقیقه ان جدول ممدود بود که تمام عالم بسته اوست و اصل
 و نسخ ان حقیقت تیسیر الهی است و ان تیسیر است که تمام عالم تفصیل اوست و دایم
 که هیچ قطب محدث و نبی تکلم نیست مگر که او را خطی و نصیبی است از وی که باید و
 این خاک را که کاتب رتبه است در وقت ظهور این مشبه بحینب حضرت نشان
 استاد بود و بعضی آثار ایشان مشاهده میکرد و الحمد لله علی ذلک افاده و از انجذاب
 است که مثبت فرمودند که سلوک کنانید مرا انحضرت صلی الله علیه وسلم
 نفیس خود و تربیت فرمود ما را بذات مبارک خویش پس ما اویش انحضرت
 و تعلیمه و بی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه بی و نبیه و تفصیل سلوک مذکور است
 که اولاً نمودن روح ملک خود و شناسا ساخت بان پسر افاضه فرمود بر من تجلی
 از تجلیات حق که در عالم تنالی ظهور نموده بود و وجودی صلی الله علیه وسلم و متروک

اتحاد و عسر حسب بعض
 آن حضرت اعنی اتحاد در در

و یضا ایضا

هم مانا بدان

کردیم در آن تجلی تا که فار کلی در روی دست داد و ثبوتی حاصل شد باز افاضه
 نمود آن اصل تجلی که آن نقطه و دو شیخ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم و فاعل
 کردیم در آن و باقی کسبم بدان بهاران مناس کردید نقطه و آیه الهیه مع لون من
 البیوت و در روی فاعل تمام روی نمود و تقابلی اکمل می شد پس از آن افاضه نمود
 نقطه منقده در روحانیات که آنها بکون اندراج الهیه فی النبیات در آن هم فاعل و فاعل
 محصول پیوست بعد عطا نمود نقطه منقده در احوال شمه می دبی آن نقطه روحیه که
 گویا همان است و دانستم که آن حقیقت اصل قوه یا ثیرات بس تمام شد صعود
 و بیوط و الحمد لله رب العالمین افاده و آرا جمله است که ثبت نمودند که عطا نمود
 مراقی سبحانه تعالی طایفه در سلوک بواسطه انحراف صیغه الهیه و سلم در روح کریمه
 انجباب مباشر این عطا کردید و اطلالی تجسید حقیقت ان و در این طریقه علیه اول
 کی که بشرف بعیت انجباب و لایت ماب مشرف کردید این عاقل بود که کتاب
 حروف است و کانت ملک الیقینی النصف الاخر من ثبوت القدر بالمعظم تحت
 نیازب الرحمة و الحمد لله رب العالمین افاده و آرا جمله است که در سلک تحریر کشیدند
 قال انبی صیغه الهیه و سلم که مشاهده نمودم در انجا اوار غالب تر از همه اوار شود
 که دیدیم هر که در امکان نماز میکند و مستغرق می شود در مجرای افاده و آرا جمله است
 که مرقوم ملک فیض سلک کردید که دیدیم حق سبحانه تعالی را بطریقی خاص بر آنحضرت
 صیغه الهیه و سلم که لولاک لافلقت الافلاک گویا تغییر از همان نحوه است و مشتاق
 کردیم بآن نظر پس طبع شد انجباب را و ملاصق کردیم خود را و منزله عرض
 کسبم از هر چه رسامه است ان طریقه شد و منتظران کردیم و کنه ان ادراک نمودم

والحمد لله رب العالمین افاده و آرا جمله الست که ارقام فرمودند که ویدم تشیع بسوی انحضرت
 صلی الله علیه وسلم اخبار حدیث و توسل بدخول در عدا و ایشان و توسل بعلم حدیث
 و حفظان عروة وثقی و صل ممدو که انقطاع پذیر نیست پس لازم است بر مومن
 که یا محدث شود و یا طبع ایشان افاده و آرا جمله الست که ارقام فرمودند که منظر
 بودم معنی حدیث را که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
 الخلق قال کان فی عی الحدیث پس افاده فرمودند بر من این سر را و متشکل شد نوری
 عظیم بر عیانی بعد یولایی که آن نور مجامع او را احاطه نموده بخط شاعیه ممتد به جمیع نواحی
 و بی گفته شد که همین حقیقت است مثلاً بقول انحضرت صلی الله علیه وسلم لکان
 فی عمار که این بعد یولایی عاست و این خطوط شاعیه ان قدر است که از ایه کریمه
 و هو اتقا هرق عباد مضمون می شود پس شیخ و الحیان حاصل شد و شبهه باقی
 نماند افاده و آرا جمله الست که تحریر فرمودند که افاده فرمودند بر من انحضرت صلی الله
 علیه وسلم کیفیت ترقی از غیر طبعیت بخیر قدس که قدم صدق عبارت از الست و
 افاده فرمود که کیفیت احد از انقدم صدق بخیر طبعیت و شایده نمودم در میان این
 ترقی و سبوط تولد یافت و فاطره و ربها صا دقه و راسته و ادراک کردم میزان و مقدر
 هر یک افاده و آرا جمله الست که مرقوم فرمودند توجه بودم بسوی انحضرت صلی الله علیه
 وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری بس عالی که پر کرد وید و مال مال کشت از خیال من و تحریر
 ساخت مرا شمعان او و گفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است و انرا در خیال
 عظیم است و رتبه ان خباب و موقت حقیقت انحضرت صلی الله علیه وسلم
 موقوف بر موقت این افاده و آرا جمله الست که تحریر فرمودند که توجه کردیم

کتاب ده نور عرش

توجه بر اقدار

بقدر متابع النور اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین پس باقیم اثبات از طریق نفی
 که ان اصل فرسخ و طرق اولیا الهی است افاده و از انجمله است که مکتوب فرمود
 که طواف بیت الله میگردم که از نفس ناطقه من نوری نپایم بنیاید که به عالم را خود
 و در آن نمودم که صیغه قلبیه از شایسته باین نوری باشد و دیدم بیت الله را که
 بهم ملائیکه و ملائیکه اهل متعلق اند بوی بر مثال تعلق نفس ناطقه بدن و دیدم ان
 بیت را مالامال از هم ایشان چنانچه بر کمال از کلاب افاده و از انجمله است
 که ترقیم فرمودند که مطلع ساخت مرا فی سجده برای معالجه خواهد فرمود و عطا خواهد
 از نعم ظاهر و باطن و عطا فرمود مرا عصمت از مواضع در دنیا و آخرت و منت
 و ثبوت بر من ازین نعمت که کم گیس باین دولت فایز شده و عطا نمود مرا بر او
 و گردانید برای من از بر سعادت نصیبی و جلی مقدمها و در پوشتانید من خلعت
 خلافت باطنیه افاده و از انجمله است که ثبوت فرمودند که یا قلم روح خود را که با وجود
 و عطیته بی اندازه یافت و بی نیایان گرفت و در آن نمودم سران که شمر این
 عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الهیه اند که متقد شدند و در ملائیکه و
 نزول برکات اسما الهیه که متقد گردیدند و در مدارک کلیه افاده و از انجمله است
 که تجریر آوردند که مفایض شد بر من اسرار مبدا و معاد و سر الباس اهل جنم سر اهل
 از قیطان و سر الباس اهل خبت سندس و تجریر سواد و جوه اهل نار و سر لقا
 اهل بخت افاده و از انجمله است که ارقام فرمودند که افاضه نمودند بر من اسرار
 بطور طرق کرامات و فوق در میان کرامات اهل بر دیار و سر قول علیه الصلوٰة
 والسلام لای رافع لا یرفع الا لای رافع الا لای رافع فی المرة الثالثة فقال یا رسول الله انما

معامله با جناب الهی
 ملائیکه و ملائیکه
 عصمت

مشاهده صراط

لشاه ذراعان اما انک سوکت نهادنتی ذراع بعد ذراع افاده و آرا بجهت است
 که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت الله و توجیه شدم انجا بوی باطن خوش
 پس تجار و برین حقیقت صراط مستقیم و یاقم صراط را که منصوب است بر طریقه
 تمثالی از تائیل همین حقیقت و دیدیم که جوف بیت الله را خصوصیتی است بآن
 حقیقت تمام شدند مشاهده موعوده و اسرار و غوامض و مشاهد تفصیل در فیوض
 الحسین مرقوم کاکرامت مسلک گشته من سره ان لطایع علیها فلیبرج الیه افاده
 چون حضرت ایشان از غمبارک حرمین نجانه فیض اشیانه تشریف آوردند
 حقایق و معارف اکاه فصایل و کمالات و شکاه شاه صدر العالم که بیره عم بزرگ
 حضرت ایشان نقل کردند که چون مطالعه کردم اول مشاهد فیوض الحسین بباطن
 افاده که کاشیک اطلاع یابم بر مقام صاحب رساله پس توجیه شدم بوی حق سبحانه
 و این باب بعد الصوره الصبح توجیه نام و فروع اکل پس نازل فرمود الله سبحانه بر من این
 عبارت که اقامه فی مقام الصدقیه الکبری پست نهاده شد در سر من که واسطه
 اقامت در این مقام روح پر فروع انحضرت صلی الله علیه و سلم بود چنانچه جبریل علیه
 السلام واسطه می فیناله ثم و طوبی ثم طوبی بعد مطالعه کردم بقیه رساله پس باقیم
 جمیع مشاهد مقدسه ان مطابق واقع ان والحمد لله رب العالمین افاده حقایق و معارف
 اکاه شاه نور الله نقل کردند که در ان ایام که حضرت ایشان بطرف حرمین تشریفین
 تشریف برده بودند درین دیار روپا شد و قسط افاده و امساک باران روی نمود
 چنانچه مردمان عاجز شدند و دعا و مال میکردند و نمیداد و در ان ایام روزی بمراقبه
 نشسته بودم بمحاطه دیدم که مردی آمد و گفت که حضرت ایشان از حجاز این طرف

نزول امر الهی بصلو

نقل عجیب غریب

توجه فرمودند اکنون یاران خواهد بایرید پس همدان ایام باران خاطر خواذ زیرش نمود
 و زراعت بسیار پیدا شد و قحط برطرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
 شرف نزل فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
 بود حضرت ایشان از حرمین تو باین طرف فرموده چهار سوار شده بودند افاده
 عزیزی محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکرد از شخصی
 نام که ان نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیشش عزیزی که
 مشهور و معروف بود می رفتم و معلوم است که ان عزیزی عفا ید الله عنه داشت و درویشی
 دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بظاهر یکایک شرع می نمود میزبان و رفتی میکردم و هر دو
 عزیزی مرا اعتقاد تمام بود و در بی برای ما راجع بر خاستم و همه مردمان مستقر صلوة بودند
 و قریب بود که اقامت کند شود خواستم که دو رکعت سنت او انموده و افضل حاجت
 شوم پس قصد تحریر سنت کردم ان هر دو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از مانع نمود
 بر خیزدی خواستم که از آنها اعراض نموده نماز بگذارم اما این معنی پیدا شد که یک شخصی
 از ان هر دو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بخارم و دیگری بخت استاده
 مرا منع میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعی و در دل راسخ میداشتم ازین
 معامله پر شک اندم و چاره نبود مضطرب شده لاجول می خواندم شود نمیکرد و اضطراب
 بر اضطراب می افزود که میداشتم که نماز دست میزد بزرگان سابق را و انبیا و
 اولیا نام می بردم و از آنها استمداد می نمودم نفع نمی بخشید از الام مرایا بد که روزی
 حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صیبت مرایا و میکرده یا شدند پس در ان
 حال نام حضرت ایشان بردم و استمداد نمودم بجز این معنی دیدم که حضرت ایشان

حاضر شدند و بیک دست خود کوش و دیگر کوش و یکی گرفته آن هر دو را از پیش
 مار انداختند و مار از آن بلیجات بختیدند پس شکر سجانه بجا آوردم و نماز گزاردم
 و مشایخ این حال موجب ارباب عقیدت بجناب حضرت ایشان کشیدند فاده
 حافظ عبد الباقی که از خواص مریدان حضرت ایشان شد نقل کردند که شبی برویت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام مشرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدمها
 مبارک آنجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند فاده حضرت ایشان
 در قریه پهلست که وطن فقر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر
 در مسجد نشسته بودند فرمود که در این مکان انوار مشهود می شود شبیه انوار ملائکه
 بیضا که میخیزند باطل این بقعه و ارشاد نمودند که چنان معلوم می شود که در این نور
 حضور افضانیت بلکه انوار این قسم انوار از محض اعمال جدید است که گویان
 اعمال با نجاتیه نشان این انوار گشته اند از حد برقرار است انوار جدا و ام خود
 تشریف برده طلب نموده فرمودند که در اینجا انوار مشهود می افتند
 ترازو قسم اول و ذری میان هر دو نوع انوار آن است که نوع اول گویا از اشیا
 این عالم است و بای گویا از اشیا عالم اخر است فاده تحقیقی و معارف اگاه
 شاه نور اند نقل کردند که جواب دیدم که جای است مرتفع مردمان می گویند که در اینجا
 پنجم است صلی الله علیه و سلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که
 طاقب نشسته بر فراست ندارد و کتف من است پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 در این آسمان مرقی با هیئت نزول کرد گفتند که این خداست شکر
 کردم که خدا را ندیدم پس انور قدم آن کودک را بگرفت و بطریق حاضرات

استاذ دانا با این حضرت

دین خدا و بول
 بوضوح غریب

با طفل معا مکر و نفعی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد و بعد از نمود
 برخفت خواستم که نزد یک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم که دیدم که بر شد
 و مولای هست یعنی حضرت ایشانشادام الله طلال ارشاده آنلده حضرت ایشان
 بیکرتبه در رمضان در پهلوت تشریف میداشتند چون ییل سبع و عشرين
 رسید در آسمانی نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروف تو بود شد و بگوشت
 این مدحش اتفاق نمودند که این وقت استار روحانیات است و باین کلمه
 کتایت از طور لیلته القدر فرمودند بحمد این اخبار که است آثار تصرف خطاب
 ازین فقیر لباس غطت برداشته خلعت حضور در پوشانیدند و ازین اوقات
 آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد از خلعت ذکر شد اصحاب حلقه را الشراج تمام حاصل
 و بر نفع و جد و کمال غالب آمد علی الصباح ان ازین کلمه که فرموده بودند این فقیر
 استفا کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که مع ان ظهور حقیقی است که ان
 در حدیث ثوبی بی مصدر الصلوات و التسلیمات بفتح البواب شما تیره رفته است
 که از خواص ان ظهور اختلاط ملائکه و روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
 و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودم ظهور کرده بود تا آنکه چهار دو
 ادا کردیم باقی بود بعد از ان ازین مخفی گشت و الوار ان باقی ماندند افاده حضرت
 ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از خطیره قدس نزول می فرماید
 و از عالم مثال بوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض مبسوط می شوند
 و این معنی وقتی مشاهده افتاد که قومی بامم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
 یکدیگر بر سر حد غایت رسید بر تبه که مصالحه شان بحسب جری عادت محال می نمود

مگر بعد از مقادله و از منتهی مقابله پس در باب رفع مواد ایشان بجا بصر
 حق سبحانه انجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه مشابه از خیره اقدس لوی
 ارض نزول و مود و شایسته انبساط می نمودند و بحسب انوجب زوال حقه
 ایشان میشد تا آنکه از آن مجلس برخاستم که با هم ملاطفت کردند و گفت
 و زیدند و مضمون آیه کریمه و هو اندی الف بین قلوبهم نور انفتحت فی الارض ما
 بین قلوبهم انه عزیز حکیم متقی گردید الحمد لله بیا ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند
 که بعضی افعال در مرضی عارض شد فاطما با لطف مشغول گردید پس نماز ظهر بیکدرا
 در آن اثنا مشاهده افاد که موت وی از عالم مثال نازل شد بعد از آن چون شب
 رسیده وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مرا به نسبت شخصی
 انقباض خاطر ظاهر شد و این حال قریب یکد ساعت تمتد گردید و در طرز
 دین معنی خود را کمال بحوری یافتیم پس در اوقت معلوم شد که این انقباض موجب
 هلاک کس شده تا گاه شخصی دیگر بدید او بمرد و او سلامت ماند و کان ذلک
 بسر و قیق لا یکن اظهار بی هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور
 بنی آدم مجتمع می شوند و در عالم مثال نزدیک حقیقه انسانی که در آن عالم تمثیل دارد
 پس اولاً شرور مذکور تمثیل می شوند بصورت جوانی ضعیف پس همیشه با وی لا محاله
 می شده باشند عصاة زمانا بعد زمان و بحسب ان صدد وی بتبدل میکردند تا که
 آخر بصورت ان طوری می باید و همان است حقیقه و حایه که بصورت ما سوتیه وی
 متحد خواهد شد شبی خواب دیدم که قوی و شرور افتادند و بافعال در کتاب
 و زیدند تا آنکه الشرور تمثیل شدند بصورت جوانی از کسرات ارض خجسته و بیا

من الله الف سیم ص

که بنظر پس غم قتل آن نمودم مردمان گفتند که کشتن آن فایده ندارد زیرا که اگر آن
 مقتول خواهد شد از روی ظواهر خواهد کرد و بدبخت آنکه مرگ او این امر خودی است
 زوال آن ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از اینجا لطیفی توفیق شد
 دیدم که حضرت لوط علیا بنیا و علیه الصلوٰۃ والسلام در اینجا نشسته اند بجهت ایشان
 اظهار این معنی نمودم و نمودند که ما همین انداز میگردیم ایشان را یعنی قوم خود را پس از بر
 صحبت شریف ایشان از خوف زایل گشت و اطمینان حاصل آمد و در الوقت واضح
 که سر قیامت نیز همین است افاده حضرت ایشان نمودند که یکبار دنیا را در قیام
 بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شقیقه و مقتول او شدند یعنی از ایشان در شش
 او لباس جوکیه برآمده اند و بعضی را زودتر کشته و او را بجوی شان آتشی نه و گویا او با مسو
 شده و مرا بجوی خود می خواند و طلب او پیش ما رفت و شفت و بی بیان می کنند
 و در از او اعراض و نفرت تمام است و جای و محال است ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
 از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از اینجا که بران گشدم و تا بمقطع ارض رسیدم
 و چون حضرت جبریل علیه السلام مرا از اینجا برداشته تمام مارسانیدند و آن زن را قتل
 نموده مرده ای زنده ساختند و بجهت مادر او زدند و گفتند که اکنون بخودت بگو ای زن
 پس آن نفرت و وحشت ازین زایل گشت افاده در ایامی که سید عبدالرحمان
 قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سر بر سلطنت نشاند بعد چندی گاه و بپرا
 مرض صعب روی نمود بیماری او داشتند و یافت نمی که امید حیات از وی منقطع
 گشت پس خان مدکور فکر کرد که یکدیگر را از سلاطین پادشاه سازد و خواهد
 نمود سلطان بنباب کرامات مآب حضرت ایشان مروضه داشت که پادشاه

نزول جبرئیل

و مکالمه

خرق عادت

را و بسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام خواهد شد امیدوارم
 که توفیق و جیه لطیف کشف این معنی مبدول داشته بشرت اخبار از حقیقه الامر مشرف
 سازند حضرت ایشان بزمان غیب بیان فرمودند که تحت سلطنت سلطان
 روشن آخر است و پادشاه مستقل و بی خواهد شد چون حواجه محمد سلطان
 نگران قدیم بدو خجسته اقرئوده ازین خبر بشارت اثر نهایت فرحان و ثبات مشیج
 این معنی را بخدمت پادشاه برآورد مگر انما س داشت و بی از انوقت امیدوار
 این امر جلیل انقدر شد پس چون بحدیث درجات بحسب اتفاق اولای رفیع الدار
 که برادر او بود بر تحت نشاندند این معنی موجب اضطراب خواطرشان گردید اما منتظر
 طور ان بشارت می بودند از آنجا که ایام محدود و بی محدود برکت نفس نفیس ایشان
 جلوه گری نمود و روشن آخر که اکنون ملقب ب محمد شاه است بر سلطنت
 مستقر و مستقل گردید اناده در آن ایام که سید حسین علیخان را بعلیه کشتند و پادشاه را
 با خود گرفته اجماعی نمودند و سید عبدالمدخان برای مقابل پادشاه و مغلبه فوجی
 عظیم هم آورده و سلطان ابراهیم را بر تحت نشاندند مستعد حرب گردید خواج
 محمد سلطان بجناب ولایت ماب حضرت ایشان بروض رسانید که درین موقع
 قح و نصرت کرا خواهد شد حضرت ایشان توفیق شده فرمودند که مرا نمودند که هم
 فوج عبدالمدخان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم شود
 که فوج وی بربط خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد از آنجا چون
 بنامین محاربه واقع گردید همان صورت که ملک ان غیب بیان اظهار فرموده بود
 بر منصفه ظهور آمد اناده حضرت ایشان فرمودند که شبی در مقام حاجی الهیه وارد

خرق عات

و کتبی عجیب روی نمود در آن وقت این شور بزرگان بی اختیار جاری گشت و راتیک
 ربی فی المواطن کلها: فبالقلب اوراکا و بانین الصاراء و باین عبارت تفسیر از
 حالت رفت چون از آن خواب بیدار شدم بیت مذکور پیدا بوده این فقر بجانب
 ولایت ماب موصد گشت که آن حالت بیان واضح تر است و شود فرمودند که
 حقیقت الحقایق بود با جمیع تجلیات او در آن واحدیتی که اگر آن ادراک را احاطه توان
 گفت دور باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بنجد و هم است یکی از
 شرک عبادت است و آن عبارت از رعایت تدلی است که نایش می شود و اعتقاد
 کمال قدرت و تدبیر عینی کلی من السموات الارض در معبود و خصوی قندلی که منشأ
 آن این چنین اعتقاد نباشد و اصل شرک نبود شبی خواب دیدم که قومی پیش زین
 زین پاک سجده می کنند و روی دم خود می جابند و باز و میزند پس می سجده می
 گفت فرمود در قلب من که ای یایانی تو در این قوم ظلمت شرک را دایا و گرفته
 ایشان را حقیقت چنانچه می یابی ظلمت انرا در دست پرستان کفتم می یام در این
 آن ظلمت را زیرا که ایشان اگر چه این زین را قبله خود ساخته اند اما خلط کردند
 اندر جهت الی را که آن عبادت است تبدلی که آن عبادت نیست پس فرمودند مرا که
 منهدی شدی بوی سر عظیم و در امر و زینت شش دل مایل باس این علم و کردیم
 عیا بصیرة من الامر احاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون می کنی از جا
 صعب پیش می آید و در باب انجاء ان بجانب الهی تصریح می نماید خود الهی خوش میزند
 پس کاهی باشد که بدل مردی که صاحب استعداد باشد اهام فرموده می شود
 تا سه صله می کند و بروقی ان رضا الهی منقبت میگرد و برکات از هر جهت

فایض می نمود و روزی می گویی از من سوال کرد پس یافتم در دل خود الهام الهی که
 یا عطار حاجت دهی مرا امر می نماید و با جبرئیل در دنیا و آخرت بشارت میدهد
 پس مرا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
 دیدم قرص باب جوده تعالی و انبساط الهام و نورانی قلبی و ظهور الاجر پس همه
 امور منظر بصیرت مشهود ما شدند و الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
 فرمودند که روزی ظاهر شد که وی از ملائکه سفلیه متشکل با شکل مختلفه بعضی مدور
 و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مس و بعضی متشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفه
 و مزاج ایشان شبیه مزاج معدن یافتم افاده شخصی طالب علمی و صامی از مریدان
 حضرت ایشان در عنوان شباب داعی اهل راسخ گفت حضرت ایشان
 بعد از مدتی بر قبری تشریف برده ساختی متوجر شد و فرمودند که قراین مرد
 نورانی است و این نیز مصداق عصفور من عصافیر الجنة گشته است افاده
 حضرت ایشان یکبار شاه نورالدین را برای کاری بقصه صون میث و ستاوند
 در انجای حسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد در آن ایام حضرت ایشان
 باین فقره فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نورالدین مشر شده به بشارت
 کامله تمام در حق من پس بعد چندگاه چون شاه نورالدین از سون پست مراجعت کردند
 حضرت ایشان استفسار این بشارت از او شان نمودند ایشان بیان کردند
 که نشی امام ناصرالدین محمد را که در ارپرا او از شان در انجا واقع است خواب دیدم
 که گویا استاده اند و حضرت ایشان و ما و باین فقره بشارت کردند بر من شخصی
 طعامی میخوریم پس امام فرمودند که این طعام از اطمینان نیست و از اطمینان است

ظهور ملائکه

بلکه چیزی که فی سبانه شمارا باین خبر خاص گردانیده است و بعد از آن شب همین رویا
 نوجوانی از اهل صوفیه نیز بدیده الحمد لله علی ذلک افاده توفیق حضرت ایشان
 فرمودند که لعل شب بعضی از سوزنازی میخواندم و در آن آسمان نور ملکوتی ظهور نمود و شش سال
 آن فوت گرفت که محسوس می گشتند معلوم شد که آنچه در حدیث لفظ حقّه الالکلیه واقع
 شده تفسیر ازین چنین الازم می تواند شد اگر چه منی آن بیکرم بوده باشد و نیز در آن وقت
 توجّه ارواح علیه لایسما روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر گشت و واضح
 که طوایف منی علامت قبول این عمل است و فرمودند که بعضی اوقات قبولیت و عین
 اصداف فعل ظاهر می شود افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی در واقعه جماعه را از
 مسلمانان که توفیق حضرت عیسی علیه الصلوٰۃ و السلام بان جناب محبت گشته
 وصیت دارند و کسب فیض نمایند بنظر در آورند انگاه در دل انداختند که این قوم
 نصاری ملت اسلام اند و متکشف ساختند که اگر چه ایشان در شریعت تابع اسلام
 و متکشف ساختند که اگر چه ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما بر ایشان در فیض
 و رقیقت از جانب حضرت عیسی علیه السلام داشته است و نسبت ایشان
 از انجناب مأخوذ است و استدلال ایشان در ظاهر مقبول حضرت عیسی است
 و قلوب شان بر اتباع علیه السلام و بی جمع است و فیما فی الشیخ بنسبت انجناب
 دارند اگر چه حضرت عیسی علیه السلام آنچه فرماید موافق شریعت محمدی است و نیز واضح
 که چیزی است که در شریعت محمدی صاجها الصلوات و التسلیمات خطاها آنها
 مخصوص بودیما از اهل العصر و علما مجتهدین این براندر یافتند و از آن حکم نترسیدند
 پنداشتند یا چون بر ایشان مشبه شد براه احتیاط فرستند و معاند که بشرایع

میگردند نسبت آنها بجا آورده حضرت عیسی علیه السلام آمده تیز رو قسم فرماید
 بعضی از عامه این گفته را نفی میکنند و گمان کنند که این مخالفت شریعت محمد است
 را بسین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال براندازند افاده حضرت ایشان فرمودند
 که باری در ایام طفولیت امام این خیفه ریخه بدیده را در واقع دیدیم در آنوقت که منم
 کون سیاه ریش کو یا استاده اند و این بیت می خوانند حافظو عیا الصلوات
 والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
 و مراد از محافظت آن است که بعد از ای نماز عصر تا غروب شمس بکروتن شغول
 بایستد و بعد از آن واقعه شریع نیست ماکانی داد که درین نسخه احادیث مذکور
 امام این خیفه جمع کرده شده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد الباقی نقل
 کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد از نماز شب بحال مستقیمین توجه
 میفرمودند بشی ثقیبی پیش آمد که تعجیل می بایست که برخیزند فرصت توجه
 قبیل بود و در اوقت بر این فقره بکلی توجه نشدند دیدیم که گویا در من گری بود که توجه
 حضرت ایشان از من محفل ساخت و از من روح من برآمد که گویا لوری است متین
 در آنحال بدن خود را دیدیم که محض جایی است و ظلماتی یا گویا پاره ثوبی است گفته
 و خلق در آن حال فوق هرجه تا متر میباشتم و از روی می بردم که کاشش با این بدن
 باز ما دوست تمام و این حال قریب ربع ساعت بدین موال بود بعد از آن دیدیم
 که روح بدن باز منملط گشت و چون آب بکدر شد افاده حضرت ایشان فرمودند
 که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریقی بیت با وصول خرقه
 یا بطریقی اجازت بواسطه یا بواسطه قوه روح هر یک از آن اکابر در خود مشاهده

نمودم و شمره آنها بعد از این بیاورم و مفصلاً بر یک را در آن نمودم افاده حضرت
 ایشان فرمودند که ایام که فدای ذخر خواهم محمد سلطان قریب رسیده بودند و بحکم
 تجنیز اسباب شادی مبلغی خطیر مطلوب بود و بیشتر آن در آن روزها منتهی بود
 درین باب چند بار دعا و توبه خواست شایسته تقوی خلاف عادت بسیار میزد
 مانند ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
 بودم که قرب حصول تمناش در دهم شهری عجب روی نمود عینش آن مهم بسیار انجام
 یافت افاده حقایق اکاه شاه نورالدین نقل کردند که روزی کتاب اناس
 الحارثین که تصنیف حضرت ایشان است در آن احوال حضرت بزرگ قدس
 و شیخ ابوالرضا محمد قدس سره ذکر فرمودند مطالعه میکردم چون کمال حضرت حافظ
 عبدالقدوس سره رسیدم در آن حال مرا خواب برپا شد و کتاب مذکور بر سینه ما ماند
 در واقع دیدم که گویا بر نام هر بزرگ که در آن کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
 و زیر هر فطران رساله نوری است عظیم و الفاظ به نسبت آن ارواح و انوار مثل
 عینک هستند و قریب دو ساعت در این مشاهده ملاحظه ما ندیم بعد از آن
 بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از خطبه اقدس بلفظی یاد کردند
 که مشتمل بر جمیع ظاهرهاست افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدم که
 برکناره دریا نشو و رشادته ام و انجا شایسته است و آنرا طور و برنه که در مزاج وی
 لعب مطلقانه مرکب است و حرکت انکشت یا یا لکنه زارینی و صحنه کبریه می بینم
 و با جمیع از حرکات جمیع وی متعین درین اثنا نگاه مری از عرب که شکل صالحین
 مصنف است از وسط بخیزد و میگوید که خافوا فافوا و انبیتم که بفرار از انجا میفرماید

از انجا که شتم و در فرضه ان بحر فتنه در و از انرا مسدود ساختیم تا در میان ما و ان
 شخص دیوانه حیاتی واقع شدن ان دیوانه از تقوق ما منحوس شده و شبه کرد و در
 بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که بر خاسته است انیست هست مقصور بصورت
 فیل مهیب بعد از ان نوشت و ما بود شد در ان حالت میختر شدم و از مبداء فیاض
 کشف حال ان طلب کردم الهامی فالض شد که این شیخ از غار بیت حیات
 که از ان زبان نهد بر کوئید و قوی و و فرقه مشایخیستند یکی این فرقه که حلیت نفوس
 ایشان قطع است که هر چه متوجه شوند است توجه انرا می توانند کرد و جلالت ایشان
 که سیخا مشایخی تواند برداشت ضعف ان می تواند دیگری فرقه کل که هست ایشان است
 عدی ندارد که پیش از ان تصور ایشان نباشد و فرق عظیم است میان این
 فرقه از ان جهت که فی نفس الامر در کل قوی نیست همه قوه شخص اکبر است که نزد
 اجتماع اسباب و انحصار مصحح کلیه الوقت و برین صورت در فراره این کامل
 ظهور می نماید و قوه این غفار است و ولایت است در نفوس ایشان و نیز الهام و مودت
 که چون عبیدی را از عباد می خوانند که از دست تقدیر این قوم خلاص دهند بطریق قوم
 از انجا که معروف میبازند و هم چنین توانند قران و اسماعطام نیز ازین جهت
 تاثیر میکنند از جهت مصادره و مقابله و معلوم شد که حقیقه سخن توجیه این قوی است
 بسوی انبار شیخ بوجی از دجوه تلاوت الفاظ باشد یا تلسم یا بهمت یا بوضی
 دیگر و این فقیر از لفظ سخن توجیه این قسم قوی اراده می کند افاده ردی حضرت
 ایشان باین فقیر زبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
 مانی الهی خللی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بددت یک سال کسری زیاده

اینج صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق وجدان
 بر ما محقق گشت که کی سوکرده است و آن شخص شنیده است و آنکه علاج آن شیر
 پس زود انرا اختیار کرد و شب چو بقصد بر می رسید آن روز نیمه ساعت بر وجه
 طایقی عجیب روی آورد و وحاس همه یک جهت و یکدوش شدند و خطابی صیغ
 نزول فرمود که باز گردانید ازین شیر مقصود بود بحصول پیوست جمع آن از انطرف معاد
 واقع شد و از آن وقت که خطاب نزول نمود اثر نفیانی که فیض و قرن بود و چون
 بحجاب تریات الهیه با نور منصوبه در عالم مثال یا ارواح سلف توجیه نموده میشد
 فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و رفته رفته با کلیه
 مرتفع گردید و اثر خارجیش تهرابیل گردید و الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
 فرمودند که روزی تقوی خیری اندک خورده بودم شب هنگام بخاطر حافظ عبدینی
 ناکهان افتاد که برای من شیر ماری پس آورد قدری از آن بخوردم و قدری شنبه
 دیگر را دادم و نیز اثر آنخورد و بر بخت همان ساعت بر وضو بحجاب رفتم پس
 آنحضرت را صلوات علیه و سلم بصورت روجه در واقعه دیدم که بر دوش کلام
 روحانی میفرمایند که ان لین را باور ستاده بودیم پس شنبه که ان عطیه عظمی را قبول کرد
 از آن سخاوت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
 حقیقت بخت را از من منکشف ساخت در صورت نقطه نورانیه و نفس
 ناطقه که شعشان او احاطه می کند بهر که با سئل آن متوجه میشود و پسین است او را فتم
 و معظم میدانند و بوی احسانها می نمایند و فحمت و عظمت وی در مقامات
 و واقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی تقوی از خانه

خود بر فاسم و بجای قصد کردم پس در شمار راه بکی از کور و نامت مواجه واقع
 که ظلمت عیان در وی مشاهد فافتاد و الاما شارا آمد افاده تشییع از راه
 حضرت ایشان در وطن خود که بمقامت سفر بعد از استانه فیض نشیانه انحضرت بود
 بار بعین نشست در آن ایام کس نمی بود که از بر چه کمال کردی قبل از بلوغ عولیه وی و با
 ان از انجانب رتبه صدوری یافت و آنچه که تحصیل ان از احوال امر می نمودند و ضمن
 ان کلمات افاضه ای می نمودند که در عین مثال سرافراز نامه ان حال ظهور میکرد
 حضرت ایشان فرمودند که در دو روزیم ربع الاول بحسب سوره قیام قرآن خواندم و حضرت
 نیاز انحضرت صیالیه علیه وسلم قسمت کردم در یارت موی شریف نمودم در ان
 تلاوت ملا اعیان حاضر شدند و روح پر فتوح انحضرت صیالیه علیه وسلم بجانب این
 فقیر و دوستان این فقیر لغایت انقضاء فرمود و در آن ساعت دیدم که ملا اعیان
 و جماعه مسلمین دوری است که باز و نیایش ایشان صعود می کنند و بر کلمات
 و فقرات از انحال نزول می فرمایند و تم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
 در بار نقش نظری آید که در عالم ناسوت مدخلت کرده است و حوادث عظام
 ظاهر خواهند شد اگر چه در غیب و اعیان حضرت مله محمدیه هست که ساقی فاعلم مثل
 نواره جوش میزند و الهی هم چنین فنق و امور ملت و دولت پیا شدند که علاج
 انها بخیر از تا بعد غیبی نظری آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
 حضرت قبله کاهی قدس سره بخانه این فقیر نشسته اند و مجلس توجه است و مقال
 ایشان میان فراموش است اما حشاکان حذر اکتاده که رشته است و در اونی نامشیر
 که روی کار می شود و حرکت می کند و سری جابانه چون مجلس توجه بر روی غریب و غریب

مشهوره آن حضرت
 بدون خواب

این فقیر و امده و بعد از فراغ آن سوال کرد که چشم ز بستن و سر جابانیدن با حضرت
بود فرمودند این را من تکلفه بودم الگانه تا خوشی و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
که منتب بحضرت است توبه بحال وی لازم است و توبه حضرت بحال این فقیر معلوم است
که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل بر محبت خواهد شد لکن
اتماس فائده کردم تا که خوانند از آثار فائده گفتم در حق عبد الباقی نیز الگانه گفتم بلکه عبدی
النبوی کو با همراه وی دیگری نیز نشسته الگانه عتاب جمیع فرمودند بر شخص که در مجلس
توبه مذکور بانی مشغول است و این فقیر بر حیا و راضی نمودم نشسته الگانه کو با در ظاهر
رفتند و چون باز برآمدند جای که مبارک ایشان انجا بت نشسته بر نور الهدی باز
توبه فرمودند این با چشم نموانا بنید و سر فرو افکند و مطین نشست کو با در عین مجلس
توبه این فقیر در آن وقت که بتواضع بر خیزد با ادبی حرکتی کند دست و سر شارت
کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی الگانه است و صوفی بامنی در اصل
از مردان ابوام حضرت ایشان است بعد از رصالت شان در خدمت حضرت
ایشان مدتی فیض صحتها اندوخت تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
یافته وی نقل کرد که شبی در مقام شریف رویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف
گشتم دیدم که مجلسی است بسی عالی و در آن مقام بسی از صحابه کرام و ادبای عظام
مجموع اند و در آن میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
با کلهی بالشان متوجه اند کو با بد بکری اتعانت نمیفرمایند در آنوقت کو با حضرت
ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه را بقیام
برای تعلیم ایشان امر فرمایند و کو با آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در آن مجلس

خواب منضم کمال
غفلت

خواب غفلت
برادر حق

سوی ترغیب مردمان بر نفی و توقیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که اشارت می کند
بچشمه از آب که تنگی منجر است و گویا از عین شست است که اگر فلان کس تنگی
اشارت کردند میان اهل البدل که برادر خود حضرت ایشان هستند راضی کند
این چشمه ویرانند و لاندند افاده حضرت ایشان فرمودند که از بیدار فیاض رختند
که نفس ناظم این فقر را صورتی داده اند و علوم ان صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ایمان و علم تدبیر است که کلمات اربعه الهی اند و علم تنبیه نفس است و این علوم
ایمان نیستند که یک دو صفحه نوشتن است آید بلکه هر یک علمی است بر سر افاده
شیخ از عرب اهدای جام بیمار شد تب رزید و مرض وی ممتد گشت و بی شکی
بخواب دید که گویا باریت سید عبدالرحمن شافعی که یکی از کبار سادات آل با علوی است
در حضرت موت مدفون است و حضرت ایشان تیر در اینجا حاضرند و کوره
ببین خواب ان بزرگ خوانند و اینکس سوره ملک خوانده پس بر دو فاقه خوانند
و حضرت ایشان قدری حلوا بوی غایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
خوردن این حلواست بعد از آن بیدار شد پس بخدمت تبع برکت حضرت
ایشان آمده واقعه را تمام بیان کرد پس حضرت ایشان تعذیرا تشکر الواقع
سوره یس تلاوت فرمودند در ای مکرر سوره ملک خوانده بنزد ان بزرگ
فاقه خوانند و حلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
وی امر فرموده بجان خود رفت بعد چند روز باز بملاقات ایشان رسیده است
نمود که اکلت الحلو و اذلت البوی افاده شیخ از عرب سید محمد قاسم در ای

عرب که در شاهجهان آباد است سکونت پیدا داشت ذکر کرد که بعضی عرب از
 ساکنان سرای مذکوره در باب امراد وصف سلطنت متکبران شاه نجاش
 دید که یار درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
 از حاضران در همان قضیه مذکوره متفکر اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
 و امثال این امور حضرت ایشان تعالی دارند پس انجماء حضرت ایشان رجوع
 کردند و کمال نمودند حضرت و رقبه مبارک حضرت شیخ قدس سره در آمده و با ایشان
 درین باب مشوره کرده قدری تبرک تفرقه بیرون آمدند و نهم کنان گفتند
 کم یوم کند ابروی انصاف بمحصل اللطیف ان شاء تعالی افاده حضرت ایشان
 فرمودند که در واقع دیدیم که خدمت آنحضرت صیحه علیه وسلم رسیدیم و مقابل
 انجذاب علیه الصلوة والسلام نشستم تحت آنحضرت صیحه علیه وسلم
 سه صوره مشابه افاده فرمودند یکی صیحه که جلب رعیه و اسفل او بر و پس فرار
 و اعلا و ان عریض است از اسفل و در میان رعیه تا اسفل تدیر است چنانکه
 در جسم مخروطی می باشد و ان تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صیحه علیه
 وسلم دیگر صیحه مدور مثل طبعی مستور در زمین و در وسط آن عود و در مرکز است
 و ان نسبت ساکنان است که از ضرب چندان بهره نیافته اند صیحه شبیه
 الا که ان عود بر زمین قائم است و ان طبعی بروی ممتد و ان تمثال نسبت ممتد
 است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتها
 سه کانه الفاظ فرمودند که نسبت خاصه آنحضرت صیحه علیه وسلم نسبت است که
 طبقات مجرده روحانیه و مراتب سفلیه جسمانیه همه کمالات مناسبه خود

در آن آنحضرت عالم
 رویا و سعیت بطریقها

متصف باشند و مراتب روحانیه قوی تر بود و پنج چیز از مراتب روحانیه باشد
 الا که او را در عالم اسم غلیظه و نمودنی است مانند آنکه محبت ذاتیه را نمونه باشد
 و آن محبت افعال است و انقیاد روح را خلیفه باشد و آن سجده طاهره
 و آنکه اینها معیت را نیافتند و قسم اند قییم محمد و یانند که تکمیل مراتب
 روحانیه کرده اند و در مراتب السیمیه و وسعت ایشان در جانب فوق است
 فقط و قییم الی الله که تکمیل مراتب یافته کرده اند و در مراتب الروحانیه
 و وسعت کمال ایشان در جانب تحت است و پس چون این مؤلفه جلیله کلام
 مبارک حضرت جلاله علیه و سلم تبسم کنان سر از صیب مراقبه بیرون آوردند
 و دوست مبارک خویش برداشتند و اشارت فرمودند به معیت
 و مصافحه و این فقر بر جاست در انوار الواسع ساخته دوست خود در میان
 دوست انحضرت جلاله علیه و سلم نهاد و معیت کرد بعد از غایت از معیت
 چشم فرو بستند و این فقر در حضور مبارک چشم بسته توجس شد نگاه همان نسبت
 خاصه که با تعالیم آن داده بودند عطا فرمودند فاحصت بها علما و حالا الحمد لله
 و درین واقعه هیچ کلمه و کلام در میان نبود افاضه روحانیه بود با اشارت و فعل باید
 دانست که اول کسی که بعد از این واقعه شرف معیت بان جناب حاصل نمود این
 فقر بود و این معیت شانه بود فالحمده علی ذلک و ایما بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
 ابن شیخ فخر العالم ابن شیخ البکیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس الله
 انوار در واقعه دیدند که گویا مجلس است تبرک در آن حالت بدل ایشان از جانب
 حق سبحانه امری اتفاق شده که شیخ دلی الله و صاف کن و حدیث مصافحه بشنود

ماختصت

میفرمودند که مرا پیش از این واقعه علم نبود که حدیث مصافحه با سلسل مصافحه از
 روایات حضرت ایشان است پس در آن واقعه آن حدیث از حضرت
 ایشان نشنیدند و مصافحه کردند و صبح آن شب بخدمت حضرت ایشان
 آمدند و واقعه را ذکر کردند و حسب الامر در شب باقیه نیز آن حدیث شنیدند و مصافحه
 نمودند افاده شیخ کمال الدین نام از اهل سنده بحضرت ایشان اعتقاد میداد
 روزی بحضور کرامت طهور حضرت ایشان رسید در آنوقت انجباب بر دل
 وی زکمی غیر ملائم که از جنس نجوم باشد یا مقول ملاحظه فرمودند بعد از آن چون
 تحقیق این مینه نمودند معلوم گشت که در آن ایام یعنی کتب کلام می خواند و تحقیق تمام
 و لذات آن بروی غالب آمده افاده شیخ از اهل سنده مدتی در تلاش
 خدمت افایا بلده نشسته بود و از مراد وی بمشامس رسید بجناب حضرت
 ایشان آمده و یالایش و اتجا کرد و توجی بحال او نمود و داشته ثارت حصول
 مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افایا ویرا بدست آمد و بطرف
 بلده مذکوره مرخص گشت و از آنجا دو صلبه سنن کبری بهی بجناب حضرت ایشان
 نیاز و ستاد افاده فصل آمد خان که مروی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
 مهارتی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بجناب حضرت ایشان
 آمده التماس نمود که برای مطالبی عرضی نوشته بخدمت پادشاه گذرانیده ام
 و امید قوی است که زود این کار را برانجام یابد زیرا که پادشاه ضیاء پادشاه
 از خود فرموده که عرض بکنید و خود محرک این امر شده اند لیکن تردد است
 که بر تمام مقصد دستخط خواهند شد یا نه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم شود

که دستخط بر تمام خوانده شد اما در بسیار میجوید و بر ازین منی استعانت بر نمید
از آنکه قرب حصول آن متیقن بود از این چنین تقریبات واقع شد که بعد از آن
طویل حصول اینجا میدار وقت اعتقاد وی بحجاب حضرت ایشان و ببالا گردید
افاده میکرد و مردمان گفتند که افتاب در شرف است و این منی را از اسل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت و بیدار آمد فرمودند که اکنون این منی متحقق گشته بعد از آن چون از
اسل نجوم که کامل النفس بودند تحقیق کردند شدم خیال واضح گردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که خبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بطریق وجدان و کشف خیال معلوم شد که افاده صور اولی و ظهور
احکام آنها مبرور است که درین عالم است خوانه آن کوکب مشتری است و افاده امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عینی او ذمی او مثل ذلک مبلغ و خزانه آن زهره
است و کمال نفس ازین قبیل است پس نکشف گشت که از او در احصا تخلص
و خصوصیتی مازیده می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حبت و جوی
واقع شد معلوم گشت که زهره را بد اخلاقی تمام است و استفاضه ده و در از زهره
باقول بعض صوفیه که می گویند همه اشیا مستفیض از ایشان کامل می باشند
مناجات نمی دارد زیرا که استفاضه جمیع اشیا از وی بحسب آن وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاضه وی از بعضی اشیا و من حیث الوجود از
المجسم فاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا جانب ایما اسل
رضوان الله علیهم اجمعین مکررات است معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشورا
فاتحه

باید کرد تا بر آن روزی بپیرای از طراوة ظاهر کرده شد و قرآن ختم نموده فاتحه خوانده
 پس سرور و ابتهاج در نزد روح طیبه ایشان مشاهده افتاد و نیز ارشاد فرمودند
 که چون در نزد روح طیبه اهل بیت ریح العنبریم یا معان نظر کامل واقع شد بحضرت امام
 جعفر صادق رضی الله عنه اقبای و کمینتی و عینیتی مشاهده افتاد که بان ذلک در دیگر
 معلوم نشد و چنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است گویا از ملاقاتی افکار
 در انحضرت تمام و کامل گشته بعد از آن اتباع همان نسبت و ملون بان مانند پس دور
 اولیا الله سلطونی و الهی که در غوث الاعظم قدس الله سره التویر معلوم میکرد و در
 باقیه نمی شود اناده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقعه دیدم که مجلسی است کامل
 از ملائکه سفیه و ارواح بعضی مشایخ گویا در باب شنیعی که سوای کلمه ربانی از احکام اسلام
 بهره ندارد و اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما نفییم که منبع ایمان تصدیقی
 قلبی است و دل او را ازین منبع هرگز خیر نیست بر ما ان کفین لا اله الا الله محمد رسول الله
 چه سود دارد دیدم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تکمل و منقبض نماط شدند
 و گفتند آخر کلمه توحید بر زبان می رانند چرا مسلمان نباشد که در اسلام انقیاد بهم نکند
 می کند و معلوم شد که سرور این منبع ان بود که ملائکه سفیه را بصور اعمال و اشباع آنها
 میل و توجیه تمام است و همین صورت اشباع را منظور میدارند و بار و احال خیر ان علم
 و اطلاع ندارند مگر آنکه از ملائکه علویه برایشان این علم ترشح شود که ملائکه علویه را اکثر
 توجیه بار و احال است اناده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجی تمیمی
 در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملائکه و غیره برنگ ان تمیمی ملون شدند و در آنها
 این منبع سرایت یلغ کرد پس بعضی از ان ارواح صیغ گشتند که این منبع یکس اطلاله

مشاهده ملائکه و ارواح

نمایند بر روی وقوع آن صورت نبود و معلوم شد که گویا ارواح از آنها را خود در
 عالم منعکس شده منقذ می شوند و همچنین روزی تقریبی از شیخ فی الجمله در
 خاطر روی نمود و پاره کدورتی بهم رسید و دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
 برآمدند و به نسبت آن شخص ناخوش و طول خاطر گشته افاده حضرت ایشان
 فرمودند که یکبار پی و ام بروزه مال بسیار شده بود در باب قضای آن دعا کرده آمد و
 شب اتفاق افتاد که یکی از آن صنف دوازدهم از وقت مراقبه دیدم
 که از جانب تجلی الهی که در خطره القدس است یک رغیف بدست مبارک
 روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین فقر عنایت گردید و در آن حال مشاهده
 میکردم که آن رغیف از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شد و مقارن آن حال
 الهام فرمودند که یک کسب یا زباید کرد و برکت این فیضان مستمر و باقی خواهد ماند بعد از
 فراغ مراقبه استلزاما کسب یا ختم پس با من روز غنوی رسید که قضیتم تمام آید
 و دیگر نفقات و اجزایات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت آن سرمدی
 افاده یکبار شیخ از اهل بیوات بخدمت حضرت ایشان آمد و باز فرمودند که پامیان
 الواقاس ملاقات کرده و بی عرض نمود که ملاقات کرده ام آن عزیز در آن لواهی
 به برزی و شیخی مشهور است حضرت باو نشان در این ملاقات نمودند یا انی لست
 برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان ایشان واقف نبودم تا ملاقات
 می رسید همین دم و دردم انداختند که از احوال او شان استغفار کنم افاده فاطمه عبا
 نقل کردند که شبی وقت عشاء چون وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
 که هر که مراقبه می کند در این مجلس نشسته ماند باقی همه برخیزند که او ان مختلفه قلوب

نمایند بر روی

خرق عادت

اصم

انترقصر

حاضرین خاطر را موشش بسیارند پس مردمان از آنجا بازمانند را وی گوید که شیخ
 بوجی انجم در آن مجلس حاضر بود و بر این گفتم که تو هم برخیز حضرت ایشان از شاو و بودند
 که این را تکلیف نکنند که از طرف وی هیچ خلل نیست از شنیدن که این کرد و بازمانده معلوم است
 اما تفضیل لایق نیست شرفیاب است افاده شنیده بهایت الله نام از اهل تبار
 وطن خود بطرف شاه جهان آباد می آمد چون قریب به ده اجیر رسیدن شیخ در واقعه دید که جای
 است و در آنجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان استیاده پر سیم که این
 کمیت گفته که این مسند قطب زمانه است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید که از حد
 وی مستفیض شوی پس انشخص و در شاه جهان آباد رسید و کیف ما اتفق بخدمت
 حضرت ایشان آمد و مشرف به محبت شد و موافق استند او خود فیضیاب گشت و
 خروج وی از وطن آن بوده که ویرا با یکی از برادران خود که توبی و شروتی داشت ناخوشی
 میان آمده بود و خواست که از وی جدا شود سرمایه حاصل نماید چون شاه جهان آباد
 در اینجا اول بکسی که در حوز و دیوار رعایت خاطر آن برادر وی واجب بود بلکه کوبا از اتباع
 وی بوده و در این ضمن از آنجا بترک غم سی و رقی این عزیزیم و چون آمد پس این
 جهت توقع خبر از وی برخواست و بدین واقعه را بجانب حضرت ایشان موصفا گشت
 فرموده که کار تو البته سرانجام خواهد یافت بستر آری که متوقع بود حاجت او صورت
 گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در شمار راه میضی از اهل دول ملاقات افتاد
 افتاد از وی بکس سب و مسلمانی از فقه غیر مترقب است آمد پس سالها دعا نما
 بطن خود رسید افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال یکی از فرزندان خود جای
 و شروتی تمام و عظیمی و نورانی عظیم مشاهده نمودم امید است که این منی ظهور نماید

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم شود و از بعضی دیگر تعجبی نسل اورا گنوده می آید
افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدا در باب
رفع آن آفتاس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
و عافایده ندارد صاحب مرض هم مکر مستعدی این معنی نشدند حضرت ایشان
همیش در جواب قائل میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سرگناه
بودند تا آنکه در چند روز همان صورت روی نمود که فرموده بودند و دو سال قبل از
بیماری هم روزی تقوی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز است
ازین کار غافل نیست منقبض و ریخته خاطر دید فرمودند جای بخشش و ناسخ نیست
که این امر بدست ما نیست درین کلام محض اختیار از جای دیگر است اما در مصطفی خان
که یکی از امرای وقت بود بیمار شد و از تشنه پیش ویران اهل دل فرستند استعدا
دعا و همت در باب شفا او میکردند پس بجا حضرت ایشان آمده ملتی دعا
شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتمل شده نجات از او
ممکن نیست فرزندانش مکرراتجا نمودند باز همین جواب فرمودند افرات عرض نمودند
که بفرست این امر صکونه اظهار نمایم که در مضیورت کسر قلب او می شود فرمودند پس
سپرده باشند اما بتبیس نباید کرد پس در ایام مدود موعود موافق ارشاد این
عالم رحلت نمود افاده شش پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
که در ماه که او کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
فرمودند با فعل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خوانند بخشید گفته خواهد شد پس
بعد روز دیگر فرمودند که در واقعه دیدیم که کومادر و از به است علم ایشان و یا لاری

ایوانی رفیع در آنجا محمد شاه و دو کس دیگر از اهل قبیله او نشسته اند و باو شهنش که
 چیز غول و بی میاد نیز هستیم و آن شخص قصد ایندای محمد شاه میبرد و باو بی گفتیم که
 در آنرا این فایده نیست که درین هر دو هم خبر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتیم که این
 شخص عندت این را بزن و در آنوقت که یا محمد شاه سلاح هم در کمر خود میبرد و
 اما حمله نمی تواند و از روی بی ترسد و آن شخص نیز می خواهد که بروی حمله بکند و می تواند با حمله
 محمد شاه در آن مجلس از صدمه و بی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که در این ایام
 که انکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
 که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد با الفیه روحانین
 که در ایشان قوای علمیه غالب اند اشیاء واقع شد از مذاق شان ادراک نمودند
 که میان معارف و حقایق محض تشوق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد و کار عمل را
 باز قوی دیگر که در آنها قوای علمیه غالب میدارند خطا میکنند که میدانند آنچه متروک است
 کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و در این این همه تشوق و پوست است
 بالجملة لکل وجهه و مولیا افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد که یکی را از
 روحانین دیده آمد که صورت روحیه بجای نیکو با نصارت و طراوت میآورد
 باز بعد از زمان اجزای شیمیاء او روی با خلل آورد و این رونق صورتش بقدر آن نقصان
 پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل کاغذی است که ضامت بزرگی
 جزو پیش ندارد و یا مثلاً به آن است که از او شان چیزی برابر باشند پس اجزا
 صغیره او بر روی اب متصل یکدیگر بی ایام با هم واقع شوند و از روی شکل متزائی
 گردد معلوم شد که سبب بقای صورت محصل وی است در خیال و شش

مشاهده روحانیت

مشاهده روحانیت

و پس کبریش از ظهور او در ماموت شده بود و اکنون هم چنان در اینجا متمثل است
 و همان را قوت تنبیه می نامیم پس اگر خطه خلق وی از اینجا منقطع گردد بی الحال شیراز و دوش
 از هم پاشد و عقد هستی متفک گردد و لغاده روزی عباد الهی که بر تیری قانچا و قلا
 علم از ساکنان بخارا بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدیم که با شخص
 بر ما دعوت کرده گریان ما رفته بمسجدی بر ذک در گوشه انحضرت صیحه علیه وسلم نشسته
 و گویا ما را از آن دعوت که کرده ما را هیچ نحو چیزی و اطلاعی نیست پس پیش انحضرت
 صیحه علیه وسلم داد و خواه شد از جناب از ما با شارت استغفار انمقدمه فرمودند
 و چون در خیال ما کذب آن دعوا ممکن بود پس سبب اینکه اگر انحضرت صیحه علیه وسلم
 می بودند بحضور شریفشان این افراد چه می میداشتند مرا تر دوشده پس عرض کردم
 که شما پنجمین هستید فرمودند که اری پنجمین هم پس عرض داشتم که یا رسول الله اینچنین
 مدعی می گوید ما نمیدانم و ما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والله رفیع کن پس شتم
 نمودم و از مواجبه شریفه مرجع بقوی برگشتم در آن حال دیدیم که بر منبر ای مسجد که انحضرت
 صیحه علیه وسلم در راجه ان نشسته اند حضرت ایشان ایستاده و عظم میفرمایند
 و با نفاطی که در خطبه ناموس واقع شده اند لکمی می نمایند چون ایشان را دیدیم مرا یقین
 که بی شبهه این مجلس انحضرت است صیحه علیه وسلم وان ترود بالکلیه زایل گشت
 افاده نسبت چهارم شهنشیمان سه خمین عبداللطف والایه حضرت ایشان در قریه
 پهلوت شریف آوردند و نسبت چم شهمد کور شیخ غلام احمد نام از ساکنان
 قصبه بدانه که بر صافت ده کرده از قریه پهلوت است جانب غرب در جواب دید
 که دی و چند کس دیگر نزد یک مقبره شاه محمد زاهد که در قصبه مطور ایستاده اند

و غنائی از جهت اساک باران که در آن سال بود میدادند و ازین معنی حرف می‌گفت
 با هم می‌نمودند و یونانیان و یونانیان اقامت خوش و جانی از طرفی که چشم‌بینان جاری است
 آمد و گفت که غم نباید خورد و اندوه نباید برد که ویرانی زمانه در قریه سلامت آمده و
 ملاقات کرده بی ایمان است اندک ای در این ضلع بمن مقدم نشان باران خواهد بارید
 و دیگر بركات نیز ظاهر خواهند شد و ای بعد از این این خواب را بر قنای خود اظهار کرد
 و مقتضای حسن عقیدت این رویا را از مشرات انکاشته منظر بركات قدوم منقش
 لزوم حضرت ایشان شد پس بحسب دعای فدویت ایشان انجامی تشریف از راه
 داشتند بعد از دو سه روز برای دیگر میبافت خادمان حضرت ایشان کرد همان شب باران
 بقیاس بارید و در آن ایام چندان اساک باران شده بود که مردمان با او شش شده
 بودند و مزارع آن توکلایع اندک در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید
 گویا لب مرده جانی تازه و میدان را نشاء این برکت عقیدت سرستان شکر از
 بجا آوردند و منظر فیوض دیگر شدند و اندک در آن ایام خسته فرام خان کبیر حضرت ایشان
 حضرت شیخ عبدالسلام الدنایی که والد فقیر کاتجروف اند و بودند که در واقع دیدیم
 که جماعتی از پسر جوان در قریه سلامت اند و از آن میان شیخی بزرگ از ما استعاره نمود
 که در اینجا که ام است آنکه هر که او را بنی بنی را صیلا علیه سلم بنید در آن وقت بخیر حضرت
 ایشان کیس را و در دل خود میافتم گفت که سوای شیخ ولی الله که از این ای فطره در عباد
 و علم معرفت نشو میافتم و علوم فاضله و باطن را با عمل جمع نموده کیس دیگر را با این
 منزلت نبی شناسم و بی گفت که بایان بدین ایشان آمد ایم بعد از این سوال دوا
 متبسم شدند و اندک در آن ایام که فوج منلیه سادات بر آمد و بطرف بارید و

و قریب قریب است آمدن دیر ز دیر پس ارانندیش نیست و غارت اضطراب
 بر فراط مستوی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تکرار وقتی ظاهر شد که روح مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم داخل بیت انجناب متوجه حال فقیر و جمیع اطراف فقیر
 و نیز روشن شد که نور الهی در عالم احبام بر دو قسم ظهور می نماید ظهور تشریفاتی و ظهور
 تکوینی ظهور تشریفاتی بتنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است و ظهور تکوینی بتنی بر اقامت
 مصلحت کلیه غیر مراعات قواعد کلیه و علمی که متعلق بادل باشد علم ظاهر است
 و علمی که متعلق بثنائی است علم باطن است بالجمله بحسب نور تکوینی و علم باطنی هر احدی
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ائمه اثنا عشر ریف الله عنهم قوی تر نیست گویند اما
 که بنا بر احکام عالم بر آنهاست ایشان از اعظم انوار اند و بحسب نسبت او بدیشان
 متوجه شدن تریاق محرب است افاده حافظ عبد الباقی نقل کردند که پیران ایام که فوج
 علیه نزدیک قریه بعلیت رسید ازین خبر حشت اثر همه مخلصان مضطرب حاضر
 شدند چون شب شد همه نماز عشا وقت طلوت بجناب حضرت ایشان عرض
 داشتیم که حال بعلیت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که بعلیت را
 هیچ دو اس نیست و هم چنین بحال کبر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشا الله تعالی
 همه احباب انجناب از جمیع اوقات محفوظ و مقنون باشند پس هم ضایع و قریب شد
 که با وجود آنکه حکم قریب آبادی قریه مذکوره اتفاق افتاد و از اطراف و جواب عالم
 نقل رسانید و بشارت رفت این قریه همه وجوه محفوظ ماند ضایع هر که ازین معنی
 آگاهی یافت تعجب نمود و بمحافظت حافظ حقیقی معرفت کردید افاده حافظ عبد الباقی
 نقل کردند که دران ایام که سید محمد خان سندھی در خدمت حضرت ایشان آمده

تجلیل علم مشغول شما بشرف ملازمت مشرف نشود بودم روزی سید را به ملاقات
اتفاق افتاد و گفت که از فحوائی بعضی کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
ایشان صاحب باطن اند و لم می خواهد که ارادت محبت کنم کفتم که خبردار ما شبید
که این مقام شاه جهان اباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند و خود که عیال
الیه بدست کی افتد که اگر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
سید گفت که و لم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و آخر
گفتم که اختیار شماست اگر سید ارادت پیدا کرد و مشغول گردید چون اما رحمت
و شوق دریافت با ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس گفتم که
دائیر در خدمت ایشان پیرید پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
نیز می خواهد که در سلک علما مان مشک که در خدمت ایشان همان لفظ بزرگان
غیب تر جان را ندند که ما در جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان اباد است
بسیار مشایخ هستند او شان را به بینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جایی
نکرد و بعد چند روز در سلک فدویان انضمام یافت و الحمد لله عیال ذلک اناده
شعوب سلطان حسین خان که مرید حضرت ایشان بود سپردی سحت بسیار شد
و مرض و باقی غایت رسید و بی بجانب کرامت ماب آمده در باب دفع
مرض او تبصره تمام در یوزه تو به نمود میفرمودند که در این باب در واقع دیدم که
بیرزنی پیش ما آمده برای مریض استند عاود عالم نمود با برای او بر آوردند چینی
یا بلوری چیزی از آیات قرآنی و کسما را الهیه و شتم بوسی که هیچ جایی نماند
پس گفتم که پنج روپه نقد نیاز بزرگان خیال می کرد و به برای خواجہ شش بند مع جمع

اہل سلسلہ ایشان دیکھد برای حضرت غوث اعظم دہمہ اولیاء سلسلہ شان
 ویک برای خواجگان چشت ویک برای اہل سلسلہ شہد وروید وکروید ویک
 برای ارباب سلسلہ شاذلیہ و شطاریہ مقرر کن و نجائہ خود لکھا ہوا این طرف منی را
 باب شستہ ویرا بنو شان روز دیگر نیز نیاز مقرر کرد ہم چنین کن و الصیاء اوم تالشت
 کہد ایس از شفا پامردہ رو بہ بان باز کردہ پیشش مایار کہ شفا یی مریض خود را ن
 پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم ضیاء لعل آورد
 و طینی و شستہ غنا بیت فرمودند ہمین کہ سپرد و در ورنو شید شفا یی کامل اورا حاصل
 کردید پس نیاز مہود پیش حضرت ایشان آورد انقادہ شمس شمس الحی نقل کرد
 کہ یکبار در شاہمان اباد طالب علم یی بوساطت والدین شیخ بدرالحق از خدمت
 حضرت ایشان کتابی عاریت برودہ بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند کہ
 از ان طالب علم کتابی را کہ بعاریت برودہ بیارید و مبالغہ تمام و تا کیہ تمام در اخذ
 ان نمودند و فرمودند کہ اگر وی قفل کند و عذری آورد ویرا بگوید کہ اگر حاجت
 خواہد ماند بعد سے روز ان الدباز دادہ خواہد شد پس صاحب الدباز پیش
 ان شخص رفتم واروی تفاضلی کتاب کریم دی در الوقت از مدرسہ برآمدہ
 قصہ خانہ خود کردہ بود کہ گفت کہ الحال کاری میروم و کتاب نیز بنور فارغ شدہ
 گفتم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواہد خواست بعد سے روز باز دادہ خواہد شد
 اما الحال التہ باید داد طالب علمان دیکہ گفتند کہ این چہ مینی دارد کہ بعد سے روز
 باز دادہ خواہد شد گفتم کہ ہم چنین فرمودند و سران ہمید انم بالجلہ یکہ تمام کتاب از دا
 کرفتہ آوردیم و دی چون نجائہ خود وقت و شب نہام مرض مہیضہ گرفتار شست

و همان وقت وفات یافت پس روز سیوم و ازشان وی در مدرسه آمده
در حجره او بهر چه یافتند از کتب و غیره آنچه از آن و بیا بود یا از آن دیگری که بخانه
آورده بودند را از ملک وی الحاشته بردند و مالکان کتب عاریه هر چند داوطلب
کردند سود نکرد و نفع نبردند پس آن مقام همه طالب علم مدرسه گفتند که حضرت
ایشان محض کرامت فرمودند که کتاب خود طبله بودند نافه حضرت ایشان
فرمودند که نشی بی بی احوال جن ظاهر شد از آنجمله آنکه بی بی جن را اخراجات مزاج پیدا
می شود مثل خون پس منجذب می شوند بالطحی فی الطبیعی ادم عنادا و محبة و عقا
القیما و الشجره بنی ادم چنانکه انجذاب بنی ادم بوی جن جالبی از اخراجات مزاج در
حالات نمی باشد فسادت تلك اللیلۃ جماعه من الجن قد اعراضهم الجول فاحتر
و جهنم و خرجت من الانسظام و کما تم و ترکیم شتریم کما تیرک بنو ادم مخالطه الی اثین
و الجودین فعلقوا عند ذلک نیاس الشجره و از آنجمله آنکه در معاشرت انفس جن
حاضر نمی شوند ولیکن توهم ایشان بنی ادم و غلبه ایشان بر ارواح بنی ادم مشهود
افاده حضرت ایشان باری زبان کرامت ترمان فرمودند که بنی اید که در بار نیاس
در عالم نابوت حلول نمود و ولوت عظام پیدا خواهند شد تا نیاس ارشاد نمودند که
در عالم تغییر کلی شد فی است علبان معوره مثل دیهات و قری و نسل و خراب
خواهند شد و قری مانند بوادی خرب بالجله و ایه کبری روی خواهند نمود که علاج ان از
ارکان سلطنت نخواهد شد مگر رفع ان محبت صاحبان باشد و چنان بنظر
می آید که در شهر و بی که قاعده سلطنت و مستوفی است است افت زیاده تر
از همه جای است و در الوقت وقوع این بیع پیش عامه الناس بسیار مستبعد

شجره

دگر بنیاده دانند

می نماید نمود اگر چه عقیده تمدن آن روحانیت نهاد این خبر صدق اثر را کما لوجی می دانستند
 بالجملة چون سنه ثمان و اربعین بعد الاث و الایة رسید فرمودند که شروع ان واد
 روی نمود پس برای عظیم ثبات تمام یارید که قصور مشیده منهدم گشتند و عالی
 تلف گردید بعد از آن روز بروز دای نزل میگردید و غنیم و کبیری آمده میرشی عظیم کرد
 و خلقی را تا راجع ساخت با وجود آنکه خود الهیت امو و سلطان وقت متعابدش
 برآمده بودند همه را میگویند داشته قریب شاه جهان آباد رسیده قصد غارت آن کردند
 ازین شیخ برای شهر نیک هر چه تمام تر واقع شد و جری شد بد بر کنار بلده روی نمود و مردم
 بسیار مقتول گشتند از او خبر و بسیار از آن لافت نجات حاصل شد بعد وقوع
 این فاجعه بعضی عقیده تمدن آن نجاب کرامت ماب حضرت ایشان عرض نمودند که ان
 افت نمود بر این شهر همین بود که روی نمودند و دیگر خوانند و پس نبرهان الهام بیان فر
 که این بود بلکه ان دیگر است بعد از آن حقایق اکاه شاه نورانی روزی در شاه جهان
 آبا و تفری در شوق سلطانی رفت و بودند چون از آنجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
 ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید و ایشان
 عرض داشتند که بالفعل خود ما مون هستند ابانی الجملة و حشمتی بطریقی آید حضرت ایشان
 ملبان غیب تر همان فرمودند که این بازار ملبان حال می گویند که در اینجا جوای فون
 روان شوند ازین خبر و حشمت اثر سامان را بسیار استراب روی نمود زیرا که شوق
 سلطانی همه و جوه مامون بود و هرگز منته این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
 از آن مقدمه فتنه نادر خراسانی برپا شد بمجلا قصه اش است که وی اولاً با هزاران
 هزار سفاک هجوم نموده کامل را که سرحد ولایت هند و ستمان بود تاخت و تاراج کرده

الف الف رومان را بجان گشت و بعد از جیس جیس بسیار با مردمان آن و با حیلها
 شاه قتل و کتلهای ضیق بدست آورده بر نه دستان زیرش کرد و هر دوید و هر
 که رسید از راههای کرده خراب مطلق ساخت که قریب شهر کمال با محمد شاه سلطان
 هندوستان مقابل اتفاق افتاد و با محاسن اتفاقی صفین واقع شد بعد از آن ایام بعضی
 مقتدران فدویت نهاد و چون بباب حضرت ایشان استغفار مال کا یا این فتنه
 و با عود داشت نموده زبان قلم کرامت رقم باین عبارت از شاه فرمودند که
 تشریف عظیم پیش خواهد آمد از حال امر سلطنت محمد شاه بخواجه ماند و سید
 مکمل خان نیز درین باب عرض داشت نموده ویرایان لفظ هم جواب غایت فرمودند
 که سلطنت قیومیه رست پس مقلد عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند بخواه دو
 نیل سوار شربت شهادت چشیدند تا بدید سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
 بودند پس ازین دست برداشته گان اولی یا پس شد بدین طور رسید بر بقعه اسیف
 از شکریه ربی تمام مستولی گشت اکثری که در راه بودند با طراف و جوانب غارت
 شدند و کشته شدند و باقی ماندگان را عساکر قتل یا کشتن محصور ساختند درین
 میان عالمی اگر کسی جان بداد و دو سلطان و وزیر مرد و اسیر شدند پس از آن
 موکه گاه کوچیده بشاه جهان آباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی گردید و در آن
 افواج قوی بی بلاد سمور و غارت شدند شهر پانی پت که بر دلق و خونی تماش
 گاه خلق بود و مور قتل عام شد و مردمان بشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
 حتی که چند گاه در آن دیار دیاری سوای کرک و شغال نبود پس مصداق آن کلام
 که بلدان مثل دیهانت و قری مانند اوادی حرب خواهند شد و قری یافت

و بعد از دخول شاه جهان اباد روز سوم حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا قر
 به پاس سپه هزار سوار و هزار پیاده پیش گرفته و هر کس که داری که یافته اند از آن
 و حیوان همه را جمع کشیدند تا که سک و کرب را به دران بیان نگذاشتند و شهر را آتش
 داده باز را را و گوشتها را پاک بپختند تا که از کشتگان پشته را برپا شدند
 و در بازار را مخصوصا در شوق سلطانی که بماندنی بود که مشهور است جوئی چون روان
 گردید و قیامت نمود روی نمود و آن کند که بنظر خلق محفوظ تر از آن مکانی بود و خیال
 خیره و وحشت کشنده که مردمان را در روز از غایت خوف عبور دمان جاما شکل افتاد
 بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه متنفی را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
 شهر نماند و درین ضمن عالی از مصوبت جوع عبور و از شدت قفس و با افتاد و در آن
 بیان علی جان بداد و جهانی رو با خرت نهاد و آنها اخبار غیبیه که برایان الهام ترجمان
 جاری شده بودند بطور رسیدند و چون کار تا به نیرینه انجامید تحقق بشارت
 ثبات سلطنت تیموری از عقول خلق پس بعید گشت و در آن اوقات چون ذکر
 انجی بیان می آمد یکی از عوام تصدیق آن نمیکرد بلکه از محاللات عقیده می انگاشت
 و از قبیل اجماع نقضین میدانست و اکثر مردمان مورد و طوا الهی قدم بگذاشتند و دیدند
 تا که قدرت قادر مطلق جلوه گرفتند و آن متطلب خاک تمام خراین و دمان جدید
 و قدیم چندین سلطانها از جوامع و زو و نوره و عرض همه را از پادشاه داور گرفته و
 بر محمد شاه مسلم داشته خود را در خراسان پیش گرفت و آن امر موعود بوجود آمد
 و الحمد لله عیادک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیده تمندان
 در باب امن و حفظ خویش از انجا ب در یوزه دعا و توبه و محبت کردند و همه را

عنایت و مودت و یاری بجا بخت خال کبر خویش ارقام نمودند که انشا الله تعالی ما عاثران
 و ان مهربان محفوظ خواهم ماند و شیخ بخت الدین بدلولی را ارشاد فرمودند باید
 که بخاطر جمع و اطمینان تمام باشند اگر خود تمام عالم آتش شود و امید داری از کرم حضرت
 باری انت که سلامت مانند و آرد و آید فاعلمنا انهم الاخرین پس از فضل الهی
 بمن توبه نفس نفیس و البتة بای انجذاب ظاهر و باطن محفوظ و مأمون مانند
 و محله شک نرود که ممکن و مقام حضرت ایشانت بهم و وجه محفوظ ماند و
 در تمام شهره جایی که از صدمه ان مضدین فخر مأمون مانند همین مقام برکت نظام بود
 بسبب ظهور این آیات بنیات عقیدت فدویت کیشان و روح ارادت
 اندیشان بدروه فی الیقین ارتقا پذیرفت و الحمد لله رب العالمین اناده حضرت
 ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی ایشانت که در واسطه شوال و الله اعلم
 قضای نازل شد عظیم و اموات و اعیان علم شدند بدعا غایت در حق محمد شاه
 و شیخ محمد میر شهنشاهی و نجات یافتند و هذا اول اشراط الحادثة المستطيرة
 انبیائی علی کل شیخ و صوفی فی هذا الزمان اناده حضرت ایشان فرمودند قد
 کوشفت مراراً ان فی عبادة سراجیه فی فضل فی تسلیم الی یوم القیامة او الی ما شاء
 الله تعالی کما امضی فی ابراهیم صلوات و سلامه علیه حکما فیری فی ذریته فلم یزل
 فیهم الکتاب و الحکمة و النبوة الی یوم القیمة و کما امضی فی افریدون حکم فلم یزل
 فی ذریته الملک و السلطنة الی ما شاء الله و کما امضی فی مهدیکر خان و تمور
 سر فلم یزل فیهم الملک و السلطنة الی ما شاء الله و کذلک کوشفت ان فی
 و فی کتبی و فی ذریته سر امضا الله تعالی فی یوم القیمة انشا الله الحمد لله

که این منبر روزی بر من ظهور می یابد و امید قوی است که عیسا الهم الک عروج و ترقی
فرماید انا حضرت ایشان فرمودند که شبی در مقام دیدیم که نسخه توره حاضر است
بقای که ذکر در آن حضرت است عیسا الله علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
در یک وقت جهاد و محاطه ارواح وقوع خواهد یافت پس ما کلام که میان این کلام
ان است که این هر دو صفت در ذات ایشان کمال خواهند بود نه آنکه در یک
ساعت صد و این هر دو فعل خواهد شد و مثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
نخاست قرآن مجیدی شناسند می توانند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم باز می خواستم که یکبار تلاوت چیری از قرآن
حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن قایلش شد که همه قرآن حفظا در دل تو مرتب است
اما خروج و ظهور او بفعل شرط بیک شرط است که یکبار قرات کرد و شود بر یک
که سلسله قراته او متصل باشد تا با حضرت عیسا الله علیه وسلم و چون این شرط
متحقق گردد در حفظ حاجت بخت و شفقت خواهد شد افاده حافظ عبدالباقی نقل
کردند که روزی یوم التغلیل بود و در رس مشکوة بی مردم بحضور حضرت ایشان
حاضر بودند سخن در ذبیحه شیعه افتاد فرمودند که اهل قبله اند ذبیحه ایشان در است
باز فرمودند که در باب شیعه خیری ما را معلوم شده است که نجاب آن حضرت صا الله
علیه وسلم سوال کرده شد از آن نجاب امر شد که از تامل در حفظ امام کیفیت ان
واضح میشود فاعل کعبه که من در وقت کلام باین کلمات چشم سر دیدم نوری از شیعه
مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه آفتاب از ابر بر آید و شعاع ان تمام در دلوایر مارکون
میان زمین ان نور منتشر گردید و تمام اهل مجلس در گرفت و همه را منور گردانید

در شیعه و امام

و با هم میخشد و تمام خلق و کدورتی در دل مایه و همه را دلیل ساخت و این از قبله
 قبل بود بلکه مشاهده بود برای العین و الحمد لله علی ذلک انا حافظ عبد الله بنی ثقل
 کردند که بشی در واقع دیدیم که در کوچه و بازار را بنویسیم عظیم است و سوارهای بسیار میکردند
 چنانچه پادشاه برای شکار و غیره برمی آید و از دعای می شود پس مابقی رازان
 سواران پرسیدیم که این از دعای چیست و بی گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 برای دیدن شاه ولی الله تشریف آورده اند پس از استماع این سخن ما را بسیار
 سرور و ابتهاج حاصل شد که سبحان الله ما را دولت دیدار پرالوزش و در فرج
 است و ما قدر این نمی شناسیم بعد از آن بوقت آنکه بدیدار فایض آثار آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم مشرف شوم بر خاستم پس در همان حال بیدار شدم افاده حضرت
 ایشان فرمودند که در عالم مثال توجه واقعه شد بمقابل خواجگان حشمت که در قریه
 حشمت مدفون اند آن قدر عثمان و نورانیته دیده شد که در بیان نیاید کویا عباد
 شان عین صورت ذات است بجز بسیار روی نمود که این طهارت و عباد
 اثری است در نورانیته اما این مشابهت که با این عثمان از جوهر نفس برآمده است
 بشرط طهارت و کل میر لاطقی که افاده حضرت ایشان فرمودند بشی در واقع دیدیم
 که برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اویارقمه کویا ایشان گفتن خود را در کوچه
 روی بر آوردند اسم اللهون سفید می کنند و فرمودند که خوبی بخوانید در آنوقت بجا
 آمد که غل خوانی بصوتی که ایشان را خوش آمد از آن خود صورت نمی بیند اما امثال
 للامرء الا با ایهای باقی او را کاس و ناولها تباد و عبیت بر خواندم بسیار
 مملو و خوشوقت شدند و سرت تمام در روی مبارک و ایشان مشهود

گشت در الوقت فهمیده شد که غرض ایشان است که گاه گاه اشعار با صواب
 خسته باید بشنید افاده حضرت ایشان فرمودند که غم مصمم بر آن شد که که اخذ ای صبیحه
 باید کرد و در آن میان طوام و غیره آنچه لازم شد ای دست بوفور بر چه تمام شد
 سرانجام باید داد اما از اسباب آن سوابی الطمان قلبی بوعده الهی که به میسر آن فرمود
 بودند و دیگر چیزی نبود و فی آنچه نظر بر این صورت انداخته بقیه از اخوان استعدا و این غلام
 می نمودند پس حتی سحانه و تقایا بفضل خود چنانکه دل می خواست هم چنان تمام آن
 وعده را فرمود و هر وقتی که حاجتی می پیش آمد قبل آن قدری که آن مهم را کتابت
 کند بی تردد می رسید گویا محاسنی آن ضروریات را شمرده و تعیین کتابت
 امر از فهمیده میفرستند آنکه در روز فراغ کار غیر بقیه حاجات پیش آمدند و سرانجام
 آنها در آن وقت صورت میسرند است پس همانروز یکصد روپیه فوج شدند و آن
 حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین در این باب دور و یا دیده بودم
 یکی آنکه گویا من بخانه برادر عزیز میان اهل الله بر مثل سوار شده توجه شدم ناگاه
 چهری بر من افتاد و از مرد وضع کرد من تعجب گفتم که شست آن چه را بر کرستم
 و دورتر بر تافتیم و دیگر آنکه گویا در این امر تماس و متفکر ناگاه دین از اموال حضرت
 والد قدس سره ظاهر شده است و از آنجا اسباب چنانکه فرشتش در لور پیدا
 آمده و از آن سبب ابتیان تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که مهران
 ایام روزی در واقعه دیدم گویا برای ملاقات مردی عطا الله نام که سالفه رشتنای
 بوی بود سواره رنم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللون قریب بصورت
 موکل اسم یا و اب که از سابق او را دیده بودم دریافتیم پس حصول ملاقات

وی از پیش من برخاسته جای برفت و مراد از عیال آن خانه خود پیدا شد و بر
 بزرگوارت بنام عطا الله کردم تا که حاضر شد و در روپیه نقد نیاز ما آورد پس
 از وی یک روپیه قبول کردم او میانه نموده دیگر را نیم نیاز کرد پس همانوقت بخاطر
 که چیزی قیوم خواهد شد اما بدو دفعه در تحصیل آن ملاقات اسم و نام را دینی
 پس در چند مجلس بعدی که در آنجا بودم بر خواندم و قیوم عم بدو دفعه
 انعام حضرت ایشان فرمودند که فاجیب الله شیری بخواب و بید که گویا وی
 در خواب است که در آنجا اشجار رز و الو بسیار اند و در تهیاد و ضرورتها
 ناکاه او از بی از غیب نشیند که بجهت نماز توقف کند و انتظار کشید که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم تشریف می آرند پس در ساعت توقف کرد و آخر نماز
 یعنی حضور نماز کرد و بعد از آن نشیند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشریف از آنجا
 داشتند و بنها نماز عصر خواندند در آنوقت نماز تمام بر تخیل ادا و صلوة و رفت
 لا کلام بر وقت شرف اقتدار با آنحضرت صلی الله علیه و سلم روی آورد و بعد از آن
 چند دانه رز و الو گرفت و بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنجمله چهار رز و الو
 برداشته اشارت فرمودند که باندرون بفرستید و مراد دوت خانه خود داشته
 و در آن صحن فهمیده شد که میفرمایند برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
 ایشان فرمودند که ای منکر این واقعه را با ذکر نموده و بحسب فهمیده خود بفرست
 هفت روپیه و چهار عدد ناشیاتی نیاز آورد و ما بفرمان محل کفتم و دلالت باعمال
 خیر کردم و عرض ازین اشارت من بعد بطور یقین است که انما بایعانت بود در کار
 خیر و چهار اشرفی پس انویری ای که این بغیر فهمت ریب چهار اشرفی فرستاد

وكان ذلك تعبير روياء قد جعلها في حق افاضه جواهر محمد امين که اراض النواص اصحاب
حضرت ايشان نقل کردند که روزي حضرت ايشان از قیلوه نعت البهار میبار
شدند و اثر سرور و محبت بر لبه مبارک درخشان بود و فرمودند جواب دیدیم که
بها و کفار زقیم و مقابلہ کریم ولیکن تو در اینجا شبیه شدی و از این سبب بسیار نام و
کمند بخاطر راه یافت و گویا لاشه ترا بر چارپای کد داشته و برادر عزیز میان اهل الله
نزدیک تو برای محافظت مقرر نموده خود در کنین و چنبر تو مشغول شدیم و درین اثنا گویا
اشیای نظام الدین نام در رسید و مبارکباد تهنیت فتح و نصرت داد که شما کاری
بزرگ کردید که بها و کفار متوجه کشیدیم کفیم آری اما فلانی از آن شبیه شد ازین جهت
خرن قوی لاتی گردید و در این حالت می بینم که حق تعالی ترا زنده ساخت پس دست
و خوری خود حیات تو موجب استعظاظ شد از نام نخبه انان مجلی از تعبیر این خواب
ارشاد فرمودند که موت و حیات مبارک از فنا و بقا است و حضور نظام الدین
کنایت از یقین علی است که موجب رواج وین باشد و الله اعلم افاضه حضرت ایشان
فرمودند که باری در بلده شاه جهان اباد مرض چمک بر تنه کمال رسید در آن ایام شبی
در واقع دیدیم که گویا در خانه عزیز از سادات وارد کشدم و می گفت که شما را بر ما
مراد بر اسرار امیر المومنین حضرت مرتضی علی کم الله وجهه بریم کفیم بگو باشد پس
مراد بوی مقبره برده در آن ایستاده شده گفت که درون این مکان بروید مرا
که و خود داخل نشد پس چون در آن مقبره درآمد تفحص نمودم که مزار شریف حضرت
امیر کدام است پس گویا شش جانی تدان مقبره اشارت کرد چون توجه نظر
کردیم در اینجا قبری ندیدیم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد و فرمود که ما شما را

ذکر جناب امیر

پیری تعلیم بایم که چون جای جن ظاهر شود گویا از ان اقبال چمک مراد بیدارند پس در
 دفع ان باین وضع توجه باید نمود و ان یک طریقتی است بود که تعلیم فرمودند و در وقت
 گویا چینی است که از ان نور توجه منبر میکرد و بیداران ازین دقایق اوقات روی نمود
 پس در ان ایام هر که درین باب استدا نمود و بفضل الهی باران آفت نجات یافت
 قریب صدکس مرجع نمودند و شفا یافتند و افاده قطع عبد البی نقل کردند که بعد از ان ایام
 پس من بعلت چمک مبتلا شد و مرض بروی شدت تمام غلبه نمود پس مقصر
 شده بجانب حضرت ایشان اتماس کردم بحسب اقتاج ما تویدی غایت فرمودند
 پس شفا یافت باز بار دیگر بآن مرض مبتلا گردید تا آنکه روزی دیدم که در روی بانی
 نمانده و لطن من روح از روی مفارقت نموده ازین حس است اضطراب سخت کلوی
 من شد تا که بران و اشک ریزان بحضور کرامت حضرت ایشان آدم و طاقت
 اظهار انداشتم چون حالت ملاحظه فرمودند تالم تمام بخاطر مبارک راه یافت
 باز توید نوشته غایت فرمودند پس برکت ان بعد از ساعت حسن حرکت
 در روی ظاهر شد پس شفا یی کامل یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که شب
 عرس حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سره که در مفره شان مکه آمد و سرودی د
 بردمان شوقی و وجدی بود و در مسجد خویش بعد غایت نشسته بودم که یک پاره نور در رو
 و گفتند که آنچه در انجا ووق و شوق و برکات توجه روح مبارک شان بود همه مر
 شده این صورت گرفته که در سال یافته و در همان اثنا نفس مطلقه را سریان در
 تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که ان نور تابع از ان منبع است از چه از انجا مکرر
 هم هست افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیری بی کیفیت از غیب ظاهر شد

و در صورت تمثل گردید یکی بصورت نور سیاه و آن در من حلول گردید و در تمام
 اعضا و اجزای تابا بخش انگشتان دست و پا سرایت کرد و تمام بدن از آن تمثیلی
 گشت و از روی جمعی و اطمینانی اتم روی آورد و دوم بصورت قطعه مایه و آن نیز من
 در انداماده بدست خط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
 وقتی این فقره در بعضی خلوات صیغ شد و حواس پراکنده شدند و در آن است
 این دو بیت در خیال تمثل شدند بغیر سی و نعل بعد از آن نسبت اولیه جوش زد
 و غلبه آورد و ضعف را بیل گشت سه تری بار کول المدحی و حاجتی و وضعی و
 و نفعی بی هواک دعا شد اما آن ترثی لمن قد اصابه غلیل الهوی نیک و نار الباطنه افاده
 حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم الله و اب رامت شده نمودم جوانی رسد و آن
 بلباس صفا و صوفیه که بروی ازاری است و در دای هرگاه که بیا و اب نداری
 نمودم بمن تنگیت می گردید و گویا عین نطفه می کشید و در آن ساعت معلوم
 کردم که خدام اسماء را با قمار تهاجی خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
 مگر در ساعتی که سیر قمر در موضع شود از فلک اتفاق افتد و اب است که خدام
 اسماء باین آدم را سماع می کنند اما انبائی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
 قمر در موضع شود از فلک و معلوم گشت که در دعوت اسماء حاجت نیست بموقع او
 فلک سوای اوضاع قمر که آن کافی است افاده حاجت محمد این که از خواص اصحاب
 حضرت ایشان هستند در خوابیدی که ایشان مع کردند و روزی که روزی مراقبه
 صبحی حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
 ظاهر و باطن مشاهده افتاد و در علوم و اقهاران و نشر علوم و تصانیف خود و سعی

عظیم معاینه گردید الحمد لله بیا دلک افاده میسر در نواید آورند که روز دیگر تا وقت بعد از
 فرمودند که امروز محبت الهی را جلالتشانه مشاهده کردیم که محیط جمع اطراف ظاهر
 و باطن است و استعراق این مشاهده موجب فرط ایمان و وفور راحت گردید الحمد لله
 بیا ثمار افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدیم که در مقامی حضرت والد صاحب
 قدس الله سرهم العزیز شریف میبایزند خدمت ایشان رفتن و کاتب الحروف را
 فرمودند که گویا تو هم در آن وقت حاضری پس حضرت والد لطیفی قصه و حکایت
 میفرمایند که صورتی از قصه ساختند و در وی صورت قلب بقاییت براق ظاهر کرد
 و در آن قلب پیچیده است موزون نهایت خوشنمای پس هر که بوی متوجه شود از وی صفای
 و فیاض استفاذه نماید پس ما گفتیم که باین قیاس هر شخصی که لطیفه انا در وی متعین باشد
 خیا نی انانیت کبری در آن ظاهر شود هر که بوی توجه می نموده باشد وی هم بزرگ آن
 زکین گردد و گویا از آن قصه مراد همین بوده پس در آن ساعت از رعایت شوق
 یکبار من غالب آمد و حضرت والد قدس سره نیز اشکها از چشم مبارک میخیزند
 پس بعد از آن حال به یاد کردیم افاده سست و خمین بعد الاف و المایه حضرت
 ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند و در آن ایام فیض انتظام معارفی پس عظیمه
 و حقایق نهایت رفیع از تحقیق اصنام و نفوس املاک و ملائیک و عقول و عوالم
 جهان و ابدان شالیه و اربعین حقایق لطیف بارزه و کانه انانیه و بیان کمالات
 فناء و بقا هر یک و تفصیل کمالات انانیه بحسب آن لطایف و از توضیح احکام
 توحید ذاتی و حقیقه توحید وجودی و تفصیل حقایق قطب ارشاد و قطب مدار
 و رجال النبیه و از حکایت مقالات ملائیک و از تفصیل مزارات حضرت

تجس اعظم که از انحصار معارف است در آن اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
و آنها را در سلک تحریر نظام بخشیده داخل تفصیلات الهیه نمودند چه باین موده
که زبان را طاقت بیان انبیت و مهران ایام برکات ایام روزی این عالم
که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور میداشت بزبان کرامت ترجمان
خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث و غیره چنان معلوم میشود که در کتب اولاد
الهدی باقی خوانند مانند مثنوی و اولاد و انصاری و روزی خطاب فرمودند که در بعضی افراد
انسانیه نقطه از اقصای لطاف محرمیت و رعایت شغفانه محادی برزیه اولی
از برزات تجس اعظم بلکه انموذج آن برزیه می باشد و در حقیقت توان نقطه موجود
است و تقطعی میدارد و باین بشارت فخر که شکران از حوصله استدلال و سیر
نوارشها فرمودند و نیز بشی باین احوالین که این عقیدت کیش سعادت حضور
مستعد بود خطاب شرف ساخته فرمودند که در یوم جمعه که ثالث عشر
رمضان بود بعد از عصر قبل مغرب ساعت مروجۃ مشکف شد میخواستیم که در آن
وقت باین منظر اطلاع بخشیم اما ساحتی لطیف بود که آن شد که این امر را وقت
نخواهد کرد پس این را موقوف داشته در باب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعائی
که تا باین مضیف شده و باعتبار الامین بحبل الہد بذر یعد توسل و بی الہد موعوم
گشته و رقی مقتضای سوال نمودیم و در باب احباب خصوصاً و عموماً در حق اولاد
فویض و بعضی اصحاب دعا کردیم و از جمله خواجہ محمد آئین و این خاکسار را منصوص
فرمودند پس ازین بشارت عطیہ ارادت مند آن فدویت نهاد را امیدی قویہ
روی نمود و مهران ایام محبت فوجام شب اولی از او تا ریلیا عشرۃ اخیرہ رمضان

1.
Cable

قریب نصف بیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در تمام دل خود را
 انجذاب بی تمام یافتم و در میان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
 و اجابت است و همین بنسب بیداری از خواب گردید پس در آنوقت دیدم
 که ساعت ضعیف است اطلاع دیگران را دوست ندارم و وقت این امر را بر نمی
 نماید لهذا از آن اراده عرض نموده بدعا مشغول شدم بصلح آن ازین بنسب مستعدان
 حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله سه کار مجربان جدا از کار اهل عالم است
 اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنند پس از
 اجابت فرمایند لکمه لکمه من لم یدقالم بیدار وقت ارشاد این بنسب فرمودند که در باب
 این هم برکات معلوم می شود پس لکمه لکمه من اولاد و مار حانظ عبد البقی که از جناب
 حضرت ایشان ملقب بکافط عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
 اعتبار شب نشان ظهور برکات دادند و حاج محمد امین را در ساقی که خواب زده
 بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حاجی عجیب روی نمود بیدار شده
 خطها گرفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جویها انداخته و خوش بود
 خوابهای بیداران خوش بود کارهای بیکایان و نقل کردند که دیدم در عین خواب
 گویا حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
 بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق فرمایند پس چون این ماجرا را بجناب حضرت
 ایشان عرض داشتم فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
 از کیفیات آن شب نقل کردند که هیت فلک مستودش بود و آثار ارواح افلاک
 و نجوم ظهور نموده و نور حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امر

خیرانه واقع شد و وقت سحر ظهور روحانیات مکتشف شده بود حضرت تجلی اعظم
روحانیت را با سعادت منعم فرمود و گفتند که بعد از مدتی اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواجہ محمد امین را دیدیم که فیض ایشان را اعطای کرده است گویا مسقّی انداز
دعا را ما و فرمودند که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگر هم باقی است پس تاریخ
بست و ششم رمضان بعد عصر حضرت ایشان را قبّل نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاکسار و خواجہ محمد امین سجادت خواجہ مستعد بودند و دیگر یاران در
حلقه جلوس میباشند پس قریب بمغرب سربارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض تر جان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاکسار را به
تشریفاتی که فوقی اثر قابلیت و لیاقت وی است نواختند پس آن شب که
بست و هفتم بود چون درآمد از اعتبارانی اوزار و برکات ظاهر و ماهر بودند و بذات
مبارک خود افاضت فرمودند و از فیض توبه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد و پیش از اوزار و برکات آن شب خطی حاصل نمود و حافظ عبد الرحمن که
بجرب استدعای این فقره در آن شب دعا در باب اولاد و اجاب این نیازمند
می نمودند در آنوقت معاینه کردند که گویا نوری ازین فقر ظاهر شد و بصورت درخت
که دو شاخ دارد و مثل گردید و یکی آن نور در بر دو شاخ ظهور نمود باز یکی شده
امتداد گرفت و در همان آشنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتدا
انقطاع الزمان و قیام قیامت و حلقه ای آن سلسله با هم پیوسته اند و در هر حلقه ^{فصلیاً}
متشعشع و در ضمن آن فهمانیدند که این سلسله اولاد و غیره است و این فیلهای ^{ان}
نمایند آنها هستند و این فیلهای نور تجلی اعظم است و در بعضی شان معنی ذات محبت

سعد

بوجه اتم موجود است و در آن وقت نیز معلوم کردند که در اتصال آن سلسله فیضان
 و صباح آن باین شایستگی این فقر را مفاخرت بخشیدند و چون این قصه مخصوص حضرت
 ایشان مروض شد فرمودند که این حق است ان شاء الله تعالی و بعد از آن ایام فیوض را از
 خواجہ محمد امین در مراقبہ صبحی بواجب حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که باین بشارت
 ملهم شدند که بنمایا و رکاعی که کلام فی دروی نوشته شود و بهتر بنده که صورت ما
 در وی ظاهر شود و بجانب حضرت ایشان مروض داشتند و بتصدیق آن از آنجا
 بمای گشتند و بعد از آن بیای مبر که شبی بعد تجد خواجہ محمد امین قصیدہ الطیب النعمانی
 مع سید العرب و العجم که تصنیف حضرت ایشان است بصوتی یلح فای که که نامش
 مقصود است می خواندند از استماع الوقت حضرت ایشان بسیار خوش شد
 و پهلوان بزجمع مجاوران استانه حوشریہ می گشت که همه به بیت حضور می ایستادند
 عیا الصباح ان خواجہ موصوف مورد غیایات بیدار شد و در یلدا فتره بعد تجد خواجہ
 محمد امین حکم کند خوشتران باشد که سپرد و بزرگان گفته اید در حدیث دیگران در
 ابیات منوی مولوی منوی اثنای قلبه خود بجانب حضرت ایشان بصوتی بسجده
 مروض داشتند وقت حضرت ایشان نهایت خوش شد و وجهی تمام روی نمود
 در آن حال برکت اشتمال خواجہ مذکور را از شهبای بس عظیم فرمودند و در آن ایام
 کرامت الایام آنچه بر این ضعیف از علوم و معارف ظاهر و باطن نافه فرمودند
 شکران از حد و عد برون و افزون است فله المذی ذلک حمد اکثر طایفه مبارکافیه
 بالجله ازین اربعین فیض اکین هر روز دل افزود و در شب رقص را چنان طرب
 خلاصه اعمار و زبیده روزگار چه سایان استانه مکتف منع الشرف آمده

بر فحلی خوانند

الحمد لله رب العالمین والثناء والشکر علی نعمه انفاذ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ روزی منو
مولوی روم برای مطالعه حضرت ایشان باندرون محل سرای بردہ بودند وقت
شام ان مراد اعیہ مطالعہ آن پیدا شد اما بلیلدن ان غائب ندیدم پس ہما وقت
سخن بدکرہ غایت فرمودند و این مرمت نمودن محض از راہ اشرف بر شوق
ما بود افادہ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ در بعضی ایام چنان اتفاق افتاد کہ کسی
در محل سرای حضرت ایشان بعضی نوان را می ترسانید حضرت ایشان فرمودند
کہ شبی بخاطر رسید کہ بر خاستہ وضو ساختہ چیرہی بہمت دفع ان خواندہ دم کردہ
پس چون باین تہیہ بزم خاستم هنوز وضو کردہ بودیم کہ چیرہی تیرہ و سیاہ ظاہر شد و در
یک زہاد کلونی بدست آورده دنبالہ او رفتیم و بی پیش پیش میرفت تا کہ بدروازہ
رسید و آواز واکرہ در بگوشت آمد و او بدر رفت چون دروازہ را تفحص کردہ
بستہ بود بازار الوقت ان سبب محکس را تلویش نداد افادہ حضرت ایشان
فرمودند کہ بر بابائی فتح نمودہ اند و یکبارگی اسرار خشنی و آیات عظمی و داعیہ تیرہ را در
کنار من نہادند کہ این عطیہ ماست در تصرف اما ہر آنی و کسی و دعائی مشروط است
بشر و بی کہ در قاعدہ نمی گنجد بلکہ قاعدہ آن انتظار عالم غیب است چنانچہ در حالت
استخارہ بی باشد تا از عالم غیب بکدام آیت و شہادت اشارہ می رود سمان آیت و اسم بطوری
از اطوار مقزہ نزدیک اہل این فن تلاوت باید کرد افادہ حضرت ایشان فرمودند
کہ چنان واضح ساختہ اند کہ برکات عظیمہ ما و لادما و اصحاب ما شامل شدہ اند
و معلوم میشود کہ این مینے مشرقی سلسلہ الی ما شہد اللہ تعالیٰ باشد و حضرت
والد قدس سرہ بار بار فرمودہ اند کہ سلسلہ ما تا بقیام قیامت خواہد ماند غالب کہ

ادعیہ

ادعای بقای نسل

اثر نفس شریف ایشان بهین وضع ظهور یابد افاده حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
 در واقع دیدیم که گویا حضرت ایشان متصل محراب سجد نشسته اند و ما بشرف حضور
 مشرف هستیم پس سبوی ما توجه شده فرمودند اولت طریقتا فقلت نور
 و طلت و بهر دو دست مبارک با اشاره بیعت گشتا و ند پس فی الحال و استیلا
 خود را بیان دستهای مبارک ایشان در آوردم و در این حال می دانستم که ازین
 بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیرا که از سابق بشرف بیعت مشرفم
 پس در الوقت دیدم که صورت خوابه نقش بند قدس سره بر سر حضرت ایشان
 حاضر است و گویا حضرت ایشان در این داعیه مغلوب اند و غیر طالع بودیاست
 و ان تغیر در من هم اثر بلوغ کرده پس در آن حال دهن مبارک خود را بر دهن من
 نهاده مگر فرمودند اترب اترب و در آن وقت بنی ازین لفظ خیال مفهوم نمود
 که خود بر اینصورت را پس باین تصرف دیدم که انصورت درجه بدرجه پایین می آید
 و من اثر از ایشان کشیده و دومی بر من و ایشان القا می نمایند تا که از راه فم داخل شود
 تا بنیه رسیده پس از آن هنگام بدست که تا تیران تا حال در خود می یامد و الحمد لله رب
 العالمین افاده حافظ عبد الرحمن بنر نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
 از صلوٰه فارغ شده براقبه نشسته بودند در مسجد رسیدیم و دیدیم که حضرت ایشان
 خلاف معمول چشمهای مبارک را کرده نشسته اند و سجد بدست گرفته و الوار نهاده
 و رخشان از زمین سین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که لوردا
 الهی بود محکم در نهایت عظمت و فی امت کبریا وجه تعریف و توصیف ان
 ممکن نیست با وجود آنکه بی اقسام الوار را بی نشاندنم و با صاف آنها تشبیهی

مبداءم اما کای انقسم نورش ایده کرده بودم از غایت لمعان همین که یکبار نظر
 من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند در آن ساعت اندیشه کلویک شد
 که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضور می خواهد شد و چنان ظاهر گشت که
 دعای حضرت ایشان در حق هر که منتهی دل شود برکات کثرت میبارد اگر مصداق وقت
 باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محوسه محیط میکند و اگر شیخی را
 سعادت از بی سببی کرده و چپ در دل ایشان جاد و خیال که استخوان وی با طوطا
 صبر کند گشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لامحالہ این معنی
 در آن عالم سببی قوی جهت انجام مطالب وی میکرد و دیگر که منظور نظر کیمیا اثر ایشان
 باشد و اگر مشی باشد زکرو اما بشری که اولاد و کوشه دل فیض فسرل راه یافته
 باشد و با شغال طریقی مشغول و محبت انجناب مشغوف و مشغول فاضله و ضعیف چندی
 که بسبب آن شرف قبول خاطر عطا نماید گشته باشد و الله اعلم بالصواب افتاد حضرت
 ایشان فرمودند که باری در شرف روبرو و تفریق دو انکشتی اتفاق افتاد
 و بدو یک از توان و اله نموده آمد بعد چنان بر دو مرضی شدید هر ضیق معالجه پیدا داده کرده
 سودمند نمیداد بلکه روز بروز از آراشته ادبی پذیرفت و سبب این معنی معلوم
 اخرا روزی آن هر دو انکشتی پیش ما از آنها شکایت اعازیدند و کلام از صد
 گذرانیدند که ما را بی شرط چهاریت استعمال می کنند و حرمت ما یا نمی آرند و ما از
 معنی نجابت قنادی هستیم و سبب مرضشان نیز همین است پس آن توان را
 بخل آنها کردم و از اوستان گرفته با خیط و پاکیزگی داشتیم بعد از آن هر دو
 یافتند پس تا کبید کبید نمودیم و شرط کردیم که بدون چهارت هرگز در انکشت

ندارند چون شرط بجای آوردند یکی از آن هر دو خاتم که با سبب شرف قمر بود مصالح کرد
و سالی پیش گرفت اما آنچه بابت زهره بود و شکایت وی از دیگر زیاده
نجاح وی بمصاحبه میل نکرد چنانچه چندین بار خانه کم شد و بعد ایام معدود در سبب
بعضی اصحاب درآمد و گویا رنج بماند آن پیش متعلقان اندرون هم نبود بانظر
با خود داشته شد و شغف دیگر هم مثل این فانی ساخته و در استعمال آن احتیاط
بنا بیاورده آن خاتم نیز بجا شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
کوکی که در شرف آن خاتم ساخته می شود در آن مودع میگرد و واضح شد که در حقیقت
آن میل لطهارت است افاده شغف میرافضل نام نقل کرد که زیارت حضرت سلطان
الشیخ بسیار می رسیدم و نزدیک فرار شریف شان بی نشیتم یکبار مارا در میان
فرقه حمایت فرمودند و تبرکی دیگر در محنت نمودند پس ماعرض داشتیم که در طریق
جستجویه کدام بزرگ بعیت کنم فرمودند که پیشاه ولی الله پس از مردمان ارفا
و نشان صاحب این نام استغفار نمودم مردمان مارا نشان حضرت ایشان دادند
و نیز خبر غیری از محمود را دایمی سپهبد که بهین نام موصوف بود دادند پس مارا تردد
واقع شد که بکدام کس مارا اشاره شده درین نشان غیر سپهبدی ازین
جهان در گذشت و باز از جانب سلطان الشیخ اشاره بطرف حضرت
ایشان گشت پس ماقل بجانب حضرت ایشان کثرت بعیت حاصل نمود
و بمقتضای سبب استعداد خود و اصل گشت افاده سه الف و مائة و سبع و سی
حضرت ایشان قصد اعطاف اربعین فرمودند و خجانی اکاه عرفان نیاه شاه
نورانی از قصبه بدانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت زمین را که گاه

حرف است از موضع بهیست که وطن وی است بجزیه کرم و طاعت کشیده
 باستانه خوش نشانه مسکن فتح الشرف جانشینند و غارن نورسین خواه
 محمد این وی الی فی خود طایر ان بیت اشرف بودند و خواه ابو الجرح شیرینی
 مشرف بشرف ان اعکاف کشند و عزیزی دیگر الضیاست بعد این سعادت شد
 پس چون وقت طوس اعکاف حضرت ایشان برای حضرت بزیارت
 مراد پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس الله علیه العزیز تشریف
 بردند و ساعتی بوجه قبر مشهور شده ایستادند این عقیدت نهادیم در ان مقام
 شرف جنوری میباشند در ان ساعت در محله صورت کریم حضرت شیخ
 بزرگ متراپی شد که گویا بجای است بی کیف و در ان بحر حجاب و آفتاب
 نمودار است و خیال است که محض صورتی است بوجه یعنی نمودی است بی بود
 هر چه هست آن بجای کیف است و پس ولید اعلم بحقیقه الحال پس در شب
 اول یثانی از اعکاف شاه فراموش در مشرق دیدند که گویا حضرت شیخ بزرگ
 قدس سره قبری کلان پر شیر برای فیاض متکفین فرستادند پس حضرت
 ایشان لول از ان شیرینا شامیدند بعد از ان دیگر ان را عنایت فرمودند
 پس هر یک اشامیده سیر شد و بقیه در قریح بماند پس حضرت ایشان
 خواه ابو الجرح را محبت نمودند که سیر شده بنوشند پس خواه مذکور گویند
 و سیر شدند و قدری باقی ماند باز تا کید فرمودند که تمام بنوشید اولامش را
 عند سیری آورده بار ما اتفاق تمام را در کشید پس تعمیرش چنان طوریست
 که خواه موصوف در اول اعکاف شریک شدند چون دوسه روز برآمد مرض

مستحق

یاوشان عارض گشت لاجرم مضطرب شده بر ماسته نجان خود فرستند و بعد چند روز
 بفضل الهی شفا یافته باز آمده از مضاف رمضان فیض اندوز اعطاف شدند و در
 بعض اشعارت به تمیض تشریف یافتند و در مبادی اعطاف شاه نورالدین
 فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون ان ابیض فخطبہ عجمه است
 مشاهده کردم که در آن عالم حقایق اشیا و مابین متغیبات و حقایق عقاید حق و حقایق
 احکامی که به تبدل ملل و ادیان تبدل نمی شوند غیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد و معلوم
 که در اینجا تکلیف متعلق به چیز نیست و گویا از مشاهده همان عالم بعضی رفع تکلیف
 قاعمی می شوند و رابع رمضان وقت ظهور خواجه محمد امین بنما مشغول بودند که شاه نورالدین
 مشاهده نمودند که یک نور است که خواص بدو را احاطه کرده و بقوت همان نور جمیع
 حرکات ایشان بجایگی و نوعی ظهور می نمایند و ظن کاتب حروف آنست که آن نور
 رحمت الهی است که بسبب سیم ایشان در بتیض مودات حضرت ایشان
 و سرانجام اکثر خدمات آنجناب مشمول گشته اند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعضی
 اوقات خواص موصوف بان شرف خطاب یافتند که شما را بی شبه جوارح خود می دانم
 بشارت ازین میغ مبدی و الداعلم بالصواب و نیز در آن ایام سعادت فرجام شاه
 عرفان نیاید گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعضی اطلاق جمیل و شایسته جمیده حضرت
 ایشان منظور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب و در تحلیله قرار یافت
 من بعد در تمیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
 از جناب ایشان در هر امر خیر عینی چنان مغبه نباشد باز در دول القاش که استمداد
 از جناب معظم ایشان در هر امر فایده میدارد و در انجام هر مقصد که باشد اثری

می بخشه که توبه عالی بداند و معرفت باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
 ملائکه که بتدریج عالم موکل اند متصور شدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
 می آید مانند صدای پنجه که از بید مسیح میشود و این کلمات ان مفهوم شوند پس
 گوش خود را فراداشتم که بشنوم آیا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
 لفظ اصل در گوش افتاد و پس و بشی حضرت ایشان بشاه موصوف موصوف
 شده و نمودند که در شما نظری بجانب تیار اعظم یافته می شود و این نظر دایم و مستقر
 می نماید و اگر متقی توبه بحال طالبان سلوک طریق میگردانید باشید طرفین را فایده باشد
 و در بعضی ان ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خوا
 حال و نی جیتی قلب خود محض و راست بخور و موعظه است جناب عالی گوش
 خاطر بان آوردند پس از همان وقت آثار محبت روی آوردند تا اینج بود اتم
 حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقایق معاد و ظهور حقیقه الحقایق بعضی صورت
 خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب قدس به بشارت اصابت و حقیقت
 انها مبشر گشت و الحمد لله عیالک و بتاریخ بیستم رمضان ثانیه عصر خواج محمد
 بخواج حضرت ایشان راقب نشسته بودند که بر خواج غیبی واقع شد در ان میان
 مشاهده نمودند که کویا غل شامل نمودند پس شخصی ابرقی بدست گرفته آورد
 تا دست بپوشید پس حضرت وی نموت دامت برکاتهم ان شخص را یکم و فرموده
 ابرقی را بدست مبارک گرفته خود مقصدی اعمال شدند بعد ازین معامله خواج
 موصوف با فاقه آمدند باز غیبت روی آورد تا این مشاهده نمودند که حضرت
 ایشان پاران حلقه را بزرگوار فرمودند شخصی در انوقت با الطار جبر پیش آمد

الحقیقه

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس این
 بزرگوار فوق الحقیقه دون الجبر مشغول شدند و خود بنفس نفیس خویش بکار هر چه
 تمام تر نهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کسی را طاقت ذکر نماند و جوشهای
 سرخ گشته و از شدت ضربات محاسن شریف تاب بر نداشت و همه حیران این حال
 شدند و گویا در آن اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما سیدانید
 که این نماز چرا در پیش آمده برای آنکه در مرتبه که ما یم کی نمی تواند که برسد بعد از آن
 اتفاق واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت ولی نعمت
 می باطنه تقوی خواجہ موصوف را بمحکف طلیعه کلاه سربارک عتبات
 فرمودند و باین کرامت سرشان ندروہ اعیا رسانیدند و بعد از آن فرمودند که
 اواز و برکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که اواز طهارت اند یا از برکات
 این میل هستند پس ایشان را که از بیابانی او تار شب اول بود اجیانودند پس بر سر
 از مستفیضان صور خطی از رعیت قلبیه فراخ و حوصله خود انداخت و صبحی ارکشا و
 فرمودند که در این شب اواز تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه بر فرا
 نیز ریشش نموده چنان که قالب هم بان رنگ رنگین گشته و این چنین حال سبائی
 ازین کم نظور یافته بود و حافظ عبدالرحمن از حال ان شب نشان دادند که از باب
 مفعول شده بودند و دیده شد که طبعهای نور ریشش می نمایند و هر که ادبی توهمی
 هم تجلی سمانه مبارک در محبت کثیره احاطه کرده و در ثلث و عشرین رمضان ختم
 کتاب مشکوٰۃ که از بدی و دیوم محبه و کثرت شنبه مدارست میشد و عالمی از اوزار ان
 نشر میگشت اتفاق افتاد و مردمان عجیبی عجب کردند و در آن ساعت که حضرت

ایشان دعای میفرمودند و غیب کیفیت طاری شده بود و تا در برکات نزول
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است و در آن روز مدارس فتح الرحمن فی ترجمه
القرآن کا از تصانیف حضرت ایشان است شروع گردید و در آسمانی درس
تمه مشکوٰۃ ارشاد فرمودند که مردمان مخرات انحضرت صلی الله علیه و سلم
قدر میدانند که محدثین و مورخین در اوراق معدوده نوشته و ما میگویم که اگر کسی
امکان نظر کند در هر حدیث فی کل باب که فرمودند و در حق هر کس که چیزی بربان
اعجاز بیان را نداند معجزه علیهم باید زیرا که از مبدأ و معاد خبر دادند پیش شیخ که از علوم
نشات و مواطن شریفی یافته محقق می شود که انقدر بخور اسرار و احکام نشأت
از مقدور بشر خارج است و بخور مظهر عالم الغیوب نمی توان یافت و همین
از حکمت بی و تشریح و سیاست است که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمع عقلا
فحول جمع شوند از انبیا تعقل آن عاجز آیند و یقین دارند که اظهار این مراتب حکمت
سواي از مجلای لکل علیم الحکیم که برای تندیب جمهور انام از خواص و عوام معبوث باشد
ممکن نیست و هر کس که در حق احدی از انحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا فرکار و ی احاطه فرموده خبر دادند که بی کم و کاست ایشان از وی بطور
آمده گویند که خلتی هست که بر قامت اشخاص رفته اند و انقدر احاطه کمالات
است ادوات نفوس البانیة بغير از ضلیف اعظم لطیف جز آنکه نیاید و این قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر او را که اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علیهم خود ناستی تمام بقوای علیهم خائب جمیع صاحبها
الصلوات و التسلیات می یابم ازین جهت هیچ کس که نکته از انحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه وسلم نمی یابیم که از من بوقع بلیغ نمی افتد و سراسر انرا کمال لغایه نمی بینم و فرمودند که
 یعنی مردمان دعوائی نفس چنانکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق حضرت
 امیرالمومنین کرم الله وجهه و جمیع ائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را عجب
 می آید که از آنحضرت علیه الصلوة والسلام درین باب فیض صادر شود و در مرکز انصورت
 در خارج محقق نشود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که هم چنان
 بلا خلاف صورت وقوع نیافت و شب سبت و نیم رمضان که بیل و سبیل از بهای
 قدر بود حضرت ایشان بسبب کیا که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
 شده بود و به نماز تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدری دراز کشیدند و اصحاب هر
 اوصافی ان بیل کر بستند و خواجہ محمد امین بقراءة قرآن در صلوٰۃ مشغول بودند تا که نصف
 احوال سبب پس جناب مقدس با وجود کیا مزاج بر ما سسته وضو ساختند و در ان
 اثنا نیران غایت ترجان بخواجه محمد امین ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
 بیل احراز نمودید پس خود بنفس نفیس در صلوٰۃ خاص بصلوٰۃ قاعده مشغول شدند
 و دیگر معکفین ان استند و رسی بیرون مکلف شریف هر یک یکبار خود شیخ داد
 که یکبار با تهراری عظیم و با سستی تمام از مکلف بیرون تشریف آورده در سجده
 و لطرف ملازمان که در الوقت بشارت حضور بی شرف بودند بکمال انکسار توجه
 نموده نیران غیب بیان خطاب فرمودند که در یوقت حق سبحانه و تعالی بفضل عظیم
 خویش در حق یاران حاضر و بشارت داده خصوصاً خواجہ ابوالخیر درین بشارت
 شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد طمع جلیاب بدن و تحجیا اعظم
 منضمحل شوند و وضعی که انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان امانیت

تجلی اعظم جای انانیات ایشان کرد و اما احتمال وقوع است یکی آنکه ظهور است
 تجلی در آن متوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بالاصالة شده و نیز
 تمویج آن تجلی گشته بر شمال ظهور و بواسطه مرآه و اینکه موعود است از همین قسم
 اخیر است و بعد احتمال تقیات و شخصیات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
 بود که رفت و امید است اگر خدا بی تعالی خواهد در حق بعضی درجات دنیا نیز این
 معنی متحقق گردد و اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلا تکلف طلب جستجو
 این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بمنزل اهل بدرند که چنانچه حصول
 موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمائده بود هم چنین حصول این مأمول نیز موقوف
 بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحقق است اگر بعضی
 و لو بعد همین باشد آخر هم افتان و غیران بمقامت برسند و فرمودند که معاد نفوس
 بر انواع خواهد بود چنانچه مواد سابقین نوعی باشد و مواد اصحاب ایمین نوع
 علیحد و هر یک ازین انواع اضاف لا تعد ولا تحصى دارد و این معاد که بان مشتمل شده
 اعظم مواد افراد انسانی است که فوق آن معاوی نیست و در آنوقت این کار
 موعود شدت که از سرشام خطره در دل این مستهام چیده بار خطور کرده بود که بخاک
 کرامت ماب رسند عاود نمایند که قرب و اتصال و اتحاد باین نورتم میسر آید
 و قدم بقصع درین باب دعا میکرد ارشاد فرمودند که ان فاطر اراکام صلات
 همین بشارت بوده عبارات و ستهایی کرامت پیمایی برداشته دعا فرمودند
 که حق سبحانه و تعالی این معنی را در حق یاران مبشر در این عالم هم ظاهر فرماید و در آن
 جهان بوجه اتم طوبه ظهور بخشد و در آن حال نام حافظ عبدالرحمن بر زبان مبارک

را ندید که او شان اگر چه درین وقت درین مکان نیستند اما بمعنی حاضر اند و شریک
 این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول آن دعا گردانید
 و بعد از آن در حق بعضی دوستان صمیمی دعا و شریکت در آن بشارت راسته عا
 نمود پس این اتماس نیز شرف اجابت یافت و دعا قبول شد و الحمد لله
 علی ذلک و در حق بعضی از روستمندان که در آن ساعت حاضر نمودند هم دعا فرمودند
 که درین بشارت فیجیه داخل باشند و بعد از آن ملبان فیضشان فرمودند
 که در حق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل و بی قایای الهیه قوی است
 که آن لطف الهیه جلوه خواهد شد در ظاهر صورت تربیت در حق بعضی متقی شود
 یا نه آن لطف کار خود خواهد کرد و مرئی خواهد شد در آن وقت غیری عرض کرد
 که درین بشارت هم باران حاضر و غایب داخل شوند فرمودند امانت است
 که خیانتی ظاهر شود هم خیانتی ظاهر میاید کرد اگر بالا جمال اجمالاً و اگر تفصیلاً تفصیلاً و خدا
 هم چنین کند که همه مخلصان را به واسطه وجه بواسطه باین کرامت مکرر نماید بالجمله از غایت
 فرج این بشارت کیس بمرآج شریف لاقی بود با ملکیه زایل گشت و در آن مین سخاو
 اکین بهجت و مسرت کو با از سر ای حضرت ایشان جوش می زد و بر سر و دست
 گزینان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی کند القصه شب موالج اینان بود
 که باین چنین بشارتی که از غایت عظمت و کرامت بین الارض و سما بکجه محض
 از کمال رحمت اتمانیه بی شرط است و از شرف یافتند و خیانتی صحابه کرام
 رضوان الله علیهم اجمعین ملبان افضل الانبیا صلوات الله و سلامه علیه در آن
 بدر میسر شده بودند بی فضل بی علت او تعالی شان بعد یک هزار و یکصد

و چند سال این فدویت گیشان بر بان اکل الاولیا بشرف تشبیه با اهل بیت
 مشرف شدند باین فضیلت کلاه فی الزکر بر عرش برین سائید بجاست و بجا
 کرامت اگر بطلا یک مقربین نیارند سزاجت کنون چون شه مراد داشت از خاک
 سر در کعبه زانم سزافلاک و از ابتداء لیل که وقت عشا بود دل این کمترین فود
 بخود در تحسن الوار و برکات افتاده بود حتی که در آتشی نماز تراویح بجا
 حضرت ایشان بنوی از بی اختیاری عرض نمود که غلط مبارک را لبوی این سراسر
 این شب متوجه بایده نمود و قبل ازین معنی این فدویت کرین را به بشارت و نصیب
 معلومات وی مکر افتاز و مبالغات بخشیده بودند و تجویر آنها تا کید اکید مامور
 ساخته فرموده که تحریر نمودن کویا آنها را وجود دادن است و هم در آن شب
 مبارک یکی از فادمان سعادتمند در مشرفه دید که کویا حجه السیت شرقی مسجد
 شریف حضرت ایشان که رو بقبله دارد و از راقبه نور می کومینه و در آن قبه
 انحضرت صلی الله علیه وسلم و در حجه مسجد که بمان غلوه اعطاف بود کویا
 حضرت ایشان هستند و صحن مسجد و سببی تمام می دارد و مردمان در آنجا بسیار جمع اند
 فیا آن وقت درس حدیث اجماع میشد پس انحضرت صلی الله علیه وسلم
 از آن قبه حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمه که چون از وضو فارغ شده آید
 بیرون آئید پس کویا حضرت ایشان از اندرون حجه بیرون تشریف آورده
 در باب اوسط مسجد التیادند و بر لب حضرت ایشان حقایق اکاه شاه
 نور الله التیاده شدند و این عبودیت کمینش را نام برد که بر همین حضرت
 ایشان است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن قبه انور بیرون

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند و در آن وقت مردمان هجوم
 نشسته پای بوس حاصل می نمایند رانی گوید که ما هم دست بین خود بر قدم مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مارسانده بر روی خود مالیدیم و در آن شب از وقت
 شربت کفایتی روی نموده بود که به بیان نمی آید و صبحی آن حافظ عبدالرحمن را از اجتماع
 این گروه حالتی دست داد که حرکات مستانه میکردند و نظیر که برای ایشان می افتاد همان
 رنگ منقون میشد و حضرت ایشان را هم از غایت ذوق اشکها از چشم مبارک
 میخیزت و بتاریخ لبست و ششم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
 در بیل آتیه که لبست و نفهم است در عین نصف اللیل وقت استجاب دعا که از آن نفع
 ابواب السماء بفرمی شود ظهور خواهد یافت و در وقت عصر از روز نیز همان کلمه بر زبان
 بیان رانند پس اخبار آن شب اتفاق افتاد و چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
 از خلوة برآمده در مسجد نشستند و بعد کیامت دستهایی گرامت پیمای برداشته
 در حق جمیع و البتکان خواب چه بیواسطه و چه بواسطه فیض مایه حاضرین و غایبین
 برای مقاصد ظاهریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند و جمیع مدام که فیض
 اندوز حضور بودند این میکردند و تا زمان دراز باین امر طویل القدر مشغول بودند و بعد
 فوج ارشاد فرمودند و نفحات الهیه بحسب الاوقات اطوار مختلفه دارند در وقت
 مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که جز بطیفه روحیه مبارک
 که از آثار محضه ان النس و الفت است موافق ادراک آن نفی نمیرنی آید و درین
 وقت نفی و لوده مناسب است اولاً آن نفی را برای دیگر حسب و جو کرده میشد لراً
 معلوم گشت که موافق روح است پس بان لطیفه ادراکش واقع گسردید

و ثانیاً بتعمیم دعا فرمودند و در حق بعضی تخصیص و بعضیض نام و تعیین مطالب و هر
 از شرف آنروزان حضور مقاصد خاصه خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
 میدنمشت و بدعا و توبه سرافرازی می یافت و این فاکر اجمالاً و تفصیلاً برای
 اجاب و اولاد خویش و بپوزه همت و دعا نمود و بمثل آن سرافرازان بسمان
 غوث شود و از جناب ولی نعمت و اصحاب اهل قریب و در حق فرزند عبد الرحمن و
 عبد الرحیم فایقیشا یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
 فایق چیزی یافته می شود که انشا الله تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبد الرحمن اشارت
 برکت لطیفه روحی صادر شد و در آن وقت خواجہ محمد امین ولی اللهی در حق خود کوا
 حصول شرف استجاب دعا نمودند تا به کار خیریت ذات منبع کرامات و ترقی
 درجات حضرت و الاستحکان جناب عالمیان ماب خدمت کرده باشند
 پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد از آن ارشاد نمودند که در لطیفه
 روحی خواجہ برکت آمده است و استجاب دعایم از ثقب برکات لطیفه روحیه است
 انشا الله تعالی تا آن برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
 افراد این طیفه از لطایف موجود است اما در بعضی افراد یکی از اینها غالب
 و ذوالسبوح و ذوالبرکت می باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخروی و یکی از علامات
 شناخت این معنی است که چون اثری از آثار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
 راحت تمام و لذت مالا کلام و برار روی نماید از ظهور آثار لطایف اخروی اینقدر
 آرام نیاید بلکه شرف و عیا از آن آرا باشد با جلد تا زمان دراز همین مجلس
 دعا بود پس خود جناب حضرت هم نفس نفیس خویش اجاب و مطالب

آنها را بیاورد و دعای نمودند و حاضران را هم هیچ مطلب در دل نماند که در آن باب
 در روزه دعا کند و بنیل آنها س و بی کرم نفرمودند از آن ساعت کیفی عجیب
 و حاتی غیب وارد شده بود که هر یک از حضار آن مجلس بقتن میدانست
 که در تمام عمر کای این چنین وقت میسر نیاید و اتفاق چنان افتاده بود که قبل از آن
 شب وقت خواب محمد امین و خواجوا ابو الخیر مطح و وای بر آنجا ب مشغول شدند و در
 باب اهتمام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 که ساقی ازین مدتی دراز شد که یکبار در خانه با چیزی از طعام بدر میسر آمده بود
 و میبای نورانی منقصدی سر انجام یعنی سیاب آن شده بودند نیابان نماز مغرب
 پیش از جماعت او کرده اند از سر انجام دادند پس نمازشان بجناب الهی محل
 قبول رسیده بود هم چنین امروز عمل این هر دو غیر قبول شده بعد از آن فرمودند که کای
 عمل قابل بود و می آید که در وقت از آن چندان حسابی گیرند اما بدرجه اجابت و محل
 قبول مرقی میشود و از انیداعشره اخیره حقایق اکاه شاه نورالدین یقین یقین لیل الله
 که در سوره القدر خبر آن آمده همین شب سابع عشرین آن رمضان و امید باشند چون
 شش میل کثری کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که آن ساعت بسر آمد و حاج
 عبدالرحمن را ورمیاد و بی آن شب اتفاق شد که بیده الابهال است و اثر این کله در آن
 وقت ظاهر و ماهر بود و حافظ مکرور در اکثر اوقات آن نماز مشغول بودند و قرائت
 آیات اتمال و تضرع نگار می نمودند و حاتی و کیفی عظیم میدانستند و گفته که درین
 قرائت آیات تضرع دعایی که میکردم از زبان همه یاران بود و چنان معلوم شد که
 شرف اجابت مشرف گشت و الحمد لله علی ذلک و نیز حافظ موصوف فرمودند

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تادمست مدید تهاژی دارند اگر چه این
ساعت شقیقت شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت و در طواف قلوب
و استعدادات حضار مجلس باقی مانده و شب سبت و نیم ماور کفیتی داشت که
بخیر شوق و وجد و انجذاب چند دیگر را کنایش نمود و تقریبی فیض نهایی طیب که در جوار
مکان اتفاق افتاده بود نیز منبع ان کیفیت شده بودند بالجملة تمام شب همین رنگ
گذشت و در ملت آخر وقت حضرت ایشان نهایت خوش بود از شوق و ذوق
سربا یا انشای عظیم داشت و مستی و جوش از برین موی مبارک می تراوید و اثری
عجیب در شرف اندوزان حضور در گرفته بود و در آن وقت نیمه سرابیت حافظ
شیراز که تازه میانه دینی نام و نشان خواهد بود سر ما خاک بره پیر معان خواهد بود
اغاز بیداران اولند پر کوز و گداز دل و جگر یک می باشند و هر کس از قد و بان نی
اجتبار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی قداس زد و هر کدام به پیچ جدا
در سر خود میتند امید داشت و در انحال معاری بلند و اسراری نهایت ارجمند
که از ان مطلقا علم سر میزند فهم سامان نعل و دراک انهار و شش اعیانی نازید
و جوش و خروش جذبه که از ان بحر مطلق موج میزد و عقل و کوشش حضور بیان را فوق
سیمنی میکرد و ایند بالجملة بیت از ان ایون که سانی می در افکنده و جفان را نه
مانند دستاره ارشاد فرمودند که درین اربعین یکب حال چنان در گرفته بود
که حال دیگر را کنایش نکرد داشت و انحال تلون لطیفه ابا بود بلون خاص تحیا اعظم
بلکه جمیع قوای حتی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و ان لون در جمیع اجزای
تمام موده و از ان معنی زیاده ازین بیان نمی توان کرد و در آن وقت خوشن فرمودند

که برای یاران دعا می کنیم که در میان این کیفیات و ایم باشند و باطن شان از حلاوت
زمان تفرقه پذیرد پس دستهای گرامت پیمای برداشته دعا و مودت القصد بر لب
ازین اوتار زنجی جدا داشت و کشتی علاصه که گویا کیفیت یکی را با دیگری آمیخته است
و در آن اعکاف بحیث یعنی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق افتاد اگر چه
قصد اشع از اشتهای فرموده بودند و ادوات تحریر مهیا نموده از آن جمله آنکه فرمودند که او
نقطه همه لطافت میگذراند نسبت طهارت و الوارن چنان احاطه می کنند
و سستی می بخشند که هر چه غم کرده می شود عبارتی که باید مسیری آید و در بنیادی افکار
شبی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و با او اندام پس صاحبان وقوع
یافت که عالمی جایز گردید و بسیاری ازین عالم (منقال) نمودند اما از مخلصان و معتقدان
حضرت ایشان در آن مرض آن جناب التماس آورد و دستهای او را سلامت ماند
و عزیزی از مردان حضرت ایشان در آن ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
امید منقطع کرده بود و حضرت ایشان بطرف وی خاطر داشتند و ممتی منبذ داشتند
از باین توجهات شفا یافت و هم در آن ایام خسته فرجام حاقط عبد الرحمن باین فقیر
که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجلی اعظم که از تقاسم رحمت
شاید بحیث ابار این بنده نزل فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
در گرفته و محیط شده و منزل آن تجلی که بواسطت حضرت ایشان تماشای شده
نازل گشته این فقیر را مع الاولاد احاطه فرموده و فتح این سرور حق اولاد و مستفیدین
الشا الله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر خواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
همراه بشارت خان یا پیشان بشارت خان که پادشاهان پیشین او را بشارت

دادند و پیش ناپا زلی اختیار و دیده می روم و نمیدانم که وی کدام دست چون بیدار
 شدم تعجب این واقعه اشارت بهمان اشارت یافتم و تکیه حاصل نشد پس
 این فلک را این اشارت بحباب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند که راست
 دست است و مطابق واقع پس این تصدیق را اشارت دیگران داشت
 و الحمد لله علی ثمائیة و التکریم الایه و الصلوات و السلام علی افضل الانبیاء و آله
 افاد در قصه زتیک که بر صفت دو تنزل از در الکلافه شاه جهان آباد جانب
 غرب واقع است یک ستاره از دست دراز بیماری صوب میباشست و اهلها از
 از علاج وی عاجز آمده بودند مرضیه مذکوره جناب ایشان را در نقطه بحضور خود مشاهد
 نمود که دست برداشته در حق وی دعا حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
 شاه جهان آباد تشریف میداشتند پس از چهار روز رو بصیحت آورد و شکر
 کار ربهای لطف خداوندانه حضرت ایشان می نمود الحمد لله علی فضل افاده شنبی
 حضرت ایشان بریان معارف بیان ارشاد نمودند که آنچه کمالات نفس کلینند
 تمامه ان و نفس خیریه تنزل می کنند و اکثر نفوس بالا مجال می باشند و در بعضی
 آنها وسعت ان نفس کلیه نیز یافت می شود پس هر چه در خارج وجود گرفته است
 همه را ان نفس در خود می یابد اقل است که نبود و بعضی موجودات که اوزانی نف
 هست این نفس را ابتهاج حاصل می شود و گویا ان موجود کمال وی است پس از
 نمیدانم مقدم ارشاد نمودند که وقتی نبوی صغیرت تعمیر گرفت و در وفاتی
 این فن لافند و لایحه که در و پر و عصور بر روی آمدند بملاحظه رسید که در
 مقدرات کی نیست که احصای ان تواند کرد بعد از ان ابتهاج دسور و وجود ان فن

همین حیثیت که از قوه فعل آمده و اکنون استعدای بر فرد تحقق خارجی گرفته روی آورد
 و چنان غالب شد که طبیعت مغلوب انکشت بعد از آن بطرف سر و ظاهر رفت
 از این نیز غرضی الا را جاری یافت و منظر آمد که آنچه در مد و متعادله بتلاقی انکار صورت
 گرفته اگر یک کس از اهل این فن یک فلسفیم بهم تواند بر روی کار آورد و سایرین
 بیخ بیان بود که مذکور شد افاده در سینه بکار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی
 اودام الله بر کاتم اعکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان بنیاد
 شاه نورالدین بن سید فضل بن علی غایت جناب ولایت از اوطان
 رسیده و مشمول فیوض و برکات آن اربعین کرامت اکین گشتند و خواج محمد اسیر
 الهی خود بجهت ملازمت رشت و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
 بعد از آن ایام فیض الیام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل مکنت
 شدم حائلی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافته که در تجلی اسطر اسفندی قوت
 میآورد و آن حقیقت را باز او پرستی و کمالی صورتی و شجی بدگاهانه او را که نمودم
 و آنکه این صورت را که باغبانان نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل دادند
 بالعکس آن حال متفاوت شود بآن حقیقت چگونه مراحتی نیست و بی هم چنان
 بر اضمحلال و استنزاق خود است بعد از آن فرمودند که از عبادات و فیوض ارواح
 و برکات اسماء برائی خود کمالی علیمه اند و در کمالات نفسیه و شجی از بیانی تو کمالات
 زبان حائلی جان ارشاد فرمودند که شخص را کامل فی کونیه تا که در روی سه چیز
 جمع شوند اول آنکه مد فی النجس باشد یعنی در کثرت و بی مقدار بر ناس و ریت
 مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاشش عالم مودع باشد بنده که توان

گفت که صورته مدنیه کو باطل نفس اوست دوم آنکه احوال و مقامات الهیه از
اعظم بر نفس او وارد و فانی باشند سیم آنکه بنظامی که عند الله و در ملائیکه انقیاد
یافته است لطایف کانه و بیرون از این دنیا و بیرونی بخشند یعنی از راه لطایف کانه
در بطریق عقلیه علم این نظام ترشح گردد و بوی تبلی حاصل شود و حصول تلج از خواص
لطایف کانه است حتی که اگر کسی را محجب بطایف با ذره حصول الهی حاصل باشد
و بطایف کانه لو اکاه نباشد قلی باقی ماند و تلج و انجمن روی نماید پس این چنین
کامل اگر من عند الله مسوئت می شود و بدعوت مأمور گردد و نبی باشد و الا کامل فقط و بی
کاملی ازین عالم نمرود که آنکه اثر روی که طریق یا ندی یا چیزی دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از موطن نفس کلبه که محجب آن معانی جمع صور
موجود است قبول می کند پس از آن موطن اثر مذکور در این عالم همیشه ظهور می کند الهی باشد
الله تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند که نفس ناطقه کامل چون نور قبول و محبوبیت
ملائیکه متورک در آن نور در عالم می گذارد و انرا بسط می نماید پس بعضی اشخاص
بلون آن متلون می شوند و بدینجهت رنگ قبول و محبوبیت ملائیکه حاصل می نماید
و لون این قسم نور سفید است مایل بر زردی یعنی چون در عالم شمال آن نور تمثال شود
باین رنگ صورت گردد و لون نور یادداشت سفید محض است بهمان معنی و تفسیر
فرمودند که اگر نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آید علیه تمام و نفس مذکور آن لون را
در این عالم گذارد و چه عجب که سبب منفقه ذنوب عصاة گردد و روزی ارشاد که
وقتی ارواح اکابر طرق قدس الله کسرا هم ظاهر شدند و فرمودند که تو در این عالم
نمونه مایان هستی پس باید که فتوح و ذوق از طرف مایان میگرفته باشی دیگر ارشاد

و مودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المومنین علیه السلام در روق رنج اندیشه سری
 عظیم نازل شده بود و در هر رقی در شش مودع میشد و هم چنان محفوظی شخص
 نبی شخص منقل و قلب می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و در آن نفس
 خویش فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تا وین حدیث شریف که ان الله
 اصطفی من ذریه ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام واصطفی من ذریه اسمعیل
 بنی کنانیه واصطفی من بنی کنانیه قریش واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من
 بنی هاشم تا ما خیریم نفسا و خیریم دارا و کما قال معلوم گشت که در اینجا اصطفا
 خاص سر حقیقه مصطفویه علیه صاحبها الصلوة و التسلیمات بود که ان نور خاص ازین
 راه قلب و منقل منیر مود پس شد در این حدیث از رکبند که اصطفا خاص
 ذریه اسمعیل علیه السلام چگونه متحقق شود حال آنکه در هر قرن انبیا و زوایه حضرت
 اسحاق علیه السلام پیدایشند و ساقط گشت و روزی از ان ایام برکات
 ایام منجباب حضرت ایشان این بنده کاتب حروف سوال کرد از حال بنی هاشم
 که بنی الحله معرفی و نسبتی با خدا میدارند و وقتی از احوال و همی و عطای روی نماید باز
 بیک نگاه از ان نسبت آگاه می شوند و ان قبض به بسط مبدل میکند و وعقب
 ان خطای و جرمی از انها بوقوع می آید باز منین با جرای روی میدهد و از مکرار این چنین
 حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطایی نهند و بجز و بطور بسط
 یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود و در این امر صیت و این
 خبر مقدمه شر چگونه می شود پس ارشاد فرمودند که کای نفس شهوی برورش
 خود می آید و اولاً از روح انبیا علی مقدس که در این جهت معرفت حاصل است

استراق می نماید و از ان انبساط مسترق با کید کی یافته باستیغای مقصود خود می
 پس در حقیقت این بطور و جی مقدم ذنب و جرم نمی باشد بلکه ان انبساط
 مسترق نفسی است که مقدم از کتاب خطا میگرد و دوشی از ان شبهای
 فیض انسانی حضرت ایشان در تاویل آیه کریمه و یجل عرش ربک فوقهم یومید
 ثمانیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
 و مطهر صفت تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهائم و سباع
 و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل شان در عالم شمال بوجه من الوجوه بودند
 معبر شدند پس تاویل آیه است که چون از نفس کلیه افراد ظهور نمودند و از این
 منبع انشعابی و انبساطی روی نمود و این انشعاب بحسب کثرت آن ظهور تمام و احوال
 پذیرفت و چون کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
 ان حقایق نوعیه را که حاملان عرش تکوین بودند بازار انشعاب نفس کلیه که منصف تکوین
 است یعنی بحصول انجا میبد که تضاعف از ان تعمیر کرده شود و دیگر شبی ارشاد فرمودند
 که صدور و ظهور جمیع موجودات از نقطه و آیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
 ازین جهت هم موجودات را توحیدی و انقیادی و اجنابی بوی تجلی اعظم و اصل
 حلیت و وحدیت است و سر تکلیف و مواظبه همین معنی است مثلاً شجره
 که هم اعضاء و اوراق و از ر و تمار و روی از راه یک قوه قیامیه ظهور یافته پس
 در حلیت هم این انشعاب انقیادی و اجنابی بوی ان قوه است چنانچه اگر علمی و فقهی
 یا نبیه و شاعری را بآن کشانید و اظهار منت او نمایند و اگر در حق او با شتر اک
 یا تشبیه قایل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند هم چنین تمام موجودات بمنزله

لطیفی

درخت است که افاده جمیع افراد از راه تجی اعظم است و چون در نوع انسان
 همراه افاضه وجود افاضه علم و اختیار و اراده و دیگر صفات کمال هم فرموده اند از
 جهت تکمیل این اجزای موع مکلف گشتند و از اشراک و تشبیه متوجّب غنا
 و عقاب اند و در شب اولی از اوقات عشره اخیره رمضان قریب نصف البیاض
 ایشان باین خاک راز شاد فرمودند که در این شب ظهور برکات معلوم شود
 و فی الواقع که در آن بیل بعضی اقام نورانی و نشاط و طاعات ظهور بوفور
 داشت و در بیل ثانی از اوقات شروع نصف اخیر حضرت ایشان رسانند
 و وضو ساخته در آن اثنا بران غیب بیان فرمودند که ایتنا ز این شب ظهور صکت
 معلوم میشود و ظهور انوار بملکات شب اول و تری که در آن ظهور انوار و توجّه بوی تجی
 اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر بر آورد و لبان کرامت تر جان
 فرمودند که اوقات راضویات است و این شب مخصوص است به میل بوی نقطه
 و هدایت ذات صرف که جامع است مروج و امکان را و ان حقیقت در عالم مثال
 تبخیر سیاه تمثیل می شود و میل بوی تجی اعظم پس ان داعیه و میل مذکور شرح
 و تفسیر بهمان نقطه میگرد و اصطلاح جمیع حقایق در وی بقایای باید پس بشاه زانند
 و این بنده خطاب فرمودند که شما در بوقت چه ادراک می نمایند ایشان انما
 نمودند که شبیه این معنی از نیم روز گذشته بمن روی نموده و حافظ عبد الباقی از وقت
 حضرتان ازین چنین امر میباید و باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سحر رسید
 و از حال برکات شب سبت پنجم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت و توجّه ارواح
 خصوصیت دارد و در آنوقت همه منتظران استخوان فیض ایشان و اولاد این

عبودیت نشان را بدعا، نواختن الحمد علی ذلک و در بیل رابع و تریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بجبهت توجه در بطاعتی اعظم معلوم
می شود پس انرا اجاز فرمودند خود بذات مبارک در ملکوت شمع اشرف بودند
و همه مجاورین عتبه علیه در حوالی استکان فیض اشیا چون مقدار ثلثین برآمد از خلوت
مبشبه تشریف آورده بآن مکان استکان ارشاد فرمودند که این شب بمشبه و تقابل
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بطور انوار و ملکوت و قدر عبارت از آنست
که هر موجودی را از موجودات که از مبدا صادر شده لابد قمار است بجبهت صدور خود
از جهانی که شیون پیدا آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقه و وجود و تقاضای می شود
و حفظ وی از جهت مکور همان قهر است که در برسل علیکم حفظه شمع و تمیل وی است
پس از آن باین خاک خطاب فرمودند که قوم خیری ازین قبیل ادراک می نمایند
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
از طلال همان مشبه است که انجین دو صورت میدارد یکی بطور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که چنانچه بوفق کل امر حکیم از این عنده اشاره بهین قسم
بیل است و آن در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه متزلزلا لایک و الروح بیان
آن بیل است که بطور انوار و بطور ملکوت تماشاشد و گاهی هر دو جمع می شوند
چنانچه در زبان انحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن شب نزول در آن واقع شد
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضای می کند و تشخیص
کلی می نماید پس آن حفظ که قهر همان است بصورت افراد همان نوع بطوری کند
ما که آن دوره شقیق میگرد چون دوره دیگر گردد و تقاضای نوع دیگر کند آن حفظ

بصورت افراد همان نوع جلوه گر کرد و این بنده عرض نمود که پس بیل را بلیته القدر
 توان گفت و همان است که بیان آن فیما بفرق کل امر حکیم است فرمودند که از
 بلیته القدر توان گفت و اثر ما فی خوب واضح نیست که خالص همان است یا امیر
 اله و آرد و چون فریب می شد و ستمها کرامت پیا بر درشته در حق جمیع
 جناب ولایت و عالمی خردنیا و آخره فرمودند و هر یک را از حاضرین بدعا و مطالب
 خاصه شان نوازش فرمودند و شب بستان و نیم را نیز اجاب فرمودند و از سبیل ارشاد
 نمودند که درین شب زیاده از ملاوت حاجات معلوم نمی شود و دیگر عالمان و متکلمان
 نیز سکوتی و راضی ادراک نمودند و خواجہ محمد امین گفتند که بعد و تدریجاً و شب
 رو بقبله نشسته بودم بگو شدم اوزاری آمد که مردم بپلشت سح محنت نمی کنند و این
 اما حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم بپلشت بر شرف اقیاب است
 و الحمد لله بپلشت که کلمه افاد و بخانه خالق اکاوه شاه نورالدین فرزند بی تولد شده
 بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسعود را چه نام مقرر فرمودند
 که برای تسویه بی جناب حضرت ایشان عرض داشت نمود و ایم هر چه ارشاد فرمود
 اما یقین است که بپلشت مولود فرزند فرمود این فقیر پرسید که این بی از کجا معلوم کردید
 نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که بپلشت توجه شده بران
 کرامت ترجمان فرمودند که عطا الله و بپلشت الله چه خوب نامها هستند در اوقات یقین
 دانستم که این بشارت بپلشت و بند که ما را دو فرزند مولود خواهند شد و این مقدمه
 قبل از آن بپلشت بود که ترویج کنم بعد از آن بعد از بی ترویج صورت بستان و بعد چند سال
 از آن پس بی تولد شد و ویرا حضرت ایشان بپلشت موسوم فرمودند و این مولود

ان فرزندانی است یقین است که بهیته المدیح خوانند فرمود پس بعد از پدر
 ازین ماجرا چون از انجانب سران و از نامه غایت شد نام مولود همان بهیته المدیح نام
 فرمودند افاده و ریای که حضرت ایشان در قریه پست تقرب نامتو خال صغیر
 خویش حبیب المقدس سره تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر و قریه
 تشریف بردند و بر مزار بنی اسرار جد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس
 فرموده متوجه ماندند پس از انجا برخاسته بمقام برکت نظام خویش تشریف
 آوردند و از نماز متوب فارغ شدند و کاتب حروف مروض داشت که امروز
 تشریف بردن بمقره بنابر تقریری بود با اتفاقی ارشاد فرمودند که اولایح تعویب
 منظور نبود اما چون انجا رسیدند تقوی محط کشت یعنی در باب یعنی مقام
 که متعلقان شیخ مرحوم میباشند توبه بقرایشان نمودند تا از طرف ایشان
 در ان باب چه واضح شود پس ایشان خیال و نمودند که مقتضای حال مانول نام
 بنابر ان امام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقر عرض نمود که در میان نسبت
 این مرد و بزرگوار پست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله
 است بر حقیقت جامع و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میدارند
 افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل اهل المد که در روح ایشان
 بعد از موت مستقر می ماند کیفی است که بحسب اصل جبه از لطایف ایشان
 نواز صفت جوش میزند حکم لطیف غالبه غالب می باشد و حکم لطیفه معلوم معلوم
 و نسبت حضرت همدن ابوام من نسبت سریان حقیقه الحقایق است در میان
 موجودات و در یک گوشه از نفس ماطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم و اعلا

برادرانشند و یادبری صورتی مانند خود از ان احوال
 برخاسته برادران را از شیخ حبیب المدیح سره مدح

حکم چیست است و در گذشته دیگر حتی تر از آن میل بسوی ذات محبت و ارشاد
 فرمودند که دل بی اختیار برایت تیرایشان نمیدب می شود و سرس ان می توان
 نمود که این بنده کاتب حروف بیاوی دارد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد
 ماچه حضرت ایشان نزدیک قبر الوام ایشان نشسته بودند در آنوقت ذکر بسیار
 علوم و معارف فرمودند و بعد فراغ ارشاد نمودند و بحضرت ایشان خطاب
 کردند که این همه ذکر بسیار بود که الوام شما با کفایت مذکور شما خطاب نموده ذکر علوم
 و معارف باید کرد که از جواب و سوال ایشان نهایت امتیاج حاصل می شود و نیز
 این بنده یاد میدارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره العزیز بعد وفات جلال الوام
 حضرت ایشان بحضرت فاطمه و بیبا ماتم زدگان در بیست تشریف آوردند
 وقتی که قدم کرامت زدند فرمودند اولاً بمقره رسیدند و این بیست خوانده
 ای کل نی غار ما در خاک پنهان گشته دیگر از اسوحتی خود در جهان اوده در آنوقت
 بر حاضرین عجب و جوی و گنجای غالب آمد پس در آن ساعت همه را بیک جهر امر
 فرمودند و خود مراقب نشستند و بعد فراغ پیران کرامت تر جان فرمودند که روح
 ایشان ظاهر شد و گفت که از غایت شوق می خواستم که باین از قبر برآمده استقبال
 نمایم و این قدرت و قوت خدایتعالی بکرامت فرموده و چون این امر اهل محبت
 سینه اندود ازین جهت اختیار نکردم و الله اعلم افاده حضرت ایشان در بیست
 که بجهت فاطمه مال فیض تشریف آورده بودند چون از اینجا قصد وطن فرمودند در آن
 راه ارشاد نمودند که مردمان دینی بوی او بیا که می گویند فلانی صاحب ولایت
 فلان جا است شرط صاحب این مقام است که بعد از وفات و تقا و حصول شتی

از استقبای قوم است شخص را در اشترال برکات و دفع بلیات تا شیری
 عظیم باشد و دیگر آنکه هست وی در عالم مثال تمثیل کرد و بحیثیت تشریف
 نسبت اهل ان دیار و از آثار ان این است که غاشش وی مخدول باشد
 و ناصح وی تصور الحمد لیکه ان همه شروط در این زمان در این دیار در دروات
 کرامی صفات غایب الیکه میر شیخ عبدالسلام الله تعالی موجود اند افاده در شهر شهبان
 از شهر سمنه پنجاه و نه بعد از ارد و صد از پهلوت پشاه جهان آباد حضرت ایشان
 تشریف بردند و این فقر برکات کرامت انتساب انحضرت بود و از عرشه
 اخیر شهر مذکور قصد اعکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین ارشاد
 نمودند که یک داعیه بر مخیر که کفایت تحقق با سمار الله العسی بنی بزرگی که در خود یافته
 می شود تحریر نموده آید پس از آنکه تحریر بخشیده در سلک تفهیمات الهیه منظم
 فرمودند و تبایخ نسبت و نظم شهر مذکور بعد العصر ملاحظه مرقبه بود که خواج محمد امین در میان
 دیدند که کوپا شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
 ایشان یک ربی که بان رشته مصور گشته بان شیشه پیوسته و شب است ششم
 شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند و در ان بیان انحضرت راجعاً الله علیه و سلم بصورت
 حضرت ایشان مشاهده نمودند و در ان واقعه گفتند که درین چه سر است که انحضرت
 علیه الصلوة والسلام بصورت حضرت ایشان می بینم کوپا شیشه بایشان گفت
 که این صورت را جواب ان از روی شست که میگردی و ان چنان بود که وقت
 نهار در دل شان از روی گذشته بود که درین اعکاف در و بسیار باید خواند
 تا باشد که انحضرت راجعاً الله علیه و سلم خواب دیده شود پس اشاره است

بالکمه هرگاه حضرت ایشان را هر روز دیده می نمود بکار این از روزه را باید کرد که روست
 حضرت ایشان گویا عین رویت انجمن است ممدان بیای شاه موصوف
 و واقع دیدند که گویا مجلس است عام و در آنجا آنکه آورند پس شیخی از آن میان
 مقصدی قسمت آنها شد و تقسیم نمود و وضعی که هم را کفایت نکرد چندی را بداد
 و بسیار بی را محروم گذاشت پس ایشان گفتند که قسمت نیک نکردی از
 معجزه حضرت است میانه علیه و سلم که برکت ظاهر میشود همه انبه را جمع کرد پیش
 ما بیاورید که ما قسمت کنیم که آن معجزه نبی در راست پس جمع کرده پیششان
 آوردند و ایشان قسمت کردند بهمان مقدار که وی داده بود ایشان هم بردمان
 بدادند چنانکه همه اهل مجلس را حصه رسید و چیزی باقی هم نماند باز گویا طعمی آوردند
 و اولایمان شمع قسمت کرد بهمان وضع که پیش را رسید و بقیه محروم ماندند باز
 ایشان همان سخن گفتند و انرا جمع کرده خود و بمر و مان دادند که بهنگان رسیده و با
 ماند و ایشان گفتند که این معجزه از آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام چه بار
 ظاهر شده و همان در من موجود است و همانا که همین برکات و کرامات از فیض
 صحبت و توجیه حضرت ایشان ظاهر شده ممدان بیای شاه مذکور بشی جواب میدهند
 که گویا خواجہ سیرنگ حضرت خواجہ محمد باقی و حضرت خواجہ قطب الدین و حضرت
 شیخ نظام الدین اولیا قدس الله اسرارهم بر سه بزرگ یکجا جمع اند و مجلس طعام
 و رایی و ببا با عثمان که یکی از بزرگ را و کان کشید است و شیخی دیگر از اهل شیر
 نیز شریک آن طعام شدند پس صاحب آن شاه موالد محباب حضرت ایشان
 اتمام نمودند که در دستها را این بر سه بزرگ چندی فرق هم است

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اری نسبت حضرت خواجہ محمد باقی ان است
 که از راه لطیفه خفی و لطیفه روح ایشان از اصول نقطه ذات است و حضرت خواجہ
 قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تمام دارند و در لطیفه روح حضرت
 سلطان المشایخ نموده تسبیح تکی اعظم مرعوم را یافته می شود بارشاه نورالدین عرض
 داشتند که به خود نسبت کدام بزرگ ایشان اقرب است فرمودند که نسبت
 حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ قطب الدین ابن مکی زیاد تر معلوم میشود ایشان را
 نموند که مایه غم چین اوراق نمودیم که در نسبت هر دو خواجہ تجر و تمام است و نسبت
 حضرت خواجہ بزرگ یک سو شدن این علم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
 سلطان المشایخ که با این عالم همه ملحوظ است و ما را به نسبت ان هر دو خواجہ انداخته
 تمام روی نمود بلکه ایشان کو با ما را بخود کشیدند و الله اعلم بالصواب و درین اعکاس
 چون این خاک را بن العشایین در خلوة خاص باری یافت و بشرف حضور مشرف
 می گشت بارشادیه از اسرار عظیمه می خواستند و باین نورش از جمله فدایان
 ثواب کرامت ماب تمنا می یافتند چنانچه نسبت پنجم از رمضان بن العشایین
 این بنده شرف آمد و در حضور بود در انحال که ثانی بنم الدار مقام خاص خویش شرف
 اطلاع بخشیدند و بران حقایق بیان چنان ارشاد فرمودند که گاهی فردی از اولاد ارشاد
 متاخره متاخره مرتفع میگردد و در شان ابا که عبارت از اقتضای ذاتی و بی است
 جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است و قیام است بذات صرف و
 تعالی و تقدس فانی شود و بهمان شان باقی گردد و چنانچه حرف ان اقتضا و محض ان
 شان گردد که قیام ان بذات بکت است و نشات متاخره هم معطل شوند چنانکه

ح کما در وی دخلی نماید پس شخص این معنی ابدی باشد و تمیل ان فرمودند
 که بزرگترین فایده آنکه اند پس قیام ان نقش بر آینه است اگر چه بحسب توایل مستند
 البته کثیره است اما این البته در قیام ان بکین خلی بنکند و دوران ثواب رساند
 و امر و این امر محقق بوضوح انجامید و این چیزی است که بخود در اشخاص متعدد و از راه
 سنا اندر معلوم می شود فالحمده علی ما انعم و میرا رشت او فرمودند که در برزه خلی اعظم که
 بحسب اعجاز نبیه اطلاق بر فر فرموده فاصل در وجود و تعلی از زبان کویا از روی
 خوش میزند و همین معنی است که بقدم معبر شود و وقتی از سان حقیقت بیان از
 فرمودند که چون قوی به نسبت مقرب از انبیا و اولیا محبتی و اعتقاد بی هم رسانند
 برتره که ویرا از شرط محبت بدرجه معبودیت الکارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
 نمایند غیرت الهی خوش میزند و محبتی و الطال ان توجیه می شود اگر چه بان مقرب ازین
 معنی ثواب رسد و مقام وی خلی راه نیاید بکین صورت ان عقاید باطله که حتی پیدا کرد
 و چون کیفیت ان میثاق شده باشد ان غیرت الهی و بر امتی محو می نماید کما کان تعقاید
 الضاری فی حق عیسی علیه السلام و اکنون هم فی حق اصحاب التفضیل که محبت را برتره
 عبادت رسانده اند و معتقد را بملکول اکرم الکا شنه غیرت الهی خوش رود
 و بکشت نمیختشان در ملکوت تحقیق کشته اما خداوند که در ماسوت کی ظهور فرماید
 و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگردد و بعد زمانی در ماسوت بروز
 می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر واژمان رکب تردد افتاده
 زیرا که تا دین در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل امیل
 از اظهار آن آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بند و پس لا یبار

تا آن را بفرستد یعنی اولی علم تاویل نموده اند و ظاهر پیش ما است که اشاره لبوی
 همان تحقق و تقرر است که اولاً در ملکوت می شود قبل از آنکه در ماسکوت ظهور یابد و ما
 کتایه ازین تقدیر و تقرر ملکوتی است پس بدون تاویل و حروف از ظاهر معنی درست
 گشت و وقتی زبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شیخ از افراد یقین عمر خود
 معلوم نمود که پنجاه پنج خواهد بود پس یکبار ویرامی صعب روی نمود و در آن میان
 مشاهده کرد که یک قابی است که نه و پوسیده و از یک رشته از دم و اگر
 و دره و دره و بر آن محسوس و تخص نموده از آن یک جزو صغیر ثبات براق که در وی
 میراث زهره بود بر آورده بر بالای کوشش آن شخص نهاد و بدین وجه قدری از عمر
 بر آن عمر مقرر افروخته تا قریب شبست رسید و این زیاده از جهت زهره روی نمود
 بعد از آن بر آن قدر هم میری از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح کبریه
 نفس این شخص را گویا ذکر خود قرار دادند زیاده کردند که دو سه سال از شخصیت
 او زن گردید و یکبار ارشاد فرمودند که وای یک انبیای خاص نسبت بجناب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافت می شود و متعلق آن حب و الفت جهت
 نو انیت آنحضرت است جمیع ملائیکه را پس بدین طریق گویا همه ملائیکه متوجه است
 دیگر ارشاد فرمودند که عیسا الوجه یقین چنان معلوم می شود که بخلصانی که درین عالم
 انبی و انبیای تمام است و در آن مقام که بعد از اقبال ازین جهان مفری خواهد بود
 هم چنین اجتماع روی خواهد نمود و هر وضعی که خواهد انشا الله تعالی در آن مقصد صدق
 بایم خواهیم پیوست و شاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود و دیگر
 ارشاد فرمودند که وقتی برای کمال می آید که خیال و احادیث نفس و بی حکم رویا

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مصداقی می باشد زیرا که همه آنها قضایای مقدسه
 می باشند که در راه این کامل بصورت احادیث نفس نموداری شوند بیت ان خیالاً
 که دام اولیاست: عکس مبرزبان ایشان ضاست: در روزی ارشاد
 فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد ضیف رنگ ضیف الخیه و
 وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی را دیدم مروی از عرب اما طویل القامه
 تدرست برهنه مردمان پنجاب در روزی بوی سیاه را دیدم مروی سینی دار
 قیافه وی منیع اسلام ادراک نموده میشد و برایشینم که قرآن خوب می خواند
 و بتایخ نوزدم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز بر
 تلاوت کردم این منیع تحریک یکموج نور در قلب نمود که معذی ان غرت بود
 که در مرتبه وجوب است و از راه یقین اسم العزیز مقلون بلون ان نزول نموده
 بازارشاد فرمودند که کس را با صورتی ایسمار آشنایی شود او را می یافت
 نمود و شتر العلی که اصحاب فن دعوت قرار دادند حاجت نیست لیکن ملائکه سفید
 که موکل اسمانند بآن امور اختار کلی است چنانچه مروی اسم الله الوهاب را ملا
 نمودم در آنوقت ملائکه سفید موکله را دیدم در صورتی بارانی چراغ منیع که گویا هوا
 شگفته بحسب مشرک مشاهده نمودم بعد از آن حال طعانی حاضر شد که در آن بیان
 گوشت هم بود دیدم که آن ملائکه از آن گوشت نفرتی دردم انداختند تا قریب
 و نیم ماه از آن تشوید اشتهام و از بواغت خارجی چیزی نبود و در شب اول از
 اوتار که پان شب ختم قرآن بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از جسم
 که از اعمال ظاهره ناپیشتی می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع جان

مشمول آنها بودند و شب بیت سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزول برکات
از همان قسم معلوم شود اما بان وفور و کثرت نیست که بلیه القدر توان گفت و شب
بیت و منظم را میافزودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معکفین و غیره در آن
سجده بصوات و اول کار قیام نمودند و در آن اثنا شاه نورالدین را خواب در برود
در آن حال ایشان را کیفیتی و در حدی روی نمود که حاضران آنان را مشاهده نمودند
بعد افاقست چون از ایشان استفسار باین اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
و استغفار واضح شد و صورت قبول انرا معاینه کردم و خود را بان متحقق یافتم
در آن حال بوقت تمام مناجات میکردم و از خلالت آن جوش میروم و نیز دیدم که
گویا از حور و شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکه بصورت بسیار بر می آمد
و در سجده تودد میبازند و جمع حاضرین از آن می خورند و می گویند که این فیوض حضرت
ایشان هستند که به دست خادمی خوشحال نام و ستاده اند بیشتر حضرت ایشان
وقت نهم از خلوة بمسجد تشریف آورده نشستند و دستهای کرامت پیمایی برداشته
در حق حاضرین حضور صا و در باب غائبین دعا فرمودند و باز بمسکنت تشریف بردند
پس هر یک از علما کان استانه فیض ایشان بر در خلوة ایستاده شده التماس
دعا و خاص در باره خویش و دوستان میکرد و التماس وی از آنجانب مبدول
بیشتر صاحب آن شب این بنده از کیفیت آن لیل استفسار نمود و ارشاد نمودند که
برکات ملکیه نزول مبدل نشدند و الا ان طاعات مدی نموده بودند و قرب فقر
شاه از آنکه در واقع دیدند که شیخی می گوید که اکثر مردمان که بر صورت صلوات
اند و خطا هستند از مقدار سبب و شصت یا نود و کس ناجی اند و ای منوض

و صورتی که کس را از فردیان ضراب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
 و حافظ محمد متیم کشمیری بودند دیدند که قابل می گوید که اینها هم از جمله پانزده کس ناجی
 هستند و ثامن عشرین رمضان وقت ضحای این خاک را بر در خلوة خاص رسیده
 منظر او آن نشسته بودند که بمقتضای رحمت امتشانه در جرحه را وافر موده باندرون
 خلوة خاص طلبیدند و چون این فدویت نهاد داخل شده باز در دوازه مضبوط سا
 وقتی که عقیدت کرن شرف بواجه دریافت و بحضور فیض کجور نشست حضرت
 ایشان خود مراقب شدند و در احوال استراحتی عظیم روی نمود و بر پرتوه انجاس
 بر این ضعیف کیفی طاری گشت که در آن حالت کوی نقطه ذاتیه جامع کالات
 اسمایه و صفاتیه می ماند و از غیر و غیره و عین و عینیه نای و نشانی نیافت در آن
 اثنا حافظ عبدالرحمن در مسجد متلاوه احسن القصص بصورتی خرمین مشغول شدند پس
 محک ان فدم زحار را بتلاطم آورد که ساعت ساعت موج بر موج میزد تا که حافظ
 مذکور بایه است و بی فی الدیاء والاخرة قوفی مسلمان و الحقی باصالحین رسیده اند و
 بکار می نمودند پس این معنی آن بحر موج را بتوریش آورد که بیان راست نیاید
 و این مکیں را بطریقی خاص بکفیتی عجیبه و بوجدی رسانید که تا بان حال
 فایز نشوند ادر گشتش تواند سه ووق این می نشانی بخدا یا میشت و این همه
 حال و استراق بر این سوال تا قریب یکپاس ماند و چون از آن جوشش پاره آ
 روی نمود دستهای کرامت پیمای برداشته دعای فرمودند خداوند گمان چه بود
 و بعد از فراغ این فقر در باب شاه نوره و خواجہ محمد امین دعا اتها س نمود و باقی
 آن مشرف گردید بالحمد ان فدویت کرن آن ساعت را حاصل تمام اربعین دریا

بلکه خلاصه عمر خود را گذاشته شکر و حمد الهی بجا آورد و چون شب سید و جلوه خاص باز
 یافت با شکافت انجیل جرأت نمود مقتضای کرمی که پرورش نموده است
 رفی از ان بیان فرمودند که اولاً نور عزت اقدس مشاهده افتاد و بمقابله ان
 صفت خویش بلاخط در آمد بستران نوزیم متی گشت که اکنون فی المراته پس طلاق
 ان کیفیت مستی بخشیده به ان امان محرم خارجی پیدا کردید و شد آنچه شد
 و از اعظم نعم الهی بر این عبد ضعیف کی است که در این اعکاف تحصیل شرف
 اتصال سلسله قراة تمام قرآن عظیم بقراة حصص بابا حضرت جلاله علیه وسلم از
 جاب حضرت ایشان دامت برکاتهم قراة و سماعاً موفی شد و در آثار ان
 بعضی از اسرار جلیبه تفسیر لایات کرمات از زبان حقایق ترجمان استفاده نمود
 و از مقدار حوصله خود بقیه کتب آورده تذکره الاوقات فلک النعمات
 بهر این افاده ثبت گردانید و از صفی صحبت منع برکت برخوا مض اقوار فاتح الکائنات
 علی جمیع علوم اتقان شرف اطلاع حاصل کرده انرا تذکیراً بنور رب الوالی الرحیم علی سبیل حال
 و الایجاد در درقیات پاره سوادت خود که بام حضرت و بیا نعت دامت برکاتهم
 جمع ساخته و بدرایات الاسرار موصوم گردانیده و تحریر نموده و از جمله اسرار خدایه موعود
 این است که حضرت ایشان در تفسیر لایات کرمیه و بولاست بقت من ربک یقین بنعم الاله
 ارشاد فرمودند که تدبیر تشریفی مقصود اهلک عصاة میشود لیکن مصلحت کلیه که فوق
 از مرتبه است بر عایت بعضی جهات که در ان مصلحت مبرکشته مقصود بقا و اقبال است
 پس این قیسه تشبیه ان است که پادشاهی می خواهد که بر شخصی امضا غضب خود
 نماید اما اولاً وعده که سانی بآن شخصی کرده مانع از ان امضای آید پس پادشاه

تذکره الاوقات
 ملک النعمات

می نماید که بقا و عده نمی گردیم فی الحال ترا با کسی می نمودیم و دیگر در تطبیق این من
 کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبیل و ایه رب لم حشرتی اعمی و قد كنت
 بصیر و ایه تقد كنت فی غفلة من هذا فکاش غفلة عنک عطارک فبصرک الیوم جدید
 که بطاهر و در میان آنها تناقض می نماید چنین ارشاد فرمودند که اشتغال و اشتغال انسان
 است که ملکیه او را بهیمیه او احاطه کرده باشد بمنزله طایری که او را در قفس از حید که منفذ
 مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان است دهری یعنی قاعد علوی که بحسب
 اصل حلیت در وی مقطور اند بمقتضای میباید که بوی مبداء در اصل فطره نماید و از
 میل بوی قیظ او باشد تعظیم و این معنی ناشی میگردد از اعتقاد لطوف باری الصور به
 و اراده و از اعتقاد مجازاة بر اعمال پس کسی که منکر رب محراب باشد یا با وجود اعتقاد
 وجود او در اعطال داند دهری باشد پس این چنین کس چون بمیرد حجاب پیش
 بسبب ضعیفی که در آن نشاء او را روی نماید شفاف میگردد و آن ملکیه وی فی الجمله برود
 می نماید و این میل مقطور متحرک میشود اما آن موانع علییه و علییه که به نسبت باری داشت
 او را از وصول مانع آیند و حشرتی عظیم در نفس او حجاب می کند و با انواع عقوبات و تقذبات
 متمثل و متشبه میشود پس فبصرک الیوم جدید ارشاد بان اطلاع اجمالی است که من
 و در الحجاب او را روی نموده پس الوقت انقذری و اندک چیزی هست که ما را
 بدان وصول ممکن نیست و من کان فی هذه اعمی الالبه ارشاد بعدم علم تقضی است
 حق و در ایه رب لم حشرتی اعمی تقد كنت بصیر قال که لک ایستگاریان یافتند
 و که لک الیوم تنبیه ارشاد بوی است که وی ان هنگام بجزت در مانده و در دنیا
 بقولی که مورث بنیاست همه چیز را بمیدانم فی الحال چه شد است که بان آدرک

تقصیلی روی نمی نماید و نمی دانند که آن عقل معاش بود که بدان بصیرت در امور دنیا
روی نمودن عقل معاد که مدین شاه شمر بصیرت باشد و الله اعلم بالصواب و در
تفسیر و تلبیة تهمان الحکمت ان شکر الله من شکرک فانما لنفسه و من کفر فان الله عی
جمیده چنین ارشاد فرمودند که چون اینها نعمت متضمن قول بود بیان آن ان شکر واقع
یعنی انبار حکمت همین قول ان شکر الله بود و معنی شکر است که صفاتی و کمالات
نفس الامر بر هر یک از قوای علمیه و عملیه که در آن ودیعت هستند دانسته و تقریر
انها با الفاظ مناسب نماید و بهتر بیات خاصه بر هر یک را منهدب سازد تا که کمالات خود را
فایز شوند و همین قور اشاره است و بی قول قوای و من شکر فانما شکر لنفسه و اگر این
امر باین آرد و خود از کمالات محروم مانند آنکه نقصانی بمیدار فیاض عاید گردد زیرا که کمالات
عالم امکان همه با تقوه اند و حصول آنها مشروط بشرط الطی و کمالات واجبیه همه با فعل هستند
و همین معنی است اشاره در قول قوای شانه و من کفر فان الله عی جمید پس از تحقیق
معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار کمال هر یک از قوای و از عمل که تقریر
انهاست تا منهدب شوند و کمالات واصل گردند و در باقی سوره لقمن هر جا که ذکر
وصیت لقمن آمده همه بیان خیرات همین حکمت است باین نسبت مبدا و پایه نسبت
نفس خویش و باین نسبت افاق و در تفسیر این یا ایها النبی انا احسان لک ازواجک
اللی الی قول و نبات فالانک الی ما جرن ملک چنین ارشاد فرمودند که در تفسیر
نبات اعم و نبات و نبات قال و کمالات بهیچر گفته است که زمان اجنبیه چون در
لکاح رجلی شریف در بیایند آنها را هیچ گونه خیال همسری ان رجل نمی باشد بخلاف
نای که از قبیله وی باشد و قریب با و دارد که آن خیال حبیب و بی بی باشد پس حتی

تای لکاح آنها مشروط به وجود تاقیم علی صالح از آنها بوجود نیاید ان امر جیاست نسبت
 سید عالم از نهاد آنها سرزند و در تفسیر آیه سبحان الذی خلق الارواح کلمها چنین ارشاد
 فرمودند که در تاقیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشاره بان است که خالق مخلوقات
 متوجه لازم است که از جمیع تعقیبات مطلق باشد و از همه الوان منزله که نسبت او با جمیع
 تعقیبات والوان مساوی بود زیرا که اگر تعقیبی خاص مقید باشد از وی همان صادر گردد
 که بان قید خصوصی و مناسبی ندارد داشته و صدور جمیع اشیا با تباری و اضلاقی که در آنها ثابت
 و کاین است از همان مبداء تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
 شریکی از جمیع کیفیات صورت نه بندد و در تفسیر آیه کریمه سبحان الذی بیدم ملکوت
 کل شیء و الله ترخون چنین ارشاد فرمودند که شریعت بر نوع در تریبیت و افاضه لازم و احکام
 وجود آن و ایصال وی بکمال طبعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیه است بلکه
 شریعت بر فرد جدا و خاص است پس ایصال هر شیء از انواع و اشخاص بمایع کلام و
 و انتظام جمیع احوال وی از ابتدا و افاضه وجود تا بلوغ کمال همین است ملک یعنی پادشاهی
 ان شیء و ملکوت بمالو ملک است و این معنی مخصوص بمعقوف عیا الاطلاق است
 که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزله از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه
 کاینات برابر باشد و در تاویل آیه کریمه تفسیر فرمودند و الذین یحسون بهم تم یلین صلو بهم
 و قلوبهم الی ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین آیه اشاره است بالکمال و جدا از احوال ابتدا
 و اتمیان و سکون از مقامات آنها که از خواص لطیفه روحیه است و ان از خواص لطیفه قلبیه بود
 تفسیر آیه کریمه لمقت الله کرم من منکم انکم لاذمه عون الایمان فیکفون چنین ارشاد فرمودند
 که چون در حقیقت بر آن نقطه قدسیه مودع است که همان نقطه مقصیه حاصل فطره کشته

از توحید و عبودت اما از راه انماک بشهوات و اتباع شیطان عیبان آن می ورزند و بوی
 مخالفات و بی بی گیرند و همین است مفت ایشان بر نفس خود پس چون وقت
 کشف عطا خواهد شد همین می راد و رات می خواهند دید پس همان مفت ایشان است
 که مفت می خواهند بود و در آن حال زیرا که همان گیر است بوی نامرضیات فقط قدسیه
 که بصورت جزو سلال بوی تار که اشباع نامرضیات می است برآمده و چون آن عالم
 دار الشیوع است از انجاست اگر خواهد بود و در تاویل آیه کریمه ثلثه من الاولین و قبله الاخرین
 که در باب یقین وارد گشته من ارشاد فرمودند که این تقسیم مومنین بین الباقین اصحاب
 ایمین که در دو پایه و در مقام دیگر که فرموده من ظالم انفسهم و منهم مقصد و منهم سابق بالخیر
 باعتبار کمال لطایف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در ثبوت افاضه بین
 همین لطایف بالا صالیه مقصود افاضه بین اعتبار کالات لطایف کاسه که از کالات
 ولایت است پس الباقین ان طایفه هستند که اخذ باشند از مقامی که قضا انجا مقصد
 میکرد و بوی از وجود سبوت ثبوت از امامت و صفات و حکمت و غیره که در حجت باقی
 به تحریر آمده فهد الاخذ ان کان بالا صالیه فوالی و المحدث و المهم و الا فان اخذ بشهاده
 قبله فهو من تامل مولا لکن من زمره اصحاب ایمین جمله الباقین و ان اخذ بادی مناسبه
 اول صرف تعلیم فهد انضام تامل مولا پس چون بطور ان حضرت صبا علیه السلام
 تدلی الی مقامی بر فرمود و مستعین اخذ ازین تدلی گشته الا اند من کمال و رات علی اله
 علیه السلام فانه باخزون بوراته علیه الصلوة والسلام من منع القضا را ندی هو من اعکام الله
 از دی هو یقین کسب الاجار البهت للما الاعب و هو فوق التدلی الملی پس یا بر این سر طایفه
 با یقین ثلثه من الاولین و قبل من الاخرین گشته لیکن بعد ظهور تدلی ثانی تهذیب لطایف

کانه بوجه اتم بر روی کار آمده و باب ولایت مفتوح شد و باب نبوة معلق گردید کما مر
 پس هر که جمیع لطائف بارز و کانه وی را سیمای جبریه است و انانیه کبری بکمال است محلی
 وی بالفعل قلیل شد که جبریه الهی گردد و در ظهور و انانیه جمیع کمالات و مناقصه الاله که
 ویرایا بالفعل نمی دهند مگر آنچه مناسب برای و وقت باشد پس گاهی در غوف ساقین
 نشیند و گاهی در اصحاب الیمین و فی الحقیقه آواز همه یکجا است و در همه است الا که در
 بگرد و مثل اهیت ان عرفت اقتضای ذاتی خویش رند پس اشغال این احوال بهینه را در
 میخ و فیلی باشد و الله اعلم بالصواب افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شیی در حق
 دیدم که درین آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهرند باز چون تامل کردم خود را بمن انتخاب یافتم
 پس در آنکالت نظر افتادم و بر علیه ذنوب رحمة الله تعالی که در گوشه نازی گذارد و جاده صالحه
 بروی هویدست و تعلق از دواغ او با انهمه فانی کلی در ذات وی صلی الله علیه و سلم و بقای
 اکل بوی علیه الصلوة والسلام در خود می یابم و ازین معنی معجب می آید که با وجود انهمه اتحاد کجاست
 فقیه بار صوره این تعلق چیست همدان اما بخاطر آنکه این تعلق مثل تعلق آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم باز منیب ریخ انهمه که بسان طایع حکم روضا که بران مرتب شده و در معنی
 این است و در آنحال واضح شد که در حق کل مداخلت در امور شهویه و خویه بمقتضای ستم حقیقه
 و جامعیه او بر جمیع حیاتی و جوییه و کونییه رایج باشد بخلاف سایر ناس که انداختان
 بمقتضای توانایی بدنی است و واضح الحقیقت و در دار دنیا استیجاب ندارند بوجه اول
 مذکور می کنند و چون در عالم قیامت بسبب عدم مطاوعت ماده که مطیع نفس جامع
 او بود و در آنجا تعطل روی می دهد باز چون در موطبی اشغال نماید که مخطط از مثال و جدا
 مطاوعت ان ماده بسبب قابلیت موطن خود کند بلکه بروی اتم باشد زیرا که نفس ناطقه

نقطه و صایه است که من جمیع احکام صورت انسانی می تواند شد و این ماده که جامع است
 در قوه ثنائیه و جسدیه امتیاز ندارد و این مکنی که صورت تقاضای ان کند پس در اوقات
 ان استیقای عیا الوجه الاکل رجوع نماید بلکه در ان ان سران تمام حقیقت ویرا حاصل شود
 اگر جانب بشون ربوتیه نظر کند با جمیع انها خود را یابد و هم چنان و باقیها را مظاهر خویش ادراک
 نماید و اگر در حقایق ان امکانیه بیت نفس خودش را در جمیع جزیات شاری یابد و بهم
 قوای و کسالت اندازد مناسب انها حاصل نماید بالجمله و بطریق مروری وجه اختصاص یافته
 کلی با وجود ان عالم ظاهر است و بعد نقل این بویا ارشاد فرمودند که وی رحمت الله تعالی با او
 بصورت صالحات و البته فاضلات مستغله و انبیا حیات بنظر آمده و ویرا بصفت طهاره بسیار
 ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر احباب در خاطر علمای می نمود که فرودن حضرت صیبا علیه السلام
 در حق حضرت عایشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید و نیز در ان
 عایشه تبلیغ دینی نماید و چون غیره من اقبالها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
 ترفع و مجرب بر دره مذکوره صورت گرفت البته مرتفع گشت که بتیة طهاره و نور انرا در خود با او
 در هیچ حال مخصد که تنگی با طهاره داشته باشد فوری ندیدم و وجه ان ظاهر شد که عکس طهارت
 صلی ان عقیقه می بود که در ان مبین هم که ورة حال از نشانی طهاره را از مداعله باز میداشت
 و سران واضح گردید که هر چند کی بخت طهاره منصف باشد چون احوال طاریه که عند ان باشند
 از طرف ثنائی پر تواند دارند حال ان علت را معمور کیفیت خودش میکرد و البته مکررین صورتها
 که جانب دیگر نیز نور طهارت و منصف بصفه لطافت باشد بیات فارجه و نسیم
 داخل نمیشد پس سر اختصاص حضرت عایشه رضی الله عنها نزول جبرئیل در قرآن نشان
 همین معنی بوده است و الله اعلم انما ذکر شده شخصت بعد از او و صد در ماه شعبان چون رمضان المبارک

که میعاد اعکاف بود قریب رسید و در آن ایام از بسکه شده بارش بود لب طغیان دریا
 من و غیره که در نواهی باره و شاه جهان آباد واقع اند سیر و سفرها متعذر می نمود این بنده را که
 کاتب و روف است بملاحظه این امور نهایت اضطراب کلویک شد که اما در وقت چگونگی معاد
 حضور و شرف مجاوره استانه منع النور حاصل خواهد شد پس قصه این صوبت و اضطراب
 بحاجت قدس حضرت ایشان موضوع شد از آنجا که سرافرازان ما بین عبارت غایت شد
 که تمام سال در عین خیال می گذرد که در چله رمضان با دوستان خایه کنیایم و بیایم بایم بکنیم
 خود را معاف نباید داشت خدا تعالی راه را سهل خواهد کرد این امیدواری از فضل بی علت او
 همین داریم اینجی آپس وقتی که این کرامت نامه که هر شرطش کند جذب قلوب بود شرف نزول
 ارزانی نمود دل فدویت منزل را چنان معجز ساخت و چندان در قلع انداخت که از غایت
 شوق و دل سر را از اینجی شناخت و اندیشه صوبت راه بخاطر هرگز راه نیافت پس از همان
 که احرام طواف کعبه مقصود است نفس مبارک جلوه گری کرد و موافق ارقام قلم کرامت قلام
 بی که گشت ظهور نمود و باران که هر روز بهمانا غمی بارید از زیر برش بالینا که محفوظ و مأمون
 از شداید راه در انعام فیض نظام رسیده جین را از خاک استکان و ذات ایشان نور اکین ساخت
 و چون شرف تقبل اقدام مبارک حاصل نموده بمحبت خاطر در مواجبه شریفه نشست مجاز
 مطر شده هر چه تمامتر بارید کویا انتظار وصول بمنزل مأمول میکرد پس یوم ثانی آن شرف
 اعکاف و مجاوره عینه علیه تشریف یافت و در آن ایام آنچه از فیوض حضور کرامت صدور
 نصیب این بنده میشد بیان آن وادای شکر بران از حد و عبیر و نوافذ است به شکر
 فیض و چون چون کند ای ابرهه که اگر خار و گل همه پروردگشت اکثر اوقات که در خلوت
 خاص یاری یافت بارشاد در سراسر بنده و معارف از جنه سرافراز میفرمودند روزی نماز

فرموده کلمه بر زبان فیض ترجمان کلمه جاری نمودند که این فردیت کیش امر حاصل تمام انکشاف
 انکاشت که غلابی از بودن تو نهایت انس می یابیم و راحت تمام حاصل می شود سه کنون
 چون شکر را بر داشت از خاک سزد و کبریا نام سزد و فلاک ... روزی این خاک را بجاوت
 حضور مستعد بود ارشاد فرمودند که بعضی اوقات ملائکه سفید بنظر می آیند مانند قطرات در آینه
 اما بوضعی که نه محسوس باشد و نه بوی و نه بوی و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و مسامحه
 توان قایل شد که چشم دیده شود و حقایق آنها معلوم می گردد که چنانچه خشرات هوایی باشند
 که هوای رقیق مناسب بهم میرسد که استعدا و افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس بما وقت نفوس
 مناسبه آن ماده مفاض بر آن می تواند بود آن ارض هم چنین در عنصری که اینجا هوا غالب باشد
 و دیگر عناصر مطلوب تیری لطیف و قیف شریف و اوقات محموده و قرانات مبارکه
 معوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس توریه مفاض می تواند و آن ماده اگرچه قیفی و قوی
 که جسد و طین آن نفوس نمی تواند شد و قتلایش مکرر و لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
 بلکه اشکال نامشخصه بر میدارد و در پیاپی مثلث باشد خواه مسطح یا سطح و در وقت افاضه
 آن نفوس هم شماره را که حکم می باشد این ملائکه از خود همان خواسته بود پس بعضی بحدوث و لفظ
 خصوصی دارند و موکل آنها باشند و بعضی بجزای دیگر و بحسب اقتضای احکام و اکاب حقایق آنها نیز
 اضلابی بهم میرساند و اقام لا قدر و لا تحسب بطوری آینه که در آن عالم خود ریک الا هو اشارة
 بهمان تواند بود و این قسم ملائکه را جبری از علمی و تجلی معلوم نمیشود بلکه همین یک نورانی می باشد
 از قسم نور طهارت که از انوار معنوی است و آن ملائکه که قسم جن اند قسم علویه اند و ایجاد آنها
 بمنزله ایجاد انسانی و حیوانی است و آنها که در ائمه مبرکه و ذکر طوایف می کنند همان قسم اول اند
 و قسم دیگر در مرتبه ثنوت از خود حرف قیاس بطوری می باشد که نور محض اند و همان را عقل

می نمایند و این قسم از لوازمات عالم ایجاد و اندامند آنکه کسی که سازد پس لاچار است که این
 ان تضمین ایضا و منقطع و محو خواهد بود و صفاتی کل افراد انسانی هم را غریبه مقور و متورند و محسوس
 ازین افراد نمی باشد که بوی تربیت نشاندازد از نشانات مربوط بود و بود من الوجوه زیر که درین
 ذریق از وسایل خود و ایادی باشند دیگر ارشاد فرمودند که تسبیح از زیادت الهیان
 می باشد که چون در حق شیخ داعیه مقدر در ضمن ملائیکه منعقد شود که در این صورت الهی خطا
 کرده آید پس ان هنگام از بعضی اجزا که فیض هوای ماده شفاف انقاد پذیرفته می شود و از صورت
 الهیه سرود کواکب است و بی الهی نفس ناطقه وی می که چون کسی را در ان حدیق نظر نماید
 و نظری در ان فوض کند از راه هم ملائیکه ناطقه میگرد و تا بذات محبت و سبب این قسم
 را تجلی بر ماده هوای است که ماده هوا تا شریعت را زودتر قبول می کند و ارشاد فرمودند که کذا
 محمد حضرت موسی علی بنیاد علیه الصلوة و السلام که قصه ان در توره مذکور است کویا طلب بود
 که حق سبحان را تعلیم فرموده بود و برای استنزال در این مقام این قسم تجلیات و این از اعظم مناسبات
 حضرت موسی بوده و الله اعلم بشی بین الشائین بنده کاتب الحروف شرف صورت است که
 ارشاد فرمودند که لفظ تجلی ذات که برسان قوم جاری است اگر از ان شبهه نقطه ذات
 صرف که فوق اعتبار نبوت و وجود است مراد داشته شود ان خود دوام ندارد و کالبرق الی
 می باشد و اگر شبهه تجلی اعظم فی ملاحظه اسما و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند
 الا آنکه گاهی از ان ذمول روی دیدار نشاند فرمودند که در باطن فیض از راه حرمت بان است
 هست اما لطیفه سیر در وقت ظهور و بر مقید بقیدی میبازد لیکن این تقید از جانب همین
 لطیفه میگذرد و سببش است که حقیقت در نهایت نابکی و باریکی است زیرا که همان نقطه مفرق
 است که در نفس کلیه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که ان تجلی اعظم این اجازت است و اگر نخواهد

تجلی اعظم

ان نمایی اندودود و در خطاب حال خدا خود میسازد یعنی این احوال بعد بعض تعلقات مبره شعاع
 و شوند و کسوت و لباس و میگردند پس این معنی سبب بر فردان تجلی به هزارات مختلف می شود و ارشاد
 فرمودند که چون فردی اندر او بخت جبر نیست خود این معنی با مقام خویش باید هر علوم و معارف را
 پس شست می اندازد و در خلقت احوال علوم بفرستد تنوع کما حاجت نشاء و اکل و اینها محقق گردد
 لکن آنکه جان تجلی اعظم عالم را از راه این شخص اظهار فرماید پس در آن وقت لسان وی بدان
 جاری کرد روزی ارشاد فرمودند که وجدان تجلی اعظم که اگر انرا برویه تعبیر کرده آید بعد است
 چنان که استیلا یافته که بسبب ان اکثر احکام و کیفیات قلبیه صیقل گرفته زیرا که ان احکام رنگ
 و کیفیت با تقاضای کند و بی کیفی و بر یکی و بی نفعی انهایی نماید مبین حال است در مسائات
 و واقعات که غلبه ان حال انبیا را متواتر میسازد لکن در کیفیات القلبیه الضاتی
 ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کالات تجلی اعظم که بحسب مجاز نیست لکن در کمال می باشد تربیتی
 مشهور افتاده است و این معنی از لزوم وجود این نشاء است چنانچه اکنون که مستند است مرکز
 و منطقه و محور فلک اطراف با لایت الهی واقع لکن در مرکز این اگر شایانی و کجانی از کمال است تجلی اعظم
 یا بسط جبر نیست فردی کامل از قسم احوال یا علوم و قی ظهور نمود پس اگر بعد از ان کمالی دیگر ظهور
 آید لازم است که علم و معرفت یا هر چه غیر ان از قسم کالات باشد که از حقیقت این کامل بینی
 جوش زده متفرع و مرتب بر حقیقه کمالیه کامل اول خواهد بود مثلاً حکمی که تجلی اعظم را باقتضای جبر
 حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام ظهور فرمود ان بود که حضرت بجلی اعظم در کور ناموسیه
 بر فردی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام
 بوجود آمدند ان حقیقت مقدر نفس ناطقه ایشانرا منصف خود فرموده اظهار احکام خویش
 نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند با لای غالب آمدن مکان ماکان و یوزان چون دانست

جامع کلمات قائم الانبیا علیه الصلوٰۃ والسلام بطور آنکه ان حقیقه کمالیه الهیه با وجود ظهور آن بر
 نفس ناطقه کامله نقاب عبودیت بر روی خود گرفت منتهی ادوات مبارک ایشان مصدر ثانی بود و آنکه
 مرجع البحرین ملتقیان بنمایان در این دور و دور نبوة حقیقه گشت و باب ولایت
 منفتح شدیم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصورت مرتبه متفرعه بطور آنکه و این حکایت از اد
 کل است اما وجود مجدد همان کمال اول رونی و نصارت می کردند کمال علیجده بطور آنکه دیگر در
 بیان اسرار الهیه که می بیندیم گفته چنان ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوٰۃ الله
 و سلامه علی نبیا و علیهم السلام کمالی مخصوص بودند و در آن کمال روحی و ماصلی داشتند
 پس زمان فیض توامان وجود اکل اسرار قائم البین صبا الله علیه و سلم رسید و نفس پاکه که خلقت
 ان جمع نفوس موصوفه بکلمات خاصه بود با کمال است و شمال و فیش بصورت نفس ناطقه
 متقدره مختصرت مثل نمود پس ان جمع نفوس متضمنه رتباتی این نفس کامله قد گشته
 و همه کلمات انبیا بهیچ اجابیه در این نفس مودع نشدند پس بالضرورت خلق را و بی اد
 نصی و عمل عویص به انبیا مامور شدند و چون هر یک از ان اشخاص کل در آن کلمات در
 سابق زمان ناچیز پیدا کرده بود در این نفس مقدس بعد از ان ظهور نمود این میخ را بلفظ
 ائمه اربعه فرموده شد و دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشرق روز چهارشنبه چهارم
 رمضان المبارک در محراب اعکاف غنودگی حاصل شد حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوٰۃ
 و السلام در طلب دیده شد بر قیل کواری اند اما عاری که بران سوارانند بر طور عاری ملاد
 نهایت مثل این چیزی است که نزدیک کردن او بستند و جمعی همه ایشانند و بر همان
 قیل شمشیر نشسته است گوشت را در روغن بریان می کنند چون این صورت مشاهده کردم
 بخاطر من می کنند که هر قوم را رسید جدی است و شکار سخاوت بحسب رسم قوم ایشان

همین بود که طعام همراه ایشان بخیه میزدند بعد از آن از فیصل فرار کردند و بایلی در شش نمودند و سفر در میان
 آوردند در آن اثناء وقتی که چیزی گوشت بریان گشتند و تیار نمایند پیش ایشان بی گذارند و داد
 حضور ایشان بآن دهان گوشت بریان بمردمان میدهند من هم خدمت ایشان رسیدم انعامات
 فرمودند و در میانگی که خود از آن بی خوردند در آن شاه کردند که بخورم بخورون شروع کردم بعد مجلس
 طعام مرا خطبه پیداشت که من زبان عربی میدانم نه ایرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانستند
 طریقی افاده و استعاده مضحک می توانستند و الا جراتش نفوذ نموده من زبان عربی کم میدانم بعد از آن تمام
 که چیزی از توبیت بران گذارم فیکین در مایل شدم که توبیت عربی است و من زبان عربی را نمیدانم
 باز بیل خود گفتم توبیت و در کلمه از همان زبان باید خواند تینا و تیرگا بعد از آن نسخ توبیت حاضر شد که
 عربی بود از آن نسخ از قصه توبیت شد حضرت اسماعیل و اسحاق بطری حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی
 خواندم بعد از آن شیخ از برآمدند و حکایت مسلمانان که الحال بر بلاد هندوستان تسلط اند در میان نهاد
 باین توفیق فرمودند چون دیدن شهر رسیدم طرف مردم دیدند و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند و خبر دادند
 که در ملت مصطفوی فوق نواست که ضال فصل اند بسیار پیداشده اند این همه بی باکیهای از تیر مردم است
 از آنجمله سه فرقه در هندوستان بسیارند یکی فرقه زنادقه و ملاطفه که قرآن را بر مرغی باطنیه عمل می کنند و فایده
 در قرآن عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون است ایشان تکرار است این فرقه
 که منی این یار است که قوت بکلیه نفس ظاهر شد و قوت بهیچ را ملاک ساخت چون ایجا رسیدم حضرت
 علی بن ابی طالب و علیه الصلوه و السلام تسبیح کردند و فرقه دوم شاعریه که می گویند بعد از حضرت صبا اند علیه و سلم
 خلیفه این اعم حضرت علیه علیه بود بعد از آن باز ده کس دیگر را ثبات بی گشته و درین تحریفها دارند بعد از آن
 بسیارم در دل دارم که یکوم فرقه ثانیه قومی که در خروج علو دارند و مجتهد را بجای حاج شیخ دانسته اند
 اما این فرقه سوم را من زنگنه بودم که بسیارم دیگر چون بیل ثانی از او مار شتره اخیره بی بیل ثانی است و

رسید اجازت یافت از باب اول و در مورد این سخن
 طاعتات صوفی دارد و فرزند این شده از باب اول
 اشکات این در مورد ایشان که در کتب کمالی آمده است
 قاضی شریانی نقل

زینب بنت جحش
 امه طاهرین
 بی شک است

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است هر زمان وقت تنفر
 بر زبان اسرار بیان طبعی جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نمایند قصد همه
 عادت از ایشان سلوب می شود پس همان تجلی اعظم بدرستی که بر می آید درین
 سر بیان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از او بارین خاک برین
 العنایین شرف اندوزی حضور داشت که لکایک ارشاد فرمودند که فتح ابواب
 السمار و نزول ملک که در باب شب قدر وارد شده عبارة از ظهور قوه مقابله
 درین عالم و از تمیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این فیض است
 تحقیق دارد پس در الوقت این بنده الوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک
 مشاهده میکرد که گویا ان الوار ثواب حاجب از البصار میشوند و عجب سکونی
 و انس بان می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواه محمد این که امام جماعت
 بودند نقل کردند که سه دو کانه از تراویح باقی مانده بودند که مراحل عجب در گرفت
 چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود و در آن ساعت چون بسوی جوهانگاه کردم از آن
 از الوار مشغول یافتیم و حافظ نقل کردند که از آن ساعت قوت علیه را در خود
 می یابیم و معرفت و بالاکشته پس جمیع اصحاب متنبها اجبار شد بهما انتقال
 نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
 و وضو ساخته اندرون متکف مشغول شدند و این بنده حافظ جوهر و حیره ^{علما}
 نماز مشغول شدند و در آن حال حافظ جوهر گفتند که این حیره را از الوار و فیوض ملو
 مال می یابیم و ازین فیض استغواب و استغواب می نمودند و در خاطر این بنده خطره
 که اگر حضرت ایشان مراد فرمایند هم در نماز اجابت نیامد ناگاه چون عینم بنام این

نبه اندام خود که فلانی پس زودتر بر درجه رسیدم و حضرت ایشان است
 مبارک در راه و موده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس ایشان نمودند
 و این قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری دارد چون آن حال استکشاف
 تفصیل را بر نیافت جرأت نه نمود و خاموش در مواجهه نشست و زمانی دراز
 بشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون زور شد و در خلوة خاص
 باریافت شرح آن کلمه را از حجاب مقدس در یوزه کرد ارشاد فرمودند که یک
 نقاب بر زه ثنائیه تجلی اعظم بر وجه اتم واجه ظهور میداشت و شیخ محمد را در حدیث
 که از مستفیضان حجاب ولایت بود و در جواب سجد خاص معکف بعد از آن
 بعضی علامات بیده القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق آن متعین گشت و چون شب
 است و نهم رسید و بیل تم القرآن نیز همان بود مردمان کثیر از طلباء و علما و فقرا و ارا
 جمع آمده و هجوم آورده از دعا حجاب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
 آن شب را اجاز فرمودند و اکثر ارادت مند آن نیز از مجاورین استانی فیض ایشان عظیم
 بشرف اجازات بیل مشرف شدند و آنحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
 که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت نیمه و ستهایی
 کرامت پیمایی برداشته بدعا و خیریت هر دو جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
 بهر را نواخته و چون شب است و نهم رسید فرمودند که این بیل افراد را راست
 اجازات باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حیره خاص مشغول شدند و جمیع
 مجاورین حوالی خلوة خاص لطاعات و عبادات قیام نمودند و قریب سحر چون این
 نبه اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند نه قوای شبلی و این لیل برکتی تمام داشت اما آثار ظهور قوای شبلی را هرگز
 بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون روز
 ارشاد فرمودند که قبل از طلوع صبح غوطه‌ری روی آورد در آن بیان مشاهده افتاد که مجلس
 پس عالی که در آنجا اجباب هم حاضرند و دیگر مردمان اینی نیز و گویا احوال آن مجلس بر
 عرض می نمایند پس اکثری از آن خود را منسوب و با شخص یا فتم و بعضی که حیدان حضور
 ندارند نیز از صورت ایشان بهر بهرند و دیدیم که دو بار هستند یکی از آن و دیگر
 بزرگ هستند و سفید اما هر دو ضعیف اللون پس آن خواجہ ابوالخیر تاجان بر دو مار اشاره
 کرده می گوید که این هر دو مار فلان شخصی است و یکی را از اهل دنیا نام برد و گفت که چون
 بیرون خانه بر می آید این رنگ دارد یعنی از قم و هرگاه اندرون خانه خود میرود سفید
 و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون لوح
 عرض آن رسید و خبری از یاران مادی را میگوید که این بخوشی است که چون ذکر صحاب
 رسول در میان می آید سینه خود مای گوید و می گوید که می بینم این چنین کردند و اینچنان کردند
 و هم از آن میان شخصی است که از آن مجلس بفرمانده بحث مشغول شده چنانکه
 او از آن بکوشش میرسد پس این خاک را فرمودند که گویا تو کلمات او را بخوشی
 و خوش می گویی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
 بعد از آن بیدار کردیم و ارشاد فرمودند امر ذکر که شبیه یوم عید است وقت دوپ
 در خواب دیده شد که شخصی بوال می کند که علی که موجب قیام قیامت است
 رسل باشد حجت قد تعالی در آن ساعت علی عظیم در دل انداخته است
 و با و از بلند تقرر میکنم میگویم که وجود عدم متعاقب انداخته و دانت الهی یک اقتضا

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان اوراق انقضای خواهد بود که تفصیل آن عدم محض
 است پس وقتی بودنی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون افتاب نزدیک
 بطریق رسد واجب است ظهور تابشیر صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسد واجب است
 وجود قیامات یعنی حوادثی بطور رسد که قریب گرداند عالم را عدم محض و این است
 سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جمیع خلق طبایع
 بدن نموده انجا روند یعنی عالم برین قدر از آن داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
 علول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در برزخ و حشر سعادت و شقاوتها روی خواهد
 داد که نشانها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
 ترشح شدن این علم بر خلق تا حصه عظیمی از ایشان سعادتمند بربوبت
 عاقله ایشان بر قوای سبیه و همیه و امتلا بر قوه عاقله ایشان بان علم حق و چون برود
 قابلیت ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخصی که در اصل فطرت رفیق از روی مفا
 دارد تجلی اعظم و رفیق از روی مناسبت دارد بملاعی تا این علم کمال در وی
 ترشح شود و قوه عاقله او ظاهر باشد بر قوه سبیه و سبیه بر همیه او برای درجه
 یکی آنکه عالمی ازین قوای در ترشح این علم بطور رسد دیگر آنکه صورت سعادت
 نوعیه کمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر اوزان و قهر عالم و نصرت
 نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم بگردانند پس غایت الهی این شخص را
 ذکر لطف خود ساخت و بر ایشان او علمی که منجر از عالم برزخ و حشر باشد اتقا
 فرموده تا علوی و اعلائی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
 سبب رسل اناده خواهد محمد امین ولی الهی در قوای آورده اند که حافظ محمد افضل

امام مسجد کربلای که از مجاز نبی حضرت ایشان است روزی تنوی مولوی روم
 قدس سره می خواند قصه بلال مودن بیضه امه عنه و شایرات او با زوج اش عنه
 الاختصار که مستقیق است از بیان انار نمود و در شای ان انار و جد و یکا بر حضرت ایشان
 نمودار شد این بیغی نظیر کمال رتبه ممکن نبی حضرت موجب استنواب طافین و غار
 کردید کتانی نموده کشف این سر انما س نمودم فرمودند بر لطیفه استیناف خط بمقتضا
 تمام خویش می نماید و حالت وجه و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماع
 داستان مذکور بر دل غالب آمد و با سماع قصه بلال بیضه امه عنه خاصه شوق و رغبتی از
 قدیم داریم و هم در بعضی احوال نسبت فاعل رجوع بلطفه قلبیه واقع می شود و انار مقبضه
 ان طوری نمایند فاعل در هنگامه امدان افغان که بر اهل بلده شاه جهان اباد و نجات
 انطراب بود و همه کس بر نفس و احوال خود خائف بیغی مخلصای حضرت ایشان
 چنانچه خواج حبیب الدین کشمیری و عرفان قصوری از کمال اندیش بنجاب کرامت مآب
 عرض نمودند که درین فتنه و فساد سباب خود کجا بریم حضرت ایشان تصدیق فرمودند
 که ما و همه مخلصای ما بلکه تمام اهل شهر درین شورش فتنه ان الله تعالی محفوظ خواهیم ماند
 و خدا تعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که امن از جمیع وجوه بطور خواهد آمد پس هم چنان واقع شد
 که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود برقت و شهر از سر
 ان محفوظ ماند فاعده در ایامی که محمد شاه بر سر سلطنت قیام بود جمیع ارکان دولت
 نگارانی خود مشغول اما صورت فتنه نموداری بی داشت حضرت ایشان بعد از انچه
 کشمیری گفته که صورت این دولت برهم خواهد خورد درین هیات مجموعه تغییر کلی
 خواهد شد و در جمیع شها هم خطیبی راه خواهد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

که امروزی محفوظ ماند ما هم داعی بالخیر و رقی شمایستیم پس غریب ازین ماجرا و نیز ازین
 عالم انتقال نمود ولی امر در ملک افغان گشته شد و بعد از آن پادشاه قضا کرد
 و ختی هم وفات یافت تا که یکس از ارکان قدیم قایم ماند و خدماتی که بعد المجدد
 تعلق میداشتند در اول مجلس احمد شاه سید بکران مقوض گشتند و شیراز و ختی
 که وی میداشت از هم با شیدای امین توجهات عالییه خباب کرامت ماب با وجود
 غل مغر ماند افاده روزی خواجه محمد صالح ستر قندی ده بیدی که با میر حله فرج سیری
 قریشی و آرد خباب حضرت ایشان آمده اداب نیاز مندی بجا آورده موصدا
 که فرزند بجا در دم که در این خضر حضرت کرده ام و علام این خباب ساخته ام و قصه
 انت که روزی شرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم دوران ایام را سیری
 متولد شده بود و قریب بستم پنج روزه چون از خدمت حضرت یافته بجا نه خود رقم
 دیدم که همه مردمان خانه در کرب و دراری اند چون از احوال استفا کردم گفت که طفل
 شیر را که داشته است غمی نوشد و حالتی صبح دارد چون حالت از روی و بیک برداشتم
 دیدم که چشم بایی و بی برشته است و نظر بر نفقت و دخته و صورت مرغ بر روی
 نمودار است در آن ساعت حال و میرا خباب حضرت عرض داشتم حضرت
 قدر بجا آب دم کرده غما بیت فرمودند چون امر در خلق وی چکانیدم بین که نگاه
 بگوشش فرود رفت کویا تا لبش جان در آمد و هو شیری یافت و شیر نوشید
 پس از آنوقت ویرانند حضرت کرده ام اکنون چهارده ساله شده ان شاء الله تعالی
 خدمت رسیده شرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده سه نصرت و یک
 لولائف و المایه که حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعکاف اربعین فرمود

غیر افاده و نفقت و حق
 آمده است

بنده کاتجروف نیز از فاضل غیاث خباب کرامت ماب که ظاهر از راه کتابت
 و باطل از روی توجیهات شامحال وی بودند بد رتبه فضل الهی و در ایل نصف اخیر شهر
 شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوس ماسیه نشینان انجمن ولایت مکن
 شرف گردید و در سلک قلمکان حوالی مکتب منبع الشرف که مصداق هم قوم
 لایق طبع بودند سعادت انساک یافت و کرامتی که درین ایام سعادت
 اقامت نصیب خاک ارشد این بود که هر وقت از بیل و نهار که بی خواست بخلوة خاص
 باری یافت و با قاضی دارشاد و معارف خاصه و اسرار غامضه مختصر از انجمن
 مشرف میشت و انهار اندکزه لیلک الاوقات البارات بقصد کتابت در آورده
 سر مایه سعادت خود انکاشت جمیع فدام ذوی الاحرام که شرف مجاوره در بافته بود
 هر یک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندو زکشتند خواه محمد امین نقل
 کردند که وقت جلوس اعکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توجیه شغل باطنی زیاده
 تر قیید باید نمود که ان الله تعالی در اندک سیاحت لیس بسیار خواهد شد پس نشالا
 لامر وقتی توجه شده نشستم بجز توجیه حاتی روی آورد که ما از ما بود و نامقدار کما
 و کسری خوبی غلبه داشت که طاقت چشم و اگر دن نگذاشت و بعضی اسرار که در آن
 ایام بر خواجه موصوف و نصیحت شد و قسم ثالث در بیان احوال شان مثبت گشتند
 و صفاتی اکاه شاه نور آمد و در آن ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم الوضی
 دیدند که میفرمایند که با با عارف است که هر که ذره از وجود او عارف باشد
 و میباید از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیر می بود روزی از آن ایام برکت
 الایام وقتی صبحی بنده کاتجروف در خلوة خاص باریافت و در انحال خباب حضرت

در
 المبارکات

شرح تحریر

ایشان را دیده که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف مشیت و بمقدار
 حوصله استند و خود از فیض خاص نمینا گردیده بمقام خویش باز آمد چون بین ایشان
 شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم خواستم که منوجه
 شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بان توجیهی نیامم مگر کیفیت اجالی جبریهست حاضر
 همان متوجه شدم اصمغالی قوی جبریهست را در تجلی اعظم روی نمود باز ارشاد فرمودند
 که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه آن تجلی در نفس جزیه که نمرات
 آن نفس کلیه اند مودع شده و همان است جبریهست و خیالچه در ظهور نفس جزیه
 تحلیلات طبقه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه به حیوانیه و از آن بال
 رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که جبریهست با تجلی اعظم
 پیوند و در آن مضمحل شود و آن تجلی اعظم را ندای خود سازد یعنی این نمونه نشان
 خود را که درین نفس جزیه روی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق شعاع
 آن تجلی کرد و مانع نماند و برابر این نفس که نشان رفتن وی گشته بود ربلی نفس الامری
 باقی می ماند و همین علاقه راه مناسبت تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
 راه نزول سراج دلوایس و علوم الهیه میشود بر انبیا و اهل اولیا و همین رابطه است
 که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این میخ است که نسیم چون موجود شده
 در روی لطیفه و بنیه هست که ماده شعله می شود که صورت در آن مودع است و همان است
 مثال جبریهست که نمونه نور انوار است و شعله مثال نفس ناطقه و قلیله و چراغ و لطیفه
 و بنیه نمیند استعدا در ضیعه و جدیه نسیم است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
 شده پس تا که شب است و اقیاب در پرده اختفا است خیار سراج میبیتی

که پرست برابر قناب خود است و آیتازی تمام سیار و چون رورش شد و اولا
 بر آمد و ظهور نمود و بر آن سراج در آن تملایش کشت و از اشته وی گردید ضایحه او را
 بیکپونه آیتازی نماند اما با وجود این جنود تملایش را بان شراح که منش یقین وی
 بود راجعی فی نفس الامر بانی است و ارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگر نفس
 ناطقه و جمع قوای بسبب اصمحوال جوهر است تملایش میکند اما این نیست که قابل
 نفیم جایزه نمانده بلکه افاضه ان نفیم بر آنها بر وجه اتم و اکمل خواهد بود زیرا که الحال احاطه دو
 دیگر یافته اند که قبل از تملایش نبود و دیگر ارشاد فرمودند که حضرت تجی اعظم را با حجاب
 بهینه کل محب اقتضای ظهورات مصلحت کایه نسب منقطع می باشند مانند
 نسبت بی شمس با کواکب که کاهی بر مثال مقابله است و وقتی محاق و زمانی
 ثلث دیات ریس و سابع ظهور مودت و مقتضای هر یک از این نسبت
 و جهات و لطافات علیحده است پس در بعضی اجازت بهیه بحسب ان نسبت
 که با وی است ظهور صورت تفرع لا بهوت درنا هوت است و در بعضی محبت
 محضه و با بعضی مودت و الفت و با بعضی ازین اجازت تجی اعظم را نسبتی است
 بی کیفیت و در این نسبت مذکوره و سوار این جهات و لطافات مشهوره و کایه
 نوا و از غیب حروف فی جتی محض می رود و به یقینی و به سیرکی خالص می شود
 و نور او چنان است که گویا چیزی نبود ناگهان احکام او ظهور می یابند و دانسته
 نمی شود که از کدام جهت آمدند و مقتضای ان من حروف تقطع است و ادراک
 سر جزیره و نکته نفی و هر کلام و همین است اصل حکمت و بهین جهت آن شخص
 بنصیح خاص متعین نمیشود و دیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله آنحضرت بیاید علیه السلام

خویشی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم و گست جمع
 حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حیطه تقدس شدند و نا فتحا لک قما میا
 اشارة بهین است بعد از آن در تدقیق حقیقه جبرلیه معرفتی بیان فرمودند که تمام
 از ادراک آن قاهرند و بنده کاتب الحروف از آنچه که از پرده فیض خاص
 بروی روشن شدن شد و بدو عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه اسما
 و صفات بر جمیع مراتب تنزلات مرور نموده درین نشاء مشخص متعین
 گردید پس این راه و سابط است موصول سالک را تا بذات دیگرانکه
 اناکبری که درانی انا الاله اشارة بدان است و ان چیز می که فوق از ثبوت
 و وجود است و این انانیات جزیه ظهور و انوار همان نقطه فوق الوجود است
 همان جبهت صافه و همین است وجه خاص که توجه بدان موصول بذات صرف است
 جمعی امیرش اسما و صفات چنانچه سلوک براد اول موصول با سماء و صفات
 پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیزی دیگر است از
 فرمودند که این معرفت صحیح است اما آنچه مصطلح قوم است عبارت از محاطت
 صورتی است مقدس که بر لطیفه سبائلی می شود و این معرفت که ذکر نمودی غایب
 است و از تعبیر آن معرفت است که سابطان کور شد و هر کس بدان نمی آید
 و نیاز طریقت بر همین معارف غامضه نمی باشد بعد از آن در تحقیق توجه بوجه خاص
 که مصطلح اکابر تقش بندیه است قدس الاله کبرایم ارشاد فرمودند که چون نفس
 ناطقه از شهود حقیقه مجردی کیفیت نیامی شود صورتی مقدس و بی رنگ از انجا
 دروهم این شخص فایز میگردد و فایز این صورت حکایت ان مجردی کیفیت می باشد

صحیح

تکراراً بر تفسیر

پس محافظت این صوره و همه توجه است بوجه خاص و همین صوره است
توجه و تاثیر و ثبات و نسبت که کیفیت است از کیفیات مقدسه و الهیه مجرد
و بی کیفیت حرف این معنی را بر نمی تابد بلکه آنچه وی با الحاق صفت بی بحث و تعلیلی است
بسط و از کلام بعضی شیخ معلوم می شود که این توجه نفس با طقه لبوی ذات بزرگ
و بی کیفیت حرف است و این صورت از فعل و هم نایش شده لهذا از محافظت
ان و در پی ان افتادن منع می فرمایند و نردمان است که این توجه به ذات محبت است
بلکه لبوی تحیا اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه و ان
صوره از فعل و هم نیست بلکه فایض است از انجا دروهم زیرا که ان تحیا را بزرگ است
است که در اجزای آیه افلاک و صوره انکه بدر که باو هم می افتد شبیه نور قرار است
و وی مد که را با عالی سما می کشد و دیگر در اجزای آیه طالع است و صوره ان
در مدارک شبیه بصورت هوایی است مایل بوی از حره و وی و هم را بوسط سما
و ارض می برد و دیگر در شمال است و صوره ان دروهم شبیه بدخشنه است
و مردان نیست که این کیفیات و صفات این بزرگ است و ثابت است که انها مقدس
بلکه مراد است که صور انها چون در مدار که تمثل شوند غیر این معنی اصلی باشد از انها
که با همین احوال موضوع اند برای نیل وی درین عوالم پس فعل و هم را درین امر و
نیت روزی وقت ضعیفی این بنده بشرف حضوری شرف بود که عزیزی محض
معارف کنج آورده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابیم که بعد موت و بعد دقایق که در
دران عالم پیش خواهد آمد فار کلی خارجی در حقیقه الحقیقی خواهد شد و با
تمام روی خواهد آورد در الوقت باره از شمس و میدان انجاب برین و نه

که سر قول ویر و ریانت نموده مودض داشت که چون شیخ عالم اجمالی غیر بنی مکتوبات
 حقیقه تو را در حقیقه الحقایق که نفس الامر بی است و بر بی یابد و بمقتضای عوالات
 قیاسات حصول آن بالفعل در بی یابد آن بی را در دهن چنان تمثیل میشود که بعد
 این صورت ظهور خواهد یافت خباب حضرت این مثلش را بسیار تقویت فرمود
 خود تبصیر ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زبان را شنیدم که وی گفت
 که بعد مگر هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه شکست
 باز آن آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون شای
 و بر وی بان اضمحلال می دارد و انرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه بین عید و قوه
 می دانند لاجرم کمان می کنند که بعد خراب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
 آنکه تا بحقیق الحقایق قیاسات دیگر هم هستند اگر اتم و ادوسع اند که مانع و عباتی اند و هر آن
 وقت دیگر ارشاد فرمودند که آنکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد تجرد
 ابدی خواهد شد نفس ناطقه را محاطه نفیسه اند کمان گردانند که ان جوهری است متصل
 که تجرد او را ندانند اند که نفس ناطقه نیست مگر بطور نفس کلیه و حیاتی خاص از حیث
 وی که باعتبار تعلی و شریل بهیچلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقه وی که نفس
 کلیه است این حرف بی گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
 نتوان گفت که حادث بود بعد از آن ابدی شد و اگر این تصور را اراده می کنند
 این خود کذب محض است زیرا که طبیعت ظهور چنانچه حدوث را اقتضای کند
 زوال بهم مقصود است بعد از آن معارفی بیان فرمودند که از صد ادراک اکثر
 بیرون اند روزی بحضور محارفات کبوتر در بعضی از ادبیا سلف آمد که عده مقام

پیش نشان حصول علم تدنی بود ارشاد فرمودند که از علم که تدنی جنبه بن مرآت دارد
 عمده آنها است که اطلاق بر ربط حادث با قیوم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
 ظهور ابداع و ضلوع و تدبیر و تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم احکام این
 کمالات دیگر اطلاق بر کلام نفی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
 نوع انسانی بحسب قوای طبیعی و عقلیه در خطره القدس تحقق گرفت حضرت
 نجی اعظم از انجمله احکامی که بعد اعتدال باشند یعنی مدارس ملائیکه از ادم
 و نوحی در دشبهاست که در آن تهذیب قوای علییه و علمیه شان میشود تا بحسب
 آن مناسبت با حضرت بمقدار اقتضای صورۃ نوعیه پیدا کنند در آن مطن
 علی الوجه الکی یقین فرمود چنانچه بحسب تهذیب قوای علییه سبع کجده نوعی است
 کمالاتی که در ک عقول باشند مع التشریه بانه میس کشد شش و مناسب همان است
 تهذیب قوای علییه معین فرمود و این بنی بنحوی از انجا در خطره القدس مثل گرفت
 و همان است کلام نفی دیگر اطلاق بر احکام شریع خاصه و ادراک سرانها است
 از مطن تشریع و ایماه من لهما علما شعبه است از قسم اول و این صبر در خارج
 الهیه است بحسب تدبیر خیر روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوح علی نبیا
 و علیه الصلوٰه والسلام قریب موت خود بردمان فرمودند که ما شما را بدو چیز
 امر می کنیم و از دو چیز نهی می ارشاد کند و دیگر از حد با ظالم و امر میکنیم که لا االه الا
 الله و صده لا شرک که نهاده کلمه لا حجاب بیننا و بین الله یعنی این کلمه لظون
 کثیره می دارد مثلا نفی معبودیه از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیه و محبوبیه بلکه غایه
 تا که موجب دیته نیز نیست این کلمه شمر رفع این محبت می شود و دیگری که بیجان الله

التشریه

و بجهه فانها کلمه ترزقون بها یعنی اثبات حایده و کالاتی که فیما بین خود بان جمع می کنند
ویرا سبحانه ایا بوضعی که میان شود از جنس مخلوقات و تسویه باشد از مثله اثبات
و همین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالت خود بر این معنی و تشبیه و تمثال احوال است که مستوجب ترجمیت که تزیینی
نوعی است از ان کشته و همین سرزرق حیوان و دون رزق انان است زیرا که ترقی
چار پایه علت است و رزق ادبی که در تفسیح مجده بجهت ترقی و بی و عقل و ادراک
و اثبات حایده و تشریح از حیوان اعیان و افضل است از روی خوب و شمار شده که افضل از
علف است باز افضل انان در ان بیخ پس ان کلمه بسبب تزیینی ایشان است
و الله اعلم موری ارشاد فرمودند که شیخ ابو عیسی سینا در بیان نفس ناطقه فقیه
کفته و نزول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد و در حقیقت ناسوت و پایی نبی
ان درین مجلس ذکر کرده و در حکمت این معنی حیرت نموده و این اقصا معرفت و بی
زیرا که در ظهور نشات مصلح کلیه منظور اند نه مصلح جزئی که نسبت هر فرد و فرشته
پس حکمت درین منزل و تعلق حصول نشات کلیه انانیه است که منزل سادش است
و عبارة از ظهور جبرهت است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انانیه و انشاء
ان و لم یخلق وی بلاء عیسی و الکما س نظام عالم در ان نفس تا در این معنی جاریه
الیه شده ان نظم از وی ظهور یابد و این معانی بدون ان تعلق نمیکارند و از مقتضای
ظهور صورت نوعیه کلیه همین است که بعضی از او باین کمال فایز شوند و همانند مقصود بالذات
از ان ظهور و دیگر او را مقصود هم از ضروریات ظهور اند تا ان استقام در انما تحقق میکند
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار و منزلات ناشی شده و دیگر ارشاد

فرمودند که ابو عیسا بر عبادتی که بر غیبت حجت کنند بسیار کار نموده و گفته که این از
قسم تجارت است نه معدود و رکالات و این نیز از عدم اوراک حقیقت
جنت است و عدم دریافت سر و عتوه اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام لبوی رست
بممت و همت از ناز و بر که جنت و حقیقت شیخات و تمیلات و کمالات
و تهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمها بر پشت نسیم و کافور و زنجبیل که برای
مقربان و ابرار و در قرآن مجید از آن خبر آمده تمیلات کمالات نفسیه ایشانند بحسب
اختلاف نفوس و تهذیب آنها و همین معنی اشاره در حدیث که الجنة قنبان غراسها
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس این ترغیبات انبیاء علیہ السلام
لبوی جنت و حقیقت ترغیب لبوی کمالات نفسیه است و رغبت و ران
فی نفس الامر رغبت در ظهور آن کمالات است عیا الوجه الاکم و الاکمل و المکرم و المکرم
فرمودند که ابو عیسا و اتباع وی همان کردند که در بیان مبدء و معاد آنچه اجاب شایع و
شدند محض مجاز و کنایات اند از معانی از پس که مخاطبین عرب امی بودند و فهم
ان معانی و قیمة برایشان تغذیه داشت بنابراین شایع آن معانی را بطریق تمثیل
و تصویر برایشان بیان کرد و این همان وی خطاست بلکه تحقیق است که معانی و قیمة
که در صورتشایه تمثیل شدند در کلام نفسیه آن معانی بهمان صورت و شکل بیان و
مثلا در مبدء که بیان مواثیق و اروضه شده تحقیق است که در خطیوة الهندس نوع
انسانی جمیع استعدادات و قوی و احکام خود تحقق پذیرفته و بحسب آنها فیوض رب
الارباب را قبول نموده کمال و استعداد خویش بحقوق ربوبیت اقرار آورده و آنچه
در مثال بصورت مواثیق مشیخ گشته در کلام نفسیه که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضا استعدادات و بی مقین در آن موطن است بیان همان نشأت
 واقع شده و مثلاً در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده و در حقیقت لطیفی فیض
 صید است از حضرت ربوبیت که در ضمن است انبیا علیهم السلام بر روی کار است
 همان فیض و مثال بصورت حوض کوثر متمثل گردیده پس باعتبار همان نسخ و تمثیل در کلام
 نفی بیان آن واقع شده اینجا شایع علیه الصلوٰه و السلام صح تعریف بجماد و کثایه
 از طرف خود مکرر همان حکایت نفس الامری است که بجای آورده روزی ارشاد
 فرمودند که مثله تجد و امثال که پیش صوفیه محقق گشته از او تقریر است و هر دو در باب
 معقول است که اگر افاضه وجود بر شیئی که باشد از فیض مجرور زبان و معنای آن
 است که باعتبار آن ایجاد و اعتبار در یک مرتبه است یعنی در آنجا امتداد زمانی نیست
 که آن ایجاد و اعتبار از هم متمایز باشند و این موجود مفاصل زمانی است که در وی لغات
 انات مخلوط می شود پس آن افاضه ایجاد بی را که در واقع نیست با این شیئی زمانی
 که بر آن نفی دارد و اختلاط محقق است پس ازین اصطلاح مجرور زمانی تجد و امثال
 صورت می بندد و بی همان ایجاد در طرف زمان با نات متعاقب صورت گرفته تجد
 امثال را داده و دیگر آنکه در مقولاتی که حرکت در آن واقع می شود تجد امثال باعتبار
 حرکت جوهر در آنها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت نمی کنند زیرا که در ذات
 جوهر حرکت نیست بجهت آنکه حرکت را متحرکی و متوک فیها باید و اینجا جوهر نفسی و غیر
 چیزی نیست لیکن تحقیق آنست که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک
 در آن وجود است زیرا که کای بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
 و وقتی بصورت در شیئی و عیناً به القیاس همین است حرکت پس چون در

مثله تجد و امثال

شعیب اگر که بنده مجموعه عالم است و شامل زمان و نقضیات وی است خوش
 نمایی و پیرامون لوی افساب که متوجی دارد و دریایی بسبب آنکه حضرت وجود با هم
 و کلمات متعین لا شمار یکدفعه که فوق زمان است بان صورت جلوه نموده پس خلق
 و بسبب در وی تحقق گشته لهذا در آن صورت کلیه جامع من حیث بی تجد و اتصال پیدا کرده
 و چون آن وجود متلب با همان حکم در هر ذره از موجودات متجلی است بالضرورة آن
 تجد و تحلی تحقق دارد و تری الجبال بحسب طایفه وی تمردا بسحاب شب اول از او
 این خاک را وقت تجد بحلوه خاص باز داشت بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمود
 که در این شب معانی مناسب عبادت و درانیت یافته می شوند نه مناسب تجلی
 شب ثانی از آن یابی قریب سحر این خاک را که شرف مواجده داشت از حال و کیفیت
 بیل انتفار نمودار شد و فرمودند که الیاذر عبادة فقط ادراک نموده می آید و شب
 گذشته که است و دویم بود میل لوی تجرد زیاده تر محسوس گشت اما عجب است که در
 او بار از برکات و تیریه هیچ یافته نمی شود و در عالم مثال برای اضافه ماسن خیر می مثل
 برقی می درخشند معلوم نیست که بر کدام کس افتد و چه صورت گیرد شبی ارشاد
 فرمودند که فردا شبی از جهت وسایط ثلثات در نهایت بعد است از مرتبه
 ذات مجرد و عرف لیکن از راه جبریت که ظلم ذات الهی است در حقیقه انانیت
 و رعایت قرب است در رنگ قطعه اینکه در خاک مجازی افساب افتاده باشد
 که بر خیزد افساب در محل ارفع است و در نهایت بلند می است اما در این قطعه
 مراتبی خاک افتاده بهمان شعثان خود درختان و مابان گشته و ارشاد فرمودند که
 مناجرات اولیا قدمت اسرارهم ان می باشد که چون از راه همان ظلم الهی

الهی یک کسی نازل می شود و با نفس ناطقه می آمیزد از آن جهت آن کلمات مجرب
 از ایشان جویش می نرسد و از همان مفارقات نفوس ضعیفه مقهور و مغلوب
 می شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می کنند اگر این نمی بود هیچکس این بزرگوارانرا
 نمی شناخت مگر جناب خیمه عیا صاحبها الصلوة و التسلیمات که در وی عید
 محیی است مع نهار انقیاد و آن عالم متباین است و این یکی از خصایص اندات علیا
 علیه الصلوة و السلام بشی از آن ییابی مبرکه وقت تجمیع بنده در خلوة خاص
 باز یافت ارشاد و فرمودند که عالم تجلی اعظم و اضمحلال جبریه در آن عجوب عجیب
 ظهوری باید که نور از آن علم بهین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر است فقط و اضمحلال
 جبریه است بلکه نمی توان گفت که این خیریه است یا خیر و دیگر است با جزا و است
 بالجمله از اعتبارات انانیه فردیه جزیه برآمده حکم عموم و کلیه گرفته توان گفت که حسب
 تمام جهات عالم تقرر است بحسب لایستند شئی شئی دیگر نیز این خاکسار
 وقت تجمیع شرف حضور مشرف بود ارشاد و فرمودند که بعد از اضمحلال ازین دار جهان
 لطیفه که بحسب قطره بر شنج غلبه میدارد بر روی کار می آید و احکام همان لطیفه
 بر وجه استقلال ظهوری کنند و دیگر احوال که بحسب اجبت لطیف و دیگر بودند
 میکنند و در آن موطن از راه همان لطیفه کیفیت اضمحلال در حقیقه الحقایق صورت
 می گیرد و در این نشان که جبریه است و بی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
 این جبریه در مدارک نورانی مقدس می باشد دیگر ارشاد و فرمودند که آنچه
 در بعضی احادیث وارد شده که مطهر بود که زهره شده و عشاری بود که سهل
 گشته معین خایان واضح می شود که روحشان را بحسب اقتضای مناسبتی که بود

محض

من الوجه درازند و در آن کواکب محبوس ساخته پس این سبب از کمال انسانی
 که سیر با محیط القدس و لوقی بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانی
 و دعوت نهادند و احکام همان نقطه را بآئین اند تغییر کرده شده محروم مانده زیرا که آن
 کواکب را بحدیقه القدس راه نیست اگر هست نیز زده و دیگر است از غیرات تجلی
 اعظم و آنکه ارواح شهبه در جوف طووس سبزی باشد الصور اعمال منجیه ایشان است
 که از آن راه تنبی و تلمذی حاصل می نمایند و زری ارشاد فرمودند که امروز وقت
 صبحی انشائی تمام روی آورد مراقبه صبحی بهمان الشراح اتفاق افتاد چون از مظهر بر خاسته
 در خلوة درآمدیم در آن جا بعد ساعتی غنودی واقع شده در آن میان صالحه را یعنی ضیه
 حضرت ایشان که قضا کرده بودند در مقام دیدیم که گویا در جای است بسیار خوب
 و بسیار دارد نهایت فاخر خایچه در ایام عروسی می باشد و گویا در آن مکان مخدومی
 شیخ صالح البین و زوج قدیم شان نیز هستند و پیش ایشان کودکی است بسیار
 خوب صورت و در الوقت چنان معلوم شده که این طفل و زندی بی صالحی است که
 فی سجانه در آن عالم بوی عطا فرموده عوض آنکه درین جهان نبوده و چون از حال آن منفرد
 نشان استغفار نموده شد گفت در آن ایام که مرا که خدا کرده بودند در اینجا بسیار سوزی
 بود شب و روز از رجعت برواید امیکشیدم و از آن هنگام که در اینجا رسیدیم ان ایدایر
 طوف شد و بسیار آرام است همین دو سه کلمه گفت و پس دو سه کس دیگر را
 نیز در اینجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ پروریش خوب گشته و لباس سفید
 دارد و گویا والده حقیقی مخدومی نیز در آن مکان هستند اما رویت شان اتفاق
 نافتاد و از آن وجود طفل معلوم گشت که چون نورش در دل آن مغفور بود و با

دران عالم عطا فرمودند بقضای حیثی که چون یغی اراسل حبت را خورشید زراست
 پیدا خواهد شد همان ساعت تمبای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور شمایی و زین
 است که از مقتضیات صورته نوعی انبیه ظهور از او است و چون درین جهان
 کاهی عینان ماده عاتی می افتد ان اقتضا صورت نمیدارد ان موطن مقام عینان
 ماده نیست پس آنچه مقتضی وی است علی الوجه الاکل ظهور می یابد و همین مبنی اشاره
 است آنچه در حدیث وارد شده که هم اراسل حبت بر صورته رجل واحد خواهند بود
 یعنی اضلانی که بسبب عینان ماده بود از میان خواهد برخواست و آنکه در باب سیدی
 ابراهیم ریغی آمده که در اوان رضاعت قفا کردند و وارد شده که برای شان دو
 درخت باشند تا مدت رضاعت را کمال رسانند نیز ایما می است بهمان سکره
 وصول ان صورته نوعیه است کمال خود علی سبیل التدریج و الله اعلم بالصواب ششی
 ارشاد فرمودند که معتزله منکر رفته اند در اخره و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
 نبویه بر حجت رویه شایده اند زیرا که یکی از علوس حضرت تجلی اعظم ان است
 که بار بار صورته نوعیه انبیه و حجب است و اوان ظهور یافته و ان بمنزله حجب است ان
 صورت کلیه است و چون در اخره محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در ایما
 ماده نیز مطایع هیات نفسانیه هر چه تا متر خواهد بود چنانچه در بعضی احادیث وارد
 که در ثلث حبت هر صورتی که کیست باستان تو خواهد نمود بهمان صورت خواهد آمد
 و نفی ناطقه را بحسب نظری است خاص و درین دار بسبب تمناع ماده از ارا در
 هر دو ظهور نیست و در ان نشا و این تمناع نیست پس انکشاف نام انداز
 مقدس که رفته است به نسبت جمع افراد نوع ان از راه همان برزده که بمنزله

جز بهت صورت کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت انسحاب حکم نوع بحکم افراد
 و عدم تمسک ماده از قنون بهت نفسیه و اندام و در شب سست و منغم که بیل حتم قرآن بود
 اکثر مخلصان با انحصار حاضر شده و ای خلوت خاص اجاد بیل نمودند و وقت تهجد
 جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعا خیریت و این جمع
 فدویان را بنواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مریدان خاص اند و در آن ساعت
 ابیات قصیده اطیب النعم و غیره بصوتی بس خرم خوانده وقت حاضرین را بهت
 خوش ساختند و بدین وسیله بدعا خاص سراوازی یافتند و شب اخیر از مریدان
 بین ایشان که این فاکر شرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که در آنچه در
 حدیث اسلام آوردن و حتی که قاتل امیر غره بود و واروده که اگر توانی خود را
 از حضور دور داری و از نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده شده یعنی که این معنی
 بجهت ادراک عدم مناسبت فطری وی بود بدات قدس خویش نه محض کراهت
 طبیعی باشی از قتل حضرت خردیضه العنه زیرا که اگر فالص من سبب بودی الله از باب
 الهی مشی و در همیشه فیا نچه در پیش و تولی و پس لک من الامر شی و امثال ان واقع
 که الاسلام بحب مایه و نسبت کرده طبعی با جناب بسیار بعید است و مصداق ان نکته
 است که در زمان حضرت خردیضه العنه از کتاب شرب حراروی مقرر واقع شد
 و چند بار ویرا حد زدند و چون باز میآمد جلای نمودند و وقت تهجد که در حجه خاص باز یافت
 پس محارفات و اسرار کوبین و تشریح ارشاد فرمودند که هر دو این امر اولاد و غیب
 متعین می شوند بعد از آن طوایف بریند و عیال سبیل التدریج این همه کمالاتی که بالقوة بودند
 بالفعل میگرددند بزرگ غنچه که اولاد هم آنچه در کل ظاهر شده نیست در صورت غنچه مندرج

و منبج باشد پس ازان درجه بدرجه در کل ظاهر و باهر میشود و تا مل تقصص
 طالع شود و در شبستان عدم نیز جانیست و ارشاد فرمودند که آنچه از اخبار
 شفاعت و یقینت واروشده همه تغییر از ظهور فیض است از میان حجر بهست
 انحضرت صلی الله علیه و سلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت و در حقیقت از آنجا
 است که حضرت علیه الصلوة والسلام عنوان جمع ملائک اند و هر که از معرفت
 حجر بهست خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قائم باین منصب
 است البته وی ازان شرفاخر است و در افران مجلس مرزا محمد را در بحثی که یکی از
 متفکّان مقام برکات الیام بود حضور آمده عرض کرد که شبست و نفهم از راه غفلت
 از وعده خاص محووم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
 حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد ازان ارشاد فرمودند که سعادت ادبی در وجود
 است یکی آنکه ظاهری موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است
 هر یک ازان بقدر استعداد خود فرامیگیرد و هر مقدار که کسی را سیر آید غنیمت است
 بالجلد ان عجب وقتی خوش بود که خوبی ان بیرون از شرح و افزون از بیان است
 الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فاذا حافظ حیون نقل فرمودند که
 شاه غلام حسین که عزیزی است صوفی صادق القول پیشش مادر کرد که مادر مرادیم
 که گویا شیخ بزرگ که ستر بای او نور است می گوید که در این زمان و راتمه محمدیه مثل
 شاه ولی الله یکس نیست افاده در سنه یابی و ستین ارقن ثانی عشر حضرت
 ایشان چون کسب قصد عاده باربعین رمضان فرمودند این خاک را بنا بر حکم
 از راه و میدان غیب دان بران مطلع بودند و ان ارتحال حضرت قبله کای بود و کجاست

شفاعت

مستفکان

بکسر تعالی که اواخر رمضان کسبند شدند و دوازدهم شوال بر فنی ایستادند
 و ازین منی اضطرابی و پریشانی که کمال جمیع متعلقان را یافت بیا لشکر است
 صورت دوری از ان اشکان فیض اشیا که بخوبی فرموده رخصت اعتکاف در و
 بخشیدند که بدین سبب در این ایام استیجاب اوقات حضورشان و کتاب
 بعضی فووض خدمت ایشان دست داد و الاصره و ماست بر فوت ان
 از دل هرگز نمی رفت اگر چه در ان ایام فیض الیام توجهات بحسب باطن شب و روز
 منبذول بود و منع نداشت از معارف خاصه اعتکافیه این سبب را عموم کرم و شمول نعم محرم
 نه پسندید و از زبان قلم فیض رقم نیز خطاب مستطاب کرامت بخشید هر چند تحریر ان
 معارف عامه بنابر شری که در صدر رساله از تسطیر معارف قریب التماول رفت
 درین مقام مناسب نمی نمود بکن حکم انکه سوزناپی عاشقی و انگاه معبر این محاسنی باشد
 ای جان بسطیده در حکایات اعتکافات ان شرط از دست رفته و شبنم بر خا
 از ان قید برآمده و در بحر میل غوامض مطلق النمان گشته نیابران بعضی از ان معارف
 بحسب مناسبت و مطلقوفات که قسم ثانی است تحریر نمود و باره از ان در اینجا می
 نویسد که ثانیاً بالنعمة و شکر الهی و هر سه را معنون مطلق معرفت کرده شد افاده
 قال الله تعالی الذین یعملون النور و من حوله الاله بدان اسدک الله تعالی اراک تعالی
 الاشیاء بکمالی چون نفس کلیه پیدا شد حقیقت فحیثه موجه تربیت نفس کلیه گشت
 و ان حقیقت رفیق است از رقابتی دانست که در اصطلاح ماسیح می شود حقیقت اعظم
 تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است تربیت نفس ناطقه بدن

حال این در ان مقام

فحیثه

حقیقت

فرد و احد را از افراد ان و الله مثل الاعیاء پس اول اعتماد تجی اعظم بر فو افس
 کلیه و تعین شد مثل اعتماد نفس ناطقه بر روح هوایی که در قلب فرد و احد است
 از افراد ان پس این فو افس کلیه معبر و برش است در کتاب الهی و اعتماد
 تجی اعظم بر دل معبرست با ستوار الرحمن مایع العرش استوی کبی از نعم الهی است
 که مشاهد عرش میسر گردانید و در اعالی ان اجار بهت افلاک است و حاملان ان
 نفوس ناطقه افلاک و رنگ این موطن مثل رنگ آفتاب است و فروتر از ان
 اجار بهت ملائکه و اکابر بی ادم است و حاملان ارواح ملائکه و انبیاء و لون ان شبیه بلون هوا
 لطیف که بسبب نور آفتاب نورانی شده باشد و فروتر از ان اجار بهت که منش
 است با غشیه احکام نفوس و رنگ این موطن شبیه هوایی است کینی الحکمه تجی
 میسر و فروتر از نفوس دیگر که لا یم خود رنگ الاسو چنانکه سراب را دیده باشد که
 هوای متحرک بی مایه پس اجار بهت افلاک و اجار بهت ملائکه و انبیاء و کاین عرش است
 و اجار منشیه یثا نفوس و اجار دیگر که احکام حجر بهت در ان بنایت تحقیق است
 و احکام ملکیه پر ظاهر این دو قسم را بمن حوله تعبیر زفته است اول اراده متجده و اول
 اجار در میان اعتماد در همان بر عرش پیدایی شود و مفصل میگردد در میان عرش
 و جلد عرش خدا تعالی در شرایع از توفیق اسما و صفات خود احکام و آثار بهین تجی اعظم
 بیان و موده است و امیات الصفات و وصف است یکی صفت قهر بر کلیه
 مافی الکلون و هو قوله تعالی و هو اتقاهم فوق عباده فذره و سمع و لم یرد اراده از بهین است
 است دیگر حضور حقانی نایش از ذات بخت پیش تجی و قدر از بهین بابت است

واند علم این خطیة القدس علم الی است ضبط و ربط عالم مطلقا و بنی اوم خصوصا
 بدون این علم ممکن نیست اول نفس کلیه را بنابر لوح گردانید که در وی ظهور کند هر چه در
 مرتبه عقل متحقق است پس اول ظهور را بجا صورت ذات بخت شد و بواسطه ان جمیع
 صورتها و استعدادها که در مرتبه عقل کامل بودند بر روی کار آمده اند و این صورت الهیه
 که معتبر است نزدیک مباحی اعظم قدر کرده است جمیع احوال نفس کلیه را بر قالی
 که تمثال رشتبای نورانی از وی بیرون می آیند و تمام جزو هر نقطه رسیده و قدر کرد و اورا
 از جهت باطن او و ظاهر او با قریب باطن پس شبیه او است در ظهور و وجود این نقطه و از
 ناپدید شدن و از عدم بوجود رسیدن و هر چه ازین حاجت کوئی هم یکی است اما قریب
 ظاهر پس اقتضای اسباب است بمسببات و تسلیط اسباب آنها و اجرای احکام
 آنهاست و در مسببات و مقارن ساختن اعراض با خدا و اراد الملک تغییر یافته است
 بضم المیم چنانکه از نکته اولی ملوک تغییر یافته است بکسر المیم اثنا عشر و شکر الله تعالی
 مسامح الحقیقه امر منتهی شده اند چنانکه گفته که حدوث هیچ حادث بدون تاثیر
 قدره واجب نی تواند شد اعراض باشند بافعال عباد باغیران ما احسنها
 من کلمه باز هر چه در هر چه عالم در میان نفس کلیه میگون و این چیزی است شد میگویند
 او نیست الا نفس جزئی شدن همان نفس که در غیر نفس کلیه نمی توان یافت همان
 نفس کلیه خودش نفس جزئی می شود چون نفس جزئی شد صورت الهیه در وی
 مندرج گشت و اندر ارج بیات عالم همان است اصل الحافضا بها الا انک فی همان انفسا که
 بر توله و ان تحفقات از نمودارات جالبه نفی نفس است و مدار کار و عمل اعتبار
 فی الحقیقه نیست الا حاله نفی روح پس جمیع احوال نفس شبیه خوانند بود اما حوال

علوی و امیات سفلیه موافق شیا که در وقت نفخ روح مرده است و نفخ روح پس از آن
 مکنایت است از نفس جزیه شدن نفس کلیه اتمه اطلسم الهی از همین جا است
 که مغذی شدن جزوه صورت الهیه است فیدین نفس جزیه بحسب اشتغال او بر جمع
 صورتهای که در نفس کلیه است اجمالاً بوی صورت الهیه پس این انجذاب اصل
 طلسم الهی است اولاً اجازتیه فلاح همه بزرگ اقطاب مجتمع شده اند مثل کونیم
 برای توجه صورت الهیه بوی این اجازتیه صورت شجره بحقیقت مجرد است متعلق
 بهیولی تعلقاً ما و صورت و شمع اوراق است و اعضا است و از مار و کمار است
 که بدین همان اوراق و غیره می توان گفت که شجره را دیدیم پس این نسبت که میان
 تحقیق مجرده شجره و الاعیان و اوراق واقع است همان نسبت بینا و درمیان
 صورت الهیه مجرده که در صلب نفس کلیه پیدا شده است و در میان اجزاء بهیسته
 افلاک و ملایکه و انوار ایشان پس اینها بمنزله اعطان و اوراق اند و صورته مجرده
 بمنزله نفس شجره و لکن المثل الاعیای مثلی دیگر کونیم برای نسبت اجزاء به صورت
 الهیه مجرده صورت علمیه که از معلوم نمی آید و مبدأ انکشاف معلوم میگرد و دو جهت
 دارد و یک جهت عرض است از باب کیفیات که نفس ماطفه متعلق شده است
 و مثل او مثل تصویر است که برای انکشاف بودن حال زید و عمر و با مصور بر صفو کاغذ
 از الوان چند می سازد بحقیقت این صورت از مقوله الوان است او را باز دیدیم نسبت
 بحسب دیگر عین معلوم است و انجبت که اتم است نسبت که مابوضه الصور است
 باین نفس نظریه نماییم بلکه التفات ما مغفور باشد بان معلوم و باین اعتبار این
 صورت علمیه عین معلوم است هم چنین اجزاء بهیسته را دو جهت است بلکه جهت عین

از انکشاف
 و انکشاف
 و انکشاف

صورت مجرده است و بجهت دیگر غیر اول پس این اجزاء بهیته مختلف شدند بحسب اصل
جلیت اجزاء بهیته افلاک نزدیک ترین اجزاء بحقیقت و رنگ آن نزدیک به نور
افتاب است بعد از آن اجزاء بهیته جمعی از ملایکه و فاضل نبی اوم که کمال اند و معنی کل نیرو
الست که وقتی که ضایع الی اراده ایجاد عالم گردید همان اراده بشیاء منتزعه شد یعنی چند
که بنا بر عالم بران موقوف بود مانند آنکه اگر حکم نماید که گره را متحرک گرداند اراده نزدیک
او همان بعینه فیهن منطقه و قطبین او شد بلکه نور و دیگر که بتدریج از منطقه ماقبلین تکثیر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار گره که حرکت گره بران جابر است و هم چنین اراده عالم
اراده جمعی جمعی از ارواد که واسطه انتظام ایشان است فی اصل الوجود او فی تکمیل الاراد
الی محل کمال صورته و این اجزاء کل بنسبه هوای که فانی شده است در نور و کربا عین ذکر
نور شده و همچنین فراتر ازین اجزاء کل اجزاء بسیار جمیع شده است و افزون بسیار
بابل بروشنی و آخر تر هوای مثل شراب با جلد این موجودی قیام شد بین بهی رب
الارباب اول او مثل افتاب و آخر او مثل سحاب و این را در کتب الهیه علیین گویند
و بار را موجود دیگر است که او را سجین گویند اعادنا الله تعالی منها که در جانب
مخالفت اعالی نفس کلیه محقق شده است باز بین علین ظهور وارد و در عالم شتی
و ظهور او را جنت گویند کانی ظهوری کند و رتبه از ارض که اعلام افلاک با او متوجه
می شوند و در اینجا انعقاد پیدا میکند مثل باریعما و عالمها که فلاسفه قدما می گفتند چون
حیطه القدس منقطع شود و رتبه از ارض نفوس این اجزاء بهیته بین متعلق شدند
با بدن مناسب خود و جمیع قویا افاده نفوس ظاهر شوند و الله از بر قوت جدا گانه
این نفوس را حاصل آید و اقتضای بر لذت بحسب خود تصور کنند افاده حقیقت آن

چنانکه در وقت استیلا بر سقی همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
مشترک میگردد و در وقت استیلا بر جرج صورت طعام و در وقت استیلا بر عطش
صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند و این
یعنی که علم نسبت بهیوی آن تماثر است از مایات نفوس بجهت ظهور قوه مثال و احاطه
افلاک و عالم مشهور این حاجت نیست و گاهی بالاتر از ارض منقطع شود در موطی
از مواضع علم مثال و این نیز بهشت است زیرا که بهشت عبارت است از انقطاع حیل
افلاس در موطی که کار اندیکند و در شکل و تشلیج این است شرح ظلم الی و الله اعلم
بحقیقه الحال نسبت جرج بهشت تجلی اعظم بجهت می ماند آفتاب در کبد سما شمعان عظیم
ظهور فرمود آینه را در مقابل او گذاشتند سخا به او را می گاه نمود چنان میادری شود
که اگر اصل جرج بهشت در عالم نمی بودند همه عالم و بری می بود زیرا که اراده و اختیار از همین
تجلی اعظم می شود پس قصه باو غیر جرج بهشت نیست و همه عالم از احکام الی نفس
و رباب موقه اسما و صفات و تدبیر مالار الله و ایام الله رب العالمین و در باب
مخاصمه کفار و در باب حقوق الله علیه عباد و حقوق العباد علی الله غافل می بودند
زیر که محلی ظهور این اشیا شعاعی است که در تجلی اعظم قائم است در حرکت مبرهن
شده که اگر چراغ را در مقامی که بیانی رای و بیان او بعد متوسط واقع باشد و طلعتی
در میان چراغ و رای متحقق باشد لاچار شعله چراغ ضعیف آنچه هست بطریقی آید
علتش آنکه شعاع که مجید شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکند
بهین مثال شعاع تجلی اعظم در نظر افلاک و کان اسفل الی اولین در صورت عین
تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنیم که اصل جرج بهشت چراغی است تجلی اعظم در علوم

تصحیح

محمّد بن عبد الله

چند لفظ آید از این چند کلمه که در ترکیه به کار آید

و بدانیه مناسبست در میان علم و معلوم شرط است بقدر تناسبست و در
 ادراک می کنند اقدار حکما گفته اند که مدرک عین مدرک است بالبدن چون در
 نفوس ناطقه الی شان مجربست متشبع بود مضطر نشدند بوی قوی عظیم انرا
 در اول حرکت ظاهرا نشسته بودند بانه مانند شنبلیله که از خاک افزیده شده بوی
 غل بمقتضی اصل فطرت کو نمیدانند که چه چیز در اصل جلیت او حاصل بر حرکت است
 و کدام چیز را قبل حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسب به عظیم
 در روح و سرخواره زدند گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کنند چنانچه از الوان
 طبیعی که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت و صورت و صورت و صورت
 شئی واحد در اشیا متعده صورت قدر بر جمع اکوان در همه این الوان صورت سر
 تمام صورت تجلی اعظم بر می خورد و اما از جلیت جبرهست اطلاق می جو شد که این همه
 صورت با صورت است می آید و می رود و می بایست می آید است مستمر که تیز را در ساف
 او کند بود کای در عین کشاکش مین می بایست الوان همه نابینا شوند و حقیقت مجرد
 می ماند و عند ذلک انکشاف العطا و تم العطا و رفت باید دانست که ملک بنی آدم حاصل
 مین او اختصاص است بصورت و شئی مالک اسباب است که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
 عاریت دهد و اگر خواهد نبود و بی نیاز القیاس مالک زمین و مالک بنده و مالک
 است که تعرف کند و اینجا یک اختصاص دیگر است که بحسب اصل جلیت و مقتضی
 صور انواع واقع می شود و بحسب ارتباط بعضی عالم بعضی چنانکه شیر و پستان عقیب
 بولد و زنند جلیت فی است و مقتضی تدبیر الهی و ارتباط بعضی عام بعضی در مزاج
 این ربطی که داشته بودند که ادلا بصوره حیض بر آید و ثانیاً غدا جلیت شد و ثانیاً شیر

حرکت

خاص برای غذای متولد پس ارتباط خاص را کمالی بلفظ ملک و روان عظیم تجرید و
 و قال تعالی با خلق کلام من از واجکم پس خدا تعالی در اصل قوت نوع را منقسم است
 بذکر و انشی و اندیش و ظاهر کرد و ایند و الا تا حاصل انشی منقلب باشد و در این
 و در عارضه و در کسر ظاهر کرد و ایند و در انشی منقسم تا این همه منقسم شود تا حاصل
 و تولد اولاد و بارگی را بدیگری رعیت داد و حاجت کمی را بدیگری است کرده و ایند
 بقیع السد امر اکان مقولاً این معنی را دوم چنین در کتب الهیه آمده است که خدا تعالی
 دواب را برای ادبی افزید و مضمون این خطاب بیان عاید است ادم را عاقل
 و برآورنده صناعات افزید و حی که رکن ساز و او را کند کند و در کردن کا و در
 اندازند و شیر است از حیوانات این حیوانات را لطیف و عنف علاج کند تا آنکه
 منکر گرداند برای حاجات خود و دوم چنین معنی و ما خلقت الانس و الجن الا ليعبدون
 همین است که صورت ایشان را بوجی افزید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
 هرگاه او را نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قدرت عاقله قوت سببیم
 و اتعانت با و بشیبا و طالب برای خالق آنها و مدلل پیش او عبادت کنند
 و از عبادت نکرند این معنی بلفظ لام تغییر فرمود الا ليعبدون و در اینجا این نکته باید دانست
 که شریعت همه بیان این اختصاصات است که صوره نوعیه ان اختصاصات را اتفاقاً
 کرده است و در مرتبه کلام نفی خدا را تبارک و تعالی بصورت ان اینه تمذیق فرمود
 و اختصاصات او را همه دانست و در حجب اختصاصات او چه با اعتبار بر منزل
 و چه با اعتبار بر مرتبه وجه تدبر بر مبی و چه تهذیب نفس علماء و علماء همه احکام و جوی
 و حرم و غیران و مخاطبات توفیق ذات خود بخوبی از استعارات حلیه و شباهات

فطره به مثل شد و این همه حکم نوع انسان است باز بطور ویدی از میان او ادراک
 که جز بهیت او مرق باشد و عشا و حکم ثبات مراقبه او را مستور نگردد باشند
 هم یکی از مقتضیات صورته نوعیه و حکم الهی از راه این عجز بهیت جاری شدن دور
 عقل و قلب این شخص فواره صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل او نطق و
 بردمان رسیدن و از میان قوی فکریه و تبا به ملائیکه و الهام ایشان مآلف و ادراک
 در میان قوم و تشریفاتی و ملیتی تا و میری ثابت گردانیدن همه این کل افشای بهای صورت
 نوعیه است بالجمله اگر نظر تحقیق در مکرر تشریع داخل تقدیر است و متمم اوست
 و حکم او را داخل در حکم انواع است و متمم اوست آنچه که گفته است و برنا محیط
 خویش موی دارد و حس پیدا کرد که این کشاکش با اوست مذمب و هرمان است
 و مذمب محمدیان است که بر سطح همین تقدیر و تشریع و همین کل و جزئی از یکی اعظم
 اختیار می بر جو شیده است و قصیدی و تاثیر فواره زده است و این همه غایا
 و تعلیلات متحقق است و این همه رابط و ضبط ثابت و لفظ الحجه البالغه افاد و حشر
 ایشان فرمودند که شئی علوم لا تقد و لا تحجی از باب آنکه در هر موجودی از موجودات
 سوارکان جوهر او عرضا فولاکان او فلاما شاکت قوی متعده الهیه و امکانیه در
 می شود تا آن موجود صورت بگیرد و افاضه فرمودند و این معنی تمثیل شد بصورت باز
 که خلقی کثیر از و هابی دارند و هر یک اخباری مشغول است پس دیدیم که شئی فعلی
 کرد و در صدور آن فعل مثلث است قوه کشایی و ربع قوه غنی و همین قدر قوه
 عقلی ترکیب یافت و همچنین لطافت از قلب او روح و غیره بقادر مختلف
 مدخلت نمود و همین قسم قوای کواکب و افلاک با اندازه نامی متفاوت مخرج

تا آن فعل صورت گرفت چنانچه مشغولی با عاشقی مزاجی کرد و سنج گفت پس در آن
 سنج چه قدر قوه شهویه و خیل شد و قوت عقیده چه مقدار صرف گشت
 و تا اثر قلب بکدام اندازه و اثر لطیف روح بچه شباهه واقع شد بر همین قیاس
 مجموع و کات و کلمات ترکیب و استخراج قوی و لطیف و میزان و مقدار
 هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم شباهه بود که گویا بارانی عظیم می
 بارید و در حقیقه این احصای تمثله همان علوم اصناع قوی بودند که صرف برای مشاهده
 و معاینه این معصوم صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بخرد در آن
 قرآن بعضی کواکب علیه نمی شود افاضه و برآوردن مخلصان حضرت ایشان دخیل بود
 و استطاعت آن نداشت که برسم قبیل خود را و اسرار و کند هر چند حضرت
 ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر عیان می فرمودند که موافق وقت حال
 خود و خرقه خود را بایستی ترویج نماید و بی خوف عار از عده اتشال امر کریمی بر نیاید
 و در آن کار بچندان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبی
 بیشتری ساکن شد تا آنکه دختر مراد را بهفت برآمد لیکن عقیقه وصاله بود و گاه
 بیکاه زیارت حضرت ایشان می آید بجا و قدیمه روزی در دو نماز ایشان بود
 از غاب الی بحضرت ایشان الهام شد که فلان دعا بای که کرد ما شنیدیم و پسندیم
 بلکه انظار آن دعا نیز بر قلب ایشان انفاش شد که می گفت من یکم و یک سیکری
 ندارم اینجیک در حضرت ربوبیت در گرفت اما وی صلاحته آن ندارد که فی
 واسطه بر قلب وی الهام فرمایم شما بوی بر ساید که کار ساری او بوجهی که میرونی
 از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قرآن بیاورد و در اموضن قرآن تقصیر نکند

پس حضرت ایشان باین بشارت و بزم بشر ساختند و چون تحقیق فرمودند باین
 کلمات و بی نهایت کرده بود افاده در شهر نجف از شهر سمنان و سمن
 بعد االف و الهیه که میاد اعتکاف اربعین برکات اکین جناب حضرت مولای
 و بلجایی قریب رسید دل عقیدت منزل محبت عاده موقوف بخت اوراق شرف
 مجاوره میگفت منع الشرف مضرب گردید و چون وصول بان مقصد استی از رکیز
 امثال ام جلیل القدر نجاب با تیر لم تمام ابار این مستهام دشوار افتاد و حقت و ثابت
 این بی جناب کرامت ماب نوفرسانید و جواب ان آواز نامه بدین عنوان عطا
 هو حقان و معارف اکاه سجاده نشین اسلام کرام غیر القدر میان محمد عاشق سلم
 الله تعالی و اتقاه از قیرو لی المدغنی عنه عبدالسلام مفاو نمایند الحمد لله علی المعافاة
 و الحمد لله من جناب الکریم ان یغایکم بکتابت بهجت اسباب ایشان رسیدند و چون
 مشغول بودند با آنکه درین اعتکاف بی توان رسید عالی عجمی هم آمد نظر بان پس
 ملاقات ایشان حاصل میشد انضای روی آورد و نظر بانکه مشغول اند برای کار
 اقامت ایشان در آن محل از مستحبات شمرده شده اند و در که مشغول بیداری
 کما کشت نمازی عالمی خواجه شدند بالمله تلانی این معارف صورت ضروری بخاطر
 که در این اعتکاف در اوقات بی کمال ایشان بالمشافه سخن از دقایق موفت میرفت
 مخاطبه ماصوره تنالیه ایشان کرده می شود بقدر مسرور و اوراق خدایتی بجا افتاد و
 شود تا بزرگ الکاتبه نوع النماط به بدید آید خصوصیات دیگر که اینجا حضور و خیال
 است در گفت نمی آید از احوال ضمیر میر ایشان کردم والسلام پس بدان
 این عاجز هم در وطن رجاء اتمک النماطیات و توفیق الهی العفایات اعتکاف

اربعین اختیار نمود پس در آن میان آنچه از برکات و فیوض منویہ افادہ فرمودند چه
 بیان نماید که شکران از احاطه تحریر و تقریر بیرون و ابروی است که بر تن من زبان شود
 هر موی به یک شکر تو از بهر آن توانم کرده اما آنچه از مخاطبات موجوده بقید قلم اعجاز رقم
 آنده بودند تجریر آنها این رساله را زینب و زینبیت بی بخشند و هر مقدمه را لفظ مخاطبه
 معنوی می سازند افادہ در بعضی اوقات چنان صورت است که در ملک عمان که بندر
 منقطه ساحل اوست و غیری صالح تنصف بصفات اهل البیت کلاں سال
 است که در اصل از قبیل حمیر و از ملک یمن است و با فعل در عمان افادہ خدا تعالی
 نظر حقیقی خاص بکاف اوست و هیچ ادب جانب سایر علمای حدیث ادراک کرده
 می شود که این عیرش فی سورت نورانی می دید است لیکن حامل و غزلت کرین و
 جرد افادہ و فی از آن اوقات افادہ نمودند که ازین افت و رونجی دیگر ظهور کردیم
 و این ظهور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود که آن من از قبیل انوار و کمال است
 نسیم و طایف بارزه است که مندر بلفظ باشند از قسم ماریت و سرار طایف
 کانه مخاطبه متاخرین طایفه از اریه که در زمین مادرانند بودند وقت تجدید هزار و یکبار می خوانند
 با حقی الطاف او که بی بلطف الحقی قیصرم برای موافقت ایشان در اعتکاف چند
 خواند شبی در شمار خواندن دریا در میان طایف خفیه ظاهر شد و از جمله شنجی که
 زراعت می کند با تجارت و از آن مکر کردن خود را بسوی هر طرف خفی و رقی این
 شخص است که بی این شخص باج باشد و بمقصود خود رساند و در ضمن آن زراعت
 افتنا و مصیبت است که بفرع این شخص از وی دفع می کنند قال الله تعالی متقیات
 من بین بدیهه یقوتون من امر الله و از آن امام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظ و غیر آن

و از آنجمله جماع چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماع می جوشد پس ^{لطف}
 می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان محبتی بود از هم می افتد و از آنجمله که
 که دوست این شخص باشد شایع باو میرسد و در خاطر او مشغول میگردد و که محبت دوست
 این شخص رسیده است و که دشمن این شخص باشد مضارب باو میرسد و در خاطر او
 مشغول میگردد و که محبت دشمن این شخص رسیده است و نه میکند و از دشمن باز
 میگردد و باز بنظر آید که چون این شخص می تواند یا خفی الاطاف او برکتی ملطفت کافیه
 حقیقه آیین اسم کردن خود را کرده باو می گردد و سبب تحذیق نظر او از صلب نفس
 ناطقه این منبده چشمه جاری میگردد و از لطف خفی و بوسه تمام منتش میشود و هر جا
 قلبی می باید و در آن قلب داخل می شود و نیز آنکه در نظام این قلب غلبی واقع شود مخاطب
 بر جانیست بر نفس سالک شخص ان فیض استمداد جیب و کبی سالک است
 و الا فیض مبداء عام است و این کلمه را در نظم فیض که بر طیفه از لطافت بر نفس باشد
 متعجب باید ساخت مثل فیض مبداء مثل شعاع شمس است و مثلاً تفاوت استمداد
 مستفیضان و قبول اثر مثل تفاوت اجزاء و قبول شعاع پس چه قبول حرارت می کنند
 از شعاع شمس و آب می کنند و ارض بیشتر از آب می پذیرد و مدینه زیاده تر از همه و دورانی
 مرتبه آئینه آتشین است که جسم محاذی را می سوزد بشرط تعاکس صورت وضع خاص
 پس آب خاص که صفت مبداء است مستند حب مبداء حقیقت ان مناسب خفیه
 است در میان این منبده و مبداء که بسبب بعضی اکساب بر روی کار آمده و حب
 مبداء ظهور آن اثر است در منبده و چون که کون مبداء مشهور گردد تحت کون خالق و همچنین
 بر جی که توجه شود بمحوی مخاطب چون این کلمه معلوم شد حالاً باید دانست که محاذی می باشد اعظم

در نفس اوی نقطه است و میل تجی اعظم و حب لبوی همان نقطه است یعنی که گفته
 پس اگر این نقطه براق و متشع باشد بخاری و کدورتی عارض او نشد هرگز نشیبت
 آتشین است از تجی اعظم می کاوه شعاع تجی اعظم می کند و قبول اثر از وی می نماید تا آنکه
 آثار عارقه و بعضی ماسات خود بطور بیستمال می خواهیم که شرح آن محاکاة کنیم
 پس اثر اول از آثار تجی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و روی میست بان
 جهت آوردن و خود را با وسپردن و در وی تلاشی ساختن چنانکه بعضی نفوس
 که قوی و کاکب سیاره در آن قوی نیز افزیده اند بخود اند میگردند و در بعضی فرض بخود
 مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظرات ایشان بخودی افتد در ضمن آن نقطه بعضی علوم و کاکب
 سیاره بران نفس نازل می شود و از آن و آسمانی در عالم می نماید همچنان این نفس بخود
 اندر میگردد و بسر خود مطلع میگردد و نوعی از تیفق بخودی اقمه س و بعضی علوم تجی اعظم
 در آن می ریزد و بعضی اعلی این علوم که ملک السموات و الارض و هو القاهر فوق عباده اعلم
 باین ابدیم و ما خلقهم و نیز از این علوم مغفقه اشیا می که استعمال آن در بدن با کمال
 تلاشی این نقطه و تجی اعظم واضح تر و بارز تر میگردد و ندیا از تلاشی دورتری اندام
 و عانی از آن میگردد و لهذا این اسرار و زوایان عظیم در هر صورتی مکرر گفته شده که طبیعت
 لحوق این نقطه تجی اعظم این علوم را میدهد و می تواند باشد که سر و زبان گفته
 در حدیث دیگران: انقاب را آنچه می بالست از صفات کمال همه حاصل بود
 مگر یک چیزی از جزییات کمال که انقاب را بغیر حجاب و در وی پوشش حاصل شود
 و آن اوراق بنیه و فحم است پس تمام بلکه فوق تمام بودن انقاب حامل آن نشد
 که انکال جزیی نیز حاصل باشد البام فرستاد و کجا بنی آدم از حدیده و بلور و غیر آن

ذهن
 تجرید

نیز سازند و در مقابل شمشیر ان را بدارند و مخروط شعاع جایی که یک نقطه عاید می‌گردد
 صلت اوراق پیدا شد یا قوت را در حد ذات خود آنچه می‌بایست از لون ششمان
 حاصل بود اما اوراق کجایی دیگر هست که بدون اقبال اضاوار مختلفه ظاهر نیست و آن نیز فرق
 و انعکاس و تنجیم منور است پس از صلب یا قوت از ان محبت شد که اضاوار مختلفه
 پیدا کند و ان اضاوار اضاوار خود سازد و در ان کمال شنی ظاهر نماید پس نقطه جبهه اوله
 منقل شد بجا نب فلاح که بجز یکبار و در بی کاستن ان افتاد و روح کا و والآت
 قلبه را بی برسانید و زمین را مقیاس ساخت و تخم کعبه انجا انداخت و برکات ارض
 و سهام مقصود و گوشت تا آنکه درجه بعد درجه شاهی بات کامل شد فلاح آن را بدارد
 و در هم شکست و خلاصه آن که گنج است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
 و این ولاده ثانیه است بعد از ان نقطه جبهه منقل شد بجا نب و ان که بجز اخیر
 کرد و در خس و فاحش یک یک ساخت و با انواع ترتیب مرتبی نمود و صورت تخم را
 در هم شکست و در هم برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولاده ثانیه
 است و بعد از ان مشعلی شاه آفرید و مشعلها مختلفه المتادیر ساخت و در قاف
 ان مشعلها روغن رخت و تسلیه التشنج بر روی نیرنگ خلط و بس بر روی کار
 آورد و به کامه افزود و روشنی گشت شاه و آن مشعلها را در یک بنانه جمع ساخت
 و اضاوار ان همه متضاد گشت و بسبب اختلاف متادیر فرقی و تمویج در صورت
 ظاهر گشت و این ولاده رابعه است انگاه با قوت را جلوه دادند و نور سنج او با نور
 سفید جمع گشت و قله و کثره من الالوان و الاضاوار چنان تلبیات و مشعلها ظاهر
 که در حساب نماید یا قوت را مقصود اصیح ظهور تلبیات خود بود و اضاوار مظهر خود

ساخت باقی همه امور مده است و یا قوت مقدس ان شعبها را خطاب نمود
 و لاک لا حلفت الا فلاک و لا اظرت ربونی و فی حدیث المراج
 طرت علی السرة الوان لا ادري ما هی و تلک الاشال تقر بها الناس ولا یعلمها
 الا العالمون فی طبع در بعض اوقات دیده شد که ارواح کل از افراد بشر و هم ملائک
 و الوارشخص اسماء خیه که در عالم مثال قائم است و الوارشخایرون که حکم تخلی اعظم
 است از تکلیف قوی نسیمه و ادنی ادم بر چهار صنف مثل کواکب مشج شده اند و از
 هر کوی خط شعاع نفس این بنده متوجه شد و در عمق عمق این نفس در رفت و دور
 محبوب هر کوی یافت و در غایت هر کوی دیدنی طبع در بعض اوقات نموداری از عالم
 که بعد موت خواهد بود بطور رسید پس علم حصول که از جبر است فواره صفت بر می آید
 بدخل ان حمید و در ان مناشی شده مانند الاجر بهت و علم حضوری او بخود از حیثیت
 مرآت بودن او تجلی اعظم را بلکه الثابت بوجوب اعظم نبوده بلکه ضربی است که مرآت تخلی
 اعظم است درین حالت طرفه انصافی بوجوب آید که بگفت نیاید محال اگر کونم باشد
 که ربذ فاعل این ضم است باز دقیق نظر را کار و ایم و گویم که این ضم جبر یا حشمت
 بذات ربذین حشمت هی بلکه نفس ناطقه زبردت است شده بقوی نسیمه و درین قوی نسیمه
 حیل و کسب حاصل شد قوه تصویر بر ماده حشمت و جبر و این صورت که در ماده ظاهر شده
 بلا واسطه مستند باین استعداد خاص است که انرا قوه تصویر نامیده ایم و ان متعین است
 در قوی نسیمه و ان قوی هم فیض نفس ناطقه فوق درین دو مقامه بخیر احوال و تفضل بنا
 همچنین که در ان ایمان بالغیب همه آثار و جوبیه را مستند کنیم بمسبب الیه باز در مقام
 تدریق نظر آمده گویم که مسبب الیه را دو کمال است یک کمال از جهت ایجاد هر موجود

که است اینجا ترجیح پنج چیز بر جزو یک نیست و یک بر محمل و محسن حسن و بقیع
از جهت تمیز اشیا موجوده بعضی را از بعضی و از صفات واجب بر کمالی را مستندی
تین نایم نایم ان قول اجلی خواهد بود چون این مقدمه منع شد باید دانست که ذات
الهی در حقیقه معداقی هر حکم است اما هر حکمی را از حیثی چون اشیا متکثره بطور آئینده ظهور
نموده از حیث تدبیر و ضبط و ربط قال الله تعالی ثم استوی علی العرش پس احکام
بمیهن محقق شدند باین ظهور بمثل آنکه گفتیم و تمیل نفس ناطقه و استعدادی و جلی که
و ترقی پس ظاهر شد و همین مقدمه را بقیم میکنیم تجی اعظم شریک است و حکم
واحد و کل لا داک الحال بشری و از احکام تجی اعظم که بواسطه اجازت بهیه برافاضل
افراد بشری بریزد و دانست که استعانت و عبادت مخصوص باشد مرتبه تجی اعظم را و غیر
معبود و مستعان سازند و تعظیمی که لایقی مرتبه تجی اعظم است بیکری متوجه سازند
لذا جمیع انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام برین مقدمه اتفاق نمودند مخاطبه و تشریح علین بیانکه
نفس نباتیه میراست از اروان و اشکال لیکن تقاضا میکند که در جسم خلق این نفس
اوراق و اعصاب که الفاظ هرگونه می بین تجی اعظم در مدوات خود بر صرافه ترازه خود است
لیکن تقاضا کرده است که برای ادویه باشد در عالم پس در عالم بعد موهوم احوار
اجازت بهیه افلاک ظهور نمود و فرد ترازان اجازت بهیه ملائکه عظمی که وجود ایشان موقوف
علیه نظام عالم افتاده است بعد از ان اجازت بهیه افاضل نبی ادم از انبیا و کبار اولیا پس
اروان اجازت بهیه ضعیفه که در غشاه از نفس ناطقه و نسیم ملغوف اند و درین قسم
کافی است که بمیان راست نیاید و پس از ان نفوس بسیار که با کثرت وجه یا بعض
وجه ترقی ملکیه در ان ظاهر شده منجذب شدند باین حضرت مثل الجذاب این

پاره ای بوی قضاطیس پس درین مقام اجمال بر روی زار و احوال نجات یافتیم است
 یعنی احوال بسته و صور احوالیه آنها و نام این مقام در شرح علین است نمی بماند چون
 باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب سر قوم می شناسد مثلاً چون دیدیم حجر است
 اشخص نمود عالم است بعلم حضوری همه از وی مشتق شده است و درین این علم
 حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز دارد بار مرقه افری و تجلی اعظم غایت شد
 و علم حصولی که سامنه داشت مثلاً شیء شده همان علم حضوری یافت که خودش
 نیز روی حاضر شده ازین نیز یک تخت و شکفت مانند بیداران و دریا و ریاضت
 نازل ساختند و پیرده از روی کار برداشتند و است خیا که شمس که در کبریا
 رفت و صورت سمی که در آینه منطبق است چون هر دو از خصوصیت فرود آمد
 باز شدند قصه و صلیت ماند که هر دو در آن متحد باشند چون این اتحاد آشکار شد چون
 اندازین جا مقام خودش واضح گشت غایب در شرح ابعاء بر عابیه بود و خود را و رویه
 خدا تجلی باید داشت که در نفس آدمی انجذابی نهاده اند بوی تجلی اعظم بحقیق
 صورت نوعیه انسان پس اگر آن حاکم مفتوح شود بقدر انجذاب از او در باید لیکن شاد
 قوی بمیه مانع آمدند از انکه آن انجذاب در باید و آن حاکم گشاده شود چون بمیه
 انتقال نماید قوی بمیه او فرو نشیند و مقتضی صورت نوعیه غالب آید و مقتضی صورت نوعیه
 مغلوب شود انگاه نظرافته باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
 در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را ببیند و بر شناخت است یعنی تیر
 از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند آن اعتقاد کرده است
 این علامه انجذاب توجه شود بحقیقت تجلی اعظم و رویه بصری در بار مثال برود

که باید و اگر از آن محصور دانسته است در شش زانها که آثار حاکمه از ایشان دیده میشود
 مثل عیس و غیر این علاقه را انجذاب توجه را مثل گرداندن لیکن همان صورت که میباشد
 و ابایی از جانب فوق بطور رسد از جهت لغت و نفرت ملائیکه و بر همین منی
 قیاس باید کرد که از جهت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نفس لامر چشمه جاری
 شده است از علم و نفوس نبی اوم بقدر استعدادات خود از آن چشمه خورده اند و علم
 و صفات مثل می شود همان دلیل پس اگر این صورت مثل شود حوض کوثر بهر آید و همین
 شریقه امروزم برای است ممتد بر نار شهبوات امد از سعید و لوق از شکر اکر قوه
 ثنایه بر آن قابض شود برای صورت انسانی مثل کرده و جسم مراد و همین توحید
 و صلوة و صوم و زکوة است منوی در بیض صفات مثل نور چراغ و مانند آن میگردد
 اگر در شش مثل شود بصورت ثنایه برای استعدادات صورت و عیبه که قدر مشترک است
 در افراد صورت از برید آید و از منافقان منطقی گردد و مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن میا
 العرش استوی قوله تعالی وتری اللایکه حافین من حول العرش آنچه در نظر کنی میری
 می نماید است که مراد از عرش درین ایات عرش تکوینی ثنایی است تفضل
 این اجمال آنکه عرش جسمانی و افلاک هم ارواح دارند و در ارواح ایشان نقطه
 که محاذی تجلی اعظم آنها است و آن اجزاء بهت عرش و افلاک همان مستوی
 رحمان است و ملائکه مقربین هم ملهم اند بآنکه گرد این عرش ثنایی طواف کنند
 و حامل آن باشند از جهت ضرورت انجذاب تطاتی ایشان بجا مب تجلی اعظم
 و بسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش ثنایی است که هر چه بهت افلاک برای
 کشادگی ارواح ان افلاک پس چون حکم اجمالی از تجلی اعظم میریزد همین

وشن تگونی شخص حکم اجایی اوی کند بصورت خاصه و سبب حل جامع و شش
 این وشن را الت که ایشان واجب الصدور اند در نظام خیرات اند چون
 گره حرکت آید منطقه و محور قطبین واجب است که بطور ایند مخاطبه حقیقت
 بهشت مثل عوض عام است خفای قی مملقه در میغ عرضی اتفاق پیدا کرده اند و از آن
 یک نام برین هم جاری شده که بهشت است پس علی بن را در جا بجا و جابجا
 یعنی بقوه از ارض که قوی ثابته در آن ظاهر باشد و عالم مثال صرف و عالم مثال متبرج
 با اراض مثل انوار و شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
 و آنچه انحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد طاهر شد باز
 و استقامت نیست اناده در سه هزار صد و چهار شخصت چون شش شجران المعظم رسید
 و اوان فلوته اربعه حضرت ایشان نزدیک کردید این خاک را بنا بر اضطراری که
 ویرایش آمده چون شرف مجاوره مکلف منع الشرف حاصل نمی توانست
 نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بکوشه نشیند و درین باب
 عرض داشت بانجام نمود از انحضرت سر او از نامه غایت نشان بدین عنوان
 صادر شد حقایق و معارف اکاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلم
 الله تعالی از فیروزی الدینی غفر له بوزار سلام محبت انتظام مطالبه نمایند الحمد لله علی العافیه
 نامه شکیں شمامه رسید منی بود بقصد اعکاف و استعداد و عا در قی فواید الهی درین
 خلوة اصح الله تعالی مع احوالکم و فتح علیکم بالاعین رات و الا اذ ان سمعت و لاحظ
 علی قلب احد و انکم بذاته و جعل لکم نصیبا مما حص به کل عبدا و لله المصلین المخلصین
 المخلصین بر خیز طلب محبت و رباب فقط اتصال سنت و لایق است و الا

بحقیقت در آن وقت اند که سان خوة فرموده اللهم انی حبیباً وواجباً الی من نفس الی
 پس دعا را کارگشت و بهمت علیا تأثیری کرد و تو جهات عالیات دستگیر فرمود
 گشت که نیایح آنها از مقدور نبوده خارج است بیست که بر تن من زبان شود هر موی یک
 شکر تو از هزار تو انم کرده و بعد از فراغ خوة شرف اطلاع اسرار اربعین گرامت
 اکین این کمترین را شرف فرمودند تجربه باره از آنها که متضمن یکی از مکاتیب خفای
 اسالیب بودند این رساله را فرین میانه غایت فرمودند که خفای و معارف
 آگاه عزیز اقدس سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام محبت الیام مثالو ما بنید الحمد لله تعالی علی العاقبة الطاهرة و الباقية
 و الموصول من الله تعالی کذلک کم دلا و لا دکم و جمیع من یلو فکم کدام زبان منبت حضرت
 اجدت به بیان کرده شود که خلوت اربعین بهجیت صوری و منوی گشت است
 حقیقه اقدس باوان مختلف و بیات متعدد چندین لوبت متعقی شد و اشارت
 بعضی مواجید به جمیله چندین دفعه صورت بست چون اینجی سا اها بیان کرد شده است
 کره نامه مفید کتابت آن گشت معص صوری در شش مجلد یک نوشت به حقیقه کلمه
 چند کس با فانه نوشته مشول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
 که امام جعفر صادق با دیکری از اکابر میگفت که من تلاوت میکنم آیتی را تا آنکه بی شوم
 از آن قابل ای صل من قابل و توجیه میکنم این کلمه را تا آنکه خود شل بشود و می شود و این
 کلمات شلفه خود را بطریق فواره اوای گفته این است ایچ شیخ الشیوخ فرمود بکن
 ایچ از فوقاً و حالاً برین بنده ضعیف گشت است که گفت شد محل کلام
 نفی که مزل و آن از آن حضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

در ضمن خوبترین اسلوب بیان بر اهل ارض میریزد زیرا که مخاطب بان نوع است
 و این انکشاف از مرتبه عقیده صرف تنزل فرموده و خیال دوم را رنگین بزرگ خود
 و طایفه غریب دست داد مثل اقبال در توصیف صورت و است به ختمه باین صفت
 کرده شد اغلب طین است که این بزرگ همین حالت را اراده فرموده باشد و چنانچه
 مشهور را کاهی صوفی روتیه و لطیفی گوید این حالت را بسیج نامیده است و الله اعلم بحقیقت
 الحال افاده حضرت ایشان فرمودند سر عظیم که فی سبانه او را جلوه ظهور می بخشد حفظ
 ان تا بقیام قیامت مقصود او توایی می باشد پس شیخ را منکشف ساختند که او را حفظ
 کتب الهیه و جمع معارف نبویه سایر انبیا علیهم السلام کرده اند و وی با فعل در نواهی
 عمان قیام می دارد و پدر وی اسقام این مقام شخص که معلوم است خواهد شد و نشان
 کتب و معارف اگر درین زمان مطلوب نیست اما حفظ آنها خود مطلوب و مقصود است
 افاده حضرت ایشان در کشف حقیقه این حدیث که بر صحنی نوشته ندای کند لا سحوا الملک
 القدوسین و طایفه ایشانرا شبیه بخاطر میرسد که نایده ندای ملک چه باشد اگر طلب تسبیح است
 ایشان خود ندای ملک نمی شنوند و اگر اخبار حضرت حیا علیهم السلام کشف این ندای
 فرمود پس مجد اخبار حضرت کتب مطلوب است کفایت می کسر و چنین ارشاد
 فرمودند خفیه و اجنبیه جل مجد و اسما و صفات کثیره دارد و بحسب بر اسیح و صفی طلب
 ذکر او بجانب افراد بشر متوجه شد و قلاوه تکلیف بکران و انجا بان در کردن صورت و معیه
 اولاد او را ان ثانی افاد باز چون شاه ملایکه پیدا شد حکمت الهیه آنها را متوجه و متصفه
 ساخت و نیز نوعی و صفی را استداده خاص نهاد پس هر یکی روی بجانب قبله
 غیب کرده منتظر التیاده است که از جانب غیب چه الهام نماید تا بر حسب اراده

هر یکی را با هم نمی کنند الا آنچه منقح است و او باشد و طلب می نمایند بان
استعداد او در قدرت او مناسبی بان نبوده اند بالجمله فرشته که در فطره او میس نبوده
بطلب ذکر این دو اسم و طلبی را که ممکن غیب است متوجه است با فراداد است
این فرشته در دل خود و زای کسیر و مثل آنکه انی را در محاد است گوئی که دارند و همان
گوئی که در آن آمیخته منقطع می شود تا حکم حلیت بروی متوجه گردد و آنحضرت بیع الله علیه
و سلم ازین سر عظیم که از قبیل ایات آفاقی است خبر داد و در ضمن آن بیان فرمود
مطلوبه ذکر این دو اسم بروی ابلغ و اهل الله را فدای آفاقی تجلیات صورتی معنوی
بر میگزیند و حقیقه تجلی صورتی با داشت مجرد است در زمانه و هم بصورت و التسمیه
که حکمت الهی تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجرد این عارف حقیقه محرو
فعال است و نشود و یکی مجرد از آن در روی منقطع کرد و قوای علیه و علیه او با تمنع محرو
مطابق کند و در لطیف روح الهی و انجذابی پیدا شود و لطیفه سر آن حقیقه محروقه ضمن آن
با سهوا و پیردهنده در کرد و انضای عجیب و جاتی شکست بر روی کار آیه
بالجمله بر تجلی صورتی معنوی را شار است که این صورت خاص از روی برآمده عارف
محقق را که با همان شار است نه بان صورت پس بد تمهید این مقدمه بایه داشت
که حقیقه فعاله فی العالم مثل سمش فی کیه السما ظاهر شد و از کوه زهره شعل او مخلوط
با صورت و همیه که تغییر از آن کمال نداشت و کمال صولت بر او داشت و صفت متوجه
و لطیف و احسان باشد جلوه گر گشت و در ضمن آن اکا آمیخته اند که این است
اسم الملك القدوس و بر هر فردی که در فطره خود قوه زهره معبود دارد این تجلی
معنوی می ریزند و او را باین تجلی الهی و انجذاب می بیند و ویران این تجلی آفاقی

و فانی و فدائی روزی میکنند و از میان چشمان این شخص و از میان زبان او نور ملک
 القدوس بری آید مثل برآیدن آب از معدن خود برای نواره داشت و گردن با آنکه
 نوشته موکل برین نواره نوشته است که در ساعت محمود که تجلی اعظم بر عالم است
 و بره در آن ساعت در کمال سعادت خود بود بیدار شد این سر در جبهه قلب او
 نهاده اند و وی ندانم چه می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از آنی عالم خواه
 پیش از طلوع باشد قبل از طلوع ان قبل از طلوع بالجملة صولت این نواره است صبح است
 و الحمد لله و ان شاء الله و باطناً افاد بدست خط خاص حضرت ایشان یافته شد که رایت
 فی الواقع حقیقه انورش بصورت نور ساطع متشعج جدا سیر من کل فلک و ملک مفر
 و بی مرسل و بی فهم نقطه ششمانه بری و دقیقه المیدی قلوب هولا و فیطرح فی ذ
 النور المتشعج بمنزله ما یوقد النار با کھنکاه او فعت فیہ الطب علیها بمصفا علیاً
 بالحقیقة الجامعة المدبرة کلّیة ما فی الوجود و لا یمیز ناکل من فلک انقاط فیصر نوار النور
 المتشعج تجلیات من تجلیات اله تعالی و یكون هذا التجلی مصدر الانوار بحیث فی العالم و لو
 التجلی لم یعلم صمد الله تعالی افاد و هو محمد بن نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
 فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند کریمی حضرت ایشانند اشت کریم بوقع شیشه
 و الله اشس بر صفا و حرف طلال انری سر کرده که در بیمار روی غفلی دیده بود و ما نیز از
 کریم فرزند قضا شرشیم در همین حال خواب گرفت و در وقت دیده شد که حضرت خواج
 بها و الدین نقشینه قدس سره بیاس عزیزان ما و انکدر جای نشسته اند و در بر روی
 ایشان سعد الدین هم نشسته است و ایشان بسوی ما توجه شده و میفرمایند که شغل
 این سیر ما یم تقرب این بی فرمودند در حق شفای این سیر خصوصاً در باب عافی

اطفال دیگر عموماً دعایا میکردیم و از ارواح مشایخ نقشبندی و چشتی و قادریه استمداد
 نمیدیم معلوم شد که این الکابر نظریاتی با اولاد دارند و این واقعگی از مصداق این
 ماجراست افاده الضیاع و آنچه که در نقل کردند که بعد واقعاً فقط عبد الباقی قدس سره
 اکثر جلسات حضرت ایشان در جوه که حافظ جمعی بودند اتفاق افتاد و گمان بود که
 اتفاق جلوس و این جوه خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند که ارواح ملائکه باین جوه
 انبیا دارند ازین جهت خاطر منجذب شد که پاره ویدانی نشسته چیزی از او در ادوات
 او کرده شود بلکه بر گزینی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تقاضای واقع شود
 انس ایشان بوحشتی انجامد پس ناچار دوازده ساعت انباشتول بودن بوضعی
 که میل ایشان مقصود است ضرورت افاد در بیان جمله اسرار ابر لعینه سند است
 و اینه و منس و سبتن حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
 تمایز میان من و واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث نفس
 روی نمود بعد از حالت که نقطه بود مثل واقع مشابه ظاهر شد که گویا بر ساحل بحر فار
 تنها الیادم وقت مغرب است ازین جهت بطاهر و حشی دارم اما در دل سرور
 و انبیا می یابم در آن اثنا شجیع ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سیه لویه
 چنان معلوم کردید که گویا قطب وقت و وقت خود است پس با و پی صحبت
 طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسباب
 و اعطایه و اثران در خود یافته میشد بعد از چند گاه حزب الحکمه و عای است مشهور
 از ملحات شیخ ابوالحسن شاذلی اتفاق افتاد در الوقت صورت شیخ ابوالحسن
 شاذلی قدس سره کالبرق الناطق ترا می گشت رنگ شان سفید لبرنجی

بایل و بجه نزدیک بسکی بعد از آن اقامت کردند این فقر را در مقام شیخ ابو الحسن
 و تحیا که قبله است شیخ بود و توبه ساخته و بر نسبت شیخ متلبس گردانیدند و بنام
 شیخ بر آوردند و مقتضای التبیان و ان نسبت را بسط نمودند و در حرب الحرام بجزله
 کوه ساخته برای مشاهد وضع ایسا شریفه بنی و بنی افندت و نفی کانت فی
 عطای مدتی پس یک دفعه معلوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
 حضرت ایشان شری عجیب مضمون معارف عمیق و حقایق دقیقه بر حرب البحر تحریر
 فرموده اند مسیح هوایع در آن میان اولاً موفقه کمال الی که تدبیر است از جمله کالات
 اربعه که اربع و خلق و تدبیر و تدبیر است و موفت لیه استجابه دعا که این حرب از جمله
 است بیان فرمودند و در اینجا تحقیق است اسم مبارک از اسماء الهیه یعنی الله و قواد
 و علم ذکر فرمودند و اسباب موفت حقایق چهار قرار دادند فوی عنصیه و قوی فلیک
 و هیات ثانیة و هیات طلسم الی که ذکر آن مستوفی دین رساله در ضمن محاملات
 ارقام یافته و ثانیاً بیان تحیا که قبله است شیخ ابو الحسن شاذلی بود و تحریر نمودند
 و در تمهید آن تحقیق اسم الی که اصل آن تحیا الی است در شمال که مکات حقیقه
 و اصبیه است و اجاره بسته افلاک و املاک و افاضل احوال انبیه را بخود کشیده
 متلبس لباس شمال ساخته در نور خود مانی گردانیده باقی خود مبارز و تادابی
 بنیمه در انبار زینش نمود مشغول کردند پس بعضی از انها جمله عرش تکون اند که حقایق
 فی هذه الرساله انضاً بالجملة همین تحیا است که قبله است شیخ است و ثانیاً
 تحقیق تدبیر کل که همان تحیا بعضی اعتبار است و کالات خود ذکر فرمودند بعد از آن
 نسبت شیخ بان تحیا از جمله نسبتها بر مبرقه عبد الصوفیه که نسبت التماس است بین ساخته

که آن عبارت از معانی است که شبیه بحال ششم چون اقطاب برآید و در مقابل او ارم
باشد و نقطه و نقطه او مردن کرد و درین حالت اگر ششم را علم می بود این تملای
شدن در علم او صورتی می دستا که از قول و قوه خود برآید است و از کمال
تقییم ستمش و ر خود که احقن و تاب و بین او بنا و ردن چنانکه در حالت غیث می باشد
از خود ساعت ساعت نظر پوشیدن بعد از آن بیا کل کلمه که این نسبت اتجا
و نفوس کمال ورثه اینها اصدات می کند شرح نمودند که عبارت از طلب عصمت و طلب
کرامت و طلب علوم الهیه و مقامات سینه و طلب تیسر در معاش و نفوذ از طلب
و بلاهای آسمانی و طلب تسخیر عالم و دعا و بیدار کردن است و این بیا کل کلمه که این
که ابدات جزئیات اتجا است هر یک را شرح نمودند که لایق اقطاب ارشاد باشد
بعد از آن بعضی مشخصات این بیا کل که از قوی کو اکی که در نفس عارف بار و قوت
باشد لاجی شوند بیان فرمودند و اینجا ذکر نمودند که شیخ از خود زهره است بعد از آن
انواع فهم معانی کتاب الهی و سنت رسول که باطل الهی مخصوص باشند و تحقیق بطون
قرآن مذکور ساختند بعد از آن معانی مقطعات کلام الهی تفسیر کردند بعد از آن مضمین
و عمو بلکه بیان نموده بوی شریطان اشاره فرمودند بعد از آن بعضی خواص حزب البحر
بحضرت ایشان معلوم شده و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد از آن اسناد
و دعا و مذکور را از خود با شیخ آقا الحسن شاذلی بعد از آن شرح کلمات حزب الجواز
ترجم تحت اللفظ و نکات شرعی متعلقه با آنها و تفصیل آنچه این کلمات تضمن است
و نکات متعلقه بان از علم اشعارت و حقایق و تعین معانی با عبارات احوال تعریف
تا همین شود که کدام کلمه صلاحیه کدام مطلق و اگر تفصیل دادند و در خانه بعضی طرق

دعوه حزب الجور که بعضی مشایخ در کتب دعوه نوشتند تحریر فرمودند اما در ایام
فتنه صفدر حاکم و محاربه او با سلطان که جمیع مملکت کرد و پیش مکن
کرامت نشین ویران شده بودند و ضربت ایشان بضرورت و تکلیف بعضی مملکت
معه متعلقان در شهر نوشتند برفت برده بودند و اکثر از شهر گریخته بجا رفت رفته بود در
روزه ما باین خاک از چنین ارقام فرمودند که در ملک در خواب با با فضل کشمیری
که جوانی است صالح از دوستان فقیر تمثیل شدند و گفتند که فلانی درین حلی
چرا وقت می کنی یک بابری محافظت حلی آیدیم بعد از آنکه گفته بدست مردمان
پادشاهی آمد آن دو ملک بعد از بفرورد نظر فقیر تمثیل شدند و گفتند ما رخصت
میشویم همان روز بعضی عاودان را فرمودیم که در حلی باشند بدی ایشان روزانه
می بودند و شبانه بعد تفحص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از آن
قبیل بود که سال سال تبدیل کرده می شود و آنهم در ایام محافظه عاودان و فتور
حفظ ایشان واقع شده و سخن آن دو ملک ریاست بر آمد در آن ایام که
صفدر حاکم با سلطان محاربه داشت و این قبیله افتاد و کشید و این منبع موجب
تقلیش عالمی شده بود و در روزم مردمان غلبه و بی صورت است حضرت
ایشان فرمودند که ملکی که برادر حزب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
امرا اگر در حزب قاعد نمایند ما ویران پاک خواهیم کرد پس همچین متحقق شد
که ازین حزب کار را و نه نشد پس در مدتی قلیل صفدر حاکم را حالتی عیب
پیش آمد که آنکه در پای او افتاد هر چند کوشش پای او می بردند فاسد میشد
و بمالاج بریدن میشدند ال ان قفص با سور حال و قول ان ملک صورت

گرفت افاده در سه هفت و شست بعد یکبار و یکصد جناب حضرت ایشان
در ماه رمضان بر عاده موقوفه اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاک بر جهت
ما موری با تمام مقام ابا کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاوره مسکنت منبع الشرف
معدود بود و لازم خود را هم در وطن برای قوض نفقات البیت فبوض توجهات سایر
در گوشه انداخته غایبات اسرار اعتکاف فیه انما س نمود انجناب بقضای کرمهای حسیه
بر جهت بقیه ازان اسرار عطیه خاک از رانوا خستند و بان نوازش سر افتخار
ویرا با وج عرض عزت افراشته پس بایرادان مکتوب فیض اسلوب بقیه ان
رساله را ازین مبارز و دهنده موثقانی و معارف اکاه غیر القدر سجاده نشین
اسلاف کرام شیخ محمد عاقلی سلمه الله از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت انرا
مطالع نماید الحمد لله علی العافیة و الرسول من الله تعالی ادا منبأ و لکم مکتوب بهجت
اسلوب مبنی بود از شوق معلومی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه خیدارین با
تجربری آید هر چند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم فاطمه است ضبط ان بکتابه
نمی میرد و در این ساعت از لوح فاطمه میگیرد و در دنیا اکثری غیر مضبوط می نماید
و اما لایدرک کلمه لایدرک کلمه باید دانست که تجیای الی غایبا دار و میشود بر لطیف
سز با مری از روح و استعداد سرور روح را در تجیای مد علی قولیت که التجلی لا یکن
الا بقدر التجلی له لیکن در بعض اوقات طول ان در سر مستور میشود مثل و مایل را
از راه و اشتغال اول ضرورتی مرتبه فقط پس بسیار است که تجیای که کان کند که اینها
تجیای متعین نیست با استعداد قابل و غیر قبض سببها متعین نشد و این را بوقت
صوفیه باین عباره تعبیر کنند تجیای بکسر اللام تبدیلی کرد بوی تجیای که و کاهی استعداد

سرور و روشن و نمایان باشد و شوی مروج آن تجلی و یقین اوابطام
 ستر ظاهر شود در انوقت گویند که تجلی که ترقی کرد باز این تجلی کای بصورت باشد
 و کای بی کیف و غالب در نفس ذکریه خصوصاً در حالت یقین است
 که بی کیف باشد و در بعضی احوال این تجلی از شمار خود نظریاتی تجلی ظاهر شود
 و استعداوتی که از فطرت شعاع الهیه مستور گردد و در جمیع قوی این شخص سعا
 از آن فروزید و علوی که در قوه تحلیله و دایمه او مخزون بود با این قوی استعداد
 قریب او داشتند بحسب کمال سیاهی و غیر آن همه نور تجلی منور گردد و قوی از
 باطل نمیزد و آن همه حکم الهامات و مکاشفات پیدا کند چون این مقدمه بین
 کشت تجلی که درین ایام مفاض شد بیان کنیم با نوعی از ربط و تعیین علوی
 که قوی تحلیله و دایمه از قبول نمودن الاحمال و التفضیل و التعلیل الحق و بوجه
 السبیل تجلی اول را در وی واقع شد از شب که عقل و سرور و روح را جبهه داد
 و جری قوی گرفت بعد از حال ظهور او دانسته شد که حقیقت آن جذب تدبیر
 کل بود جبر بهت را و انجذاب جبر بهت لبوی او و محو شدن جبر بهت در شعاع
 او چون ازین حالت فی الجمله افتاده واقع شد بر قوه از تحلیله و دایمه خط خود قبول نمود
 از انجمله که حقیقت ایه خواست که نور خود را در عالم رسته تا عالم مان نور شود
 کرد و قابل آن نور شد الا احدیه جمع در میان خیال و دیم از قوه منطوقه فلک اعظم
 از اینست که نفس وی بدیر کلبه مانی الکل بود و این نور اعظم و شش رخسار است
 و انجاسه قوه بهم آمده قوه مجرد مفاض از تجلی اعظم و قوه ملکیه مفاض از طبیعیه
 فلیکه واحدیه جمع خیال و دیم و سبب اجتماع این سه قوه طبیعیه این نور اعظم

نقضا کرد که رسم کند صورت خود را در سر این مجسمه تا نفس نافعه شبیه تجسم با
 و قوای جسمیه به قوه ملکیه و مد که شبیه اصد به الجمع بین الخیال و الوهم همین مناسب است
 که رسم این تجسم شد و در شاهان این مجسمه الهه الاساره فی قوله صلی الله علیه و سلم
 آن الهه خلق آدم علی صورته و از آنجمله است که اکاهی آمد که در باب سلطان وقت
 واضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملک
 رسیدن مضمون که در اینجا نمک بایه فان تولو فقل حبی الله لاله الا هو علیه
 توکلت و هو اب العرش العظیم نافع خواهد بود در احوال و بعد صلوة الترام تلاوة
 ان باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله مامور اند با الهه و رب
 تسلط او و عاکنند و از آنجمله است که در جواب شیخی که کوال کرده بودند
 تو از نسبتهای قوم کدام نسبت مناسب است باید گفت اینجابی نیست
 متبدلی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و تقار او مطلوب است از
 جهت نمونه بودن لا غیر و بالیق فواید دیگر در عالم خواهد که است و در ضمن این خاطر
 روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم حجتن طبع
 خام است کیسه که دانست دانست و کیسه که ندانست ندانست و از آنجمله است
 که این نور اعظم را طافه کفیتی بسته شد بر فوقی از علوم فوق الازل که در انجا
 یاد آمد و همین نور مجسم شد بمنزله مرآت مخلوط امانه با منبع که احوال صورتها
 بلکه این نور همان حقیقه کرد و در پهای رنگ بر آید و در ضمن این نیز نگه داشته شد
 که جمهور اهل الله را علوم فوق الازل از همین نور اعظم منجز و چون استعداد کامل فوق
 الازل دارند اگر چه این مرآت از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلا واسطه مرآت برحقای از لیه افتاد تجلی دوم لطیف قلب تا بشیر واقع شد
 و جبرتی در گرفت بعد از کمال تا بشیر در نور تدلی کل مثلای کشت و اضمحلالی عجیب
 پیدا کرد چون از انکالت افاقه بهم رسید علوم خفیه مناسب مقام و رتبه تجلید و واقع
 کل کرد از انجمله الش که فیض این تجلی تدلی کل است باعتبار خاص و ان اعتبار
 قیام تدلی کل باشد در وسط قوه منطبقه فلک اعظم ثمایه قلب از قوی شخص
 انسانی زیر که نفس کل بدایه کلیه باقی الیون است و نقطه هست از نقاط قوه
 منطبقه او رئیس جمیع نقاط تواند بود و قوه مجرد که تجلی اعظمش می گویم همان نقطه را
 عرش خود ساخته است و همین مناسبت حاصل شد بر آنکه این تجلی بر می آید
 قلب واقع شد و از انجمله الش که بعضی علوم در او دار ساخته فالص شد نه بعد از
 در او دار متاخره بپاس گرفته پوشیدند بسبب استمداد مفاضل مثل الشنت او
 بسته چه نسبت افاضل بشیر و چه نسبت ملائیه امری بود شیاع در دورات
 سابقه و الی بحقیقه از ولایت صغری است بعضی مشایخ متاخره را در سینه خفیه
 این نسبت بعد نوعی از فنا و بقا مستحق شد و لابد چون بعد این کمالات بود انجا بود
 و جبرتی را پیدا و رک نمودند مثل جابل و حکیم که هر دو درختی را یافتند جابل بر قلع او را
 و از نار و ثماران و رخت نظر را مقصور ساخت و حکیم از تاشا قوه نایه و غازی و یون
 ماده منجذب بواسطه این هر دو رطوف و رخت خطا برداشت هر دو همان و رخت را
 دیدند اما نوعی از تاسخ توان گفت ان یک دخی و با دیگر را دید و ان درخت و دیگر سنا
 بینما باین اعتبار عزیزان کمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوه چیزی دیگر است غیر
 نسبتی که با بان در ولایت صغری کس می کنند چون فیضان علوم بر مسطر دور و واقع

راستار است سفح شد که همان نسبت است نیز بران بسبب آنچه تفریر کردیم پیش
 عزیزان باجلیه و طنبیه منقسم گشت و همچنان چون بعضی سایل ذوق الازل برین عزیزان
 ملود نمودند بسط مناسب دوره داشتند که این سایل غیر سایل فانیه من قبل است
 و بی فی الحقیقت بی و از انجمله است که در ملت انبیا و ائمه اولیا را و فقط علوم الازل
 را و قرب هین تدلی کل است و انجمله دران و طایفه اندران و تحقیقش است
 که نور تدلی کل در بعض نفوس ادرک می نماید که قابل ذوق در حقیقه اقدس است
 لاجرم باعمال و توجهات نسیم مری بسیار و در قه زقه بان محل رفیع برسانند و هم المقبول
 و دیگر از این ذوق انجمله می بندد و مقلد ایشان میگردد و از ما سبب آنی که خاص ایشان
 باشد فایز شوند و هم اصحاب البین احوال و اذکار و توجهات نسیم همانست عمده ذوق
 الازل و معارف ربط حادث با قدیم اگر باشد فیه و اگر نباشد فیه با تجلی سیوم که در وقت
 تلاوة قرآن عظیم واقع شد لطیفه عقل را جنت پیش آمد و انجمله ای متحقق گشت بعد از
 افاقه علوم خدیه صورت نسبت از انجمله است که مردول این تجلی از مقام خاص است
 و ان تحقیق نظر تدلی کل در صوره انبیه و استقلا و حبیب اوزاد او که جمیع اوزاد دران
 متفق باشند و حوادث ظایره که ان اوزاد پیش می آید و علاج ان حوادث و تدبیر
 برضخ این وان ماست با لک و ماست با نفع هر دو جامع بودند در سه قوه خیا که
 در تجلی اول تفریر کردیم لهذا شای عظیم پیش آمد و هر دو با هم در می آمیختند و قله و کثره
 درین سر داده صورتی عجیب ظاهر شد آیات قرآن همه شرارهای این بهم آمدن است
 تا زمان در بیان هستند حق مکمل است و آیات قرآن ماری لیکن ترجمان لسان
 اعجب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوه در وی مکمل و متوازن بود و دیگران

ریزه خواران خان نعمت او نیدار از جمله الست که نبوة و نزول و ان محض نلیم علم
 مدبر السموات و الارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم میا زد و صورتی دیگر را
 کاین میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شریع تکلیفیه بصورة روحیه ثم الوهم ثم الهمایه
 تصور میگرداند و طبقات ملائکه از این مرتبه ملائکه تا اسفل مراتب ملائکه همه باین رنگ
 نیکین می شوند و بماسب ان علم میگردند پس اگر چنانچه انکار شریع کرد تا ویل نمود از ان غیر
 آنچه حق است هر چند قصد اصابت حق داشته باشد مأخوذ است مثل رطوب که موسم
 باران رسیده از عنان سماء ارض بیخامی رطوبت شد و او خود بجان میداند که موسم
 قط است در نهایت حرارت و پیش این اعتقاد فاسد هیچ نفس ندیده و ندان
 لواز ساعده بانه می آید و اراض عفوته او دم بدم متعاضف میگرد و و لیکن در
 انوار الکلام و الحمد لله اولاً و آخر و ظاهراً و باطناً آفریده تا من و سیتین بعد الف و المائیه
 که حضرت ایشان باده مبارک رمضان اعتکاف فرمودند از بسکه این قدوسیت
 کربین عبودیت این سبب عوائفی که پیش آیدند از تحصیل شرف مجاورت عاخر بود که
 عیم بجانب این خور الطاف قدیم را از ان فیض عظیم محروم نه پسندید پس وارد است
 خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان باین کل کلمه تدلی کل بود در ضمن ساطعیه تحریر فرموده
 بنحایت ان این خاک را از اسرار ایزد بختید پس انهارا درین اوراق می نویسد
 و این رساله را بدین فرین میا زد و در حقیقه تحبیه و اثبات ان بر قاعده حکمت
 و بر قاعده کلام عقلا و نقلاً اما بیان حقیقت ان پس بدانکه تحبیه عبارت از موجودیت
 که نمونه باشد از واجب و معبر فطری باشد بعضی کمال او را و شرط تحبیه الست
 که فیما بینوب شود و بی واسطه این تحبیه خواه نبسته یعنی فاعلیه باشد چنانکه گویند

خدا گفت که این بشر طهور او باین تجلی خیا که در حدیث منام گفتند که خداوند
 در وقت خود بین گفتن گذشت با منی مفعولیه مانند آنکه راست بر بی فی المنام
 و اگر توسط تجلی باین انصاف بصیغه و بین واجب را شیخ خواهی ثبوت ضرورت
 و دوام تحک اصحاب مرید را بشرط کتابه بفهم پس دوام تحک اصحاب ثابت است
 اندر بشرط انصاف او بکتابه همچنین امور حادثه مثل امپارید امر روز و امات او امروز
 ثابت است فی را بواسطه تعلق قدره قدیمه او لیوم و این در وسط در قیام و صفت است
 بموصوف نه و اسطه در ثبوت مثل عروض جیا بواسطه فم موجب جیا عروض رحم
 بواسطه فم موجب رحم تفصیل این اجمال آنکه در میان مجرد و تمیل ناسبت هست که یکی
 شارح و تفسیر آن دیگر تواند مثل تجلی که استرک میکند حس مشترک امر از مجرد و چون
 حقیقت واجب را تصور کنیم تا بروی یکی اثبات بنایم لابد در او در هر که ماضی و
 قیام می شود که بسبب ان صوره حکم ما راست می آید و مثل صورت جیس که فو است از
 افراد تجر از اشکال و اوان و تکلیف از اوراق و اعصاب که خاکی و مفسر صوره نوعیه بخود خاصه
 است همچنین واجب تعالی را در طبقه خیال مطلق که حامل ان ملک الافلاک است
 نمونه هست و ان تجلی مطلق است که طبقه خیال مطلق از داده است بی شرط دیگر
 و نمونه هست و خیالات بنی آدم که فایض شده است بشرط استعدادات خاصه
 ایشان و نمونه هست و جسم اخروی که حکم خاص را می مقصود است بحکم ان نشاء پس
 ان تجلی خود مخلوق است و خاکی است از واجب تعالی و مفسر بعض کمال است این
 است حقیقت تجلی اما اثبات ادبرای تکلیف پس بچند وجه تواند بود یکی آنکه قدره
 میج آمده است که آنحضرت صلیا علیه و سلم در خواب دیدند رب الفوت را و باین

رویه می توان گفت راست زنی و محمد بن سیرین اثبات کرده است مدتی می ماند مقام
 تمام پس صورت مرده در تمام مخلوقی است که کثافت واجب تواند بود و تجلی است
 دوم آنکه ضایعانی و مورد فلما بحسب ایدیه لیل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه خود
 وفا می شد که باید واجب را و اسم تجلی برای آن تفرشت سیوم آنکه در حادث میجریت
 شده که ضایعانی را در عصا با شکال بسیار میزند بقدر استعداد تجلی که بعضی مقدار
 استعداد فاسد باشد و بعضی بحسب استعداد صحیح او چهارم آنکه در بحث کلام مقرر کرده اند
 که این الفاظ با کلام قدیمی نسبت دارد که بمطابقه آن می توان گفت ثبوت و سماع آن می
 توان گفت سمع و کتابة صور آن می توان گفت ثبت و نزول جبریل بآن الفاظ می
 توان گفت نزول ایه که او کذا و حدوث بآن وجه کلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
 و این الفاظ مرتب بر مرتب خاص لا محاله را می هست که بآن راه حکمی منسب شد
 با دیگر نمی آنکه در بحث صفات غلبه قرار داده اند که خدای تعالی منصف است بصفت
 قدیم یکی از آنها قدرت است و قدرت چون متعلق شود بخیری انجا حادث تعلق قدرت باشد
 نه قدرت و قدرت بحسب ان تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مضموم دیگر پیدا کرد اجا و لایه
 و تصویر و رزق از همین ثابت است پس خدای تعالی منصف باشد باین صفات
 حادثه یونانی و بواسطه تعلق قدرت از برای توان برد با که میان قدرت قدیم و میان امانت و
 و غیر اینجاست خاص که بآن نسبت اینها تجلی قدیم آمد و نمونه از وی شدند اما
 نزدیک حکمت پس شک نیست که در میان لغز و نفس مجرده بناسبتی است
 خاص که بسبب آن می توان گفت انما فیض و انما فی الدار و سایر آنکه از خواص نسبت
 چشم اثبات کنند و گویند فریتی و رانی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال دانا

وادبیان صوره نوعیه شجره نشینی است که بی توان گفت رایت النخل و النخل قطع
 النخل الی غیر ذلک پس در بیان مجرد و غیر محدود نشینی است که بان مناسبت حکم یکی بر
 دیگری منسب شود و چون فلک الانلاک بل جمیع انلاک قوه تمجید دارند واجب آمد که
 اول خبریکه در تمجید ایشان فایض شود صوره حایه واجب باشد و حاصل این مناسبت از
 امتداد خیالی افضل و ابسی جمیع موجودات خیالیه باشد و تنهیب نفوس بشریه تا آنجا
 که شایسته باین امتداد خیالی باشد بمشابه حیلۀ فدا ب نفوس است باین خطره طح چون تحیا
 اعظم و جتن است یکی مندریه ذات بخت مجرد و دیگر لکنه خودش از ملکوت است بمنزله
 غضب من اللحم و العظم طعم الی اند پس ملکوت بواسطه این تحیا جبروت مرتبط شد
 و نفوس ذکیره با مطیبه منسب شد و معنای جبروت را تمجید گشت مانند تحمل باد در
 که بر دریا گذرد در طوبت دریا را پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس سبب شد و جنت
 و عین بواسطه این تحیا منظم گشت و نفی که در غایت ذکا و صفا باشد استهسته است
 عین ان امتداد خیالی گشت و در ان غوط خوردنی غوط خوردن رسد اذ ظهور صورت
 و جوب است در وی شل آنیه که صورت اقیاب را قبول نماید بعد متقل و تصفیه طعم
 کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
 و غلبه ذات مثال غلبه صفات است که در خانه مشعلها روشن گردند تا آنکه ان خانه
 از نور متمیاز شود و ان خانه را کوما السیاده هر یکی را فیضی از نور خانه رسیده و بان متور شد
 کیه را حرف نور و لیکن از نفیۀ بقدر حلقه خاتم و کیه را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
 نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات است که روح شریف از بدن او متفک شود و ان
 روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد و در تسلانی و مضمحل در ان و شرط غلبه صفات نشینی است

زمین، چو سایه محوشم کان و درو ^{طرح} جراح امتحان حضرت الهی که جامع است میان ملکوت
 و جبروت و در حاق و سط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت اوست
 و ملکوت بمنزله ماده او شبیه است امر او بوم و خیال نبی آدم بر دو بقوه مد که حاکم است
 بروم و خیال و صیغه جمع است در میان بر دو دین حضرت نظریات خاص بصورت نوعیه
 انسان چون صورته نوعیه انسان انما مثل شد عقل و خیال و بوم بر سه بروی کار آمدند
 و امتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس از آن حضرت جامع کلمه چند بجانب صورت
 نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار فراژی از فراجات این سه قوی که انجیای بکون الاله
 المتجلی له هر کلمه با آنچه مناسب تر بود با سغده او و احاطه نمود و شتی ان کرد اسماء را برینیه او رسید
 ازین منع بر آمد ساطع بر کسجه از اسماء اربعین او برینیه تشریف از آنکه کار الهی که در قلب
 کالبی و دلیت نهاده اند شرح این احوال و کشف این مقال آنکه هر کالبی چون پروانه صفت
 در جوهر ناز خود را متکاشی ساخت قبیل متکاشی شدن جالبی بروی فرو داد و علی کریم ان
 حال گرفت و انحال و آن علم اقرب اشیا بوده با آنکه تلاشی ان به احوال و علوم راجع کردند
 اسماء را برین بر آمد مانند انگیز را در دیک نهاده اند و زیر ان اتش افروختند تا آنکه
 هوا گشت و از دیک پریده رفت از احوال آب مثل جوشن ندون و در دیک آواز
 کردن و پر سبک شدن و نقطه های آواز هم پاشیدند افش عالات است هوا گشتن
 و لهذا واجب شد که این اسمائیتی باشد نزدیک تنزیه و تقیدی باشد خاکی اطلاق
 و نشانی باشد نمودار بی نشانی سطح نمودند بی کل بوضی واقع شده است بوم و خیال
 بر دو کوی در وسط این بر دو جایی که جمع اصدیه بر دو مقام باشد متجلی گشته اند با یک کلمه
 تدلی کل که مبر اسمایی باشد و آنچه متوار داد و بوم بشه است حکم نوع متطابق است

در طه مشتمل شرح
 چهل اسماء

پس اول سبب کلیه قدره تبدیلی کل است بر هر شیء و ملکوت هر شیء را بدست گرفتن
 و در هر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسأله آنست که بتدریج موافق کردن
 شیء است بخر مطلق بقیض اسباب و سبب آن و قبض و بطیعی باشد الا تقدیر طبعیت
 شیء نهاد ملکوت هر شیء دیگر آید یکی یا بر سبب شیء و دایره و رازقه و راجحه و این اشاره
 برای آنست که برکت را با طبعیت شجره واقع است اسم او باعتبار طبعیت ریویتی است
 و باعتبار برکت عبودیت دیگر برنج طراط مستقیم بودن این مرتبه که از مقیض طبعیت نوعیه و شخصی
 نمی گذرد و بر طریقی واقع می شود که در آن فرد مخوف با آن اسباب هیچ چیز اولی و واقعی نباشد
 از آنچه واقع شد با الله المحمود فی کل فعاله و با جمیع افعال و المن عیایم حلقه بطبقه برست
 ازین موقفه دیگر آنکه تبدیلی کل مظهر مجرد متعلق بشخص کل شد یعنی آنکه این مجرد بشرط شخص
 و بر طبق وی از مبدی المبادی اندک فایض است و این مجرد صورت مبدار المبادی است
 فرق در میان عموم و لبا که مبادی المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبعی با صورته و این
 کلی طبعی که در دهن ما تمثیل شده پس باعتبار طبعه تبدیلی کل مجرد محض را و طبعه مجرد محض
 مبادی المبادی را در تبدیلی کل شانی پیدا شده و انشان غلبه اوست بر همه و تعالی
 او از همه یا الله الا الهه ارفع جلالة و یا قریب المتعالي فوق کل شیء علو افعاله تعبیر است
 از انشان چهارم آنکه تبدیلی کل احوال شیء دارد و موجب استعدادات جزئیة مثل نسبت
 که در نشات سافل پیدا شده نسبت تبدیلی کل باعتبار احوال خاصه و احوال جزئیة مثل
 نسبت موم است با تائب مثل تمذه (روی وی در همه باقی است و تحول و تبدیل همه در و
 اثر کرده یا و احد انبائی اول شیء و او را بدایم لا فاعار و لا زوال بلکه و باینه شری است
 ازین نکته پنجم آنکه خون او ام بشیر او را آنچه نزدیک خود است از حیاتی خاصه ادراک

کتاب الفرائض

نمود این تقییدات و بدو صفت صدقت و شین صفت مری شد بعد از آن بالآخر
 کرد اینان عجیب و دهر ندید و این بنی منقح علیه مع او ام بشه است باین اعتبار اسما
 اشتقاق نمودند مثل با صمدین غیر شده فلایش کفوه مدانیه و لا امکان بوصف با کبریا انت اله
 الهی لا تهی القول بوصف عظمت و مثل لم یلد و لم یولد شسم افعال الهی با اعتبار اخصا
 تدبیر در آن حالت درین فعل بسیار است هر جنس را نامی یقین کردند از آنجمله کثر اعداد
 و بر نمودن ایشان و از آنجمله استجابته نوال سایل و اعاده مستفید یا قهاره الهی
 الشدیدات الهی لا یطاق انتقامه یا ندل لاکل جبار عیند بقره عزیر سلطان یار جم کل
 صریح و مکرر و غیاث و معاده یا غیاثی عند کل کریم و معاذی عند کل مشد و یجسی عند کل
 و عود و رجائی عین منقطع جلی یا و او انت الهی لا یکنس سائده و طالبه منم که مورد
 مشابه اشیا بالطبع پیش تدبیر کل حاضر است و بعد الوفا صوره غفریه روح بهمان صور
 مشابه تعلق شد بدیدار کند و باز خواست اعمالی که در جوهر روح متشبع شده از همان صوره
 واقع شود باین نکته معهود و بیان واقع می شود یا معبود افاده افاضه از کمالی لدعوت من فی
 بادیان العباد کل تقوم خاصا رسته و رسته ششم حضور حقایق امکانیه پیش روی کل
 از آنجهت که مصیقه حقیقت الحقایق است بلا شرط یا با شرط و تیسرین نکته علام العیوب
 است یا علام العیوب فلا یقوت شیخ من حفظه عیا بالقیاس جای کل بسیار را
 موفقه تدبیر کل کس قوی او ام و خیالات بشر در ملکوت متشبع کثرت و الوتبی عن الحجر
 الکبیر ساطع است الهی جایی شده است بلکه چون جریمت شیخ منقطع شود از روی
 نایب گردد و در قوی علیه و علیه شخص افتد این اشهر بر منهای بعضی اسماء الهی خواهد
 بود و ظهور این اشهر بر منهای اسماء تعلق شخص است بان اسماء الهی و عمده موفقه او

به پروردگار عالم همان اسما خوانند بود اگر چه شناخت او به هر برسطه شد در تاثیر
 عظام بنجد و جوی باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
 علوی است و حقیقت هر کوی منسوب است با سیم ازین اسما چنانکه بر نوع از خوا
 منسوب می باشد کوی پس چون سیم یک اسم را تلاوة می کند دقیقه کوی با دقیقه
 تنالی که بازاران اسم است بجای می آید اگر سیم باشد در کعبه تجرد از لوث بهیچ
 ناطقه و با تهرانی آید و اگر این اسم در کعبه رفته باشد که در شش و شتری یافته اند از
 دقیقه بطوری آید و همچنین مع قبول و محبوب بودن و همچنین مع علم و مع معرفت معیات
 و معی صلاوة و قدرایی غیر ذلک و اگر برای شخصی می خواند و در وقت خواندن متنبس
 بوصف ملائکه که الهام ایشان در قلوب نبی ادم شایع میگردد و آن معی مراد از خطاط
 مستحضر سازد و مهمت می رسد که در شخص مطلوب تاثیر کند لایزال الهام بجای
 اوسیلان می نماید و رفیق را از قیامی آن شخص مطلوب می چنانکه مثل سکوت آواز دقیقه
 در شمع با باز ماندن او از همه شراره و شونی و بی باکی گاهی این رفیق در نهایت صفت باشد
 از سیم یا از شیخ که تسبیح برای اوست پس تلاوة اسم بآن رفیق باز شود و آن رفیق همراه
 این تلاوة فایده مراد دهد و حکم این تلاوة هستی که نفس با حاصل شود از تلاوة حکم ملک است
 است ساطع و در ادبی لطائف بسیار است و هر لطیف مقامی دارد و هر مقامی علوی و معرفتی
 متبع خود میگردد و این اشتیاق شبیه است با الهامات جللی که در فوات الناس
 نهاده اند و حقیقة القدس جناب نفوس و کیست مانند قضا طیس اجاز حدید را
 با حق سبب واجب شد که در هر زمانی معی بجای حقیقة القدس با قبح نم خوش
 میل نمایند و در آثار این حرکت از شغل لغوی و این خروج از قوه لفعلی علوی و در

منقول شود مثل اصلاح آتش در میان آهن و شکر و غالب در این علوم حکم بر
لطیف است که از میان لطایف بطور و قوه موصوف است و حرکت که در فضا
منقول می شود مستی میدهد و ذوقی می نماید و ارشادت میت خرمایی است و بنده
از ایشان سر بر میزند اگر از اجزای غنائی دل و زبان ایشان با عدال خواهد بود و اگر نگردد
مبانی خواهد بود و تغییر می مستقیم می راجع نیست مری شد و ششمان وی بر عقول
ایشان صولت نمود گفت که خرابی در فلان موجود است و بطلان و اشتراک افتادند اگر
اعدال شرع تهذیب ایشان می فرمود می گفتند موده می است در راه نفس و این
تغییراتی ادبانه باری مانند و حی را نفس رجائی مری شد که محل یقین صورت است
و این جمع دو قوه شده اند اوایل حکما باسم هیولی و صورته تغییر نمودند و او را که صوفیه اند
توحید و اتحاد قابل شدند اگر توفیق یار ایشان میشد نفس رجائی صادر اول می گفتند
و الفاظ شنیع میان نمی آوردند اما عزیز می از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و کانیان عالم حدیث از جناب ایشان سز کرده و در اعمال و او را دعوتی و آورد
و تقدیر محبت خلق از ترتیب آثار و ثمرات الهامیت و نبی و در حزب الهی از پیش
ایشان تلقی کرده و او را اشتغال آن با شریط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت صوم و دارنده روز بر خود التماس نمود و جلای و جلالی را ترک کرده بخوا
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که از این عمل مرقب بود بطور زیاده
بسیار بخورون و اندوختن شدم بلکه مقتضای بشریه فوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این نیز موجب زیاده تمکیدی گشته تا چار بنمای
ایشان آنجا بروم و عرض نمایم مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این نمایانی جرایب

که از سر نو این در دریا حفظ همان شرط و آداب باید خوانند تا بعد ازین چه ظاهر شود تا نقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت با ختم تا سه شب مواظبت آن بشرط مبنوده کردم چون شب
سیوم با تمام رسیده خبری از انکار و قبول نمودار نشد اعاز دل شکست و خاطر خستید در
خود مشایده می نمودم درین اثنا خواهم ربود در آن خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیز می دیگر طاغیرم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدراست که روزی شاه ترکان قدس سره
حضرت بزرگوار را دعوت کرده بودند و گفته و ستاده اند که شیراز را نیز همراه یارید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند و بدعوة حضرت شاه حاضر شدند و درین اثنا شاه
ترکان بجانب والی و انوار خطاب فرمودند که برای این سپردنای کنسند حضرت
والد دست برداشتنه و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آیین میفرمودند و کلمات
و دعا این بود اللهم اعطنا لوالدنا و شرح صدری الدنیا و الاخرة ما فند الموت و معقوت
بعد الموت و فرودش فی الجنة تا نقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتم و در سه
کلمه دیگر هم بود که حافظ مساعده حفظ آن نه نموده و بعد ازین واقعه المیانی و سروری
بر دل وارد شد و انبیا بی و بیعی حاصل وقت کردید که در تنهای فتوح حسن الطین
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اعلاص را باید گردانید افاده خواج محمد امین از حضرت
ایشان روایت کردند که شایسته مجادیه انبیا فی شب نخستین در رویای مشایده نمودم
که گوید در مسجدی ایستم مسجد جامع و بسیار باشد یا مسجد یکم اگر آبادی ناکاه می گویند
که اینجا صورت کریم حضرت خاتم النبیین کما بهر می شود جمعی مشتاق ظهور جلوه انصورت

ایستاده اند و ما نیز بر روی مشایده حال با کمال بطرفی که نمودند متوجه شدیم می بینیم که
 در یک آمینه صورت شریفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
 تا آنکه تمام نمودار گردید و درین اثنا میان آن آمینه برآمده در خارج جلوه گرفت و ما با تبحر و
 از انجباب درخواستیم که برای ترویج علم حدیث هست قویه عالییه در کار است فرمود
 خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بردست ما و اولاد ما و اولاد خوان ما
 باشد و درین باب نیز مددی در کار است قبول فرمایند مودند که هم چنین می شود که بعد از
 انصورت کریمه با ستار آورد و با باب سجد برای نماز روان شدیم فی الحال اولاد
 که صورت مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه انظار شدیم
 دیدیم که این رتبه همان صورت درون آمینه متجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
 در همان آمینه مشهود گشت و درین اثنا جوانی را بپوشاننده سال حاضر ساخته دارا
 خات استادی نمود بجانب ما که این جوان را لباس فرقه می باید نمود حسب ارشاد
 روای خود را بالای آن جوان پوشانیدیم از انجباب نیز لباس فرقه بر روی ظاهر
 میکردید و آن جوان معلوم شد که گیت مطهر تا دوست که از خواهر میلش بکشد باشد
 افاده بودی این خاک را بحضور بر روز در خلوة حاضر شرف اندوزی می داشت و از
 خباب بارش او سرادغامضه خاصه شمس بود در آن اثنا فرمودند که استوار بعضی نقوش
 در عالم برزخ مقتضی آن می باشد که بقیه از آنها می باید که درین عالم محفوظ ماند گویا
 خارجیه منافی آن می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان ثریبی
 رحمه الله پیشین بفرغ از ابلا ان اغنی ثوبی که قوی روجه بر آنها غالب آمدند بعض
 الهام فوقانیه در هر مرتبت بی توند کتاب مذکور محفوظ است و از این باب به بعضی

متباني ما هو سيد افاده قد يكون الامر في الملكوت مطوي عينا غرة مخوما عينا سره
 افعني صاحب الوقت فكيف استناره عنه وسكون مطوي عينا غرة ان ثلث الشئ
 ويكون لا وارم وارم مستبته بعد من وارم وجه ولا قد منها من وجه في الحق في الحكم ومثل
 من الوارم قطعا وبمن بونها مع ثبوت الشئ وشئ الكف لن يكون رجل من عباد
 الملك الا عينا في عزمه الى اخره لا ولا عينا ويكون انما ان الشئ الحكمة ليمر كل بلبس عما بها
 به ويحل كل وجه مستطافه في حكم عينا احد ما انه في عينا الاخره باطل وتلبي هذه المسأله
 كحاشية افعني انما من مدعاه في عينا من علالي في الملكوت تمي موطن الخيل في ارم السيد شجاع
 الدين باولاده واحفاده وشي اليهم صاحب الوقت وقال بدار الرجل اسارني ضا كوني باضي ضرا
 بلسين فخر ابر دري بنا عيين قال صاحب الوقت ما وادبان بفعل بدار المدعاه وانتم اهل سولقي
 ان سلاية والاشتر عليه والكارم الجليته ان امدسي بكم كيف بجز سعيه بكم وقد سبقت لكم ابني
 في الاولي والاخرى فوجه الى السيد طار الروحانيين وقالوا لها السيد السندتين فاجابة الحال فقد
 التوت في الحال فقال السيد كذا اهل كرم واهل فضل ولا بكم من شئت كذا الفصل كذا بالوجه
 ممن فضل بكم كذا وفاد كذا في الامر في الملكوت مطوي عينا غرة مخوما عينا سره في دار الرجل
 فكشف المستور واستخرج المصور ابراهيم من الشين وابان العيث من السنين فقام صاحب
 الوقت وقال فهل كان بنا بقوي وهل فعلت ذلك بقدرتي قال لا ولكن كالي ارضه انبذير الا في
 وكل مسير لا خلق لقال فما ذنب اذن وما الغيب عينا فكشف السيد وقال القوم اما ان افقد
 بمصدق تمت الحكاية ولا حول ولا قوة الا بالله افاده حقايق اكا هير الوعيد بيرة مير علم البدر بولو
 قدس سره كذا ايشان از الكا بر شايخ نقشبند بكونه نقل كرونه كبري در رمضان در شاة
 جهان اباد وودوم ميشي كذا از شايخ صوفيه الهار شخف با وراك لبنة القدر كرونه ان

ذكر نقشبنديه

عزیزان منی بنیابت تلف شده گفت ما را این زمان که پیش آمده ام کای امر ایستادم کویا
 یافت پس از جواب الغر بنیابت تکمل شدم بایست که ششم خدمت حضرت ایشان
 آدم وار کیفیت بیده القدر استغفار کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم کلمی از صحابه فرمودند که در بیده القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسألك العفو والعافاة
 والعافاة فی الدنیا والآخره و بوضع این را ادا نمودند که گویا یا ارشاد می نمایند و بشارت
 می دهند باز عرض کردم که کدام وقت می باشد فرمودند که در او تار عشره اخیره باید جست پس
 شب سبت و هفتم که بیده المحمود در مدرسه غازی الدین خان بقصد اجبار بیل نشستم در آن شب
 بر زمین فریاد می یافتم چون سر بخت آسمان بالا کردم شاید بخورم که بالای مسجد یا بل فریب
 عجایی داشت و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جویان نور شد پس ازین مشاهده
 در دل سردی بی نهایت یافتم و مهمتی قوی احساس نمودم پس بر خاستم و بده عا شول
 شدم و آن نور تا به نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی با خفا می آورد
 تا که همه مستور شد با وجود آن سردی و مهمتی که داشتم حاصل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
 و از غایت ذوق که در مناجات و تقایم داشتم معلوم نشد که آن شب کی گذشت
 پس صبحی آن خدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که بیده القدر بود
 باز در رمضان دیگر آن روی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت
 عالی ایشان ماندم و بیکت صحبت باز شب قدر را یافتم و الحمد لله رب العالمین
 ان شاء الله و در قهقهه آید که در عهد عزیر الدین عالمگیر روی آورده بود هر چه از آن غیب بیان
 فرموده بودند بی تفاوت یقین و تمیز بطور رسید اولاً آنکه چون احمد شاه ابدالی از هندوستان
 بکند و بار نهیست خورده رفته بود بار می فرمودند که ویرا درین دیار غلبه شد بی است

دعا و شنب

هر چند عین وقت آن کرده نمی شود باز چون در عهد سلطنت وزیرالدین عالیگیر بعد از فتنه
 صفدر حاکم مکر و قصد بد و ستان نمود و بر روی ای انگشت رسیده و اداره انداخته او
 در امرار سلطانیه افتاد و بهادر خان بلوچ بنیاب حضرت ایشان از مال و حال خود در آن
 بهنگام استگفت نمود و در این باره سلاطین مال و جان و امر و بخشیدند و در آن وقت
 عرض کرد که حال ابدایی چیست صیح فرمودند که درین ملک غلبه ملی دی خوانند شد باز
 عرض نمود که پس حال این ارکان سلطنت چه خواهد شد داشت و فرمودند که از حال
 اینها هیچ نپرسند که لیکن شمارا البته سلامت خواهد بود پس وقتی که ابدایی قریب رسید
 ارکان سلطنت هم دست و پا کم کردند و هیچ تدبیر آن توانستند بنیاب حضرت ایشان
 پادشاه و وزیر رجوع کردند و چاره کاران در خواست نمودند حضرت ایشان پادشاه
 عالیگیر فرمودند که شمارا درین فتنه سلامت خواهد بود و بعدا الملک وزیر بمیان پادشاه
 نمودند که هرگز حاکم نباید کرد و جان شمارا در ضمن خود گرفتیم اگر چه عهده مال و قناع شمارا
 نیکیم اما بجان محفوظ خواهد ماند پس چون شاه و درباری نزدیک دارالخلافه رسید
 پادشاه و وزیر بخواهی انکه با وی باز هیچ چاره ندیدند پس ارشد برآمده ملازمت
 شاه کردند شاه عالیگیر را قیظ و توقیر می آورد و بر تخت نشاند سلطه را با و سلم
 داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بطور آمد و عمار الملک را با وجود انکه همه اسباب
 بپاک و جلای وی مصمم شده بودند از جهت اداری که نسبت شاه کرده بودند و همه
 در حمایت وی تصور می کردند جمله مال و قناع او گرفته بجان نجیب او نموده وزارت بهد
 بوی بکال داشت این حضرت ایشان در حق او ملک غیب تر جان فرموده بودند
 بی تفاوت و بی فکر و بی خبر و گشت و بهادر خان هم موفقت وزیر شاه که شاه و لیاقت

تمام درخت ملازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بلکه پیش شاه
 از رفقای عیاد الک اعتباری که بهادر خان کیسه را سیر شد باقی هر قدر که بجای حشمت
 بیشتر بودند در قید و ضرب بیشتر شدند و از مواد فاسده و دارم و فنانیر که در مزاج
 جمع شده بودند را بقیه کلی هم رسیدیم و آن مکانها باین خاک رسر و از نامه ارشاد
 فرموده بودند که افواه السنت که افواج در آنیه بطرف باره میرود ازین جهت توشیه
 خاطر شد نه خدای غلب السنت که بطرف پهلوت و بدانه کاری نداشته باشند یا لایله
 از فضل الهی امید قوی داریم که فدای قیامی شمارا و ما را از جمیع افات دارد و اینمنه ابر
 دلی جو شد هر چند محب ظاهر توشیه می آید انبی پس همچنان که ارشاد شده بود
 ظهور نمود که افواج در آنیه بکافیه چهار کرده از قریه پهلوت رسیده تاخت و تاراج
 کرده بر دو قریه مذکوره بهم وجه سلامت ماندند و من قریه بدانه بهم جهات محفوظ
 ماند و در بلده شاه جهان آباد محمد کنگر نزد کنگر حضرت ایشانت هم از جهه
 دست و دغا رتیان و هم از جهه مصادره که بر سر خانهای شهر مقرر شده بود محفوظ
 ماند و اویتی نرسید فائز شد و لک جدا کثیرا و ایما سرمد افاده در ایامی که فوج دکن افواج
 ابدایی را از فوجی لاهور شکست داده از هندوستان بدر کرده و در تدارک ان از انظر
 تاثیر روی نمود ازین جهت شهرت شد که احمد ابدایی بر دین خاک از محباب حضرت
 ایشان عرضه است کرد که خادمان حضور دین باب چه میفرمایند حضرت ایشان
 ارشاد فرمودند که آنچه معلوم شده است که احمد شاه درانی باز در نیک می آید و
 کفار را بر اندازد و در آباد و جو این او را ظلم برای مین کار کرده است اند پس این خبر
 از بهر مظهر بنیان و را وقت پرسید می نمود اما اخر با همچنان واقع شد باز چون

افواج و کهن ملک خود را حجت کردند و مان این دیار را اطمینان حاصل کردید و در آن
 ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت گزین صدر یافته بود ارشاد فرمودند که بنظر می آید
 که فتنه عظیم پیدا شود و عالمی زیر ویر گردد و دلجویی است کی را که تسلیم در ضار اشعار خود
 ساز و پس در الوقت این امر هم عید می نمود پس بعد از آن ایام که فار دهمین الوقت است
 جمع شده بانهجوم آوردند و با نجیب الدوله افغان جنگ پیش کردند تا که دست شاه
 گسری زایل و در فوجی بار سه سادات هنگام حرب قایم ماند و در آن ایام عالمی گشته شد
 و تمام ملک بار سه و فوجی آن غارت کردند و در آن هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله
 رقبه این عبارت نوشتند که در حق این امیر المجاهدین و عاقل کرده می آید و از سر و شن
 یغی نویذ فتح نشینده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله را می
 جنگ میسار کرده قایم شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریا و کنگ عبور کرده در
 دریای داخل شده غارت پیش گرفتند تا که آن شجاع الدوله از ملک پور رب
 رسیده ملک افغانان کردار را غایب و فاسد بر گشتند و از غایت اضطراب و دریا
 نزارا غرق شدند و هزار کشته گشتند و هر بار که بر نجیب خان پورش می نمودند و در راه
 کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر ملک نکونان جمع شدند هیچ پیشرفت
 و در آن ایام که این جنگ مسلحین و کفار و کفار بود این خاک را باستانه بوی حضرت
 ایشان مشرف شده بود و وزیري نیرمان نجیب بیان ارشاد فرمودند که بواسطه
 و بچه بود دیدم که این وزیر را از من من که از بدی نهاده بودند و بهمان سبب دعا در حق
 ایشان کرده میشد و بر آوردند از الوقت آن علاقه دعا منقطع کردید پس بوی از
 اختیار بی این معنی را ببارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد کتمه الحال هر که از عزیزان ملک

دارد از آنرا برگیرد و نگاهدارد و تا آنکون نگاهداشته بودیم الحال از آن باز برآیدیم و
 ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف بایر به توجیه خواهد شد و همه ریهلها را با خود گرفته
 از مرشها خواهد جنگید و در آنروز آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی
 عبور چمن کرده فوج مرشها را که بمقابل او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
 فاحش داده داخل سهارنور گردید پس وزیر و مرشها تاب مقاومت او نیاوردند
 ایشان را باور سیده استعدا جنگ نمودند پس شاه در این همه ریهلها را همراه گرفته
 منوجه شاه جهان آباد گردید و در آن ایام وزیر شفاعت عیرتی ارشاد یافت بنده
 بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التماس نموده استکشاف حال و حال خویش و
 در این کرد حضرت ایشان بی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
 شکست خواهد خورد و شما هم تنها شده بجایی که ما بین غرب و جنوب است خواهید
 افتاد و سبانی ازین که شمارا در ضمن بانهاده بودند بهمان علاقه دل بوی شما توجیه فرمود
 و در موطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن ما برآوردند و بدان سبب
 ان توجیه نماند و وعام برچی کس بقا کرده میشد الحال بی خود پس وزیر ازین جواب
 مایوس شده باز گشت و بعد از روز ازین ماجرا شاه ابدالی در لواجی شهنشهر رسید
 در ریهلها را پیش کرده با وزیر و فوج مرشها جنگ انداخت مگر که عظیمه افتاد و در آن
 میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج بهیمت خورده روی نوار نهاد و در آن
 جیس و بیس هزاران هزار کفار برار البوار شتافتند و وزیر را ریهلها جدا افتاده بجای
 که حضرت ایشان بزمان غیب بیان فرماده بودند روی بگریز نهاد و بعد از آن سفالین
 در این در شهنشهر آمده قتال و غارت پیش نهادند عالی کشته شد و جهانی غارت

که بید تا که صدمه مجامعت ایشان هم رسیده و امریکه سابقا در کلمه طوبی کیسه رست
 که تسلیم و رضا را شعار خود سازد و شایسته آن بدان فرموده بودند و بعضی از رزمندگان
 از افریقا فتنه متحقی گردیدند و در آن دفعه طوبی خاص الهی که و هو یولی العالمین نصیب
 مجبورین می باشد و حق انجذاب بچندین صورت جلوه گرفت و فایده بند رب العالمین
 پس از آنجا اشغال فرمودند و شمشیر اندرون شمشیر پناه تشریف آوردند در آن مکان
 فرمودند که اکنون حمایت نموده می آید که بر شمشیر کینه فطریخ تجدید می دارد و جنبه در آن اطراف
 انتشار می سازند و هجوم آمد و رفت می نمایند تا که در آن محله بودیم این معنی را شاید
 بهجت مصلحی مستور داشته بودند افاده در سینه ثلث و سیمین بعد از اقامت
 و الایة در فتنه و رانیه کجاست عارفان فدویت گیشان این دیار حضرت ایشان
 از وطن مالموت مع انصافیل هجرت فرموده و رقصه بدنه بمقتضی سعادت از لیلایل
 انجا بحسب رعایت بعضی اسباب و مصالح این نشان که باقامت آنها کمال و رتبه انبیا بودند
 رطل اقامت انداختند و باین کرامت عقیدت گزینیان انجا را نواختند و باین
 امتیاز پایه تفاخر ایشان را بلند ساختند پس چون ماه مبارک رمضان در رسید
 موافق ممول قدیم اعکاف اربعین فرمودند و از سابق عادت ان بود که اگر این
 خاک اردلان ایام شریفه شرف محاوره شرف همیشه در خلوة خاص باریافته
 بارشاد و اسرار داده و ان اوقات تماز خطایا میکردید چون بحسب قسمت از ان
 شرف محرم می گشت انجذاب یافته ان واردات کما با این فدوی خود را شرف
 انبیا زنی بخشیدند پس درین اربعین نیز از سبب بان سعادت مستعد گشتیم عیم
 و محضرت این خود قدیم را محروم نه پسندید و تجریر باره از فوج اعکافیه و غایت

دارند

ان سر او از گردانید پس الحال تبیط آنها این رساله را منین میارود و هر
 معنوی بلفظ آورده میگردد و افاده نسبت معتره در میان صوفیه نسبت اتصال است
 یعنی سر نشانه محفوظ باشد و روح با تجارب و انس چون در هر دو خود این نسبت
 خوض واقع شد تا گاهی آنکه بر یکی ازین دو خود ملکه عالم کبری داسی دارد اما مشاهد
 سرگتیه دارد و مجرب و انس و روح تنگیه عالم ملایکه دارد و باز این دو عالم با بی عظم
 فتح کردند و این اوراق شجره از آن مرقوم میگردد و افاده اکایی آنکه بهشت دو نوع است
 و اطلاق لفظ بهشت بر هر دو یعنی بطریق تکلیک است برای امور بیشتر که درین دو
 نوع یک نوع بهشتی که انرا با اعمال توان یافت و ملک الجنة الی و سمو با کتم قوا
 سر و وجود ان توحه نفس است بحسب تدبیر الهی بعد از فرون عالم مثال پس
 اعمال مندرجه در نفس و ملکات متشجره در ان بصورت ثوابه ظهور می نماید و بحث این
 بهشت از جای دیگر از کتب باید خواست نوع دیگر در میان عناصر حای بهشت
 در نهایت اعتدال هوا و مناسب لطافه ازجه ثبات و حیوان جمی را از خود
 که در طایفه اوله این سعادته با سهوله و عدم کوشش غالب است مانند حال خود
 و بعدی و ثور از بروج و زمره مسوده از کواکب پس محدود کردن کیفیات این عالم
 که تابع حیات دنیا بود برهم خورد و نفس او فریغ زینگی باقی میماند و در همین حالت
 فیض الهی تسکین را در کار دارد کند و چندان از تسکین لب ریز سازد که مست
 ان کیفیت شود از جمع حرکات و کلمات بازماند و تسکین کیفیتی است شبیه با کلمه
 شغیبه در ایام نمود حرکت عینیه کرده باشد و قلی سید عارضش شده در همان
 حالت شریعتی ازینج با کلاب و نبات انجیه چندان نوشتند که هم قلی بر ط

کرو و دست کیفیت است و لیکن شود و این کیفیت چیری است از کیفیات این عالم
 مثل حرارت و برودت و صورت تاریکی که خانی صورت را با سبابه بسته و در اصل آن
 کیفیت از عوت و جدی و دهره و شتری سبیل سبیل بی از همین کیفیت بر نفس
 افاضه می نماید و آنچه در طایفه نوح از اجزای سیمیه متاثر شده است نوعی از تکمیل که نه تنه و نه
 باشد که کامل می آید و صورت بشریه که در وقت همان را برای او در مثال مخلوق می آید
 چنانکه وی نمیداند که من روح صرغم از بدن جدا شده و بخور و نواش سبیل احتیاج ندارم
 بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جا که تغییر از آن رفته در اول حال ملوک ارض در
 بعضی نواحی مقدمه آن موانع ساخته بودند برای اتفاق نفس خویش باری صورت از آنجا
 از او حسیه بشریه را از راه فروده سکن این ارجاع گردانید غالباً در بلاد جنوبی از جزایر هندو
 که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بحجت استیلائی زهره و شتری و بجهت
 امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب مثالی صح و شام ایشان
 می دهند و برای این معنی جمعی را موهل ساخته اند از قبیل طلا و عقیق و از قبیل آهن
 و بطریق مذرت جمعی از آدمیان که مغرور بجهت طبعی نه مرده اند بایشان می رسند و در جا نماز
 اقامت می نمایند چون درین بهشت که از واقع شده دیده آمد که هزاران هزار روح انجا
 هیچکس تعرض دیگری نیست هیچکس دیگر را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده ای
 است و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و فحاش و براق و شعل نیست محض
 تسکین است و تسکین است لا غیر از آنجا که نمی باشد که فرادیه و ایم کرد و فرزند که شده
 چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجای می آید و از کجا می آید و از کجا می آید و از کجا
 ایشان در آورده و چیت اصلا این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

در وقت ارضی و در وقت
 در وقت ارضی و در وقت

و لفظ در وقت ارضی و در وقت

نفس کنند تکین مانع اتفاقات ایشان میکرد و سبب استحقاق این ثنات اعمال ایشان
 بلکه شکل فکری وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تفاضا کرده بودند
 معامله صورت میکرد و چنانکه بی خواهم که صورت سر و دو کل سازیم منظور نظر ما همان صورت
 است لا غیر که از طین باشد یا موم یا خشت یا چنان همان معامله و مناظرات مثل
 بی خود از بر ماده که باشد و در بعضی افراد چنانکه در دارالمجن کشیده اند و تحصیل این ثنات
 موثر میباشد زیرا که این محنها صورت بهمیه راست میگردد اند چنان که امارت را موثر
 و بدیم عمل دیگر را داخل ندیم پس جمعی در آن موطن یا در شاه اند چه قریح دارند و فوقی
 همراه ایشان است و جمعی صاحب خانه اند روجه و فادامه از جنس فراخ خویش دارند
 درین مواضع معتدله اجتماعات دارند و طعام و شراب تمییل یا تحقیق می خوردند و بی ایشان
 افتاده آگاهی آمد که در جماعات بنی آدم ثانیه هستند که فراخ ایشان قریب بهمین فرقی
 آورده است و ملائکه الانس نام ایشان است در میان خلق کاین و باین باشند
 غالب بر ایشان نسکین است از زن و فرزند و مال و همسین و لطف معیشت و بزرگی
 و غیر این بنی مینه دارند که مقتضای طایع نام ایشان است و این نقیض است که گاهی
 بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفکر تفحص اسباب و فکر افشاند و ایشان
 بحسب جینه خوانان وضعی خاص هستند بار خدایا بکمال تفصیل قاسم از آن باز دارد
 از جمله این اوضاع است که طلب زنی کنند که موافق فراخ ایشان باشد و پیش
 از جماع عمل کنند و هنوز فوی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز عمل کنند
 این جماع را محالست فراخ خود ندانند و اندکی ایشان منصف باشد بچند وصف
 نسکین از ماده غیر نفایح سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو و خوش شکل شیرین

یا شیرین تر شین باشند و ابی از هیچ سفید یا شکری سفید انجینه و کلاب در وی ریخته
یا بلندی نبات نفیس شکری سفید در وی انجینه و کلاب در وی ریخته و با زرد قلم
زمان و نفع و غرزه و حجب و شرط ایشان آنست که خواب ایشان سه سه باشد
روز باشد و طعام ایشان ربع معده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مهیا
از اینجهت که نمی دانند و ایشان تابع خویش خاطر باشند و مردم قوم را معتمد دارند
و سخن ایشان موز و مفید و فرج انگیز و احباب منازل باشند یا ملوک زمین چندان
نکرد و خاطر ایشان ممکن نشود جمعی را حجب طالع منحوس ازند و انجماء نموده روزگار
ایشان می کشند و طالع محجب الهام جیا باشد از قوی فلیکه سخن ایشان میگردند
با این اعتبار صورت ریاست ایشان قیام میگرداند اگر کسی که موجب این قسم لیکن
در عالم نبیاست از انجماء تحقیق نظر کردن بجاست صحیح صادق و از انجماء نسیم خوشن
منقول و از انجماء نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اندیه لطیفه یا اب زلال پیشین
آید و از انجماء تقرب ببلایکه مقربین عنصرین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجماء گفت از
حدیث نفس زمان دراز و گفت از خصوصیات روحها و مانند آن دارد اگر کسی آید
که ملائکه الانس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر مقتضای قوی قلمک روند
مثلاً خاطر لکاح افتد بسبب شبنم زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال مشیخ
سازد و اگر خاطر غایبی عبارتی گذرد همان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
او مشیخ شود و اگر خاطر لباس افتد بهمان لباس که مقتضی طالع ایشان است در خاطر
ایشان مشیخ گردد و عیال و اعیان چنانچه صحن باشد خیال او معتبر بود و از
حضرة الجبال خوانند و ان خیال بمنزله نمایی باشند قابل تغییر و لایق اعتماد و اوده

شبهی

فقیر حکایتی عجیب اوروند که در ضرر سن همراه دقران قبیله خود بلعها بازی میکردند
 در آنوقت همیشه دو بچه برای لعبت خود میباختند و در خارج همان صورت
 واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
 نام بردند که بیوسه بختی میبخت بر شکل سوا کرتی پوشیده و بی در اول تن
 بیوه نشد و تمام عمر لکل سوا زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون کسی از
 فرزندان من بیمار میشود در تدبیر من غاریش ناخوش پیدا می شود و من میباشم که
 کسی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن کسی از فرزندان حامل شود
 من خود را می بینم که پسریا دختر داده ام همان صفت زن فرزند من می زاید فقیر در سفر
 بود در عین هوای غمزه راه میرفتم چون باز آمدم اهل خانه نقل کردند که والدۀ فقیر ضایع
 خلق کردند و در افتاب گرم نشسته تا آنکه مردمان بهر تعلق ایشان را بایه بردند
 چون حساب کردم همان روزه بای من در راه بودم و از گرمی افتاب ضرر بسیاری
 کشیده بودم سر حکایت اول الطبع فقیصات فلک است در عالم در ضمن سخن
 لعبت و شرکایت ثانی ارامن است در عالم هیچ چیزی نیست که قبل از وجود او
 او را راجع نباشد یعنی بعضی از عالم که صورتی که مناسب واقع است قبول می کند
 چون تدبیر بوله مناسب دارد که پرورش او را جای بوده است در مرتبه ارامن
 ناخوشی در اینجا متصور شد و سر دو حکایت دیگر خود را هر است نقل می کنند که سکنه
 استقام حال خود از جانب غیب بصیرتی برآید و دو دکل را دید که حرکت میکنند
 یکی غالب آمدن دیگر را براند و بر شاخ و حنث نشست غمزه بازی آمد
 داور گشت دانست که بر اعدا متصور خواهد شد و بعد از آن غمزه بازی از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان خف سر
 بهر دستار از میان شما کی هست که آنچه درین حد است پیش از شکستن بهر این
 نوشیروان کوبز چهره حاکم کرد و بی عیب الصبح بقصد استلام حقیقت حال رفت
 بازار برآمد ته زن را دید یکی توهم ناپدید و دوم توهم دیده لیکن فرزند دارد سیوم
 دیده و فرزند آن آورده دانست که در حق سه میرسته و در این است یکی ناسته دیگر
 نیم سفته سیوم تمام سفته سر درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
 غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام غیر تکیه بخارج می باشد
 و بعضی الهام تکیه بخارج دارد مثلا نظر بر چیزی افتد و از آن چیز نفیست انتقال
 کند همراه خود و لذت آگاهی آید که یک موطن از موطن ملکوت موطن ملائکه عنصری است
 کلام ایشان بطریق عجیب است چنانکه در مجلس با یکدیگر سخن گویند و شغیف در میان
 ساکت نشسته باشد رو بجانب دیگری کرده و نظاری دیگر مشغول شده ناگاه
 یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین عالی
 و قالیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشاره تنها باشد
 هیچ فهمیده نشود و همین این ملائکه اشاره یک یا بقلب شغیف میریزند گاهی در خیال این
 شخص فی الفور کلمه بجای آن الفا یا اشارتی محدود بحسب استعداد وقت مثل
 می شود و این مثل انقدر شتاب می باشد که خود این شخص نشاند بلکه بی شک
 بداند که ملک این کلمه بعین کفته با این اشاره بعین نموده است و این تحقیق عجیبی
 که نظر حکمی بان راه داده است و الا جاسر فی طبین از جانب ملائکه این را نمیدانند
 شبی گوشت خورده بودم ملکی ازین ملائکه از پس پشت من پریده میزد و با اشاره

می نماید که این شخص چه می کند یعنی اسرار ربین را با وجود کثرت خوردن و پرمای
 خواند و مجرب و کفایت او خوشی و در فاطمات و شیبی می خواستم که سرب بالین نهم و خواب
 روم ملکی از جانب راست متف کرد که در مسجد این قنات شد ندانستم که ا
 بخت و دران تمام اقسام واقع شد بعد از آن حقیقی پوست که اشاره با قلام کرد
 بود و از آگاهی آمد که چنانکه ملائکه الانس یک قدم نزدیک تر اند ملائکه مجپان می اشی
 آدم یک قدم نزدیک تر بهایم و ایشان طایفه هستند که برورش بدن خود را خوردن
 و شیرا شامیدن مشغول اند ملجعت ایشان غیر استعاره ذات حسب چیزی نیست
 و جمعی یک قدم بسای نزدیک ترند و ایشان طایفه هستند که بعد و غلبه بر اقران مشغول
 اند ملجعت ایشان غیر انکار خویشی و خود پسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
 نزدیک ترند بحضرات الارض و ایشان طایفه هستند که در بادیه ما باشند و شکا حیوانا
 و حیثه کنند و قدر من و سیمها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
 نزدیک ترند و ایشان طایفه هستند که معایج کتب اندیش بر پشت کار ایشان
 همین است مانند مردم خمر فروش و فرار از این طایفه بود گفت از مکاسب
 ز دیله خود باید که چید پشت بگذرند تا با عدال صورتی انان رجوع کنند و ارد
 آگاهی آمد که چنانکه پشت برنج که سعادت طالع مسبب است واضح گشت و
 مجازا که باعمال حکایت باز بسته است مکتوف شد همچنان دوزخ برنج که طالع
 مسبب است و دوزخ مجازا که باعمال و ملکات باز بسته است در عالم واقع است
 اما چون ترا گفت حقایق بطریق دوق می باشد نه بطریق خبر تدبیر غیب ان معارف
 از تو موقوف داشت و آمده آگاهی آمد چنانکه انجاء که حال ایشان واضح شد سلب

قوت سعادت در بهشتی داخل می شوند و در رفعت بنده ممکن میگردند همچنان جمعی از
 عباد که ذکر خدا نیایند عیال الدوام گویند و ایشان را بملائکه موكله و مقبلم شعایر الله
 کار و بار واقع شود و در دل ایشان از آن ملائکه غی و اسع کشته است و در دل
 ملائکه از ایشان را بی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماع را چشمی نورانی دهند
 و در سجده الحوام پاکبیه یاد بنیه فرمایند بگذارند دارد آگاهی اند که اصعب امراض نفسانیه
 باعتبار بر سر او آنها باعتبار جرایم القیاسیه خفیه و شبهه خفیه است صفة عبارت
 از آنست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای آن مقدور نباشد نفس امارا
 خود در کشد و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن معصوب علیه نواست کند
 و مشاغلش را بشناید کانی نماید تا آنکه اعتبار فرصت کند و انتقام خود در کشد
 و شبهه خفیه عبارت از آنست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
 امضای آن افتد و آن مقدور نشد نفس امارا خود کشد و کان لم یکن
 سازد و در رنگ صلیب بر آید و نماز و روزه کند و در مسجد نشیند و تلاوت کند
 الله پیش گیرد و در مجلس و اعطارد و بهر حیل ممکن از آنچه بر طرف مقابل شهوة
 باشد تمک نماید تا آنکه فرصت یابد شهوة براند این هر دو در معاد او شد فرزند
 رسانند و در دنیا علاج این هر دو اصعب معالجات است دارد در وقت حیات
 روح کریمه المحترت صیبا الله علیه و سلم که طریقه من است آگاهی اند که اندین شرح
 اینها صلوات الله علیهم دو قسم اند جمعی بموجب تعلیه قرار گرفته اند و این جماع عامه
 المؤمنین اند و جمعی بشهادة عقل یقینی نموده اند با نفعی که در هر حکم از احکام شرع و در هر
 چیز که از معاد و ملکوت و شرع وارد شده می شناسند که مطابق مصلحت است

و هو انی سنه تمدنی العالم و می دانند که شریعت مطابق صورته نوعیه انسان
 دارد شده کل مولود یولد علی الفطره بهمان مقیفه صورته نوعیه است و این جامع
 خواص مومنین باشند و مادران از امت شریعت را قبول می کنند بشهادت طبع
 و عقل هر دو باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل و تقلید بهمان مامورات را
 می خواهد و از منبئات متفرع می باشد و قول خدای تعالی ان من کان علیا بنیه من ربّه
 و سیلوة شاهده و کلمه ادخا الیه عمل الخیرات رشاره همین جامع است و ایشان
 احض الخواص اند خدای تعالی بر تو مست می بندد که ترا از قسم ثالث افریده است در
 اول از طالع من سمنش و ذر و عطار و دعوت واقع است وقت خواندن حزب
 البحر و گفت با عی یا عظیم یا عظیم یا عظیم زهره گفت عی برای من است و آن مجید است
 خدای تبارک و تعالی و سمنش گفت عظیم برای من است و تجید منست خدای عزوجل
 و عطار گفت عیلم برای من است و تجید منست خدای تبارک و تعالی را و حیرت
 گفت حکم برای منست و تجید منست برای خدای تعالی بعد از آن هر قوه که می خواند هر یکی
 از این چهار ریاسه یاد و ویای یکی از اینها این می گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش
 دارد و اگر کسی از منویات داشت الهی است در عالم ملکوت و نازل شود
 عقول است در عالم ارض و مجوس که می گفتند که این هر دو قبیله توحید بجانب خدای
 تعالی است بغیر وضع بنی آدم راست می گفتند لیکن چون صورت عالم بر کشت
 و نوبت تبدل کل بصورته مشیخه الحی برهنه ملا عیبا و از ادب بنی آدم آمد آن قبله منوخ
 کشت الحال سمنش کو کبی است از کواکب و نازل عطرست از عناصر دارد و اگر کسی
 این فرزندان که لطف الهی ایشانرا عطا کرده است همه سودا را ندوئی از ملکیت

و در بعضی نسخ
 و در بعضی نسخ

در ایشان خواهد بود و هرگز نمیکند تدبیر غیب تقاضای کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
 در مکه و مدینه با آنها احبار علوم دین نمایند و بجا و وطن اختیار کنند از طرف ما
 و رجب ایشان ممکن نباشد زیرا که ادبی راده بوطن ما و در میان طبعی وارد انتقال
 خواهد که والده ایشان ممکن باشد بسزینی با طبع متجیل است مگر بسبب قهر قاهر
 و اندک آگاهی اندک که جبروت عبارت است از صورت اهل تبارک و تعالی در عالم مثال
 باین معنی که از عالم مثال صوتی سازند که محاکاة کند مجروح محض را و این محاکات گاهی
 بطلاقات تغییر خواب باشد و گاهی مانند علاقه منسوب کوکب بان کوکب مثلاً
 کماج و تحت و مرد و اسط بر تخت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
 کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجروح محض کند و اصل و جبروت صورت دنیوی است در نقطه
 معینه از حال و شش که بیک وجه در حال و شش است و بیک وجه تحقیق ذات الیه است
 بعد از آن در هر کمالی صورت الهیه نهاده اند در میان خیال و دهم او در میان عین نفس که
 بان نفس کلمه نقیض شده و نفس خبیثه شده صورت دنیوی و شش نموده جوهر است مانند
 و صورتی در میان کمال خواه فلک باشد خواه ملک خواه ادبی نموده شعاع ان جوهر
 در علم النعمان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
 و بان وحده پیش مبدا ریاض الیه و طبیعت کل و ماه باقی است و عین اول و سبیل
 و غیره دور و فریخی السیته در عین وجود او و ادکانه فاسد متحقق می شود فردی مقدر
 که تا دو ماهی ماند و آن فرد از ملکوت محبوب میکرد و او ادکانه فاسد از عالم شهادت
 من بین فرشت و دم نیا خالصاً سابقاً الشاربین و فردی دیگر از ان هم مقدس ترک
 ابداً و از لا موجود است و این از جبروت محبوب است در یک وجود و وجود میرا

وجود شهادتی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی مثل همین اعتبار یک شخص قیام شد که جبروت
 عبارت از دست و در وسط عالم معلق الیاد و در بین شخص واحد جبروتی است متصل
 بالفعل غیره منفصل بالفعل که نصیب هر کایلی است از جبروت و این همه جزای متوفی را باری
 صورتی داده است چنانکه ده دقیقه راجع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر پوشیده
 است که آن عشره است باین وحده صورتی شده داده که محاذی واجب تعالی است
 مثل او نیست واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
 هر چند فی الجمله تعلق بعالم شهادت و مثال داشت برای خود اصناف و مواد و کانی
 در میان صورتها که بسبب تعدد مراتب متعدد شده برانداخت این کثیر را درین شخص
 قدسیه مندرج از عالم مذبح ساخت تعدد محمل شد اری ما بقوه باقی است همین متوفی
 جبروت را سه نالیش است نالیش اول مبدیان اجزاء بهیه افلاک است و باین
 اعتبار مسیح به نیردان است و نور سفیدی و لون او امیض شمال بیاض حج صادق و ثانی
 مبدیان اجزاء بهیه ملا ربی از ملاکه و لون او شفاف بزرگ مایل به سیدی و ثالث
 اجزاء بهیه بنی آدم که اضرار ایشان متعکس شده مانند متعکس نور شمس و نور
 سما و وقت غروب افقاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل به سیدی باشد
 و آمده اکایی اند چنانکه فناء و در صدقات خود شعاع دارد و عقب اب موجود باشد
 این همچنین از دانست شعایی برآمده است و تا آخر عالم فروخته چون این شعاع در لفظ
 معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تبدیلی کل شد چون سموات و ارض و مواجید و کس
 فلک و ملا ربی و فاضل اوین پیدا شدند همان شعاع رقیقه سنوی بیالور شد
 و چون تعدد من و در دست و توحد من و در علوم بنی آدم سه نالیش ظهور نمود

بزرگ بزرگان و آن دو دیگر میباشد بیک اعتبار آن دو درم بدوام می است و بیک
 چیز است و بیک اعتبار متعدد است بدخلی سموات و ارض تمامی عالم میباشد
 دارد اکایی آمد که جودت بیک اعتبار مشابه دارد بجلی از بلور که بر شکل کره ساخته شده
 بر شش ضلع که در روی بی که در نظر و تامل طوف کره نفوذ می نماید و هر شش ضلع که در روی بی که در
 اول روی خود را بی بیند و نفوذ نظر تا آخر که محفوظ می باشد بیکس روی خودش
 وارد اکایی آمد بیک جهت که در کبابی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
 که حق را برای خلق نزدیک ساخته است و دارد اکایی آمد که موقت طلسم الهی باین صفت
 که لایه و انیه او واضح شود و وقایع و تالیفات و تالیفات او بی او هر کرد و خصوصاً این تالیفات
 که قبل که بلور بی آن کریم نمودن است بخدمت دوره موقت طلسم الهی بنور این معلوم
 که بعد از آن آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میکند و دارد اکایی آمد ضابطه در مرا
 ترقیات کونین معدن حقیقی شد بصورت بنایه و نبات بصورت حیوانیه و حیوان بصورت
 انسانیه همچنانی در مراتب تشریف مل پیش تالی اعظم کی قبل از دیگر التیاد و معدن ذول
 فیض شد بروضع خاص و این فیض مل متاخر گشت پس مل مجوسیه و دعوه بود به اصول
 بر دایم و با خلق و ملکات محمودین باز قلیسا از اعیان و حدود و مله یهودیه و دعوه بود به حدود
 و اوضاع مقدره و زنده بر منزل و سیاست مدینه و اعلا رله خفه و مله نصرانیه و دعوه بود
 و تندیب نفس و فانی الکول چون این همه مل و رحمة الله پس پیش تالی اعظم التیاد
 معدن ذول شرفیه محمدیه شد خلاصه بر دایم از مله مجوسیه اختیار نمودند و سلامه از اوضاع و قد
 مله یهودیه را مخاف نمودند و فانی الکول را بیغی داده اند و با قتال نزدیک ساخته
 بر کردند مجوسان همه مله محمدیه شد و بر افضل انبیا که اعدا او داشتند خسران گشت

ذلک تقدیر العزیز الکریم افاده دوران ایام که شاه و درانی و غیب الدول با فواج کفار و
 قتل بسیار شته و فوجی از ان ملونان در شاهجهان آباد مسلط بود و عماد الملک وزیر
 شخصی را که بنام سلطنت بر تخت نشاند و بود قیام می داشت و شاه را از تحصن ان
 ملونان در میان توپخانه و کشته شان تیری روی داده بود و در ان روز حکیم ابو الوکان
 کشمیری که از خدیوان جناب حضرت ایشانت در استکشاف مال کار جناب کرا
 مآب عرض نمود و جناب حضرت در جواب ان بیان ارشاد فرمودند که آنچه بخاطر فقیر
 رنجته اند انت که سر کشی شاه در مصالح ملک و تیر افتادن چپ و راست و تیر
 کار کشا و بخت تا تیر و یا یافتن چند گاه بسبب وبال خلنی است که بر مسلمانان کشیده
 من بعد تا شیر جدید از طرف ملایکه عالیه منصوب بر تخت دلی و وزیر سابق دلی عظیم
 و کفار میزدل بنده بعد از ان شاه تملایه شود و کار سلطنت بر شنجی و یکانت
 در تعیین شخص ملایه ای روزی مناظره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف فی فرمودن
 باز بر تخت خوانم نشاند ازین کلمه مفهوم نشود که بعد از اصلاح منظور نظر است و شخص
 مهور از اولاد ملوک باشد خصوصاً که بعد از ان گشته انتی پس بمیان
 روی نمود که کفار کون را با وجود کثرت عدد و عدد که الوت الوت بجمع بودند و
 حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و دهر ان شجاعت امین مقابل شدند
 و راندن قتال دست و پا کم کرده نه میت خورده رو بگریز نهادند کاهنم تر مستغفرت
 فوت منوره و دین فرار هزاران هزار بار ایوار شافتند تا که همه سرداران
 ان کافران بهم پیوستند و بقیه السیف از جهت غارت و اسر دلی عظیم دیدند
 و انرا که بر تخت نشاند بودند باز بخوس گردید و وزیر کنجیه در قلیات حب خیز

و شاه با وجود این فتح انچه در غوب خاطر او بود بران دست نیافته باز ولایت خود را باز
 بعد از ان شاه عالم عالی گوهر پیر پادشاه عالمگیر شهید در نوایی ملک پور رب
 برکت سلطنت جلوس نموده بطرف شایمان آباد که تختگاه موروثی است
 متوجه گردید و همدران ایام نواب زینة الملک والد شاه عالمی که بجانب حضرت
 ایشان در باب نظم و استداومت عرضی نوشت و در جواب ان ارقام فرمودند
 که الحی ظلمی که برود و آن رفت نشان که نشسته شرار می ان از افق تا افق رسیده
 امید قوی آنست که عدل الهی و شاد رت و من قتل مطلوباً فقد جلتا بولیه سلطاناً
 فلما بیعت فی الفضل انکان منصوراً متحقق گردانند فقیر بدعوات مشغول است و باستجاء
 مقرر شد و شش غیب مراد افاده فرموده است بلکه تدبیریکه صاحب امر را در دست
 سه چهار سال می باید کرد و تدبیریکه بعد هفت هشت سال مطلوب خواهد بود و نیز در گوش
 هوش و میده انشا الله بوقت رفته خواهد شد و همدران ایام که مقابله عکرمین
 و فتح کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شب شنبه ۲۳ ربیع الثانی
 در واقع و بید شد که گویا از جهت توفیق مسلین بر سر گین فکر مندی بخاطر است
 و ذکر میشود که مقدمه جنگ مدت کشید کفتم درین باب فایلی به بیم ملفوظات حضرت
 سلطان نظام الدین قاضی است از برای مال کشا دوم سر صفه این مضمون بر آنکه که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بجانب پدر شریف می روند کی بگوش مبارک
 رسیند که فلان کافر قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند که حق تعالی او را برین
 مسلک نخواهد کرد و اگر او مواجه شود من او را خواهم کشت بعد از ان فرمودند که توبیر این رویا
 خود واضح است اما بر حسب وجدان و جاهت اعتبار او از انست که امر کشت ملائمه

دارد

و داعی موطن ملکوت تا حال مقرب بود الحال بملا داعی نزول فرمود و ارجاع اهل عیالین
 قبول این داعیه نمودند و افاد حضرت ایشان مهران ایام باری باین خاک اسرار از نامه
 عنایت نمودند و در آن میانه ارشاد فرمودند که سیف مشهور شده است سیف
 اول بر کفاره لاسیما مرشد و حجت اغلب که ایشان ولی و یکتی بنیاد که گاهی مانند آن
 ندیده اند و بنیاد مردم هم غیر سیف ثانی بر شیده مرشدی و در هندوستان هست از
 دل و کتبت پیغمبری بلیسنه و جمعیت ایشان منتت شود و کان لم یکن شوند سیف
 ثالث بر خصمین از اهل رای غالباً مذبی ردائی بی غل و غش نی اصرار اعلال بر ایشان
 کشاده کرد و اصلها ثابت و فرعها فی السمار فقیر را قایم بالامر اعمال این سیوف ثلثه
 ساخته اند و در باطن داعیه و جلی بحبت امضا را این غریبه سماویه نهاده اند و داعی علی
 بانقول وکیل افاده در سنه اربع و سیمین بعد الالف و الیمه در شهر مبارک رمضان که
 قباب حضرت ایشان مدالیه ظنهم و رقصه بدان اعتکاف فرمودند در آن میان آنچه از
 خفای الهیه و کونیه و معارف اسرار شریعه و مقلد لایع شده بودند پاره را از آن کجب
 اقتراح و انجاء این فدویت کزین شرف تسویه بخشیده باین عقیده است این عنایت
 فرمودند پس تذکراتک انکالات و التماس و تیک الواردات بتحریر آنها این سال را
 زیب و زمینت می بخشید و هر مقدمه را بلا یکه معون میکرد و اند دل و دل التوفیق لایکه
 نفس منطبقه محض اگر صورت مبار قبول کرد پس شخص اگر شغل محض است
 که صورت افتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبق شده و با حول آن است
 پرگشته همچنان اول ظهور شمس تفتیق و نفس شخص اگر است و مثالبه او است
 شمس در وضع نفس افلاک و املاک و نفوس قدسیات این ظاهر شده است

لا یکه در شریعت سماویه کلام بر قدر فطره انسان واقع شده و در فطره انسان موقت
 مجرد محض نهاده اند چون آدمی را بر فطره خود گذارند خارج فهم کند و از خارج با و راجعات
 و با و را بر ماده و ماده تجاوز نماید پس وقته شرع مقصور است بر همین تجزیه که در خارج واقع است
 و از این تجزیه با سیم ما و را با او را بر یمن به و لا یشغل بکفیه مخصوص گشت و همین تجزیه حاج
 نور است مجاز به انوار و کشفه لا حرفت سحاب و چه ما اشیای الیه بصره من خلفه ترقی نفس
 انسانی با اعتبار گردش احوال جز این تجزیه تصور نیست اما ترقی نفس انسانی با اعتبار فهم
 و عقل مجرد محض نیست لیکن با سیم عین همین تجزیه نه بود و اسطر ان چنانکه توحید یک قرآن عظیم
 بیان فرموده است توحید عبادت است اما غیر همایان موفقه باری سبحانه که در قرآن عظیم
 همین شد موفقه همین تجزیه است لا یراقوام خواستند که معرفت را مجرد محض منطقی سازند
 و ان توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطقی سازند در جهل ابد
 ماندند هر که دور اندازند و دور تر از چنین جیده است او مجور تر لای چنانکه صورت انسان
 با فرس که در ذهن ما حاضر شود و دو وجه دارد بیک وجه بجهت وجود الوجود الحاقی که نفس
 نفس نامیده است غیره لون بسیار محسوس و بوی دیگر وجود ذی انسانی و فرس است
 حقیقت انسان و فرس قطع نظر از این مدرک و از ان مدرک همین صورت بر آمده است
 و ان دون صورت خارجی است همچنان درین صورت جلیله قحیمه که نفس منطبقه فلک
 اعظم قبول کرده است و دو وجه موجود است بیک وجه کمال نفس منطبقه فلک است
 و بیک وجه وجود مبدا اول است عارف را ازین تجزیه و نوع موقت منشعب میشود
 صوفی و حکیم میل دارند بوجهی که مانند وجود ذی انی است و طایفه دیگر به سفلیه و نفوس است
 ان نیت در حرکت انطوائیه خود همچنان در موقت تصویر خود که متغیر بر حرکت انطوائیه

مایل اند بطرف بخند و خدا موجود خارجی نظیر شریعت نیز مایل است بهین وجود خارجی بر طبق
 طارایع و ملائکه علویه و سفلیه و قوس قدسیه انبیا و قدسیر لایکه در حدیث آمده است
 که مردم تسلل خواهند کرد تا آنجا که منید که خلق الله خلق من الله و درود ایی آمده است
 که شیطان و کوسر خواهد انداخت خلق الله خلق من خلق الله چون حال با تجارسد باید که
 ازین مقادله خاطر را باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
 حل و عیا تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بان متوجه نشود که این تجلی
 در کدام موطن است و مطلق اشارت این تجلی که ام حقیقت است از حقایق جبروت
 و برای تجلی کدام استعداد تجلی شده است که شغل باین فکر طاوت می برد و طیفه
 وقت است چنانکه بنده کتاب توحید بعضی کتاب می باشد بیگ را ملاحظه می کند
 که از چه ساخته چگونه ساخته و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بذات
 بخت شود و تجلی را بمنزل عینک خود سازد و تفتیش احوال تجلی یافته لایکه در نظم
 قرآن عظیم که الله نور السموات و الارض نکات است باریک یعنی الله که ذات صرف است
 با تجلیات خویش و بالاولان جدوت خویش نور آسمان و زمین است یعنی این نور تجلی
 های حقیقت و صافی است مکشف نور السموات و الارض هو الله زیرا که در خارج اولی
 الله بود بعد از ان نور السموات و الارض کشت پس ترتیب خارجی را برایت که روند
 مثل لوز و کشکوه فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات و الارض است
 مثل فیله است روشن که شمع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیط که در وسط
 شخص اگر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است یعنی خود المصباح فی
 زجاجه مکشفه کشکوه فیها زجاجه مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

باسماوات وارض و شجر کردن این نوزده افکار سماء وارض را با شجر و شمس
 و کواکب الصالح فی زحاجه تمهید کلام است و قل در بیان شجر ندارد و لای این شخص معین که
 زید است یا عمرو تو بر تو است یک طبقه لم است و علم و طبقه دیگر نسیمه یعنی روح
 هوایی که حامل قوی است و طبقه سیوم روحانیه است که از قوی سیارات بهم آمده
 و در سطح نفس منطبقه عالم شمس کشیده چون نفس کل بصورت این نفس خیر برآمده
 بقالب این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از او در شجر میرود و طبقه لم و علم متلاشی
 گردد و نسیمه و روحانیه فلیک باقی ماند اگر نسیمه قبول حکم روحانیه فلیک با حسن وجه نمود در عالم
 برزخ جنت رحمت غیر مکتوبه با اعمال ملکه بجهل سعادته و کاکب ظهور نماید و مبداء صورت او کند
 در این نفس عالم مثال چنانکه شما این بحث در اعلاکات سابق نوشته شد و اگر نسیمه
 قبول حکم روحانیه با حسن وجه نمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید و ملک الممتنه
 الی او شود و ما کنتم قائلون ملکات راسخه و اعلاکات که شمس ملکات است بیشتر متماثل شود
 کو با عجب الذنب در حدیث شریف مثالی است که ضرب کرده شد برای بقیان
 نسیمه که حامل قوی ملت اصلیه انسان تواند بود یعنی عقل و قلب و نفس اگر نفسی اجزاء
 بدن لمی و عظمی باقی است و خیال نفس با و جسمیه است و در محشر همان جزو اصل
 تکوین جسم انسان در معاد خواهد شد و اگر باقی نیست بهر جزوی که جسمیه است
 همان جزو اصل تکوین جسم مادی خواهد شد غرض از تعلی نفس پان بدن تکمیل
 تصفیه نشانه است زیرا که نشانه تقاضای کند مثل ملکات و اعمال که در وجود نفس
 فورفته است مثل دروغی است که شاخهای او بریده باشند و اصل تنه باقی است
 و وقت بر مع قوی امیه او حرکت بی آید و مبط همان نفس نباتی که بوده است جمع

امواج دردی

اجزای او نور قوی خواهد بود لایزال است مجید رابع صاحبها الصلوات والتسکات
 مثل مرغی تصور کن که آب باران ببال آورد و او را بعد ساعتی از خود نفوذ کند
 یا مثل دریا تصور کن که باد لایزال مخالف صورت امواج نماید بعد ساعتی طبیعت
 آب آن همه امواج را مثل شیشه سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت مجید
 سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای احوال خود ایشان بوده مقتضی اصل ملت
 بعد از آن تقلید هر فرقه شیخ خود را آن حکامه را دو بالا ساخت آب بارانی بر غی
 رسیده است یا امواج بسیار از سیوب ریاح شوله شده است اصل ملت در صدر
 افشاندن آن رطوبات است و برهم زدن آن امواج آن افشاندن را او ان برهم زد
 بحسب ظاهر بنام من ضعیف لبته اندم صر مصلحت را نهی بر اموی صیقل است اندر درین
 دور را و عمل بر موطاست دیگر کار ساختن تخریجات و اکتفا یا آنچه از ظاهر حدیث نزدیک
 دانند و لغت عرب می تراود و درست بازداشتن از انکار رویه دانشمندان و همچنین
 را وقتی درین زمانه رحمت مکاشفات صوفیه و اشغال و او را و ایشان است در دنیا
 ز فارغ و سه گز و پویا و پویا و لکی بر زرد و دوشکی : انچه بس بود جمالی را عاشقی
 زنده لا و بای راه و فلک بی ایقانه التي وعدت لی خداوند که درین مجاهدات عظیم چه
 پیش آید ز کار غم شک این که خون عاشقان بریزد من و ساقی بهم سیریم و بنیاد
 برانندایم ای مصلحت کلمه که ازین نکته نقطه بسیطه برای اصلاح عالم بصفت شعاع و در نزد
 در هر زمان شکل دیگر دارد و یکی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صقیل و جسم کدر و با
 البیت و باقی المجمع طبقات مختلف دارد و همچنین شعاع آفتاب حث در عالم طبقات
 مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن شعری حق است و نازل از شعاع آفتاب حقیقت

دکتر علی
رحمته علیها

لیکن عالم شبهاست منزله و مرجع و غیر ایشان پر شده بود و قوم بان شبهاست
 الحیان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان منوع و موارضات خود نکست که
 الحیان را بر هم زد و تحقیق فقها که قبل جمع احادیث بدان بودند نیز قی است و نازل از
 شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بدان جمع نشده بود اگر قوی این جامع
 پدید میشت نذر و زهره پر قسم میکردند و قضایا پر قسم فیصل نموند و دوع ایشان و تقوی
 ایشان در کدام پیکل بتین میشت اشارات و وحدیات صوفیه نیز قی بود و نازل از
 شعاع حقیقت لیکن مرد پر قسم اگر نکند تو نم کند فی مشغولی خود بان اصل ادا نموده باشد
 چون در بار حقیقت امواج خود را در هم شکست صورت دیگر ظهور نمود و چون بان شکست
 رسی کان داشتی سوپ و فرعون دارند اشیا لایکه در حدیث شریف آمده است
 الانصار جوعلات ابوم واحد و ما تم شیء پدر واحد مصطت کلیه است فرو آمده از نقل
 بسیط و علالت شیء است و محال که شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
 جوعلات اند وین منقول از حضرت سرور انبیا علیه الصلوات و التسلیمات پدر ایشان است
 و اوضاع مختلفه عالم که متقیه نذر و اسایب بیان شریعت محمدیه و گفت قوم از شبها
 زلفه تواند و علالت شیء لایکه خدا تعالی در لیت رسل از انزال کتب اراده کرده است
 صلاح عالم در اصل اصلاح عالم حاصل می شود با تفار علوم حق و غیب بشهادة لیکن
 در بعضی احوال شبهاست قوم که ناست از افکار رویه علمانی می باشند سده باب القیاد
 نفوس ایشان مر علوم حق غیبیه می کنند ازین جهت رو شبهاست ایشان مطلق
 بالعرض کشت و واجب در مثل این حالت و هم شکستن الحیان قوم است شبهاست
 روی خویش خواهند منع باشد خواه بمقتضات خطایه بعد از قرآن عظیم نما صمدان

جان معصوم الله از انزال کتب
 و قرآن کتب

بعض مقدمات خطابه چنانکه خراجه را که المایه نبات اند میفکنند مخاض کرده شد
 اکمل اند کرد و الاینی حالانکه اگر نقص کرده شود بتیریه ایندین ورجلین و گفته اید که نبودن
 یدین ورجلین در شایه غیب است اثبتون لکم البیدین والرجلین ولا تثبتون له البیدین
 والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاس باید کرد اصلاح عالم که بنایت انبیاء علیهم السلام
 مجددین ملت را نصب افته اند اگر بمنوع سخن فرق نماند در هم شکسته شود و این
 بررد آن منوع قیاس در نباشند لاچار بنا بر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
 و همچنان فقیه چون فقی برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استنانات و تحریکات
 که مرضی نیست در آمده باشد اصل تدبیر بارکان اسلام و اصل اجتناب از کجای
 و توبه اصل فیصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفای نمایند و صل تمیز و مرضی
 و غرضی موقوف بر مجدد و دیگر میگردانند سخن مجددین در تبری از خطا و غلط فکریه
 چون سخن انبیاء علیهم السلام معصوم هر سخن وقتی و هر گاه مکانی دارد و همچنان صوفی
 چون طریقه برای قوم مرتب سازد هر چند با نفع مکاشفات را با مقامات سکوت
 مشبه سازد و بعضی اشارات را که از غلط و کار زده با مقام متولد می شود و بعض
 معارف و مدته وجود و تشریفات حسن که از غلط نظر حکمی با دوام ذکر و انفراد است
 بجانب غیب متولد می شود و اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
 الی الله و اصل مقامات در ضمن این تعلیقات حاصل است لایزال اتصال که معارف
 انرا قصد میکنند انس و سرور و انجذاب روح است یا کشف سر و معرفت او در
 وقتی از اوقات اگر سر از کار خود بازماند انس در روح باقی باشد نفس شریق
 ی کند چیزی ازین انس اگر عجب در وی غالب است تخطی خواهد گرفت و اگر

عجایب نیست در هر چیز از لذات حیة سروری و آنست خواهد یافت می در
 سبز که در اوراق شجر می بیند و در اصوات نوزده که می شنود و در وسعت بزم که
 مشاهده می کند آنست و سروری جدا جدا ادراک می نماید و اگر شبهة خفیه نیز درین
 اختیار شریک شود بدین صوره اماره دهنده نام خواهد و این است سبب اشتغال
 بعض عارفین بعض از شیاع مذکوره لایحه تقیض کنندگان از تقاسیم وجودی است
 کرده اند و تبریقی قرار داده اند گفته نوع للانواع انسان است و بالاتر از وی حیوان است
 و بالاتر از وی نای است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر هر چه است
 در همین سلسله داخل است و آنچه مقیض اینهاست وجود است و ربادی عالیه خیران
 راه است نایش از آن مذکور کنیم اینجا حیوان جنس عالیت تحت آن حیوان است
 و ثور است و دوس و سیاه و بهائم و سیاه و حمام و عصفور و دیگر و بط و بوا
 و حیوانات فرقیه و در حیوانات بحریم همین تفصیل است یعنی ثور است و دوس
 باز ثور جنس است شامل گاوانی و گاودشتی و گاومیش و ابل و بزایی و بز دشتی
 و جان و آب و کوزن همه شایع دارند و ثور را کنند و ذات الصفت باشند و محل
 این فرقی بر یک اینی صبر کنند و در جنس است شامل اسب و خراپی و خردشتی
 همه شایع ندارند و ثور را کنند و ذات اینجا فرما شدند و سیاه بهائم جنس است
 شامل شیر و یوز و کرک و سیاه و گوس و سیاه طیر جنس است شامل بلبل و موز
 و باقی و دما و حمام هر چه بدرد عیب کند و عصفور هر چه مقتضای صفت و صبر زنده
 دیگر است که غذا را و حیوانات فرقیه و دیگر و هر چه زمین کافه بماند و دوس
 و قریح و دیگر همه در آن داخل است و بط هر چه مایه العاشش باشد بعض شبیه

در یک و بعضی شبیه بحام و بعضی شبیه لعصور و بعضی شبیه بان جنس که حیوانات و
 غذا کننده غراب آنچه مخلوط باشد همچین نبات هم اقسام است الجود و آنچه بدان ماند
 از ان قسم که شکوفه ندارد جنس است و تنوع و سقوط و آنچه بان شبیه باشد جنس
 و آنچه بر زمین پهن شود مانند مالش جنس و آنچه ایستد بر تنه خود جنس عیا در القیاس
 و در هر دو جنس مخلوطی پیدا شده است هر جنس را ازین اقباس رب النوع
 علیهمه است و مخلوط ملونست که رب النوع ندارد و ترتبیت ادب است از محضرت
 صلی الله علیه و سلم سوامینه من الصلوات را تفریر کرده اند شورش و نور غدر جل منیه
 و النور الاثیری و لیست مرصد ریس باعتبار رب النوع این اشیا را و حدیثی باید داد
 نوع باید گفت ما جنس واحد اجمال این وصده چنانکه غیر ان می کنند و همی ندارد و اما
 در تقاسیم وجود و اصل مستقل است یکی تمایز جنس عیا و مراد ما محتملی است
 که بعد نظر بخواص می تواند موجود شدن تحمل صرف غیر مستند و قوی این همه تمایلات در
 باطن وجود منسلط باشد و مایات برآید و برای هر مایه چنانکه تفریر کردم رب النوع
 الیساد و محل عرش کونین نمود و دوم تمایلات مستند الوقوع قوی کو اکب این نسبت
 که محتمل اول اصل مستقل باشد و محتمل ثانی از قبیل تمیز اضاف از یکدیگر چنانکه انبیه با
 مجازی انبیه و بیکر بگذارد هر چه درین انبیه باشد در ان انبیه ظاهر شود و هر چه در ان انبیه
 باشد درین انبیه با نفاذی باطنی همچنان معاطه در میان این مایات و مایکل مستند
 قوی کو اکب محقق شده است شلا سباع طراز میان ایشان چیزی منسوب است
 شمس و چیزی منسوب است بریخ و چیزی منسوب است بر مره الی غیر دلگ تا آنکه
 در میان افراد ان هم اصل مایکل قوی کو اکب متاصل است لایه شبی

میل تو به مبار و اضمحلال در همین نقطه بسیط محسوس شد بعد از آن دیده شد که خصوصیت
 این فرد را حذف نموده فردی کلی از قوی کوکب ساخته و آن فرد در سطح نوز که کردار کرد
 میدانست منضم شد افاد و رایجی که شاه عالم از طرف پشه می آمد و نجیب الدوله را
 با فوج حش مقابل بود حضرت ایشان باین خاک رسر از نامه غایت بخود باین
 عبارت بیت کا زلف تست مشک افشانی اما عاشقان به مصلحت را بهیچ برادر
 چنین نسبت اند: عجب باجاری واقع شده و فوج مسلمانان هم آمدند و در میان ایشان
 نناقت افاد فیرا در میان ایشان حکم ساخته و تمام اهل سموات و ارضین منظم است
 که این حکم به حکمی و رایبه از ما حکم کردیم که صوبه و سیاه و کبریا از آن فلان باشد حکم که جهاد
 کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نموده بنویسیم فی الدنیا حسنه و الاخره الاخرة خیر و از حدود
 پشه تا لوی الا با د تا ما لوه تا مار و از تا کواکب از آن فلان باشد حکم که ابا و ابا و پادشاه
 بودند و در سرلشت ایشان سلطت توارث نهادمانه و غور آن سلطت منوع
 نکرشته به طریف لایکه و ارجح و غیر هم گفته است حسنت زهی عدل که تو کردی من لم یعمل
 حکم که اولیک هم الطالبون به فلک گفت حسنت ملک گفت نه و قضا گفت کیر و قدر
 گفت ده: لقول قوی با و استغفر الله من جمیع ما کره الله و الحمد لله رب العالمین افاده شده
 دو شبته ۳۲ و یحیی سته ارشاد فرمودند که دره افق دیده شد که کوبا از خانه خود بسبب طالی
 برآیدیم و حضرت والده که مکره قدس سراد جمال گرفته اصلا راضی باینستقال فقیر از خانه نماند
 هر چه با ایشان تیب نموده می نمود که بخش و طلال باعث برآمد از خانه بنیت زهره که
 این کار دیو الهانست اما چید روزی بکده اربیده که از خانه بیرون بکده ابریم درین تمام غیر
 از حضرات حشیت اشیاء شیخ عبدالوہب و اشیاء شیخ کنگو و کس الله سر ابریم و حضرت

شیخ محمد و شیخ عبدالستفان سره نیز بخانه باید رفت و بجای دیگر انتقال
 نباید نمود بهم ایشان عذر کردم که طبیعت ما از آن قبل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
 خانه نماید چنانچه اقبال این حرکات از بی عیب حاصل میشود اما مثل آن مکان نباید کرد لیکن
 معذرته مضبوط باز کرد و ایندند و خانه رسانیدند و در حضور بزرگان چشت دیدند
 که سرود میشود محمد این گفت که در اینجا محل سرود نیست و با چیزی در باب منع و جواز سرود
 در آن مجلس توانیم گفت که ادب آن بزرگان از منع بازداشت و تحریر جواز نیز
 بزرگان جاری شده در همین اختلاف فکر یافت بآن افوه بر خاطر گذشت خواه
 عبدالحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضایعت ایشان نمیشود از بارانها باید طلبید
 قریب چهار صد نان کوپا فرمایش کردم و بیدار شدیم باید دانست که ظهور این واقعه در آن
 ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدنه اقامت
 نمودند بعد از آن ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبدالرحیم قدس سره رسید
 بنابر خواه عبدالحکیم مکرر کوپا الهامی شد که چهار صد نان از باران خرید و بزرگ شریفشان
 برده بفرستند بخود فاده خواه محمد این نقل کردند که در مشوره دیدم که صاحب دلی
 مدخله امیر فربانیه تجریر ضری از مقامات و کمالات فاضله خود و بنده از اقدام باین امر علم
 القدر استقامت خود را فاضله و مودعه است که از کدام باب باید نوشت و نمودند
 بنویس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید ادم خوری بنویسم فرمودند
 انهم بنویس و بمن این حکایات فیه شد که سخنی از مقامی دیگر است دیدم لطف
 خاص نقاضای مکان خلوتی می نماید چنانچه طرفی شوق شدند و غلام را عقب عقب
 خود همراه بردند تا بجای که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را مضام

انفسه الکرمه کویا پی پوشند و بجایب دیوار متوجه شده میفرمایند بویس که بی عرض انحضرت
 صلی الله علیه وسلم هرزبانی کی پیدا می شود مراد از آنکس در وقت نفس
 خود را بیدار ندانم و آنست که از مقام مجدی و دره ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
 بتولیع کلام فهمیده شد که مقامی فوق مجدی و معناده بود و همچنین چندین بار دیگر نیز
 مشاهده لطف و محبت فاض در حق خود باین ارشاد رات شب رات اتفاق افتاد
 و الله اعلم بحقیقه الحال انوار باری حضرت ایشان بعد از مکاتبت عشره تحریر فرمودند که عزیز
 القدر من این واردات از قبیل مکاتبات نبود که شرح آن توان کرد بلکه از قبیل مآلات
 که بحر تر توان گفت و مجمل است که جاربضه در بعضی حوادث کون مستی آورد و شرح
 آن مستی خیران مستی توان گفت بچند بیت و ربایات گفته کرده شد قطره که با و دارد
 این حرف از قیفا که راه که فل عالم قدس است انکار و قبول او ندارد و باطنش
 از خویش انیه صفت ربی که طلسم حیرت آمود است لیکن و فصول او نه شعاع انوار
 از راه این روزن همی ریزد و بخیر این نکته توان است مضمون و وصول او به حجاب رسا فرود
 ز خالی ز سلح بحر می شود و وجود او نمودار شود و حصول او: والسلام افلاذیکم الوالدین
 که یکی از معتقدان راسخ الاراده حضرت ایشان است نقل کرد که پیش از حصول اتحاد
 اراده با ستانه کرامه و رضام دیده شد که دو دروازه کلان هستند متصل الاصلح بینها
 بیک دروازه نشان می دهند که از آن حضرت موسی کلیم است صلوات الله و سلامه
 علیه و آن مسدود است و دروازه دوم را شامعه می نامند که از آن انحضرت است
 صلی الله علیه وسلم و از آنکه گشاده اند چون گشاده شد دیدم که حضرت ایشان
 درون دروازه اند از انباز زیاده و بی اعتقاد و سرخ این مبه علیه دلست بی شد و الحمد لله

علی دلت افاده باری حضرت ایشان به نیاز کل خان که از طرف نجیب الدوله بهادرند
 چند از پرکانات می داشت و بنجای حضرت ایشان ویرا روچی و اعتقادی بود و اقام
 فرمودند که شکایت نمایان شد که درین پرکانات هستند در ملکوت مکرر است از
 تدارک باید کرد اگر چه بعد چندی است که این هم خواهد شد و می این می بخاطر اوقات
 پس بسیاری برینا که بعضی رعایا از پرکانات فریاد شحیف از نمایان او پیش نجیب الدوله
 برد و همان می سبب مواخذه و بموجب عزل او از خدمات گشت افاده حکیم ابو الوفا
 یکبار کاغذی به خود که باره از آن جاری بود به نیاز کل خان داد و آن نجیب الدوله دستخط
 اجرا بقیه آن گماند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان بوضوح تملک بسیار کرد
 نیافت هرگاه دانست که کم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شمارده باشد
 و می جیران ماند که چه باید کرد این پسند بود کم شد مضطر شده این ما را از بنجای حضرت
 ایشان عیض نمود و اضطرار نمود ظاهر کرد حضرت ایشان هان وقت دست مبارک برد
 علی کرده و شک زدند بعد از آن نیاز کل خان را ارقام فرمودند که آن کاغذ را بیک تقص
 کینه پس خاندن کو با رحمت و جوی بسیار نمود و نیافت بعدین حیرت بود که شیخ گفت
 که یک کاغذ در بنجی افاده بود ما را برداشتم چون جلسیدند همان کاغذ بود که از آن جیبند
 افاده باری حضرت ایشان لطیف مخدوم محمد معین تهمی که یکی از علای کبار صوفی ستر
 بود و از معتقدان در سنخ انقیده حضرت ایشان بزبان قلم گرامت رقم ارشاد نمود
 و بزور اجل شان تنبیه نمودند که میخ الهی درین ایام میرسد وقت افاض کوس
 رحلت است است که خود را بر بنی که از شیخ ابو القاسم قدس سره گرفته اند بیا
 و از تفصیل اسرار توحید و اندوخته میرنگاهای آن خود را کشیده در توحید اعظم

که بوقت شیخ الکبر بحقیقه محمدیه مقبره می شود مستوفی بایستد درین ساعت برهن کلمه
مجلسه اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بخبریه مایه نگه داشته
که مخدوم مذکور رخت رخت بجهان برست و معنی آن کلمه مرمره بر مکان واضح
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا علی که بنظر در آمدند نسبت ایشان این
بیته مجوسیه یقین و تکین و تقیم است و اینها نشان محض داعیه الهیه و الهام فوقانی
می باشد بی آمیزش با حسی سائیه و خواهش طبعیه افاده محمد جواد نقل کرد که از صاحب
حضرت ایشان صحیح بخاری استفاده می کردم قدری قلبی از آن مانده بود که رمضان پیش
آمد و بعد انقضای ماه صیام ما را قصد وطن بود روزی وضو میکنایم که بخاطر خطور کرد که چند
خود از بخاری مانده اگر درین ایام صیام تمام میشد چه خوشی بود اما از اظهار این امانه
حیا نمودم ناگاه حضرت ایشان سر مبارک برداشته فرمودند که بخاری خود را در رمضان
تمام کنی پس بستی شروع شد و قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
شمار کردم معلوم شد که ازین مقدار دس در رمضان تمام نخواهد شد بدل گفتم اگر وقت
دیگر هم می شود روز و فلان کرد و باز با وقت توجبه شده فرمودند که اوراق بسیار مانده باشد
وقت دیگر نیز می خواند باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
بسیار منفعل گردیدم و ادم شدم افاده شیخ عبدالعزیز صاحب کشف الصدق حضرت
ایشان نقل فرمودند که بخاری در رمضان از جای یکصد روپیه فتوح شده بود
حضرت ایشان خواستند که ازادر کار سازی انعام و مساکین صرف نمایند
و از اندرون محل خرج آن بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که چون حق سبحانه را بیایزای ندانیم و بواسطه آن چیزی عطا می شود از ابراهیم و عیال

قد راجع است

خویش مرث بی گنم و وقتی که بیا و بای بی خوانم و بدان جهت قوتی بی آمد امر از فرمودها
 خیر می نمایم و این علیه اینان قبل است قصه بر غنچه رحلت فریاد است که حضرت
 ایشان بزبان غیب تر جهان از شاد و مژگونند که شخصی از افراد کنایه از دانت منع
 کمالات خویش فرمودند بین عمر خود معلوم نمود که نگاه و منع خواهد بود پس بکنار ویرا
 رضی صوب روی نمود و در آن میان مشاهده کرد که یک قابی است لکنه و بوسیده
 و از آن یک درشته از هم وا کرده و ذره و ذره ویرا تحس و تقصص نموده از آن یک جزو
 صیرغانه براق که در روی مرآت رآمده بود بر آورده بر بالای گوشش اشخص نهاده
 و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر فرمود که تا بشت رسید و این زیادتی از جهت
 زمره بود بعد از آن بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
 ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا و فرموده قرار دادند زیاد کرد ایند و یکد سال
 از شصت افزون کردید پس بعد از شاد و این شرف جوان هر ده سال گذشت و سن
 شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقعه دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
 ایشان که در شاهجهان آباد است تشریف آوردند و ثبات خود از بدن مبارک
 خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد از آن در آنجا یک سجده عالی نو تیار شده و هم
 ایام حضرت شاه اهل الدبشی وقت تهجد نشسته بودند از غیب او از شنیدند گویا
 که کعبی می گوید که احسان الله را واقعه شد پس از یمنی متوحش شدند و سخت
 تئیس داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صفت بود پس حضرت ایشان
 باده شعبان سنه مذکوره مجاوره مهووه در قصبه بدانه اعکاف از بعین نشسته و در
 بیان ریاضی مشفق اقیما فرمودند چون هشتم رمضان رسید و در باز و روی عارض

کردید چنانچه بپاقت ساخت پس بفرود آمد خلوۃ را موقوف نمودند
 پس بعد از آن در زوایل گشت باز خلوۃ اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
 نمود باز از علاج در و مدفع گشت اما شتهای ساقط گردید بلکه مطلق ماند و هر آن نشانه
 صلابه برقم معده پیدا شد و نفس عارض گشت و صورت کور و انقباض روی نمود
 و در پی مداوۃ ان افتادند پس گاهی در آن عارضه تحقیق نمی کردند و همیشه باز در پی میزدند
 عود می کردند و مشاهد این حال بر جمیع قدوسیت کیشان خونی و اضطرار بی عظیم مستر می
 گردید پس غیری از عقیده محمدان انجاب که در حبس مهارتی تمام داشت ارشاه
 جهان اباد رسیده بمعالجه پرداخت در آن ایام روزی ارشاد فرمودند که اشپ
 از آیات تراجم و تخاصم اسباب علمی فرج نموند و دیدم که در میان انقطاعات و منقبضات
 حیات را تراجم واقع شده و تخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملائیسایی باشد
 و این خاصیت ندرت نصف شب بود بعد از آن اسباب بقیه و رخصت غالب آمدند
 قصایا بقار با فضل نازل شده اگر چه مدت بتمام معلوم شده اما اذن بالجهان نیست
 بعد از آن ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم در میان اطلاق رفیقه و حمیده هم
 تخاصم واقع می شود پس گاهی یک رفیق انفای دیگری بالکلیه میکنند و غنی یکی اجمال علم دیگر
 را سد نماید یا انفای ثلث یا ربع آن تخاصم و تراجم صورتی که کیفیتی پیدا می شود و قصایا بقار
 همان کیفیت نازل می شود و ان صورت کینه مستقر و مقام ان شخص بی باشد و انچه در قرآن
 مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشاره همین تخاصم اطلاق است و تمیل و تشنج ان
 و بنده ان امام ام المومنین و والده حضرات صاحبزاده نام فرمودند در خواب دیدم که گویا
 مکانی است عالی و در آنجا ما نشسته ایم و شخصی بلند بالا را می بینیم که لباس سبز بپوشیده

در بر دار و روی مایا پس است و غیر ی دیگر که بصورت معلی در همان مکان
 در جای نشست می آرد و گویا در آن اشاف زنده غیر عبد الله آمده الی ماده ش پس
 الشخص که در مواجهه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برقت و الا نه این
 پیر را خود تربیت میکرد پس ما این حرف تلخ شنیده نهایت تفت شده گفتیم که
 هر چه می گوئی آیا خانه ما را بر آ و می بینی و یا این را خراب می بینی و می بینی که در چار خراب
 خوابیده و چرا بر آ و خوابیده رفت ما بر خفا مثال این سخنان شدت و غف میگویم
 وی بچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال و این
 مردمان از وین را نظر باید کرد و باز وی گفت وین را چه قدر است این عزیزان را چون
 در آن عالم میروند و چه چند هست با بقا وین می باشد پس بدین آنها گوید حضرت
 ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول توجه شده نزدیک وی نشسته
 و با اولیا سطح سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا میگوید که اکنون که حضرت ایشان
 با او ملاقات کردند چه موهبی مصالکی خواهد شد پس ازین خواب چون بیدار شدم نهایت
 توبس می روی آوردم و درین رویا را بر حضرت ایشان عرض کردم و قبیر این فرخواست
 نمودم حضرت ایشان در آن وقت سلوک فرموده روز دیگر فرمودند که ملائکه ملکوت
 و ناموت که توکل حیات و موت را در ظاهر عیا قرار یافته است پس تفسیر این پنج لغت
 بعد از آن تفسیری ارشاد کردند که موت صلی چند وجهی باشد بعضی از او کمال را پس
 انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بآنکه بعضی کل و رتبه خباب ختمه را بکمال حال ختمه
 بعد انتقال ازین داریاتی بود و شب بجناب دنیا و توحی میدهند بچند بعضی امور این
 عالم خفا نه پنهان و در همان ایام وقتی بصافه آمده ما از استاد فرمودند که مسیت و سج

برای تربیت شما را داده اند پس چون مرض شداد گرفت بحسب شهادت
 بعضی خدمت ایشان ششم و بی بی طربش اجماع آباد بهنفت فرمودند و در آنجا
 جمیع الحاضرات شدند و هر یک موافق ادراک خود تفسیری بیان کردند و آنی مقرر بود
 بعل آوردند اما فایده معتد بها بر هیچ یک مرتب نمیشد در ایام مرض رفت قلب
 بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرف و کلام از باب تفاق بر زبان حقایق
 ترجمان گذشتی گریه انیمائی مستولی میشد و خود را بر ور ضبط نموده سخن را تمام نمیزود
 و مصداق قول شاعر که در مناجات گفته است کرامت کن دل نازک چو ششم
 که گریه می بخند یا شد داریم و مشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت
 می کرد و همدان ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجیه بیارالدین نقشبند
 قدس الله سره و غیر اکثر اوقات در نظرها مثل می شوند و هرگاه که اسباب دست
 میگیریم یا چیزی از قسم طعام پیشش ما آرند می بینیم که ایشان حاضر اند و در آن باب
 اهتمام می فرمایند و همدان ایام محمد بیگ نام شخصی از اهل نادان که مرید انتخاب بود
 شبی با بیای حضرت ایشان عمر میگرد و در آن حال ویرانقه گرفت و در آن میان دید
 که حضرت امیر المومنین عیسا کرم الله وجهه نزدیک سر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
 که روانه شوید همان لحظه بیدار شد و بجا نجات عرض کرد که ما چنین دیدیم حضرت ایشان
 فرمودند که اری تشریف آورده بودند و همدان ایام روزی حال مزاج مبارک
 ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
 و نفس نبات تنهائی و سرشته نمود و در آن وقت همه را خلق واضطراب کلک گرفت
 و حکیم هم با یوس شده که بر کفان برخاست و در آن حال حضرت ایشان همه حاضر

تی و تسکین میدادند و میفرمودند که از قدرت الهی ناامید نباشید و سبب باشد که
 ازین حال آفاق بخشد و دوران وقت برین بنده حالت اضطراب را ملاحظه فرمود
 ارشاد نمودند که بدو ایشتمی که ظل کیست و فارغی که در دینی کز زیستی و بوی یاران از
 نهایت قلی اتماس نمودند که این شامت کنگان ماست از یک که حضرت ایشان
 پشت پناه بیا شد این تصدیع ذات ملکی ضاعت مواضع آن است این حرف
 استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریت می باشد باز ارشاد فرمودند که
 اری گاهی مسرکه خانگی یا مصاحب مجلس هم واجب مواضع یکی از دیگری می شود که
 در صیبت نبوی یا صاحب الصلوات والتلیات دارد شده که با بال ماست
 لایکبون الوضو فیلس یا صلواتی ایشان ارشاد همه حاضرین در نهایت تعجب
 افتادند که در چنین حال کلام باین چنین موفت عامه مقدم و بشریت و در افوت
 بعین فرزند حضرت ایشان میان می صاحب غایه اضطراب میباشند و مردمان
 ایشان را اشکات می نمودند حضرت ایشان باین بنده خاک را توجه شده ارشاد
 فرمودند که چه کنید که درین امر هر چه بار است بر هر یک ازین پنج برادران است غیر از
 پوشش من پس ازین کلام ارشاد و نظام ارشاد فهمیدند که ایما باین معنی است که بعد ازین
 هر چه برادرستی از خلافت اند پس بعد ازین با و امراج کرامت استماع انجذاب آفاق
 گرفت و در آنوقت روزی شیخ عبد الوهید که خلف الصدق ظاهر و باطن حضرت
 ایشانند و صفی بنی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم متعال
 نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل السیغی برادر خود و بسنی رفیع الدین بودند
 پس ما برادر شریف الشرافات شوه برومانه شان می تاشیم پس راه حقیقت

برگشته شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب از تحال خویش فرمودند باز در این
 اوقات وصت روزی فرزندان کرامی را به شایسته فخر و افتخار و شایسته عذر و
 صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد را سستی مع الله مانند نسبت شاه
 حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برقت خواهد شد و نام خود را ملا علی محمد است
 و نام رفیع الدین ابوالجایب یعنی تسبیح فاضل و بی را باشد که هر چه از زبان او بر آید صورت وقوع
 کرد و نام عبدالقادر عین الحق که حقه الله را مال با نوبی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبدالعزیز عرض
 نمودند که ایام ازلایت خواهد بود فرمودند می فهمید که حقه الله جابر الهی می باشد در تمام مراد
 قلبی الحمد و در یک از ایشان اثار این اشارات ظاهر و باهر است و چون سخن منم سر شد
 و سببین بعد از آن و المایه رسید که از عزت شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
 وقت صبحی روز شنبه میرزا جانی جانان که از شایسته شیخ خواجه نقشبندیه احمدیه اند بایاران
 خویش بجاوت آمدند و خلوت ساختند که بخرید کس از مخصوصان که این بنده هم طبعی
 بود دیگری نبود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم بمان صحبت ماند بعد از آن چون
 مجلس مراقبه منقبت شد و فرار حضرت خواستند از اوقات حال مزاج شریف
 متغیر گشت پس از آن اما فانا اثار انتقال ظهور نمودند تا که وقت ظهر همان روز ظاهر روح
 پاکشان بجا آمد کس بیرون نمود و بر رفیق اعیان پیوست نسیم ان مادی زمانه رخ اندر
 نقاب کرد و زین شیوه جانان چهار احوال کرد و در روزگار عمر نیکو است این چنین بین
 صبر غمی که دل و دیده آب کرده هر کس که نا بهایی جگرایش باشند برب شب را تمام روز
 قیامت حساب کرده خود فضل برگزیده و بیاران و اق داد و خود داده خورده و جگر با کباب
 کرده بیچله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چه سال جان نماید که در عید

از

در

تا علم بر حق بقضای دلم بپرسید بلای مایطلب را اسوای دلخیزج من تحت کسمای دال
 خون ساخته و زبان را طاقت حرکت کند آتش شبی که فردا بران حضرت ایشان ازین جا
 بروند رضوان اشغال فرمودند با افضل المسمی از طهار و مخصوصان انجاء اند نماز تعبد
 می خوانند و این میان معالجه دیدند که در بقعه شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
 سره سه هزار اند و مردمان در اینجا نشسته قرانی خوانند ایشان پرسیدند که این سیوی
 نماز کیت مردمان گفتند که حضرت نظام الدین در اینجا مدفون شدند ایشان گفتند که
 نماز حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتند فی در اینجا مدفون شدند پس معانی
 ایشان را قلی تمام روی داد چون روز شد وقت نماز این واقع جالگاه روی نمود و در
 اینجا که معانی کرده بودند نماز منع اواز حضرت ایشان صورت گرفت و نیز روی که این
 احتمال واقع شد خبری از صالحی آن کو بر حضرت ایشان ملاقات اتفاق افتاد و بود
 در تمام دید که گویا حضرت صبا الله علیه وسلم و صحابه کرام در مکانی نشسته اند و این خبر
 در اینجا نشسته ناگاه آنحضرت صبا الله علیه وسلم و صحابه کرام از اینجا برخاسته بطرفی تشریف
 بردند و آری پرسید که گمان تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الله می آید برای
 استقبال شان تشریف می برند همچنین همان است شیخ دیگر میانی که بر سه منزل راه بود
 خواب دید که پیوتره البیت کلان بران فرش بجای گسترده اند و در اینجا حضرت ایشان
 لباس نهایت فاخر نجابت زیبا پوشیده نشسته اند و این رای نیز کعبه و ایشان
 ایستاده ناگاه سواری آنحضرت صبا الله علیه وسلم در اینجا رسید و هر دو نجابت
 مکلف مثل حمله قریب ان پیوتره فرود آورد پس آنحضرت صلم روی مبارک
 از آن حمله برآورده بطرف حضرت ایشان توجه شدند و میفرمایند که ما برای ایشان

آیدم و فرزند هین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دویم از انتقال
 حضرت ایشان در نظر ما مثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را با هم مگر
 و غیره از عوالم که راز آنها اطلاع نیست و در بر دارند وقت انتقال تا تمام شب
 و دو پاس روز هرگز ما را بطرف شما توجهی و از حال شما خبری نبود الحال تبرک است شما
 متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در قضایای این علم متوجه اند گویا که یک در دیان
 سلطنت خود نشسته و امر و نهی و کردار مشغول می شود و بعد از آن روز جوانی طالب علمی
 بخواب دید که گویا حضرت ایشان پیرانی اصغر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
 و دیگر خدام از واقعه ای غلطی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
 می کنید شما که آن موت می کنید از آثار آن در مایه است اگر انقطاع روح از بدن میدانید
 پسند که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گویند بنا بر کمال و از آن مکان انتقال
 کردیم چنانچه از بدنه انتقال نمودیم و در روز سوم که مجلس بس عالی بود و همه مشایخ و علمای
 شهر حاضر شیخ محمد صاحب در آن میان تظلم شده فرمودند که حی غیر از عالم عیسا
 در محن مسجدی که در آن مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
 بدن اعمارشان و سیرا دیده میشود و بیخ پر و پاره جوانان کیم و شیم و قدری ضعیف و نحیف
 و بعضی را دستارهای کربس و زلفی بر سر تنان موی و رنگ لبته و در آن اما آنحضرت
 صلوات بچنان موی بر سر و رنگ نیلگون لبته در مجلس شریف آورند و حضرت ایشان نیز
 حاضر نشدند شیخ موصوف فرمودند که مادران وقت اضطراب کرده گفتیم که با حضرت
 ما را یک سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان باین خاک رفته که مولف این رساله
 است اشاره فرمودند و میان اهل المدینه برادر خود حضرت ایشان حاضرند باز گفتیم

که دست گرفته بایشان سپارند پس حضرت ایشان دست با هر پنج برادر بست فلانی
 یعنی خاک را خود دادند پس بعد از انقضای امر فاتحه به اصحاب انجمنان بوجه اشاره
 که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاده نشینی بر سر جمیع حاضران
 بستند و مقصدی این امر جلجل القدر بنده مولود را کردند و باین خدمت عظمی این کرامت
 سعادت کبری بخشیدند و بعد از آنکه در آن روزی که در آن روزی حضرت
 میان محمد صاحب نقل فرمودند که مادر خواب دیدم که گویا در شاهجهان اباد هستیم می گویند که
 حضرت صاحب را واقعه شازمین خبر را نقل گرفته بطرف دی دروازه روان شدیم دیدم
 که از آن طرف جازه حضرت ایشان می آید و خانی انبوه کریان و مالان همراه می آیند پس حاجی
 گویا برای غسل خود و دو آور و در پس غسل داده خلیجی بنایت خلعت به کفن پوشانیده
 در آن اشک و گریه و شسته از آسمان نازل شده پیام رسانید که خدای تعالی و در عت
 شمارا باز زندگی بخشیده تا آنکه کی اوصیت کردی با شد بکنید پس گویا حضرت ایشان
 زنده شده نشستند و به بانک بلند مردمان را میفرمایند که خدای تعالی مارا که مرستاده بود
 تا مردمان را از اخلاق قبیحه منع کنیم و از خصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق رویه را بقیع بقوما
 و زجر نمایانند گویا بطرف کی نظر ایشان به با التفات میفرمایند و گویا با هم بطرفی بگوشت
 نشسته تنظیم که اگر قریب ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
 دارم همدرین حال بیدار شدم اتفاق نیفتاد و بعد از مشامده اینحال در چند روز اتفاق
 شاهجهان اباد افتاد و در دهم ماه رجب ششم برای زیارت نزار پراسرار حضرت
 ایشان همه حاضران و دو حاجتی از اصحاب و مخصوصان انجمنان که بنده عقیدت کنش
 نیز در آن میان بود و در مقبره رسیدند و در آنجا حالتی عجیب روی داد که همه که و مرا و جدی

عظیم در گرفت و ماد و بوی دشواری و لکای برخواست که کس ندیده باشد از آن میان
 جوانی صالح را که فطرت صافی داشت طره حالی پیش آمد که اول روضها کرد و اضطراب
 نمود بعد از آن بطریق سفارت از طرف حضرت ایشان خیم مواعظ رسانید
 بعد از آن چون مغلوب تر شد خود را کم کرده و از سفارزه گذشته مجرب جاریه انجباب
 رسیده ناطق کلمات انحضرت شد و نمونه از حالت ان الله یخلق عیالان عرو را
 بر لبه انجباب نمودار کرد و بدید پس خواهم گفت و جواب سالیان هم داد و آنچه سابق
 از آن در عالم تمام مری شده بود و صدق ان مشابه افتاد قریب پنج چهارست
 حال برین سوال بود بعد از آن جوان را افاقست روی داد و پس و بر او چو از آن کیفیت
 حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج آیه شروع کرد گویا از جانب پشت ما
 یکصد رسید و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمد و مرا بخود کشید دیدم که قبر شریف شد
 و صورت مبارک بمنزله طلسم نمودار کرد و بدید پس از آن یک نوری مشع مثل شمع
 آفتاب در نظر آمد و ان طلسم صورت در ان شمعان مخفی گشت اما ایستاد و وجود
 خیال بود که گویا نشسته اند پس آنچه از انجباب و من آنها میشت از زبان بی اختیار جاری بود
 غیر نسبت بجوی خود و در آن حال چنان بی شناختم که گویا که قسط اند که چون به این امور اتفاقی
 کرده شود تو به ازین بگردانند پس چون ان اتفاق تمام شد ان نور مخفی گشت و افاقست آمد
 بالجملة در آن ساعت لبی و الیها و جوابها بمیان آمد و افاقست آمد و فرمودند و کس را در آن وقت این
 هم پرسید که ساقی ازین هم کس را این طور طور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص است
 نه خوانده آید که ان الله یولی ملک امن لیثار الحال فیضی تا ریجهای رحلت انجباب که
 قد دیت کیش ان مودون ساخته اند نگاهشته بی آید عزیزی از کلام الله یافته که بی انفس

الاموی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری گفتند: چو قبله گاه خلایق پناه محل رانند: ازین خرابه
 دنیا بخت موعود و سال رحلت ان شاه و عارفان یافتند: جنید عمر رفت از
 جهان نافرمود: ^{شهادت} الفیاض قبله سالکان و مخزن کعبه رهروان غیر رجال: را سخا و
 کامل عارفان: کوه تمکین و کان مجذوب طلال: افق الخلق و رفود و اصول: اعلم الناس
 دروادم و طلال: پشته ولی الدائم و در وصفش: عقل فعال رست نالقه لال: یاد فرمود
 موطن اصیب: کرد و نسل مبارکاه وصال: اهل جنت رسالت او: از ملک نمودند
 سوال: گفت روح الامین پی تاریخ: بود ماه سماء فضل و کمال: مولوی محمد دایم بریلوی نوشته
 شاه ولی السراج اهل فضل: چون بخت رفت ان فرخنده فوج: بهمارخیش تامل ساج
 گفت رضوان شاه دارالخلل: مولوی حضور امیر کشمیری بنویسند: بهخود ان شاه ولی
 که زرق بر خلق رحمت بود: ابد ارشاد و در نهایت دین: سویی فلک برین چو روی نمود: بی دل
 رک سال او کدما: نامی وارث نبوت بود: خواجہ احمد علی کشمیری منظوم ساخته
 یادگار سلف امام حلف: که لبر در قیام و سجود: دل دوستش بصیقل ارشاد: زک
 زانیه های خلق زدود: عاقبت نفس مرجع الاحار: شده رانی بر حجت موعود: حال
 سال وصال شیخ اهل: از عزیزان یکی کوال نمود: من بالهام حق یاد کنم: ان ولی نقشبند
 نامی بود: حسین خان کشمیری بنام آورده: شاه و عارفان بر حق: ان راه نای شایع
 دین: ان صدر نشین برم ارشاد: وان صاف ضمیر صدق و آئین: در راه سلوک
 بود دایم بنظر لک اوقاف تمکین: از منطق او حدیث تفسیر: در درسی و مرد داشت بزر
 معلوم کرد عقل کلی: اندازه علم او تخمین: انوس نه از ضعیف هیات: مرکز روشن
 اسما بر کعبه: رفت از دینی لوی عقی: ان پاک نهاد عاقبت بین: در بستر

خاک ارمیده درخت لخموده بالین: ای خرچ سکر خفاوی: خاکت بر سر چه کرده این
 زمین واقعه که درت افزا هر جا که ولایت هست نیکس: که شفت فلک فتنه عجب است
 طغیان کرده است اشک فوین: ان مجتهد زمانه در خلد: تا کشت نیست آل یاسین
 از بهر وصال افزا لقت: تا رخ طلب نمودن: ناکاه زغیب آمد اواز: اولود امام
 اعظم دین: با دار رحمت بروج پاکش: امین امین ثم امین: الضیاء روزگار رفت از دنیا
 فانی شاه اهل دل: دلی برقی و پیر طریقت مرشد کامل: کمال فضل و دانش منحصر
 در دانش: نموده در جهان دیگر نشان: هم قابل: زمانش می نمود انموس بروی
 ز در قم تحسین: تحقیق ان ولی الله بوده شاه اهل دل: الضیاء که تبعه بر آورده: قبله
 زمانه شاه ولی الله خلق: از وی علوم دین جهان کتاب کرده: جامه و ارجیه
 بواصل احاطه داشت: او کار شمع راست حکم صواب کرده: پیوسته داشت میل
 طبیعت بوی معاده: از عالم معاش از ان اجتناب کرده: چون روح پاک او شده ظایر
 بروج قدس: رضوان بهشت: با فرج قیام کرده: تا که ترک دور هم دور عمر او
 از هر ضبط سال دلم پیچ تاب کرده: که رخصت قیوم چون کشت بر عقل: شمع نه محرم
 و شنبه حجاب کرده: عدد و دوز از عدد سلخ نه محرم و شنبه کم باید کرد: حافظ محمد میقم
 منظم نموده ۱۲۰ میقات است و باران مایه بایی: کان نشه عرفان و کج علم دین: است
 نهان در خاک و اندر نامش: خاک بر سر کرد خرچ: مضیق: از فراقش عالمی دل چاک کرده
 جللی نیست و نیکس و فرین: بر مردان و علما: انشای: شد قیامت قیام اندر
 خزن و دین: مایه بایی کرب و و احسره: آمد از هر کو بکوشش اندر چنین: شد جهان نبرد
 ز بر زمین واقعه: خبر عالم شد از عالم بالیقین: نیست جز از صبر و مانی: که این جزا

بدانم انجین: آتنا صراطا مستقیما و یا یا ربنا ادر فی الصابین سال تاریخ و مالمش
 از خود سالست کردم بگو تا حبیب این: کردا فوس بکفت از بر سال: اقامت
 دین شده زیر زمین: مولوی محمد صدیق این: رابعی خود بسته به ان راهی شریع عرفان و تقوی
 تنگ که خویش ساخت چون خلد برین: تاریخ وصال اوزالفت حتم: فرمود شد اقامت
 دین زیر زمین: تاریخ دیگر تبعیه ان ولی الدایم ملک دین: بودا نش بحر فیض سرمدی
 سال تاریخ وصال او بکفت: دلقی از بارگاه انیروی: از سر دنیا و اهل ان که شت: اقامت
 شرع دین احمدی: تاریخ دیگر از خواجہ رحمت الدقمنازه ان شاه ولی که در سخن لایق بود
 در علم کلام حبس باطنی بوده پیوست برمت حتی شد و تاریخ: در علم حدیث این ولی
 بود: نیشی محمد فاروق کشمیری که در رتبه انجانب ناله چند در دامن و چنین گوزانید خود را
 سوزون ساخته نیز بکارش بی آید سوزی که این فرزند قضا بر زبان فتاد: سخت آتیش
 بجان من تا توان فتاد: در چشم روزگار قیامت پدید شده: بر فرق اهل در دیگر اسما و
 چون شمع لب که شعله آیم بلند شد: مشت شرر بر زده قدوسان فتاد: قطرات غم زوید
 کرد بان چکید: چون کمره یم بر روی جهان فتاد: این تند و باغم که فرو رخت ترک و تازند
 یارب چه شعله بود که در باغ جان فتاد: بنیای دل شکسته و کوه الم بسره: این بار غم که چون
 اندر جهان فتاد: یعنی که خاک پای نشد دین پناه من: حبت و فرشت ازین خاکدان این
 کشی شکست که طوفان مصیبه: بر خاک نخت اب عزیزان مصیبه: این صدمه خورده
 درین دشت ناپدید: اواره کشت کوه و بیابان مصیبه: این برق خامه نور متاع شکست
 بر باد و دانش کوران مصیبه: دارم ترک و شت قانون زیر زبان: فرما و آه و ناله و افغان
 مصیبه: دواحر تا که ان مددی شد بر بر خاک: یاران زمینید جامه صبر و شکیبایی

همین تاریخ را در

ان سرور و سرور این برسان ملک
 ان سرور و سرور این برسان ملک
 ان سرور و سرور این برسان ملک
 ان سرور و سرور این برسان ملک

آه آن زمان که مهر خورش و در نقاشی شده : و لهای عکس آن مصیبت گشته : یارب مصیبتی
 آور و درونجا که خنده اش بنای طاق خراب شده : زین داغ تازه ای که دل که بسته بود :
 و ریاضت و برنج پاکس جاب شده : زین اشک لاله کون که بسوا گاشتم دمای خون
 طمیده و دریا سراب شده : در خون نشست تا که این چرخ نیلگون : در آتش جوشم می پاشد
 اجباب باز گریه ندانم چه روی داده : از آه ناله ام که دل شکست شده : این آه در ذاک
 بگردون رسیده است : سیلاب خون ز دیده همچون رسیده است : آه آن زمان که بر سر کوب
 گذر کنیم بمرغان فاقه و مسجد پاکت نظر کنیم : چون ابرو بهار چشم کوشان : بر خاک ستان تو دیده
 ترکم : فانی جو جای خاص تویم ز خود زدم : بجای زخم بسینه و فانی سر گشتم : از خون دل بلوغ زار
 رقم کشم : و زاب دیده و زش ترا بر گشتم : چون غنیمت زش از آه اشین : روی زار
 تازه خون جگر کشم : و زبیر نقد من بشیم : فدایم : این قصه دوازده مختصر کشم : کاشش این را
 نیایدی در جهان دیرینه : بر باد وادی سر و سامان جان دیرینه : یاد آن زمان که زبوی تو بهار
 میاد و محاسن ترانه تازه : آن مدرسه خاک شرفش لطف خاص : بود است خاک دیده ارباب
 از قمار بر خاک غم نشسته : و از بوی بویای مردم کشید جگر کس بر دل فکار : عراب مسجد از غم
 ابروی تو خمیه میاز است چشم حلقه و زانسانطه : از فیض درس و لطف اشارت خاص تو
 سامع گرفت شایسته مقصود و در کنار : عالی رفیق صحبت تو فطرت بلند : روشن ز خاک
 در که تو چشم اعتبار : باز آنچه فایده ای ترا تو بیا گشتم زشت منت و در دیده جاکتم : اگر چه
 بی تو و از چشم ترغوز نه باشد بر کد از توشت که نه : زشت زلف سبیل و از دست
 روی کل آن سر و خوشام نیاید بر شوز : ز کس شکفت و دیده با دام شد سفید : زان
 چشم بر رخسار نیاید خبر شوز : راست زهره انجمن نجم آسمان : ای ماه و نور زشت جلوه گر شوز

مشتاق شوقی خون ز دل غلیش می خوردند و گوی می خوردش نگو می گذرند و نه کلمات
 سینه دید و صبا و زید مشتایم صبح کردش خبر نهند سر و سمن پدید بریم نشسته
 در باغ القطار چو شبنم نشسته اند ای شان عالم از تو رفیع المکان بیا جای تو در
 برین جا و دان بیا و انتظار چشم امیدم سفید شد چون نور دیده و در نظم ناکهان بیا
 زمان چشم مست تو جان و دل قمر را کرد سر تو طاقت و تاب و توان بیا ساعت
 در محبت و انتظار بر سنگ بنجودی زده نیای جان بیا را صاحب در و جان بیا
 از برای توه ای عیب زمانه و قلب زمان بیا از مطلع امید چو خورشید خاوری بیا
 غم و پر تو نشان بیا چشمان خون نمکشان همه جان خون گریسته اند از بهر آنکه بی تو چو در
 زبیشه و منبت چو شمشیر کربانت از بجز و کان گذشت : ادا جگر شکافت تو بر آسمان گذشت
 این داغ سینه کوز که بر دل ترا رسیده تنهانه بر تو بر همه اهل جهان گذشت : ای تیرگی جان
 که بدل جا گرفته است : بیرون چو ناله از قفس استخوان گذشت : این ماتم غریب که رو
 داده از قفس نشسته و کبر همه دوستان گذشت : سیلاب موج خیز شکم بر طرف
 در سنگ رفته و جواب روان گذشت : مژگی صفت زمانه بیا سودا و می : آن زمان
 که سر و تو زین بوستان گذشت : این چرخ نالکار همان بیدار است چه بر صبحدم که خنده زنده برق
 افاده شمع از مسلمان فراموش گفت که تو از اصوات فرامیرند و تی پایی بیانه در
 او مفهوم میشد اگر حسن ان نعمات بی داشتی بر سماع ان اینهمه انکار میکردی
 و اقترار از روی غمی توانستی کفتم سلسله سخن را ضایع می حالا جو اس خود را
 جمع کن و بفهم اگر بی توانی فهمیداری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری گذشت
 ان می یابم اگر چند روزی بران مداومت نمایم تیرسم که در ان لذت خودم

و از جمیع فضائل با ما نم لیکن مانع از آن دو چیز است شرعی و طبیعی اما مانع شرعی
 آنست که هر چند در صفات خود عموم و الحاق داریم کریم مطلق بکرم بی علت
 خود تمییز شرع غریب و شایسته ولادت من در آن نهاد که موافق شرع باشد و از
 مخالف شرع نفی و نفی مراد از آن الفت و نفرت نمی گذرد که مثل این چیزها
 مشغول شوم اما مانع طبیعی آنست که شرافت نفس من تجویر نمیکند که در مجالس مسند
 نشینم یا از امار و وزران غیر محرم شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ام
 شرافت نفس که عبارت از اعراض نفس است حکم اصل حلیت از اوضاع
 جسمانی من است از مثل این حکمتها و اگر در آنست داری نکته دیگر و قی تر از آن
 نیز گویم چنانکه نفس من شرافت و آرد جان جاعل که فایده جاعل است نیز شرافت
 و آرد و شرافت او آنست که با الطبع مانع می شود از آنکه منقطع شود و در جان جاعل نفس
 غیر تحب اعظم جان جاعل و اصل فطری برای آن او دیده شده است که در وی نفس
 تحب اعظم منقطع گردد و مثل الطاع نخوس قائم در موم و بریه غیر تحب اعظم است
 از الطاع نخوس او جان جاعل آبا میکند و نفی و نفی و آرد و این تیر است
 که میراث یافته ایم از ارسید البشر و وضع یوم الحشر علیه الصلوات و التسلیمات
 قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی احدثی خیلا و باسفی لمن اتخذه الله تعالی
 خیلا ان یجی الخیر الله خیلا او كما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی نوسا
 که جامعیتی تمام میدارد استعدادی می باشد که اوج جمیع اعمال خیر که تمام عالمیان عمل او را
 وی از نبیاب الهی قوت حاصل نمایند که ان عمل از وی صدور یابد و نفس
 آنست که او را بر علی خیر که از اهل عالم عمل او را در استعانی و داعیه هم میرساند

پس اولاً اور صورت علمی ان عمل روی می نماید بعد از آن نفس شخص عامل یک
 نحو خلق بحیث ان عمل می افتد پس ملون عمل مذکور این نفس کامل مکنون میگردد
 و بدان تزیین بجای سبانه می نماید بفرمان که فعل آورد و اگر چه دوام این حال نباشد
 اما سبانه این می محمول می انجامد گوید و در قوله قیامی فیه ایم اقتدا اشارتی به
 معنی است افتاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده است
 ما خاف عیسی امینی الشهوة الفجیئة بعض روایات حدیث یثقل گردند اما باینکه
 روی می کند بر نیت روزه بعد از آن خود طعام لذیذ از جهت رغبت ان طعام
 روزه بشکند آنچه در فهم این فقری آید است که این حدیث اشاره می کند مثلاً
 میقت از علم طالب نفس پس از امراض نفس کی است که مزاج طبعی انسان
 که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس بر هم شود و نفس بر قلب غلبه
 می کند و از این بکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مرغی که ازین معجز است و ملا
 از وصبر است که نفس همیشه ظاهر نمکند مصداقه و مخالفت خود را تا قلب و عقل ملکه
 شهوة خود را و خورد و گمان لم یکن سازد بعد از آن و کوسه فرستد بوی عقل و است
 است او را بنده و خود تمذهب سازد پس مزاج عقل نکرده و از زبان عقل خاطر
 بنحس گردد بموافقت نفس و از عقل می داند و چهل مرکب پیش آید و فلوله
 سلیم بر هم خورد و همچنین نفس و کوسه فرستد بقلب و از میان جگر بر قلب خاطری
 بنحس گردد و گویا مقتضای حیات اوست و از صلب او برآمده و درین صورت
 بدو اوة شکل شد و حق باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیه که در حدیث
 بان اشاره رفته افتاده و آنچه محمد ابن درسم حیات خود آورده اند که بآب حضرت

ایشان پرسیده بودم که بحضرت دریا علیه السلام وقت دعا و اتجا و طلب و الهی
 شده بود اما بشرک فلام اسمیه کبی باز چه محل استبنا و بود که سوال فرمود قال رب
 انی کمون لی علام الخ و با حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملائکه و بیشتر
 ایشان فرزند فرمود البشر نبوی عیا ان منی البکر حضرت ایشان فرموده هر علی
 که از مبدی فیاض ترشح می شود اول عبور آن بر لطایف کانه است مثل شروع
 و وقت اشتراق در ای حال هر چند در خفایه آن علوم شبه نمی ماند ولیکن بدافقت
 از آن کیفیت حال مشتمل می شود تا وقتی که بر شش آن بر قلب شود چون قلب آن
 بهره مند شد عین کلی حاصل گردید و شبه را بیل شد زیرا که منی اطمینان است که نشان
 باز در از آن دارد و مثلی شوند و بیان رنگین گردند و همین مراد است از کلمه و لکن لطیف
 قلبی به ایضا خواهی مکرر آوردند که حضرت ایشان بتقریب تعلیم و کثرت و اثبات
 یکی از اصحاب فرمودند که توبه بجا است حقیقه و اصد که مسیح به الله و بدبر السموات
 و الارض و فانی مخلوقات و رزاق مرزوقات اوست راست باید نمود افاده
 ایضا آوردند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
 توبه بوی مبدی خود راست گردد و او را نصف فاط السموات و الارض شناخت شد
 او آگاه شد و اول صورتی که بروی نكشف شود صورت عرش کونینی که صورت شبای عرش
 اعظم است خواهد بود و بطبیعت خود متنبه می شود و الوان و اوار او را تشبیه می دهد بر هر دو
 حال آنکه عرش کونینی از مجردات است و شبه الوان و الوان مخصوص حالیست
 اما نصی که بدان تیره توان کرد و غیر از این نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کند افاده
 ایضا آوردند که حضرت ایشان بتقریب فصایل درود فرمودند از آنکه است

لیطین

گزاشته در دوار کوی دنیا محو می ماند و طلی در بر دهنه بی مفاده آتیا آورده
 که حضرت ایشان تقرب ذکر بسته اویسته فرمودند که انچه فیض از ارواح نهایت
 معصیت است هر کس را ممکن نیست و است فاده از اموات بر است فاده اجناس توان کرد
 کدام چیزی که ازین کس موافق جز روی می افتد مناسبه و موافقه همان یک جز
 است فاضله و از خود و رانی کلام و کلام نیست و تعلیم و تعلیم اگر نفع از افراد هستند که هم
 بنسبت شی از ارواح متصفیه شوند لیکن بس باور است افاده حقیقه تجلی هموری
 شیخ با داشت مجر است و جز آن خیال بصورت است که حکمت الهیه بکسب نشا و مثال
 تخصیص آن فرموده و حقیقت تجلی معنوی بشیخ با داشت مجر است و جز آن و هم بصورت
 و اله معنوی و همیه که حکمت الهیه تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجر است
 بحقیقت مجر و فاعل اشما شود و یکی مجر و از آن دردی منقطع کرد و مثل انطباع نفس
 خام و جسم شمع و قوی علیه و علیه این مرد با این معنی مجر و مطاوع کند و در لطیف روح این
 و انچه ابلی پیدا شود و لطیفه سر بان حقیقه مجر و در ضمن آن لباسها و پروه دیده در کرد
 و التعلل عجب و حاتی شکوف بر روی کار آید چون نفیثش عظیم یکا بر هم سبب تخصیص
 بر تجلی بان صورتیالیه و همیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رتوم مسجده
 که با وجود کثرت آن سطوة و صفة انرا بخود در زودیده است هر رتومی کسب شاه مثال صورتی
 و آرد مختص بان از جهت تناد و عوالم دیگر است و فطری این عارف که اقتضا بصورت
 خاص می نماید بلکه در آن صورت فاضل تخصیص می باشد مثل تحصیل فضل جنس خود را
 بیوم قوی افلاک که در عالم نیست از تخصیص دیگران منقسم میاز و مثل تقبیل صفت
 در میان افراد و نفع بخواجه که صفت بان قیام باشد و اگر هر یکی را مثالی محسوس نصیب کنیم

کویم چون رایی در راه طو کند شروع از تخصیصات باجمع بی شود یکی که صورت
 ان رایی صورت فرس و کافنی باشد بلکه نماز است از صورت هر دو یک بزرگ
 آینه را پیش روی او گذارند و یکرا که مرآه محذب صورت محذب میاید و مرآه مقعر
 صورت مقعوسیم که صفات و صدار آینه هم در بطور صورت تاثیر دارد و نیز معلوم است
 که چون کسی عین سرخ چشم خود کرد و مری مخلوط بزرگ سخی برآید و اگر عین سینه
 مری مخلوط بزرگ سخی ظاهر شود و اگر وسط کبندی شیشه های مختلفه الالوان نصب کنند
 و در وقتی که عین شمس محاذی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه درآید
 باطله تجسب صوری و معنوی را تباری است که این صورت خاص از وی برآید عارف
 محقق را کار با همان تما راست نه همان صورت کاینه فاسده که در یک سانچه میخورد
 و در ساعت دیگر فرومی نشیند و نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می خورش
 و باز فرومی نشیند شاران منکشف میکند و تجلی معنوی ان هم عنان اوست نیز معلوم
 می شود چون تجلی معنوی می خورش و بی نشیند شاران منکشف میکند و تجلی صوری که
 هم عنان اوست نیز عین می شود افاده و احد کان صفات نفس ناطقه یقین می دانند
 که ام صفات محوده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و روح پنج فضیلت و کل
 کرون انار آن بفر حصول ان صفت میرسد رزانه نفس است و عدم تاثیر او را شده
 و الا لام پس اگر کمالی در قوه عقلیه باعلیه پیدا شود مستقل و مستقر و ممکن نمیکند و نفس
 زرین نباشد مثل غیر زرین مثل آب است هر نفس که بر روی آب کشندی آید و در
 مثل نفس زرینه مثل جروخت است هر نفسی محمود که نقاشش در باغ ایمان و فایده
 باقی و مستمری مانند برسان حضرت رحمت الخالین صیبا علیه وسلم گذشته است

اعطى عطار افضل وادسج من الصبر ورجعت وبي نازل شده و بشير الصابر من الاله
 قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لم اجد لسان و لميت العداوة جوي بنس اين بيا مبره
 و طم از حد و از قهر آمدند و بر احوال قدسيه در حد و جرات داخل مانند بر خند عارف
 بي شمس که چون انحضرت صيا الله عليه وسلم قسم ثانی در باره از کلمات ارشاد
 سمات باید دانست که کلمات قدسيه حضرت ایشان که در بيان خواص
 از حقایق لاهوتیه و جبروتیه و معارف لطائف انسانیه و حکم احکام شرعیه واقع شده
 درجه اکثری از ان بازان بلند تر است که دست فهم و ذکا بر اهل فوق و درجه
 باطن ان برسد پس ابرو انهادین رساله که بماران بر تقیم افاده کافه اهل خصوص
 و علوم هست سوي نذر و در صاحب استعدادی شوق اخلاص ان و فانی در و باید که
 از کتاب نهیمات الهی و حجه بالغه و غیر کثر و لمحات و بمحات و الطاف القدس
 و فیوض الحرمین و غیره از مضامین کرامت آیات طلب نماید اما بعضی اتعاس
 نفیه متضمن و فانی و اداب مبدأ سلوک و وسط و انتهار که و رارش و متفیضا
 جناب ولایت تحریر یا تقریر احد و ریافته بودند تجریر انبار و اتیه باللفظ لا و افلا بالمعنی
 این رساله را بقی و فرین میسر از و الله تعالی هو الهمی و الموفقی افاده به صوری در
 ارشاد و مقرر شد اگر چه مضمر یا فاضله نیست اما استفاضه را تحمل می باشد زیرا که افاضه
 در صوره بعد و به کلی صادر میشود و اهل ایند را که نافع است ان است که بوجه جرتی
 باشد مع هذا اگر در وقت دوری مضیق کس استفاضه خواهد داشت
 که در وقتی از اوقات فراغ دل و اعتدال هوا و مکانی فانی از شور و شوق و صوته
 هر قدر که خواهد نماز گذارد پس بهانجا نشسته صوره شریفه که از وی میض می جوید

شمس بی راهه کلمات ارشاد

عموم

مجمع هست و دفع خطرات ملاحظه نماید تا آنکه صورتش در قیله او قرار گیرد پس همین
 وضع ملائمت نماید تا که همه معلومات سواری ذات مستفیض و صورت مضمض و تنفی
 شوند و این حالت در اول روز یا ثانی و ثالث حاصل می شود و آن فتوری است در
 حواس و کس است در بدن خیال از حالت قصه نوم این صورت روی میدهد
 وقتی که این مینه حاصل گشت او را مناسبی بروحانیت بقیض پیدا شد و روح
 قلب و بی صافی گردید پس بعد از آنجا بران صورت استخاضه از روی ان ملاحظه را
 ترک نموده ذکر را لازم کرد و خواه اسم ذات خواه بی و اثبات اما بضرات قوی
 و جمع هست اگر چه حس نباشد و ملاحظه نماید که ان الله محبوبه وان لا محبوب سواه
 تا آنکه محبت تمام بدن سرایت کند و اضطراب نفس پیدا شود و خیال عارض میشود
 عاشق مغرور را هرگاه برای تجایی محبوب آید و او را نیاید در آن وقت خفتن قلب
 و اضطراب نفس روی نماید و مطلوب همین کیفیت است چون این مینه حاصل
 ترک ذکر آرد و شوق مذکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
 مغرور اختصار شوق و شوق و اضطراب فقط نماید یا جالی مغرور اختصار شوق فقط کند
 بی آنکه با وی حضور شئی دیگر باشد وقتی که این حال حاصل گشت پس هر روز یک
 ساعت یا دو ساعت توجیه باشد اول بملاحظه صورت مضمض بهتر بزرگواران
 باختصار کیفیت مهوده و بقیه اوقات از ذکر و شوق غافل نماند و از تکرار کلام مجرب باشد
 سه تا در نزد بی باخ و داری التشن بهرگز نشود و حقیقت وقت توفشش نباید دانست
 که مردم در حلیت یک یا نیستند یعنی از ایشان و برده افراطه مخجج بحباب و هم می باشد
 علاج این طبقه است که توجیه الی الله را در حق ایشان مخلوط بدهم می باید کرد مثلاً مرشد گوید

که دل خود را بطبیق از فضه خالص فرض کن و بران کل صورت سفید نهاده و بران کلمه الله بخط
 جلی نه سب نوشته و در اخبار این صوره جهمی کنش و در وقت افکار
 این شغل تبسمه ایشان فرستاده شود که و از بالقوه قویه مضاعف نماید یا مثلاً گوید که لفظ لا را از
 ناف بر از وان نوری است بر صورت فضه خالص و از تمام الدماغ میکش و باز بر
 بین و از ناف باز رسان بپای اشباع بای الاله و این دایره و فضه را میدان که محیط
 و دل و سینه تو در آن است و ازین دایره شعاع بر قلب و سینه تو می ریزد و کمال شغل است
 که مرکز دایره محیط دایره یکی کرد و بر شغل شمس یا قمر یا مثلاً گوید که چون مقابل من نشینی از
 چشمان من نوری سفید بر می آید و در بین من نشر میشود و کس نمیداند تو متوجه آن نور شود و عیا
 نه اقتباس و العاقل تکفیه الاشارة لغا اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد ایشان
 بر نیاید که حضور مجرد و تکلیف کرده شود یا دوام محبت و استیقا خاطر معنی ذکر ملحق نظر خویش
 دارند جدا و متاراجاره ایشان آن است که ملاک امر در حق ایشان مقدار ذکر باید
 مثلاً گویند که در میل و نهار چهار بار یا هر بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
 اقامتی باید کرد چون دل ایشان بذر کفایت آرام گرفت الهام ملاحظه محبوب و هیئت شوقیه بر
 شرط کنند چون این نیز مستور شد و ذکر خضیه آموزند تا ملایم گردد که اضطراب اکثر الکافران از آن
 است که ایشان اگر چه استطاعت فهم مینماید و توفیق دارند اما بحسب حال طبیعت ملوثه
 ایشان در کشاکش تعلیقات افتاده اند را در نمی پذیرد و ازین سبب عقده در حال ایشان
 می افتد و انواع سلوک و ظلمات از ایشان سر میزند و با جملة دانسته شد که صراط
 را با ملوک قیاس توان کرد و افاد جه تمام از سینه بی یابد برآورده شود بحیث و صوت
 بوی امر مجرد مقدس منزه متوجه باید شد طریقتش است که در غلطات جمعیت

و می پوشیدن فاطمه زهرا و اثبات بلکه اثبات و فقط مشغول باید کرد چون این نصیب
 کرد و در این زمان محسوس باید داشت و محافظت از معنی که نصیب همین شد است
 باید نمود تا الوقت که طبعیت کفایت کند چون طال آید باید که است و بوی اثبات بود
 میل باید کرد چون باز نصیب همین شود باز در محسوس کرده محافظتش باید کرد
 افاده بوی امر منزه شود می باید شد و باید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
 محض است با منزه موجود بر می آید که علم العلم بدان محیط شود که چون بعلم العلم ایم از وی اعراض
 کرده باشیم یا محمول و موضوع کرده حکمی بوی پیوند که چون از وی روی گردانیده باشیم
 حیل است که عملی حضوری نمی را جدا باید کرد و دل از نفوس گویند که علم حصولی از آن خرد
 غافل باید گردانید بان وضع که انرا باید فهمید فهمید که چیست انگاه باید شناخت
 که این انرا یک پیرسانه و اصل او چیست بعد از احکام این امر علم حصولی نیز بحیاب حق
 حق معروف باید نمود ما شک نداریم که در چنین وقت علم حصولی منزه نمی حاصل
 خواهد شد و چون عند علم العلم و می بجزو باید چاره است که علم العلم را باید که است
 و علم و با بردست باید گرفت و یقین باید دانست که تجردی سجا نه از دست اند
 درجه ادنی که تجرد از زبان و مکان است و محض این تجرد هو الله و باره او بی توان
 گفت حاصل انکه سعی بلیغ بتخلیص مدرک از قبض و تلفظ و احساس و تمیل و توهم بر
 باید کرد ان شاء تعالی صورتی بی کرد و خاطر را خفا نباید کرد و یاس را در خود جای
 نباید داد افاده بسای بود که حضور مجرد حاصل میشود بر غم زاعم و حال انکه فی نفس الامر
 مجرد نیست برای این مرئی مقرر کرده ایم که ارض کثیف است و آب لطیف و منی
 لطیف و بی قدم تلون و قدم نقای از تریخ و تلیس که بروی ارند و هو اللطف

و عدم
 بهر

از وی و معنی الطیفه بلوغ اقصای غایت در این هر دو صفت وجودی و عین غرض
 و سایر صفات نفسیه الطیف است از هوا و معنی الطیفه او عدم تاثیر و افعال
 از تدیس و تبریع و افعال ان و قدیم مطهره در شنی و صوره انسانی که طبع از
 اوضاع و اشکال مخصوصه باشد بلکه امر مجرد و بسیط جوهری الطیف است از آنها
 و معنی الطیفه او عدم تخصیص وی بخصوص شیخ و استوار نسبت وی با جمیع افراد
 مع الوضه و کونهاش با جمیع الاشیاء الخارجیه خارجیه و احدا و ذات مجرد حضرت
 فی الطیف ازین و معنی ان صفت ان عدم حلول ان در چیزی از چیزی بادی با وجود
 نسبت وی با جمیع ممکنات محجب و وجودی از شیء واحد چنان تبریع ان امر
 ملاحظه باید نمود و امر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بهر یک ازین تا نباشد که
 غیر مجرد باشد فاده یقین باید کرد که ادوی فی الحقیقه عبارت از صوره شخصیه است که
 از انفس ناظر نامند و انصورت هر کس را معلوم میشود به قضا و طاقها انری که بر
 ی اقلیم حیل الشیء است که بر کیفیات لازم ان اقلیم تا تبدیل ان تبدیل جوهر نفس
 میر آید و احض و از هم نفس است که جمعت گویند کس بود که ان وسیع بود
 بود که هست ان تک بود علم و ادراک و جمیع صفات نفسیه همه تفصیل هست
 است همه هست ترا بکنده گریا برود این شققت خانه را به ازین نروبان خواه با تبدیل
 است یقین کنیم تا علم ضرورتی نمایی کرد و میاد فی قبل و عینا و شمی است و غضب
 و الله از بلذات متوهم و انجذاب خاطر لوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکسته
 و ناوید کرد و چون این را بدانیستیم یقین می کنیم که تبدیل هست متحقق شد اگر این صلاح
 متحقق شود بجا الی شام آید و اگر شام بود ان صلاح آید البته البته فیما کثرات

الطیفه

فنامت تا آن غمی باشد که مردی بس کرد و زیاده ازین اختیار محال دارند غرض ازین
 تفصیل آنست که نشا و مهمت خود را در خدا کم باید کرد و بیک نیک تامل باید نمود
 تا ندانند حاصل شود که مهمت چیست و فلان چنان بود سه ای برادر تو همین اند
 باقی تو استخوان درشته و کرکل است اندیشه تو گلشنی و ریود خار تو هم گلشنی است
 باید پیداکردن مثل عاشق مجنون موقوفه زبانش شک شده در شمشاد خشک
 اگر گاهی پیش او از لذت ان درینا بد و اگر شرابی بود و بند علاوت و کرم
 ان اختیار تواند با وجود سلامت حواس و دوزن نشاط و لیکن انحصار ان در یکی
 و باطله هر مردی اگر نیک در خود تفحص کند لابد بداند که دل او را بهر سوی میل است و ان
 میل متعده انقام است اوست اما چون مهمت یکی کرد و بیک جهت راجع
 بسا بود که ادبی طام لذت و شراب لذت و فطرت لذت و مجروحی کند و در خود لذت
 آنها در غمی باید زیرا که مهمت چون یک جانب رفت عینیت او و اوقات
 حواس نیز و نذاکر ادبی در خود بجد تفحص کند که کلام کند یا نظر فراموش اندازد
 و با جامه پوشد در خود استی ان غمی باید نه برای آنکه بهوش و بی حس است
 بلکه بواسطه استحال قوه مستی و شتاده باری قدس فضلا من الحمد و تعجب
 و غیره من المملکات الدنیه و هم فی ان شوق و اراده و هر چیزی که از جزئیات است
 است کم کرد و مردیک روی و یک جهت ماند با و دارم که کی گفت که نشاء
 غلامان خود را مضمون و مینا نمیده بود و این دلالت می کند بر فنا قوه مستی او
 در شوق مرد از خویش با کلبه بدر رفت آگاه خدا متجلی شود تجلی شایسته شای
 و اگر حتی از جهات باقی است تجلی شایسته محال است که در صحن کای

قبله جریده اضاع التمر فطلب المحال افاده غوث اعظم شیخ عبد القادر رضی الله عنه
ازین حالت بشار را ده تغییر می توانید و امیر سید طلال رضی الله عنه تمثیل می نماید
بکوزه که تاج می دروید باقی است لایق آن نیست که در سحران تصرف نمایند
و خواجہ نقشبند رضی الله عنه از ابوجودی نامند شعربار تاشتی و صغیر و احد
و کل الی ذاک الجبال لیسیر به جمع اوقات پیدا داشت مباحا و مایو و لیلای فاعده
اوقایا بوصف محبت نامه و تجرید کامل بستی که غفلت و محبت غیر ابوجوی از دجوه
و صل نامند و همه نیست کردند مشغول باید بودن به یا بخود آتش توان رویا و بی باید
کداحنت بکردن غشی و آری انیضه گردنی است و حضرت قی سبانه مورد مع
بهر طلب نتواند شد تا بکد خون نشوند و هم بک کسان کردند و برستی و آسمانی که
و خود می باید بکنیم عدم نرود پر امون این سعادت عظمی توان رسید اگر حق این
عادت مستمره در باره یکی از افراد واقع شود ان خود مستثنی است و از حساب
بیرون و طیفه است که بر داده رضا باید داد و یاد سوال مقامات انیده باید
نموده و آورییم بر کرم افاده قللت طعام و دوام پیام اگر کفر از تند آید از بر وفق مزاج
باید آورد و چنان شود که نشا طبعی بدرود که کار با و باز بسته است تخیلات
تشبیه تشبیه اگر چه در ادراک حقایق الهیه یا امور عادی بود ان قهار تحت ان
و شام شدن از ان و انجذاب بسوی ان مانع کار و بار است این قیقه را بیک
تامل نموده باید فهمید اگر معنی انصاف ال موجودات تحت امری بسیط و صافی چنان
از بین و یار و فوق و تحت زور آورد که کنایش انفاک از ان نماید و
بیل باید کرد و بوصف محبت نامه و جمیع هست و انداد و سبیل و اگر

بمقدار جوش نرند بلکه بخزان نباشد که تصور و عقل این یعنی از اولیای باشد
 نزد یک عقل از سایر تصورات بهتر است که بنی تعلقات و محبات و دود
 توجه است قوی که زیاد و در آن در حوصله خویش نیافت باشد مشغول بایر کرد
 تمام عین که سلطان این نیست ظاهر شود و جلوه نماید و خندان بر خود سخت بنابر
 که چو رس برانگیز شوند و نشاط که باشد وی از امکان گویند ملوک کسرود
 که کار با دست ترقب صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمع
 خاطر و خلوص نیست بایستد و در وقتی از اوقات نشاط بابت حکیم سنای بایر
 خوانند نه زین سپس دست ما و امان دوست زین سپس گوش ما و حلقه باید
 فیض در بعضی اوقات نشاط و وقتی گفته بود و از نا ثیری دیده بود سبای دوست
 نوبی دیده بنیای من به هم قوت و شوی و دانی من به عشقم تو دم تو دل غم دیده
 و از دل غم دیده شکبای من افاده سالک چون غزل اختیار کند باید که برواق
 باشد من فصل الله و رحمه بالصحاب کثرت باید گرفت چگونه صدق است
 پیشش رفتند فاعل الرب مع هم حسب ارادتهم ایه کریمه و او اعترفتهم و با جود
 من دون الله فاعل الی الکف بشکرکم ربکم من رحمه و یبکی لکم من ابرکم مرفقا و باید
 دانست که ادبی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بد و انشغال می یابد
 دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
 و الخشب اعمال الخیر و عقلی دیگر است تقدس که تصرف می کند بان مرفقه الله
 لا یخدر وجه هر یک از این عقول مآز از یکدیگر باید فهمید که این موفت مصلح صحت
 است پس ادبی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و آتش

دو خطه و اید با کرد

الف تامل وولد و مال و جاه بخرج او نشود الا انک حب کمال و اخلاص نفس او
 باقی می ماند و چون از عقل معادیم غایت گرفت باقی ماند بقل الهی در آن هنگام
 هیچ خطره و حدیث نفس و اندیشه او نتواند شایسته ترقی نبوی پس صرف و بی
 محض فی تابع سیر آید و ترک عقل معاش و معاد بعد معرفت و امتیاز هر دو در
 دولت و تمیز چندان غیر نیست و در این معنی استقامت نفی و اثبات بملاحظه
 نفی این هر دو باید حسبت وجه باید نمود تا معلوم شود که عقل معاش چیست و مقصدا
 آن چه و در چه چیز تصرف می نماید و وزن مدركات آن چه باشد و هم چنین عقل معاد
 چه چیز است و فی ای شیء تصرف انانی دانی که رای برائی غیر رای شوی است
 چون رای برائی ضعیف میگردد و رای شوی غالب می آید و بالعکس و مردی که
 رای برائی را که مبداء افکار برانیه است می شناسد و بعمل می آرد پس توجه بسوی
 استرال علوم برانیه می نماید و از امان فکر معرفت این معنی حاصل میشود و اما چون
 اختیار نماید و بر اهمیت باید داشت و زوری از سینه بزرگ باید آورد که وقتی بدست آید
 که انجا درک و درک یکی گشته رحمت تعادل توجه و توجه الهیه بر خاسته حیرة جابر
 دست دهد و اضحی لال کلی روی نماید الفاه بروق الهیه بر این مشت فاش که تا فتن
 کرده حیف که یک و از یار شد حاصل و تقان ماء و برین هنگام قصه الکب لقصه
 امیری مجاهدی ماند که همه اسباب حرب میبایک کرده و احوالش نصرت بر خاسته
 و تعادل و تعادل بین الفریقین در میان افتاده و در این وقت ویران روی تازه از
 سینه برآوردن باید و بر جان خویش بازیدن والا این تهیه قتل و جمع رجال نوافیه
 معاد الدمن و لک پس جیه الشنت که هنگام تلاحم امواج جمعیت و فنا و کدشیک

عنان توج بالکلیه بوی اتماندرک و ادراک و مدرك معروف باختر دان
 نیزک خیال مردانوش برآمدن کيف لا الوجودات کلیاترک
 فی الوجود المطلق الذي هو مفهوم اشتراعي وذا من احیا البدهیهات البیس ان
 بازارینا المفهوم حقیقه واما صاع الاشتراع البیس ان ملک الحقیقه هی الوحدۃ القصوی
 لا قدر و لا کثر فیها الا بما تشبه الوجود و خیال و الاعتبار یا یکی بسته و هم و خیال باشند
 و از حقیقه الحقایق موزون نشینم و از حشره و دوا و پله اگر این جلیاب نادانی را شتی
 نیکیم و درین وحده که اینجا قابل و مانند مدرك و مدرك غوط نخیم حتی لایستی
 عین و لا اتر فایکد لوام جلیتیر انان و عشره روش و امثال ان نزدیک
 مالا شتی محض است هم چنان لایل اوضح و اضرع من ذلک این دوی و من دوی که
 محض از جهالت بر خاسته و حسب حقیقه قصوی و وحده کبری لایستی محض و بیس
 صرف و عدم محبت است سجان المدخیالی راه ما میزند و سامان ما نهیب میکند
 از رجوع حال انکه قران ظاهر و شعاع ان بکا و بدیهه بالابصار و طلمنه جهات
 منکوب و مخدول و سیف و صدقه قصوی بران عمل می کند و سرش بی خواهد برود و
 ان نماید و بی کر و و حکم الفوی متعلق بکل همیشه با حدیث نفس مای میزند
 باید و بد که احادیث نفس که من و قوی ترا شد چه فذر وقع وار و چه مقدار در
 آرد الا بقیع المدبر الخبث و هذا السقیف اگر ازین تا کجایا پنجا که بلا استحقاق
 بمعاونت و سروری بر خاسته تقاعد کنیم امین و اصغف خلق المدباشیم سجا
 انرا احادیث نفس همیشه کریان کیرا بوده است و ما را از وصول بمنیه المذنبان باز
 داشته و امروز بی خواهد که ما را بروی شاه و حدیث خجل کند که عدد و اورا حدیث

استحقاق

کرده و نمی گذارد که از پس بلا بیب خویش بدر آید تا در نهایت فرستیم
 ما را از غم این محالست مردن خویش اسهل و آهون می نماید جنوی زینم و قنجره
 خویش بجا فیم این روشنایی غیر معلوم است فتح الحسب چه بلا باشد که ما را
 باین بلا مبتلا تواند کرد در خانه و همان کنیم که در گذر جنوی و در جنوی خویش بستم و قنجره
 در سینه این ملحه حواله کنیم که دیگر نه ما باز محالست کشیم و ز این مرد و کافر کشت ما نبند
 و شاه و صده و هم چنانکه جلال و کمال او را می زیبد بر تخت نشیند و شاهی
 کند سه من و تو کفر داشتیم چه پاک به غرض از بر جان سلامت اوست
 کسی که از خود دست شست و معدوم الحاشی و از زور بد کرد خدا را بود من باو
 بهتر کاشی انجان کم بودی که نه تیر علم ما بر سید و نه تفک خرم و اصل میشد
 از جوعه مالا وجود و ملا قبله و ملا بعد ویر این حادثیه به بنظر اند و به محبت او
 در دلش جا کند مانی که در غلبات جمعیت از مضمحل کشن مساته و مقابله
 می کند بهین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم و معادات کردیم
 و هیچ چیز نزدیک من انقض و اعدی از نفس خویش نه بر آید که شوق شاه و شوق
 بر ما غالب گشته و ما را از خود برود و گریان ما گرفته کای بر زمین و کای بر آسمان
 بر تاب کرده این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که وی نزدیک
 صومعه مانع تواند کرد و یا در صدر خواهد در آمد سه همیشه ترسم که حافظ بخور کرده
 که شوری سخت در سردارم نشسته شاه را و بخودی را همی در کار نیست
 سه می باید از وجود خود غافل نشد و رفت به قلم طغیان کرد و هر رطب و
 یا لبی که بود بگفت حاصل همه کلام آنکه این سفره چون سفوفی دیگر است

بل مع اعظم شأنه و ارجع الی قطع المواد است و نقص الما لوفات و بعده اول
 الی الوعده الی لا ینما زنها شای من خوف افاده کی را که توجیه مشکفت شد
 و در حفاظت و سه چیز واجب است یکی تجرید نفس از هر تعلقی که مال باشد
 یا جاه یا باعد من الناس و حاصل این یعنی مداومت بر نفی و اثبات با ملاحظه
 قطع تعلق است و درین تفحص از مالوفات ضرورت تا بهر چیزی که دل خود را
 متعلق یابد بقصد اولی نفی آن نماید و فقه در این مسأله است حالت توجیه که فی
 سبانه کرامت میفرماید برای التمسک تا صاحب نفس و اصل قوام آن بوی
 میگرد و انگار آن اگر چه مقدور بشریت اما نفس را اعراض اند مشقت
 باز مال و بی تبدیل آن باشد او نفس باید کرد تا استعداد صوره بقا حاصل آید مثل
 آن مثل شخصی است که تحویل مار به او را داده نماید پس حیلش تبدیل مبرود
 وی است بجزایه عیال سبیل التجرید حی میبغ ذلک القاب الیام پس باید
 منقلب میگرد و چنان فریاد را حیل التمسک که اعراض متشبهه از مال نفس را که
 تعلقات که خفیة اند با انواع حب الی مبتدل سازد و این یعنی اگر چه عبیر است
 اما کی را که توجیه روی بخود و قبول جذب از زمین و شمال و بی احاطه و سیر است
 غایت بسیر دوم محافظت نفس است از غفلت نگذار و تا غافل شود طرفه عین
 عن ذکر المبدل عن ذکر نعم الدال زیرا که مروجیانی میبرد و بعوث میگرد و حکا
 تموتون بموتون و فنام موت است و ثباتش پس چون با دوام ذکر فانی شود
 با حضور دائم ثبات نماید و فقه درین مسأله است که همین ذکر است که بعد فانی
 الی میگرد و پس اگر ذکر ثبات نماید که مستوجب نسیم نفس او گردد و تکی الی تم

مستوجب و کامل ظهور بقیای پس آثار حقانیه بر سر و نفس و دنیا و قیامه
 ظاهری شوند سیوم می افطنت لسان است از انکار سلسله از مایل شرح که مینی
 از علم کثر بعد التوحید است که سر آن هنوز بروی شکفتن ساخته اند و فقه و فیه
 است که مبارزه عیال اولیاء المد بالکار موجب فذلان است که قلم اصول کامل
 است افاده ب اتفاق می افتد که سائل را میل به شرح علوم به توجیه بدقیاتی شوی
 یا مکیه و رفع می شود و این از افراسنار است اورا و نیز به شرح جذبات توجیه بالطناب
 صوت یا صورت بحاصل می آید و به اخر من الاول پس این همه که میل طبیعی این و
 در شرای و قیاتی مکیه با صورت و صورت فانی شده باشد چون انکار بر جبر و نفس
 واقع شود این انکار در صورت این اشیاء بر آید و کار صاحب حال فاسد گردد
 فوالا بر می برده و کما دفع لا و صا لکبریا فی قسما ه شیخ الشیخ فاستقا و قال مولانا
 اروی کا شش کروی و کد شتی و کما دفع للعافی فی المیزج باللطائف الثوره و الجایه
 نشد الامر غیر معنوق ارتعاش می بود عشق بود بر زده سودای بود و غلک ان
 فنت فلک ایها الک و جدت فلک تر دعا و ترعا جالی الدقای الکیه
 او الشویه الدقیقه و غلک تجدد و وقع عندک مضمون بریج ایتج فلک به و کما کتبت
 ذات به و المیزج فلک به فهدا الذی اخذ رک عنه و رین ایام قلت صحبت با نام
 دوست باز داشتن از کثره کلام و اشباع از شوخ اندن و حکمت خواندن و مرده
 است و صبیحیت باز استغفار ازین معنی باریک که مفرتر از انای و عقارب اند
 واجب تدریس و المد بصحیح السلامه و العافیة افاده فمار نفس و صفای نفس با مکیه
 متلازم اند زیرا که فناء عبارت است از انقراض جهت مخلوقیت و حجب

فیک

جهت خافیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق حسیه
تا آنکه مرآت گردد که صور علوم از مبادی عالی و در آن منطبق شود از قبیل محالات تواند بود
و کمالی که در آن کلان کلاما لا محققان الانبیا سینه شدیده ^{بین} این خدا العبد
المدع و جل و صفاته لیکن صوفیه علیه بطریق در اینجا فرق کردند در رنگ آنکه چون فرمود
اتش کند یار آتش و علم چرا صوره غریبه در اینجا باقی است اگر چه از کلمات مجرد گشته
و در هر رتبه تا بشری لطیف تر پیدا کرده و چون غم را بجمع فروج سازند اولاً صوره حرمیه
بصوره خلیه تبدیل می شود و آن لم تبدل کد و رتبهها بصفا تهلیه ^{بها} هذا القیاس سالک را
اولاً اگر تجربه از علایق حسیه حاصل آمد و آن لم تبدل قبح نفس الهی هونی سخنها قومضاً
النفس و از علایق اش آنکه حب جاه در وی باقی باشد و لطیفه انا بر جای خود
زیر که یقین و قهقهه بنده و و کمالی اثبات کرده و باعث آن گشته که دعای الوهیه
در حب جاه خمره اوست از سرزند و تمام صفا مستلزم فحاست زیرا که الطباع
موصوف نسبتی که بین العبد و رب واقع است از این مهمات و در اس مکتوبات
تواند بود و آن مستبح فناء لطیفه انا است و اینجا سیری است و آن آنکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه انفعالی پس بر خیزی که از عالم مقدس بر بنده افاضه
می شود از قسم صور علیه مستبح حقیقت آن میگرد و اگر سالک را اولاً شکستی
در جوهر نفس پیدا آید و در رنگ آنکه سیر را بنام صمدیت بشکند و قطعات
حباب انوفا گستره شان گشته هم چنان به نیک توجه لطایف سحر را بشکند
و لطیف قلب را توجیه افعال چندان نماید که حاصل خود که صفت کونین است
راجع گردد و این مزاج مستحش ابریم شکسته چنانکه صوره مزاجیه سر بر بعد حرفی و ذوق

بصورة از حق نمودند و عیا بذات القیاس لطیف روح و غیره که این همه وجوه و اقسام
 نفس ناطقه اند بشکند و یا اصول خود را جمع کردند و هم چنان لطیفه انما که گویا عله صوری
 نفس ناطقه است و شعبه است از نجی حضرت ذات و زرنگ انکه حیالی از
 دریا برخیزد و بعد مخلوط گردیده چنانچه حباب هوا مخلوط گردیده و این لطیفه را فی
 نفس مزاجی نیست و زرنگ انکه زمین را با آب مخلوط کند بی حدوث مزاج پس
 این لطیفه بجز حضرت حق عاید گرد و فیهذا هوا انما روانه است به الصفار زیرا که چون
 ارضی گشت مساوی صفت و مختل شد مقدس بیکل لاجرم الطباع صور معلوم
 مقدس و این متحقق میگردد پس حاصل انکه فرق در میان فضا و صفار مائل است
 بفرق در میان مریده و مراد که اثر هر یک دیگری را نیست و البته است انما فضا بر دو نوع
 می باشد یکی شغای و دوم جایی نوع اول که شغای است عبارة از انضاع نفس
 ناطقه سالک است بحقیقت ذات انضا عا قویا با مانع تبا از تعلیات و ان
 نوع فضا مختص بر حیا است که صورت مزاجیه وی شدیده باشد که منقرض شود و الا
 تعلیات مگوره و الا یب قوی که بر همه قوای و دوائی و بی غالب اید و موصول
 بر حد کمال هم چنان غالب و قاهر ماند و نوع ثانی که جایی است نیز مریده و جی باشد
 که حجاب یا از حجاب فانی است باینکه فضای او در موطن علم متحقق گردونه مال
 و باوئی حوادث منقرض گردد و یا جذب او قبل از فنا تمام گردد و قاهر آید یا حجاب
 در بعضی فیه است باینکه فضای او را سیمی باشد از آسمان او سمانه و زرد است
 وی فانی انما تا سکت مامل گردد موانع فضا شغای چند چیز یافتیم یکی انکه مراد را
 از مرادات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم مقدار آن نفس ناطقه مجرد نبود و جذب

ورحمن حال در رسد فاجایی بود دیگر آنکه محبت مرد با خلط مزاج و ماده خون آنکه
 باشد وی هر چند انکساک از جمیع موقوفات و زرد تجرید وی عدد اختلاط مزاج
 بود فاش شفا می نمودند اکلام خود را در بعضی افاضیل مشروط نموده ایم بسلامت
 مزاج و وفور نشاط و دیگر آنکه باریک طبع مجول شود ملاذ خیالیه و تشبیه و تمثیل
 فی و لطیف کوی الیب و الذی باشد بزرگ وی از سایر لذات و باطله سک
 روح باشد و دقیقه فیم تجلی وی بحسب و قیهای وی باشد شفا می نمود و صفا
 ارمی محمود است اما باریک طبعی غیران است و بجز در عادات مردم محمود است
 و بکریا داشت دایم حاصلش نبود یا یاد داشت ضعیف داشته باشد و این تحسین
 همان یاد داشت است در ثانی حال فاذا صفت صفت التجی دیگر آنکه قبل از آنکه
 بخود فکر و فانی شود و این مسدست باریک است مقصود آنکه مرد اولاد و حال
 مستغرق میشود و چشم او محیط بحال نتواند تا آنکه و ران مهارت پیدا کند نگاه خود
 کند و حال را در حسب خود متلاشی یابد و از فوق آن و بگردانگاه با وی دیگر نبرد
 و او را از جایش بر باید و امر تحسین تمام آید و مقصود از بیان این موانع بچکانه آن
 است که منبر از آن محرز باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوششش
 و روشش باید تا کلام خود برسد بحد این سبکین را از علم روشش انقدر را در
 داند که معلوم نیست که دیگری را توفیق باشد افاده بپدید و است کی که با و است
 با حس است معلوم حرفه او را که خرم نمیکند و فریب است که از علم فیتی نشاند
 پشتر خون از این حالت ترقی نماید نوعان بیان علوم حاصل آید و مواظبت بر آنها
 محبوب و لذت نماید و در قیاسات و اسرار ظهوری نمایند آنها را بر همه خبرها اختیار و

می کند و نزدیک است که حارم شود که احساس چیزی نیست این کمال است
 پس قتل است هم چنین سلاک ظهور می نماید برایشان چیزی در حق پس سلاک
 ان نمی نمایند بجهت ثالث مجوس یا متوهم یا تمیل یا دراک و ان یاد می خوری
 است که سلاک در وی مستغرق می شود من حیث لا یدری نه کند او را از اطرار
 و جواب بدارک و علوم احاط می نماید و این بنی باطل محض هر که متبسم است اری
 یاد می خوری و علمی که تمیل او را ک از افاضل کرده و راول امرگای متشکل می شوند
 پس در وقت سلاک قحاج آمارتی و علامتی میگرد و تا بوی معرفت حق از باطل باطل
 کند و ان اماره نزدیک ما تجرید نفس است از جمیع علوم و دین حب الله سبحانه و تعالی
 بعد از وی و دمول از آنها پس باطل محو میگردد و حق محکم می شود و به تجرید تمام و غلبه محبت
 از ویادی یا بدین اماره برای علوم است اما خواص و اهل فطنه را پس بیت
 اضمحلال و در وجود اقیص و استغراق در وی از غر احاطه او را که کیرتی است و امر
 نزدشان اظهر من الشمس است افاده سلاک را کای تشویش روی می نماید
 و این بنی شمیرایس و ضیق قلب و غمی میگرد و که انرا موجب نیست پس غر اصل
 می ماند لاچار واجب است تخص از موجب تشویش و انواع وی و معالجات آنها
 پس تحقیق است که ظهور تشویش بروز و جری باشد زیرا که با قبیل فانی است
 یا بعد فنا و مراد از فنا در اینجا تلون نفس با طه سلاک را بلون الله پس و اول
 که تشویش قبل از فنا باشد اکثریه است که بر پنج نوع است کای از فساد محبت
 و شوق بی خیر و کیفیت است که ملاک امور سلوک بهار نشاط سلاک
 و زوالت حق سبحانه است و سبب عروج همین امری باشد و از انحصار ان فی دا

اند فاماصل میکرد و پس چون بیخساکین ریاضات شاقه بر خودی گردید
 و عطش و غرط پیش می آمد و نفس از مالومات او یک مرتبه حبس میشد
 این معنی نورت انقباض خاطرش می شود و قدری ثبوتی که پیش ازین میباشند
 بسبب تورجوس به توالیس و غم متقلب میکرد و او را شعوری باین انقلاب بود
 و سبب آن می باشد و علاجه اش از جگر عنان اوست در مشتهیات ممانه و در
 حبس و ریاضه از مانی که آن نشاط عود نماید پس تحصیل ثبوتی و ثبات
 از جهت قصد محبت ارسر کرد و محافظت نشاط و الفان لازم و اندوختن
 از ادوات فی سبانه منجمه گرداند پس فانی کرد و کای بسبب است که نفس
 و ظلماتی آن باقی ماند و در جوهر سالک فی الخلد زکاء باشد ازین جهت نفس خود را
 میل مخصوص بشهوه مخصوصه نمی یابد اما او را ظلمتی اجمالی از قبل غلوط نفس بعالم خود
 ظاهر شود و او را باین وقیفه قطن نباشد پس جریان و سرگردان باقی میماند و بروی
 غم و یاس از جهت آن ظلمت غالب میکرد و او را ازین خبره و علاجه اش که
 نفس است یا تبرکیه یا تصفیه پس کی که در شیت مزاج است او با فکر که ایق است
 پنجم اموری که در روی مذکر و فماری جاه و لغاوی باشد حتی که بر نفس شاقیه و دراز
 و انقباضی بهم رسد و آنکه ضعیف المزاج است پس حسن درقی و بی تصفیه است
 زیرا که ظلمت وی ضعیف است قریب است که بدوام ذکر و خلوة مع شریطه المعنی
 گردد و زکای توالیس بسبب عین است که در طبیعت سالک کاین است چون
 محول مسافت و بعد طریق ملاحظه می نماید ارس میکند و نفس وی تبرک مالومات
 مسامحه نمی نماید ازین جهت او را توالیس و غم نمود و علاجه اش ترغیبات بلینه

پیر
 ادوات

و مواعید باز مره بنیل مقصود و استماع حکایات رجا و استحسان حالات اوست تا به
سلوک حیات نماید و بران حراة و زرد و کاهی بسبب آنست که سالك ملابس
رسوم و احادیث لایقی و دیگر اشیا مفرة باشد و نفوس کوبیه در روح ذهن او
همانها ممکن میگردند و او را در این بین شعوری نه و چون این مرض بسر کمال
رسد سالك اجمالا نادیده میشود و ان نفوس را تفصیلا در اک نمی نماید پس
ترک ترق و محبت و روی علائش غایت و عدم صحبت احدی و جمع همت بر
ذکر دائم و خلوت است تا قلیل ان نفوس شود و چون بالکلیه رفع شوند فنا حاصل شود
و حق سبحانه تعالی کرد و بعد از ان او را هیچ چیز غرض رسد و کاهی بهجت افکار کما است
که شیطان بدش و بی کرده مثل افکاری که بوی یاس از وصول طبیعت را مایل
سازد یا قبح در بعضی امور مفیض آرد مثل ان مثل اندر است شیطان است در
تمام علائش جمع همت بوی کمال و رقص این خیالات و جزم به شایعت و
قیح الست و وجه ثانی که ظهور نفوس بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقایای نفس
است که اول بالکلیه زوال نفس متحقق شده باشد هم چنان فنا حاصل شده پس
بعد فنا او را یک نوع تربیتی پیدا شد و مستحکم گردید پس غایبه او عظیم شد و علاج
او مشکل گردید و صاحب این مرض دائم مشغول الحال می باشد چون بروی
نفس غالب آید بحسب دنیا و حق امری نماید و چون او را از طرف فقر و موت
اولاد و دل بین الاقران مصایب فرود گیرند حال او صافی میگردد و در حالت
اولی تکمل می شود پس مجتبی و شوقی که در دست و در حالت ثانیه کمال
می ماند بسبب اینی نفس که در اوست پس او را هیچ حال راضی نیست علائش

است که امیر سید کمال قدس سره بان اشاره فرموده اند و ان شاء الله تعالی بفرموده
 مذکور خواهد شد و حاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بوجع لزومی باید
 که چون این عین یافت شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید شد
 تا آنکه او را هیچ چیز علقه نماند پس تحصیل محبت تمام باید فرمود پس ترجیح بی
 که در وی مدتی بماند که احتمال آن بروی عیب باشد تلخیص باید کرد و در تحمل آن
 به تقویت محبت و تقویر شاعت موقوف و موقوفه عن ذکر الدجیله باید حسب اقتضا
 حضرت امیر سید کمال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از این
 تعلقات خلک نشسته است قابل آن نیست که او را در خندان تصرف نمایند و این
 آنان کوزه را سبکت بر می آیند علاج آنها آنست که باز آرد کنند و باطل و بیکار کنند
 شاید این بار خالص و پاکیزه بر آید بالجمله کسی که یکبار توجیه مستوفی شد اگر در دنیا
 ناقص باشد ویران یک نوع مرتب پیدا شد دیگر ویران محمدان تصرف که عبارت از
 فحاست توان آورد و الا بعد رجوع بطبیعت با تصادم مصایب قویه ظاهره و باطنه
 مالا و لا ابوالعزم عود گا می باعث رجوع می افتد افاده ساطع بعد الدار غنیمت تفروداد
 و نکتب عنای الدروع تجدها بعد نیست که بعد رجوع تمام باز شوقی از سر پیدا شود
 و این بار بعد اعتراف بجز و مقصور حضرت و اب رایی کرامت و باید اطباء گویند
 که نزول الاله در چشم ما تکامل نشده باشد علاقه چشم عین خطاست و علامت
 تکامل عدم یافت با عدم شوق یافت و عدم ناست بر عدم شوق یافت بعد از آن
 ممکن که باز راه از سر گرفته شود و افاده مذکور حتی سیمانه با درایی که اگر اصمعیال جمع
 تقررات در وجود او تعالی بجای شرح وی نهند موافق نشیند و اگر حضور امر شود

بطریق حصول صوره بکای شرح او نهند می شنید هر که اینها به حسن ظاهر است
 و حسن باطن و در قلب که منبع اخلاق است و صاحب احوال مثلا خوف و با
 و محبت و صلابت فی امر الله بلکه امری دیگر است رعیا و اثم از آنها پس
 پس طافه است که عارف باین سرچون حسن باطن با قلب او شوش باشد
 بحسب طبعیت که حق غرض اولی را هم چنین افریده است که قلب او بدین اصبعی
 الرحمن باشد گوید که من شوش شده ام این قدر است که چون قلب مجموع باشد
 بدان مانند شاه کاری می کند و خند و می قناعت وی کند و کار ملک سرانجام
 گیرد و چون قلب شوش باشد بدان مانند کاری میکند و امری میفرماید و کسی
 سخن او بسمع قبول استماع نمی کند لیکن حال شاه هر حال تنبیه است شکایت
 اگر کند از قلب کند زدنش با طافه هر حال دل را محکم باید داشت و افاده باید داشت
 که احوال بنی آدم بین اصبعی الرحمن اندکی اصبع بلال و دیگر اصبع جمال لایه مقصای
 ان مرد و جلوه گر باید شد این وحشتها را از موعات باید شمرد و هر وحشتی این دیگر
 در فعل دارد باور کنی تجربه کن نگاه گویند سنگ فل شود در مقام صبر آری شود
 و یک بخون جگر شود اگر نامل را کار فرماید و باید که وحشت مطلق طبع دیگر است
 و وحشتی که از انکاس اسما جلایه است دیگر این وحشت استی است و
 زک و وحشت مزاج خلاف اولی همین که قطع طمع کردند و خود را مرده انگاشتند
 وحشت اولی روی در عدم خواهد کرد انگاه اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
 بود و ملک و ملک و حقش کل فی آداب - سویی اوی غیر از او را می طلب
 افاده چون بدانی که کل کیستی - فارغی که مرده ای و ز رستی - چون فعل فی

مشهور گشت که وی بین جمال است و بر فعل وی جمال دیگر چه ماند چرا که هر دو را
 جدا نماند کند جمال جلایی دیگر و جمال جمایی دیگر چون بر فعل از و اب حقیقی می آید
 همیشه تان به بحر اضمحلال در رویه نم و کم شدن و جبران ماندن در آتش اداها کار
 نیست کر لیتن به دیگر است و خندیدن به دیگر چون جلوه ای جلایه از هر
 خاطری دماند و یک سویی آرند اینها را اسباب وصل توان گفت نه و است
 و حش آب نیل است و یقینی خون نموده قوم موی را نه خون لود آب بود
 افاده قیام نیل و سبق بالینی خویش مشغول بودن امام الیل و اطراف افکار نبات
 که است اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله و بحمد سبحان الله
 و در دل فرزند بروی که شب بر دل گویند و جان الله در دل نهند و بحمد را بر
 حق سبحانه که فوق الوشش است کن است ضرب کنند سبحان الله تکریم است از
 صفات محدث و بحمد اثبات حمایه که مناسب حضرت و جوب باشند در میان
 باین ذکر فصل ندم توانگر که بتا که الشراح در خود بیند و اگر بعد این ذکر نور اعلم را
 که فوق الوشش است کن است تجیل کند بوجی که در آن تجیل غیبت واقع شود سخت
 مفید است در نفی یاس و رفع آلوده و الشراح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
 است بالجملة حقیقی است الهیه از عالم مثال و در نیست که شیخ ابر رضی الله عنه
 از عرش تکوین جهانی را داشته باشد زیرا که تکوین بدون مخالطه مثال تواند
 افاده شجاع را و حرب توان دانست و مومن را که چهارده صفت است
 در وقت هجوم مصیبت و الله هر بی سرو پا خیال ایمان و اقیما و در سر خود می برد
 فی الحديث اما البصر عند الصدقة الاولى و مراد از حکم نه محض ترک جن

و فرج است بلکه خوش بودن بوجهی که اگر این محبت را در حق وی نمیکردند
 و این نعم را بهش نمی رسانیدند و لابد حراران بوی کی میرسید و شش پرورده
 و فرج میکرد و اگر رسید که با آب سبزه خشک را رسید و بازال عطان
 صادی را بر در و تاز را غنیمت داشت بوی استعانت توان جست و درش
 بویغ از عبت دقیقه الاضافه کشف و کرامات و علوم و مکاشفات همه
 عادی و بلج اند صبحی ایند و شام می روند آنچه مردان ازین مرعه سر یابی
 گیرند و در کور و ماجدان با ایشان باشد همین یاد داشت است و این
 نه ان یاد داشت که شجره است از علم حصولی و استحضار همان ایمان بالغیب است
 که در اندام سلانی کتب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بود انکار جوهر نفس و
 اضلال در توجیه حاصل آید نه حضوری است نه حصولی و نیز می توان گفت
 که هر دو دست در ان یاد داشت کم باید کرد سه بهر صفت که میسر شود مکن جدیدی
 که خویش را بر کوی آن نگار گشت ^{انوار} علم ان اصل الشیاد الاخریه طیفه اشیا
 احد ان یکون العقل تمثیلا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودیه الثامنه المتنوعه
 بطایر الان باطنه و بمخوفه اسباب حصول هذا المعبودیه و مقدماتها و ثانیها ان
 یکون القلب واسمه نافذ و غم قوی اذا قصه شیء لم یضعف عنه و لم یتکلم دون
 تی یرقی ذروه سنامه و ثانیها ان یکون النفس متفاده القلب فی حیلها فاذا
 وجدت نوره الاشیا نزل من العقل خاطرقی و استغفر فی القلب و تلقاه القلب
 بما اودع الله فی فیمن الهمة و الغریمة فتولد نبالک را بر قوی توجه الی نفس
 فباخذ متلبها و لصرعها و لعلها فعد ذلك محصل مقام النویه و مقام الارادة

وبما تمير له النواة اللقاة في الارض الطيبة فاذا اشتغل العبد بدارم البوذية ظاهر والمنا
 خلص منها فز يكون بمنزلة المار في اصل الشجرة فورق يسيرة النواة وتموت هذا الذي قلنا
 حقيقة السلك وارض السالك وان كانت كثيرة جدا تحصر في اربعة انواع ان لا يكون
 العقل متعلبا بالابان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا غلبة في اصل حيله وان لا يكون
 النفس مقهورة تحت حكم القلب وان يكون استغاله بالبوذية قليلا لا يسمن ولا يغني من
 جوع فانسيد من تقصص عن مرضه وعرف بسببه وعالم نفسه فالحال ان تصور في الايام والوقت
 خارج منكر قد مات تصح عنه الايمان والمعرفة وان كان منحرف في قلبه عالم بمقدار
 بشع غريزة وان كانت صفوة في نفسه عالم برأيات قوية وان كان قلة الاستغفال
 بالبوذية اكثر من الطاعات ومن الاراض التي كثر وقوعها وتعليم بلادها ان يقبل الناس
 الي طريقه القوم اعيا الله تعالى درجهم ثم بدفعه الهوا حس الطبيعة عنها فيعوض في بحر
 وبقية غارب الهوي وبصر كان لم يكن فطعت طريقته ثم بعد بره من الزمان بخرجه
 زاجر الي فيقوده الي التي ويرجوه حيث كان وهكذا في عام اقرودوا الي هذا تارة والي ذ
 اخرى وحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلزم الحاسبة كل يوم مرة او مرتين فينفرد بنفسه
 وتوفاه ويصل ما قدر له ثم تذكر الموت وبحفرة بين عينه وربما ينفعه ان يستلقي كهيئة الموت
 وتصور الشكاك الالهي والال منه ويقول اما قلبه سر او اما لبانه جبر لا اله الا الله يوي
 بذلك ان لا نافع له في معادله استغاله بره ظاهر او باطنا حتى يحرق في قلبه انشراحا في نفسه
 اثره ايا وهكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وينفعه ايضا ان يتوخر ويصلي ما قدر له ثم توجه
 الي بعض الصوفية الساتلين برهم ظاهرا وباطنا وليستعرب في قلبه او باو خضوعا ويوي
 بمشاة ذلك معالج مرضه الذي اعراه فلا بد ان يفتح الله عياله ان او في صحته بعد

فاذا حسن ذلك رجع من ساعته الى الخلوة وقبيل سبب الذكر ونيفه الضمان
 يتنقل كل يوم بمطالع كتاب من كتب القوم مثل العوارف والاخبار ولتصح غيبة
 في اول مطالعة ويرجع الى الله تعالى بقلبه فاذا وجد كلمة مشوقته راجعة اعادة مرات
 وتبرک المطالع فانه في الاسباب المهيبة الزميمة هذا الحمد لله تعالى اولاً واخراً
 ولما بدأ بها فانه حضرت ايشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزی را
 پیش می آیند یعنی از آنها مقامات اند که کدیران از ضروریات سلوک است
 و بعضی احوال اند که مورد اشباح مقامات اند که حصول آنها شرط سلوک نیست که
 عبرة عبور مقامات است نه بطور احوال مثلاً در احوال ان طفولیت و شباب
 و کهنه و شیخوخته و دیگر یک از مقامات است اما قوه غضب و شوق و شباب از احوال
 است که در بعضی این امور طویر میکنند و در بعضی نه پس اول این این را در استعمال است
 با ذکر ربانیه و قلبیه و این بمنزله الف با تا است در حق خوانندگان نه محبوب در مقامات
 پس از ان دوام قلبی قلب حق سبحانه است بوصف محبت و عایشش توجیه محبت
 است که عبارت از قطع الفت است از مایوی قی سبحانه و این مقامی است که
 بدون حصول آن هیچ کاری نمی کشاید و در این محل احوال شکرت و واقعات صالحه
 و غلبه خوف و جادانس و هیبت و تحب و استیثار یعنی را پیش می آیند و بعضی
 و مقام ثانی توجیه انها می است و ان عبارة از انکشاف تبهیر غیبی و هدانی است
 که همه حوادث یومیه از احباب و امانه و غیره تفصیل است اما رتبه صدور احوال از انعام
 و ایلام وضع و عطا و هراشیری و تعبیری که در خود یا غیر خود بین از قی سبحانه دانند و
 شهود و غلبه از احوال است و از آثار این مقام تنویض و توکل است بعد حصول

بظهور

این مقام عدم رویه صدور این افعال از مبادی حقیقی صورت نقصان سکونت
 شکلی را تدبیر نسبت باز در اصدار حرکات و سکونت صور و اشباع و اشباع
 اکنون اگر وقت تمام صدور تفصیل حرکات از اشکال بنید به زبان دارد و تمام
 ثالث توجیه صفاتی است و آن عبارت از انکشاف اضمحلال جمیع موجودات است
 وجود و اضمحلال و ظهور این مبنی بر دو وضع است یا هم را در خدا بنید یا خدا را در هم و از این
 مقام اضمحلال از انبیت سالک است درستی قیسمانه و نفوذ نظر از انانیت و انانیت
 او تعالی و صفات عالی او همین است فنا و انکسار که با شور بخود نمائند یا شور به
 بی شوری نمائند در حقیقت نیست است نه فنا بلکه هر صفتی از حسن و کمال و اضمحلال
 آنها صفات حق بنید ظاهر شده در مجلا و مراتب انفس از احوال است و صور در بعضی
 تفصیل آن ظاهر شود و در بعضی نه و مقام رابع توجیه داتی است و آن عبارت از وجدان
 هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال بشی از انشیا و در علم حضوری بسیط که در
 بالکس و درک بافتح و ادراک هم انجامی باشد بی قنار و تمارجیرتی است و در وجود
 بابتبه و شور حقیقه الحقایق و در اینجا است که خدا را در خدا بنید و مقام خامس یاد است
 است که صوفیه از این مقام داشته اند و آن عبارت از وجدان همان هستی صرف بشهودی
 است که علم حضوری و حضوری هر دو تفسیر آن تواند شد یا نمین که امری واحد بسیط است
 که اگر در اصولی گویند رو با شده و اگر حضوری یا نمین می باشد و این یاد است
 بی الحقیقت تبط فطری از حضرت وجود است که در کمال این ذره بحسب اقتضای
 استمدادش متجلی شده و چون با او اشعاع و ابره اشعاع و بیج پیدا کرد و در روشن
 تر شد و نفس ناطقه در آن مضمحل گشته عین شعشعان وی گردید همان بقا است ترا

این مقام
 استمداد

قوم فعلیک به فانه البکریه الامریه این است سیرایت می کند و رحمت
 سالک و علوم و بی جمیع مشایب او و این سیرایت مبداء حقایق عادت
 می شود و مقام سادش آتنت که نقطه وجودیه که در حقیقت انانیه نمودار
 محبت است و لکن ارجح است گویند مکشاف ذات حق مع جمیع کمالات الهیه
 کرد و تفصیلش آتنت که انان مرکب از اجزای کثیره است چون صوره حیدیه
 و نسبه و نفسیه و روحیه و عینه و نقطه وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
 مبداء گانه است که ان صوره مینه مشایب هور ان همان خواص و احکام گشته پس
 صرف حقیقت وجود را احکام فاصه اند که مشایب هور ان همان صرف وجود گشته
 می امیرش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخیری احکام وی متعلق
 و مخفی گردیده پس بعد فاما تم جمیع طبقات مضمحل شده همان نقطه وجودیه با حکام
 خود مستقل گشته بمنزله دلبسته آمده فردات الیه را بطریق انوکاس مکشاف
 همه اسما و صفات و تدلیات میگرد و در رنگ حوضه ممیله از او را که که از سما
 مع باقیها من النجوم و الکواکب عکس پذیرفته طایفی جمیع نجوم و کواکب ان گشته
 مقام سابع تدلی الیه است جمیع کمالات خود بصورت نفس نا حقه سالک
 و تجلی فی سبانه کای بصورتی می شود که پیش ازین تجلی متحقق نبود بلکه تحقیق ان
 در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صوره ناریه در او ای مقدس برای حضرت
 موسی علیه بنیا و علیه الصلوٰه و السلام و وقتی تجلی بصورتی بر فرض میاید که متعلق
 از ان هم موجود بود اما اکنون بعد تجلی الیه ادراک تحقیقی دیگر پیدا شده مقدس
 و تدلی گشته از جمله تدلیات الهیه منوئی بر حقیقت انانیه که ستوار ازین علی

عرشه و در این مقام تفرغ فی الخلق یافتن میگرد و همین مسرت در
 ترجیح کف انحضرت صلی الله علیه وسلم در وزن برگزیده الهی از انعامه و انبیا سر محلی
 لطافه صغیره که در آن تهلیل مثبت باشد بر جمالت و ذاب همین است زیرا که
 اسم الهی تبلی است از تدلیات الهیه در عالم الفاظ پس رحمان در حقیقت
 مرتدلی الهی راست نه صورتی بشریه یا غبطه راسه و من بعد هذا ما تدق صفاته
 و ماکمه اخلاقی لای و اجمال این است باین مقامات هفت گانه که راه سلوک
 اکابر اولیا الهیه است هر کس اوقیف و دستگیری کند باین راه رود و بانجام رساند
 در یکی ماند با دو طول البر و غضب او منتهی شود و بخلق افتد بر صرح حق تعالی الهی و ماله
 من الجور بعد الکوروب باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف صفت و اجمال
 و این بسبب اراده الهیه است همگی را در آن دخیانیت با لیل شاعر
 گویا باین مقامات سه اش را کرده انجا که گفته هفت شهید عشق را عطار است
 تا بخود اندر خم یک کوچه ایام دیگر انکه اینها همه است و ان است که هر که در
 ابتدا اعمال چون شروع در سلوک نموده بود قوی الهیه باشد در مجاری عادت
 و عظیم الشهاقر و مسلط التراج بود اما در احوال او جمله در رنگ شهادت و برزگی
 و تسلط خواهند بود و اگر در بدافطه اینها نداشت اشغال این آثار را بجا خواهد آورد
 و بعد الوفی نعم الهی و ثم البصر اناده بعد حصول بذات در ضمن اناد حصول یادداشت
 بی کیفیت و اکای مجرد یعنی مردم را طاعت اقامت در این مرتبه و اقامت
 قوه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر ماکمه ملحق شود
 ایشان تبدلی عظیم و تحلیلی نماید در آن تبدلی عظیم مبادی از حقیقتی است

رحمان

این است بیان
انقطاع

و جوا

ایله که صورت علیه عرض عظیم است که بعد توجه وی بجوی دانت قیامی بحسب تبع
 استعدادات عالم ازان دانت حاصل شده و در عالم مثال نبوی ظهور فرمود
 و همان تبدیلی است اصل جمیع تبدیلات که در حقیقه القدس و دیگر موان
 عالیه ظاهر شدند و انانکه طاقت ان مفعی میدارند نیز محتاج توجه باین تبدیلی اند
 رابط میان ایشان و مستقیمین ایشان باشد و تحصیل این مفعی راجع بسبی
 ارقی از حدیثی بقلب کی که ایشان این تبدیلی شده باشد همان مفعی که در افاد
 سابقه مذکور گشت و خود را در ان دادن و لکلی هست در وی کاشتن و دیگر نیست
 افاده سالک را از وظایف ظاهره با وجود خلق قلب بجلال و کبریا حضرت جی سبحانه
 نیز چندی لازم گرفتن از ضروریات است زیرا که مرد کامل است که طبقه نسیم
 و نسیم هر یکی را خطی رساند چشم و جان احساس کرده آید که مجدوب ظاهر
 و در اراجز چندان وقتی و عطیعتی نسبت سالک خاص نیست آری کمالی
 که ویرانی نه هست ان چیزی دیگر است و اراکلب و دارا جزا هر دو ب
 این کمال منوی اند اولاً لکلب بقوی النسمة و لا یجاری علیه حین ثبات علی
 افعیل النسمة چنانکه عارفی در مصاف غزاة با اطا دناس هر یک است
 و نیز در وقت قسمت غیام عرفان او چیزی هست که برای جزا را در ان خواسته
 بلکه مطلوب لذاته است و جللی لطایف که شمارناست و لطیف است
 که قال رسول الله علیه وسلم استعینوا بافئدة والروح و شئ من الدنمة
 چون متعبد بر خرد و هفت رکعت خواند یا نه یا نازده سوره یس یا واقعه یا وص
 بخواند بعد ازان دعا کند از دعوات مأثوره با آنچه مناسب وقت او باشد

و باید که امتداد وقت و عامتگی قرینه سوره ملک یا قریب آن باشد و حصص را
از فضل و عافیه موقوف مطالعه باید کرد و بعد از آن تفکر و تعلق قلب مشغول گردد
تا وقتی که تواند ثباتی بجای آورد و بعد از آن صد بار تملیل و صد بار سبحان الله و کبره
بعد از آن تعلق قلب بکلی سیمانه مشغول گردد و تا بلند شدن اقیاب پس انگاه
و در وقت خواندن و نزدیک گرم شدن اقیاب چهار رکعت ثالث بعد است
صد بار تملیل فوق الحقیقه و دون الجهر پس انگاه سوره ملک یا احدی از سموات
بعد از آن بر سر فراش رود و دعوات خوانده و در وقت دم کرده تمام وجود را
مشغول کند افاده در همه حال در توجه بضررت حق فخور تجویز نماید که در هیچ حال خود را مستغنی
از شفاعت الله و از علم بالله نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه در
تفسیر لازم باید گرفت اگر چه درس دیگر هم باشد و در رعایت لطافات بیه
و مایه خود را مافات نباید داشت اگر چه بسجود قلب کنج عبادات است و نصف
بوده باشد زیرا که عاشقی بهر حال مشتاق است بی هر چند ریخ از وصال من کم
تا بی شک بود از شوق لبست خیالی به مستی را میان بحر ابایی به شکست
که شکی بود از پی آبی به صفت سعادت و تمدان است مردم را شغل باطن
نیز نماید و باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میر آید این را از اعظم
اسباب توجه باید دانست افاده کیفیتی که حاصل می شود سالک را از توجه بخواه
خواب الهی و دوام در زرخش آن نفس و بی بدان متلون میکند و از انراست
و یکینه مانند و نسبت اقام و الفرائض است اما جمهور اهل الله خالی نبوده یکی از
اقام بچکانه و هر قسم را اثری است خاص و مبنی علیجده که عبارت از حضراتی است

بیان نسبت بچکانه

از حضرت الهیه که نفس ناطقه سالک بحسب حیل متوجه بدان کشته علس
 پذیر احکام و کمالات آن میکرد و در رنگ آنکه چون مقابل کتی او را بسوی شمال
 پس کوکب شمالیه و روی منطبق می شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
 پس منکس میگردد و آن کوکب جنوبیه یکی از نسب پنجگانه نسبت اضلاع
 بموجودات است در وجود واحد و اندراج جمیع دروئی و تقوم همه بوی و اثران
 نسبت که افاقی است قلت تعرض بوی فوق میان خورشید و اثر انفسی آن استعداد
 انکشاف مرتبه المطلق و خلق حلیاب خصوصیت است و منع آن کمال ابداع
 و خلق است از کمالات الهیه که عبارت است از ایجاد اشیاء مجوده که اول آن
 قلم اعیان است پست و روح بعد و عرش بعد از آن مالک پس از آن مرتبه خلق است و بعد
 نسبت احسان و ان حاتی است مرکب از دوستی یکی مطلقه و دیگری که باشد از
 طهارات و افکار میکرد و دوم قلع بوصف خضوع و تقییم بوی حقیقت الهیه که
 در عالم مثال منعقد شده و آن عبارت از تدبیر الهی است که بحسب استعداد و توجه
 عرش عظیم بصورت علمیه و بی متدی کشته و منع آن همان تدبیر الهی است و اثران
 بحسب جزا و اول فوشتن خطرات است و یافتن جمعیت و آرام دل و دلبسته
 او از حاله و در بدن و نفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری نوراً و فی
 سمعی نوراً بران دلالت دارد و حدیث و اعسل خطایای بالمار و البلیع و البرود
 بدان اشاره می کند و اثران بحسب جزایانی استعداد و روحیه حضرت حق است در
 سوره چنانکه حدیث انکم مسترون بکم کما ترون القمر لیلۃ البدر فان استطعتم ان لا ی
 اعیان صلوٰۃ قبل طلوع شمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت آن تحسین

حتی بجا نهد که امر فروری مصلی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذ صلی الله کم فان انما یبته و بین القبلة همان است که روز قیامت انرا نشانی
 خواهد کرد و دیگر اثر آن استعدا و فدا و قیامت یوم نسبت احوال و در سلک ارواح
 و ان عبارت از ظهور انس و الشراح و تجرد ارباب و انبیه و اختیار هیات ملک
 است و اثر وی رویه و اوقات کثیره و مبشرات صادق و ظهور برکات عظیمه و اثار
 و عوالت است و رویه انس و مقامات خود انشایی را که دلالت می کند
 بر مقام امر وی و منبع ان حیطه القدس است چه نام نسبت عشق است
 یعنی توفیق و خلق و این را قوت و داخل ان لب است و ان لب عباده از میل
 اصله لطیف و جود است بوی منبع خود که ذات بحت است و قوت و بخت از انها
 و همه هستند و برخی طبعیه و پاره عادی و چون مرکب می شود از او هم و غیره حالی
 در سالک را و غالب میگرد و بروی انرا عشق می گویند و انکه لب است همان
 محبت و آیت و اهل ان اقل قلیل اند و منبع این نسبت همان مرتبه و آیت است چه نام
 که بسبب توجه بوی صورت علیته مثالی که بالاند کور شد شمع و شمال و ی نفس
 ناطقه سالک نزول می کند بمنزله بر که در وی ایی است صافی و در ان منور شد
 منقطع گشته هم چنان در نفس ناطقه سالک شمال تدلی ایی که در حقیقت شخص
 اکبر عباده از عرش عظیم مع یافیه است بحیطه القدس ظهور نموده است منبع
 شده گشت و منبع کمالیت الهیه آمده و اثر ان معرفت نامه و انگاه حقایق است
 و منبع ان همان ذات ایی است بحسب استیباب جمیع کمالات و بوی
 مردمان که در اصل فطره بستی النفس می باشند پس در ایشان این منبع متحقق

و انگاه

راغب است خواجہ
محمد امین صاحب

نمی شود که در ضمن بیات و بمیه افاده حضرت ایشان رباعی چند در بیان بعضی قواعد
سلوک نظم فرموده بحسب اقتباس خواجہ محمد امین ولی اللہی زیر بر رباعی اشارتی
بان قاعده مودود غفور مدنی علی که نه ما خود ز مشکوۃ بنی است : والد که سیرا
از ان تشبیهی است : جایی که بود جلوه حق حاکم وقت : مانع شدن حکم خرد و لاهی
درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علوی که ماضی ان شرع محمدی نیست عیسا
الصلوۃ والسلام ما رفیع است و اشغال با این منافی سلوک است یس
و انی چه بود هیچ قوم ای دلدار شعل لوطا هر و باطن بیا بر این را شوی از درس
عارف عارف : دان فن در کار و بکیر از خزان : درین رباعی اشاره کرده شد
بآنکه اصل کار درین راه ظاهر و باطن است ظاہر بوزن اوقات بر طاعات
و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر چه اول رایی خواهد از کتاب عارف بہریت
حضور صاحب شخص باب کہ درین مسد واقع است و اگر چه مانی رایی خواهد بہر از
صحبت احرار بیان یافته نمی شود رباعی درندہب ماہست ز اسباب غرور ذکر
کہ بود عاقل از او از حضور : در حاشیہ ثانی توارضی نفور : در جانب اثبات
بر و کوی غفور : شرط باشد ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات
محبت حضرت حق بیایع مستی و دل شرط طریقی افتاد است : بی مست شدن
کار کیے نکشاد است : و ز ذکر خفی جہتمل کردن : شرط است و راستاد نظم
یاد است : حضرت و اند قدس سرہ تخیل جہ مفوظ شرط میکند کہ جمع است
و بطور اولہ بدون ان نمی شود رباعی و ای کہ می صوف محبت پوشی : باید کہ تبدیل
علانی کویش : دل را ز خیالات جہان صرف کنی : چشم از صورت جہد عالم پوشی :

اشاره است بکمال است و نظر بر قدم در بند و بتسلیم و عشق و از جمله جهان
 بگذشتیم و در بر چه بخیر یاد تو را نماند ششم مقصود من بنده بحر و صل تو نیست نه از دست
 از دل و جان بگذشتیم اشاره است بهار گشت و را ثنای ذکر و فقه و بعد فقه
 ریاضی و ایم دل من پیش تو حاضر باشد چشم بر رخ خوب تو باطر باشد و در بند
 شرک جلی است و صریح کرمی در خطره طار باشد اشاره است بدوام
 یاد داشت ربانی و این چه بود سهل کثیر البرکات در شرب اهل دل و وجود خدا
 تحصیل علوم هست بسی مانع و در نفی خواطر و در شد جهات عدم غیبت را گویند
 فی نیل بیان ما کوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند و تحصیل آن در غم قوی و هست
 فشاندن همه چیز از دل است بیغ خوش آنکه با نور و نور زین است زیرا که طهارت
 را اصول دین است و توفیر دل و نفی خواطری و اقوامی در رفیع حصولش این است
 در جمع و توفیر دل و از راه خطرات تجدید طهارت فایده دارد و بیغ تحصیل عدم اگر نما
 کردن باید نظر اصل فحایت حجت این و اعضا را دوائی بر این و در صحت
 اهل دل خواهی دیدن فی نظر قبول این طائفه کیمای عجیب است در تحصیل عدم و از
 خطرات پریشانی بیغ آنکه زادنا سیم رستند بالجه الوار قدم پیوستند
 فیض قدس از هست ایشان میجو در و از فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه
 با روح طیبه شایخ در تهذیب روح و سرفه بلوغ و آرد بیغ انداز که از قید
 جهت بیرون است هر چه زان ذات شایانی دارد از حیطه اسما و صفت
 بیرون است از حد و زین سمیت بیرون است ایضا هر در که شد مظهر آن
 یا عجیب طاهر شده از صورتش اما عجیب و در روح دل از مشیت کنی صورت

کرده

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب ایضا قوی کنایات احرف موصوف : یعنی
 اسامی و صفات و شئی که ازین قوم قدم پیش نهاد گذشته است باین صورت
 ذمی مشنوف : در این سر رباعی ارشاد شده بمحقق توجه بود خاص که حضرت
 خواجگفت بنده قدس سره بان ارشاد کردند و ان پرورش کردن صورت
 ذمیه حضرت حق است که در هر که او متمثل می شود مانند تمثیل تجلی صوری در تجلی
 در صریح را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذمیه و وجود خارجی چنانکه
 تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است هم چنین تاثیر محکم
 این وجود ذمیه نزدیک نفس شنیده ثابت شده رباعی ای دوست تویی دیده و
 بنیای من بشوایی و دانایی و گویایی من : عشقم تو دم تو دل غمیده من : و اندر
 دل غمیده شکبایی من : ارشاد است بتوحید حق تعالی الله اکبر انما هم که لطیف
 قلب کسی را بجهانیم و انرا بیدار سازیم چاره جهانیدن و بیدار ساختن او عشق
 لطیف است که در انجا و اقبال سروری و در او بار و خشتی پیدای شود و بعضی
 ادای می عشق و هیات او متعلق قلب کرد و شبهه جماع و تفصیل و سماع اغایی
 و در گرفتن و جدی سماع قول و اعط و مانند ان و هر یک را و اگر خواهیم که از لطیف قلب شرح
 نقل کنیم چاره نقل او بر کما شستن نسبت طهارة و مناجات است بروی بالنسبة
 اولیه اول با کنار وضو غسل و استعمال آنچه در مقامات نوشته شده و ثانی
 سجدهات طویل بحضور دل و اطاعت برابر الله و تقوی و بران و ثالث با کنار
 ورود خواندن و در گرفتن و لابل الخیرات و قضای بدیه با وجود طهارة و تطهیر
 و خلوة و نطق دل بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر خواهیم لطیف عقل را

تغییر نموده

بخیمایم و امر بیدار ساییم چاره او بر کما شستن مراقبات و افکار است و محبت
 قویه باین موصوف شدن شیخ نجی الدین بن غزنی فرموده که شیخ من درین عمل گرفتار
 چون بپورایم موشش موصوف شدن از اینجا این سبق گرفتیم و اگر خواستیم از لطیفه عقل بسر نقل
 کنیم چاره ان اکتار مراقبه است با وجود ملطیف سربا اعراض از جمیع مالموی قولا و عملا
 و این عملی است بغایت معب و اگر میسر نشود نشستن و خاستن با غیری که توبه
 سر مکه داشته باشد تا وقتی از وفات این شعله در وی در گیرد مانند در گرفتن شعله
 چراغی در قندیل چراغ دیگر و چاره بیدار ساختن لطیفه خفیة ملاحظه لا بوجود الا الله باها
 اعراض از مالموی و جمع محبت باین منی و اگر میسر بیدار کردن ان محصور است و صحبت
 داشتن با غیری که این نفع مکه داشته باشد تا در رنگ در گرفتن شعله چراغی چراغی
 دیگر در نفس طالب خوض کند و استقلال سیر لطالیت باز بسته با کتاب
 و توجهات نیست بلکه ظهور امری است که در اصل یقین او نبوده بودند این مسائل
 بر حقیقه تعلیمات چند ادا کرده شد بحری است عظیم الفوائد جلیل العواید و شاء
 بهم الصلوات جل مجد و دیگر بآر توفیق شرح ان و هدایه عیا کل شیء قدیر افاده
 حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل حجت چون کی خواهد که تورا ان بر
 قابیه ریزد و جوارح و اعضا بر کن ان زبکین شوند چاره ان اکتار صلوات و ذکر
 ربانی است بشری که در ان وقت از توبه بجز است غافل نباشد تا ان سرور
 انبیا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاهوت را حاصی است
 که وی بدان مقدر است و ان است که بوجود استوار در مغرورست خود کانی
 حرکت میفایند و متحرک نه و متحرک و متحرک ایضا اینجایی است مع مذاکره

در نفس الامر واقع است و در موطن علمی جدا دارد و این فی و غیر این نقطه
یافته نمی شود و بالجمله رفیق ازین نقطه متحرک میشود و در نشأت طبقه بعد از این نفوذ
می نماید و در پیکل فردی از افراد استقرار می نماید بعد از آن عروج می کند طبقه بعد
طبقه تا آنکه بمقربوت خود میرسد درین متوالی احکام عجیب پیدا میشوند از آنجمله است
که لطیفات دیگر ساعت ساعت عبودیت آن نقطه می آرند و بنیادش وستی
ملک آن حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوش و غوش میزند
و همین است توحید افراد و از آنجمله است که در عالم هیچ کس فرونده و حکایت
کننده از نقطه لا اله الا الله نیست که یک کس دلان فرد است و وحدت و یگانگی
نوعی است و نه صفتی است و در شش نقطه بوضع دیگر است (فرب انشد بوی
النت که ماه در غیری منعکس شود بعد از آن آب معدوم کرد و غیر باب
دیگر تمثیلی شود و همان صورتی منعکس کرد و این میا کل را نیز احکام خاصه است
که از انجبت یعنی نواد از بعضی اعتبار دارند و آن نقطه را در همه یک حکم است و از آن
جمله است که این فرقی محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میلان این نقطه
است بوی مقربوت خود افاضه حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کل
که واسطه جود الهی اند نمی بود هیچ کس الله نمی گفت و از آن کس مبارک است
معلوم نیست و تحقیق این کلام است که نفس خریه همان نفس قلبیه است که
با وجود کلبه خود عین نفس خریه کرد و در یک حالت هم بر کلبه باشد و هم بر خریه
پس بر چه در نفس کلبه مندرج است که تفصیل آن تمام موجودات است و نفس
خریه هم موجود است اما این تفاوت درجات ظهور او ظاهر که بسبب تفاوتی

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورت نفس جزییه باشد اتفاق می افتد
 و تجلی اعظم نبوی از سطوت و قدر نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری است
 و نفس کلیه بآن مثلی گردیده پس در بعضی نفوس جزییه ظهور آن تجلی بهمان طراوه
 و قدر و سطوة است اما فی الجمله بطن احکام این نفس جزییه متلون شد لیکن نگاه آنکه
 بآن تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است مبادر پس این الوان قدری قدری روی بزرگ
 می آرند و دامن وی ازین الوان پاک میکند تا که تطابق تمام بآن تجلی اعظم گردد
 نفس کلیه است حاصل میشود بوضعی که انانیت او این میشود حتی که تمام انانیت تجلی اعظم
 باشد پس لطافه ظهور آن در این نفس جزییه علم و ادراک آن تجلی بوجه من الوجوه
 در جمیع نفوس ساری میگردد پس همین سبب محسوس است که لفظ الله که نام ذات
 نفس همیشه همان تجلی است بزبان آرد و ذهن او بمسای ان مگرداند چیزی از آن
 فهمد فانه حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زمان ادم علیه السلام تا این زمان
 همه در خیطه القدس مجتمع اند و خاصیت اجتماع ایشان این است که علوم عامه
 سهیل شدند و آنکه الحال بیکس بطریقی آید که اند علم باشد از بعد اجل ملکه جملی
 ایشان است که از خیطه القدس گیرند مثل این چون مثل اینها متدوده است بعضی
 تمام و کامل که روی در روی بوجه نیک منقطع گردد و بعضی ناقص که بجز روشنی و برقی چیز
 در روی ظاهر نشود پس چون ان آئینه را بر مقابل آفتاب که آرند شعاعانی در برقی در
 ارض مفاض می شود بواسطه این مایه اما رنگ این مایه درین روشنی داخل
 می شود و تا خبری میکنند و سبب کثرت مواضع بر ذلوق هم اجتماع ایشان است
 و سبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است و سبب اختلاف طریق و مذاهب هم

مبنی است افاده خواه محمد امین بنفیر کاتب الحروف ارقام نمودند که عنبری بحساب
 حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفان بر عقلی معارف و صدایه از روی عقل
 نمی شود که بصیرت جناب وی نفیست و امت بر کاتیم ارشاد فرمودند که در اصطلاح
 وجه یقین ظاهر است که در حقیقت ایشان نقطه و دعوت است که ما ان را بحر است
 می گویم که حکایت از فوات دارد و از همان نقطه امری مجرد مثل برق بری آید و در تقلید
 عارف محنت صورتی می نماید و الضورت بشرح خیال منشرح و منفسر میگردد و عارف
 در این هیچ شبهه نمی ماند چنانکه گوید که این علم و معرفت من از خدا گرفته ام افاده نیز خواهد نمود
 لکن ارشاد نمودند که عنبری سوال کرد مبنی بیت مولوی روم که ان یکی ماورده است
 جان او با جان استنشاست جفت مشکلی می شود زیرا که بعضی اینها بر عدم استنشاست
 شده اند فکیر اولیا پس حضرت ایشان جوابش بدین وجه ارشاد فرمودند که کایا
 دو قسم اند یکی اولیا و عامه که چون بعد سلوک بر تبه فائزند و بعد فائز صورت بقای ایشان
 واقع شود در حالت ابتدایه که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
 صورت عوام خوانند بود و عامه لا محاله از ترک ادب و سنین زایلند و فائز نیستند و همین است
 یعنی همان او با جان استنشاست جفت یعنی بسبب استراق در و صده و دید کثرت
 در و صده و انکشاف این فحاشی وقت بقاوی ماسکونی دهند بر طریکون
 عوام که با طبع طالب فوق نبود زیرا که تغییر داده بوجی تقوی حاصل نموده بود و در حالت
 بقا همان ملکات نفسانیه ان رنگ دیگر گرفته عود خواهند نمود بر خلاف استعدادهای
 و ورثه ایشان که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
 بعد فحاشی چون خلعت بقا پوشانند هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

ظاهر در صورت است

سیر شده بودند بقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق از ایشان اصلا موقوف نیست
 پس استعدا و ایشان مقتضی مواضع برتر ترک اوب است لهذا بر عدم استئذان از
 زواید باشد ما خود می شویم اما حال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس نفثت
 فی روعی ان لف لا کونت حتی تتکمل رزقها الا انما جلوا فی الطلب و این حدیث مشهور
 است بحرف و قیقه از علم سلوک و ان است که ادبی و راغبانه توجیه الی الله افعال
 نمودند میگرداند و وی بحقیقت قدیمی است در طریقت هر چند با قیاس شرعیست
 سنی باشد بعد از ان ترقی می کند توجیه پس همه حرکات عالم را مستند می بیند بفاعل
 واحد مثل استناد حرکات کتبی به یاری با سنادی که در امر مستر شده است
 و وی درین حالت جبری است در طریقت بعد از ان هر دو صفت در آن جمع می شوند
 و روتیه یکی از دیگری مانع نمی آید و در این حالت متوسط شد و قدر و جبر و قابل شد با هم
 بین الامرین و رجوع نمود به تیره عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت بعد از ان او را با سناد
 دیگری پوشانند و در نظر او است که سناد اسباب را هر چند که این اسباب مانع
 توجیه او نیست بلکه هر چند اسباب بیشتر توجیه او را با اینهمه اجمال فی الطلب
 پیش می آید و چنانکه از قلمات سان و یی و مجاری احوال وی مستفاد می شود
 که ازین همه وارسته است و حالت اولی حال اولیا است و حالت ثانیه مقام انبیا
 و رایش ایشان کل اولیا بان مشرف می شوند هم چنین در اول حالت ادبی بر زبان
 نگر می گوید که دل او عین ذکر شده است بعد از ان ترقی می کند و دل او عین ذکر میگردد
 و از ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه امرانی تواند کرد بعد از ان تفرقه واقعه می شود و در میان
 زبان و وی و دل و یی زبان و یی لکلام ماس تسلیم است و دل او عین ذکر است

نسخه
مرح

و این حال اولیا است بداران او را با یکدیگر بی پوشا شد و غیبت بی و نه بزرگ
 و او را در مقام ذاکران میگردارند و این مقام انبیاست و لهذا حضرت انبیا با وجود
 کمال خود و رجوع نامس بودند و از ایشان واجب ایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
 روی قدس سره میفرماید به ترک استقامت مرادم شمت است نه همین گفتن که عارض
 حالت است بلکه این با ناورده است شاکست به جان او با جان است شاکست
 و شک نیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کل معنی است شاکست بودند
 مع نیا مواضع کرده شد ایشان را بر ترک استقامت و خیر و فروغی نیاید و لهذا آن
 نازل شد و لا تقولن شیء انی فاعل ذلك عدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
 علیه السلام لا محاله بحقیقت است شاکست بودند مع نیا بر ترک لفظ است شاکست مواضع
 واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه جلالت گفتند ما علم پس
 برین کلمه عتاب کرده شد با جمله خواهر انبیا و ورثه ایشان باین می باشند بقصد الی الله
 و باز آنکه از سیر فی الله و بالهدیه فرایع حاصل کرده اند و سایرین هم آتست که سالك را
 بقایمند مگر بصورت اصل صلیت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل صلیت
 بوصفی مخلوق می شوند که قوه ملک ایشان قوی تر باشد و قوه بهیه ایشان با وجود قوه خود
 منضع بضع ملک و قضا اثر زوی بود و نیزه شعله شریع که بالطبع باین علو است و لهذا در قضا
 صورتی که ایشان را میبند همان میل جلوه انصاع قوه بهیه بضع قوه ملک خواهر بود و کلا
 بخرایشان و همین است و جمیع در میان اقوال مختلفه این سلوک خواهر نقشبند بطریق
 تمیل فرمودند و موسی اندر درخت آتش دید و سبز تر میشد آن درخت از نار
 شهبه و حرص مرد صاحب دل : این چنین دان و این چنین الکام و بوقع اتباع

خواهد نقشند گفته اند که غضب فانی و باقی است است از غضب عایمی و سیدی
عبدالقادر قدس سره میفرماید که بعد حصول فنا و بقا مجامده و یک پیش می آید و کسر
نفس و یکبار لازم می شود پس هر یکی از ایشان مان بمقامی فرود آمده است و اختلاف
الاقوال لا اختلاف الاحوال و این مسئله یکی از غوامض علم سبک است فقه برتر شد
افاده بجناب حضرت ایشان سیلی سوال کرد که در واقع دیدیم که اسم الله بصورت
جیسا بر من فرود آمده و بمن احاطه کرده ارشاد فرمودند که این اسم مبارک نمایا
از نذایات الهی در نشا الفاظ و کلمات و انرا ایشان است عظیم در عالم مثال
و این واقع از نمایش بعضی تحقیقات مثالبه ان است و یک سوال کرد که در واقع دیدیم
که نفس ناطقه من مثال آب سیلان می نماید ارشاد فرمودند که چون خطه فارصیه می
می شوند نفس ناطقه بلم حضوری خود که از صلب تحقق آو می برآید مستقل می شود سیلان
اب نمایش این علم حضوری است و یک سوال کرد که در واقع خود را خدا میدانم ارشاد
فرمودند که این اعتبار سیر فانی است در اول حال حق در نظیر الک تبجی می شود
بصور انشایار فارصیه و اخرا ان هم انت که بصورت این شخص ظاهر شود و اگر در خود بیند
باین مینه که ذوق کند در میان ظاهر و مظهر اگر چه علم اجایی باشد این سیرانی است
و اگر حق را در حق بیند باین مینه که ان چیز را که در عالم میدید یا در نفس خود میدید
نی ملاحظه چیزی دیگر بیند و اند این تجی ذاتی است به نسبت عوام اقوام افاده
حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون قوی بر چیزی ادویه و غرام مد او مست نمایند
و مدتی بدان قوت بجا جویند نهی که چون ازین و از منتقل شدند همراه خود ببرند و انرا
کمال خویش اعتقاد نمایند و بنظر ایشان انرا منظور دارند و هم چنین عصر بعد عصر

قوام کثیره بدان اشتغال فرزند پس برین وضع دُهور و قرون برآید در الفاظ
 ان ادعیه و غایم نورانی پیدایشود و پس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استمطار
 خود الهی نماید برکات و ثمار ان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان ادعیه عبارت
 دیگر و ادعیه می باشد و این سری است از سر آریه و این معنی سیفی را خسته
 نیست بلکه هر دو معانی که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلاً دلائل الخیرات که درین
 زمان در دیار عرب مردمان بدان اشتغال میندازند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
 استمطار خود الهی نماید بشرطی که نفس او هم فی الحقیقه و تاثیر داشته باشد
 پس بعد فتح ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید امر او سید انجام مرآه
 و مقاصد خود باید که هرگز از تاثیر تکلف نکند بلکه غایبه چند از مردیات قوام محمدین
 ولی الهی که در ظلال مجالس حضور اقدس حضرت ایشان استفاده نموده و ضبط
 عبارت او رود بودند بطعنا الاما شاء الله تعالی درین اوراق ایراد می یابند
 افاده ارشاد فرمودند که چون کسی اعظم اقتضای ظهور خود کرد و خواست که خود را بمن
 جلوه آورد و ان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقرب جویند پس ترلا فرموده
 توفیق خود کرد و در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا منی اوم را بوی
 حضرت او پس نامیده شد ان اشیا را شمار اند خدای قرآن و کعبه و نبی صا و
 عبارت از ان است و او این اشیا را این شمار هم بدین شمایل اول در ملا اشیا
 تعیین شده و حقیقت هر فرد ازین افراد در ان موطن عمل گرفته و خل ان در
 عالم بشهادة ظهور نمود و همان تمثیلات اشیا را در ملا اشیا حقایق ان اشیا
 میدانیم بر خلاف بعضی تناخرین گفتند که اصطلاح ایشان برین حقایق از

ایضا نفس کلیه میبد و اندام علم بعد از آن فرمودند که اختلاف در کلمات
 با اختلاف فیوضات الهیه است و ادراک هر کس موافق افاضه الهیه است
 و اجازت بر شخص موافق ادراک اوست افاضه در آن فرمودند که تحقیق عصمت
 انبیاء علیهم السلام تنبیه بر وجه چند است از آنکه اولی آنکه صلیت نفس ناطقه این
 کرام بصفتی واقع شده که میل خالص در رایل اصلاح و روی مقرر شده و از
 آنکه انزال و جی است بر ایشان و اعلام حسن حسن و قبح قبح و الگای ناسیدن
 بر کتمان صبر و استعجاب شری ناطق کاری نمایند خیر از جناب الهی
 و پناه جوینده بوی غریبه از شر از آنکه اگر با فرض داعیه از کتاب الهی
 که موجب زلت باشد از نفس ایشان متجسس کرد و دفع آن با اظهار برائی
 میفرمایند تا آن برهان صاحب شود و در میان آن امر و در میان ایشان که صاحب
 فی حسن القصص بقوله تعالی و لقد عمت به دیم بها و لا ان زای برهان رب
 افاده ارشاد فرمودند که توبه ملائکه سافل بجانب تجلی اعظم بواسطه ملا
 ایضا است و در ضمن آنها و این قسم ملائکه درین توبه بخواهم ناس برارند
 و از لطایف عالییه و ادراک کیفیات آن مایخیرند انجذاب ملا سافل اکثر
 با نور عبادات و طاعات که شریک تندیب لطایف سافل است با بطع حاصل
 است ازین جهت هر جا که حلقه دگر پیوسته با تلاوة قرآن یا نمازهای بسیار
 که اراده شود توبه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود و این انجذاب ایشان طبعی است
 مانند انجذاب یکس بوی شمع افاده روشنی سخن در غیبت ارواح مشایخ گذشت
 که بعضی طالبان چون حق و تسلط بطریقه یکی ازین طایفه پیدا کرد و باز قصد استفاده

از عریزی دیگر بخاطر آوردن جانب غیر اول عیالی و ناسخودوی شده
بی افتد و پیش چسبیت فرمودند اثر بقایای این عالم است که در تجله مرید
نصورت عتاب و غضب تمثل میکرد و لولای از ارواح حبیب دران عالم مستحق
کیفیتی هستند که اتفاقات باین امور مرکز ندارند اگر بعد از محال رسوم و بقایای
این عالم که توجیه شود و چه تمنای مع و در اراک نمی نماید چنانچه خود با از موده ایم
که مگر بعضی ارواح حبیب توجیه نشده با استقلال کلی دران روح در آمد کردیم
و باز توجیه باین روح شریفه غیر دیگر واقع شد نیافتیم که توجیه این مانع فیض
توجیه ان باشد پس سدره فیوض جز فیود و می خویش نتواند بود اگر اصلاح
ازین فرمود میر آید راه استفاضه از جمیع جهات مفتوح خواهد بود افاده نفس ناطقه
که با ارواح نجیب متعلق شد انکساک و بی اصلا تصور نیست هر چند که نسبت
اراض و اضمحلال بدن ضعیف می شود اما بر تبه که تعلق نفس ناطقه با لکل از وی
زایل شود و میرسد لیکن تحلیل اجزای نسیمه بر تبه مفارقت بدن میساند بعد مقدار
از بدن بتدریج تعلق بدن با لکل از وی بر می فرود افاده فرمودند که حضرت شیخ
فرید الدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و شئی در کیس جمع
شود لایقی خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتیم فرمودند
که بایان این سه چیز بخت را نیز داخل میکردانیم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
دارش است بروجه اتم فی چون صاحب بخت مقصد با ستندم غیر از وی
بدولت استفاده فایز کردند فیض او اکثر است از غیر او و مادت در از طریق
او قیام و منتظم خواهد بود افاده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم پایه

و علم با حکام آمد عالم بالمد عارف ولایت عرفانی است و عالم با حکام آمد
 عارف ولایت احسانی ولایت احسانی است که از هلی حدیث و تمکین باطنی
 قابل اند و حصول این ولایت منوط بصفت است از هر معایج و اعتصام بکتاب
 و سنده و اتقان فضا و امر و اجتناب از نوای و کل را مشایخ اعظم و عرفان قدرو
 برجیع مایوی و دراشت نبوت عبارت ازین ولایت است که صاحب این ولایت
 اتباع و اقتدار شاید و مردم متابعت او از زمانی این باشند ولایت عرفانی عبارت
 از انکشاف و قدرت ذات و تنزل ان و کثرات است که مثل ان جذب است
 پس وی هر چه در اقامت ارکان اسلامی می نماید و نیز در فکر اتمای و در
 با این هم از ارکان کتاب مخطورات تحمل که محفوظ نباشد پس متابعت کی که ولایت
 عرفانی دارد و خالی است از ولایت احسانی موجب زبان تابان اوست و با
 ووری ایشان است از طریق صواب و جامع این هر دو ولایت عرفانی و احسانی
 و ارث کامل نبوت است تا بان وی البته سلامت منزل رسند و صاحب
 ولایت احسانی فقط دون اوست و صاحب ولایت عرفانی فقط هر چند که شد
 لطیف نفس لویض کلمات را قبول نموده و با ذات الهی برای پیدا کرده اما ارشاد را
 نمی شاید و اتباع و اقتدای وی نمی باید افاده معوض داشتیم که مبتدیان که مشغول ذکر
 شوند اسم ذات باشد یا نفی و اثبات یا در شایمانیم بهمان کیفیت دل را
 مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترک مشغولی از کار و در شایان صلوة
 اولی است و توجیه با و ای ارکان صلوة و نمکد است و سجده ان اهم است بظاهر
 و باطن و اگر کسی با وجود ان بدل مشغول شغل معبود بماند هیچ نقصان و خلل در نماز ندارد

نموده افاده صوفی بیک خان مودی از مردم کابل شرف آستان حضرت ایشان
در یافته زبانی طویل نبشت از وی پرسیدند که کدام یکی ازین طایفه غلام است
دارید میر سعید الدین نام برزی را که در کابل بودند و بیک واسطه نسبت ایشان
بحضرت خواجہ خاوند محمود لاہوری متصل میشود نشان داد و توضیح نمود که آنست
بی تیغی که مرا عاقبت حق ان نشود میان توان کرد حضرت ایشان برای تکیه افزودند
که همین قدر انتساب کفایت میکند چند ما بحفظ وان لم بحفظ حاصلش آنکه من
این عزیزان دست زد و عهد بیت کردن با ایشان اری است معتمد علیہ اگر چه
رعایت حقوق ان عهد و پیمان کما بین فی ظہور نکنند و نیز در مخاطبه صوفی بیک خان
مذکور کردند که نسبت نقش بندیه در مدارق باب شراست از قیام اختلاف نسبت
اگر بر دیگر که ملای نسبت های ایشان در خلا بیشتر است و رعایت خلوت
زویک ایشان زیاده تر و نسبت قدیم نقش بندیه درین وقت در دو فاندان می
افزونی و نقصان یافته میشود یکی فاندان خواجہ خاوند محمود و دیگر فاندان میر ابو العلی
از وضع اصباح تغییر داده اند بر خلاف عزیزان دیگر که منت بعض تغییرات
افاده مروض درستم که در حدیث شریف وارد شده که هرگاه حق سبحانه و تعالی
دوست دارد بنده را امر میشود حضرت جبرئیل را که من فلان را دوست میدارم
تو هم او را دوست دارد و در مجامع ملک و ملکوت منادی کن تا همه روحانیان
و جسمانیان بدوستی تنده من آماده شوند و از سیاق حدیث مستفاد میشود که آن
در ملائع نیام او مذکور میگردد و ایام ضیق است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمود
که در نزد وی از افراد محبوبین در ملائع بتیقین اول لازم نیست بلکه انمیر تبانی علم

السلام وکمل اولیاست و مراد اینها تمثیل اعمال صالحه و ملکات مقبوله است و را
اعلی که مصدر این شخص شده و حقیقت آن ملکات و اعمال مرفی قیسمانها
و وی تعالی رافع شد و همین رضامندی او سخانه را تعبیر محبت کرده اند و این است
سبب دوستی رؤمایان و جسمانیان نیست انکس غالباً و العدا علم افاده تعبیر
تقریر می حدیث شریف من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثلی
ارشد فرمودند که نزدیک دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دو نوع است
یکی رویای الهیه است و دوم رویای ملکیه رویای الهیه آنکه روح بنیده هم چون رانی
بود و ضابط کلی با عالم قدس پیدا کند ازین جهت قابل الطباع روح کریمه صلی الله
علیه و سلم شود و این چنین رویا مقبیه نشأت علیه و کرامات فحیه در حق رانی
که می باشد و پس بذرت بود و رویای ملکیه آنکه بنیده سبب کمال محبت که
نسبت بنجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارد صورت همان محبت را مثل
تصوره وی علیه افضل الصلوات و التسلیمات مشاهده می نماید یا به تبلیغ در و
و سلام بر صفت تعلیم و اکرام بحضرت وی علیه الصلوة و السلام موافقت نموده
همان تعلیم و تکریم او تمثیل گرفته تصورات محبوب صلی الله علیه و سلم در طریش علیه
شود متضمن همین تقریر تمثیل فرمودند که بنی از فواحش که عمری بخیر الی گذرانیده بود شی
در خواب دیده که گوینده می گوید بانی زن خطاب می نماید که خود را آماده دار زیرا که آنک
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بنو تشریف می آرند چون بیدار شد انبیا پی تمام
در خود یافته و رقی و ترقی از اعمال قبیه خود در دل محسوس نموده همه اسباب مناسی
از خانه خود دور کرد و اوایی غمراش گشته و لطافت منبیه شده و قان

ثبت بخوبی و آنگاه با نظام تمام روز را بشب آورده چون خواب رفت
تشریف رفته حال جهان را بر این انجانب صیبا الله علیه و سلم مشرف گشته
بدان آن تا شش ماه بزیست و در نیت باستقامت تمام کمر بندگی بسته و با
اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فائز گردید و این رویایم از قبیل رویای الهیه
بوده است وَلَاکَ فَضْلُ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ لِّشَاوَدِ اللَّهِ وَفَوَاضِلُ الْعُلَمَاءِ أَفَادُ ارشاد
فرمودند که نسبت پیری و مریدی در حقیقت نسبت پدری و پسری است
رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
زنتی واقع شود که موجب رنجش کی خاطر پدر کرد و رابطه فرزندی را حلال نکند
و پدر از جهت عیسان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف مرضیه پدر رود آن نسبت
باقی است هم چنان اگر از مرد زنتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار رساند
که حجاب بشود و در میان وی و در میان مطلوب وی هیچ مریدان را چون فرزندان
و انسته از زلات نشان نجا و ز باید کرد و در جمیع امورها مثل معامله پدر یا فرزند
منظور باید داشت تا قطعه عیان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را شاید
در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از قولی امور طالبان که فرزندان
منسوب اند انجمن کی را احتراز لازم است و درین ضمن حکایت کردند که یکی از ارباب
که رابطه معیت با نموده و اخلاص بلیغ داشت بمقتضای تفسیر وقتی از اوقات
عنان نفس از دست داده مصدر زنتی گردید که مستوجب عذری شد چنانچه
با عفتی جدا و خود مبادرت فرمودیم ولیکن آن نسبت که در میان ما و او بود
اصلا حلال پذیر نشد و خاطر از وی باز نگرفتیم بلکه در ایستادگی شدت حاجت

افاده در مقدم
پیر را با مریدان
و مریدان را با پیر
چه تواند کرد

او باعث مزید ملاحظت و تاملت گشته بیشتر اگر محتاج بود این مقام محتاج
 تر نمود و حالش در این حال زیاده تر متقیض اصلاح و ترمیم شد و هم متصل این مقدمه
 از ارباب حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اظهار بعضی نایبیم از
 بعض اصحاب خود اظهار تامل کردند چون چند روز بهین ناموشی بسراند روزی باب
 حاضرین خطاب فرمودند که ملال من نسبت به لایق نه باعث بران است که خواهم
 از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا اکای یافته از این احوال
 این چنین کردار اجتناب و زرد یعنی ملال این طایفه باید کفای نباشد و بدان
 حدیث که حجاب شود و بیان مرید مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد و العباد باند
 منها و دلالت حدیث شریف هم برین مایقش است که و رو یافته اللهم انی اکتب
عندک عهداتی کلّینة فانما انا بشر فای المومنین اذینة اوشیمة لجنه جلدیه فاجعلها
صلوة و رکوة و قرینه تقویه بها البک يوم القيمة افاده فرمودند سعادت دیوبی
 منقسم بام تعدده است سعادت نفسانی و ان دوام نشاط قلب و لب و طاهر
 و عدم تنویش باطن است سعادت دیگر صحبت بدن و عافیت و تندرست ظاهر است
 سعادت دیگر سرانجام سباب معاش بوجی که مقاسات نشد اید شوش حال
 نگر دو در امثال و اقوال گذران با ابر و شود سعادت دیگر وجود اولاد است
 برای بقای سلسله نسب و دیگر آنکه فی زوال و ملک و جاه و شتم که
 توز و تعلیم ظاهری بدان مربوط است چون استیاب این همه سعادات جمیعاً غیر ممکن
 است پس هر سعادت که ازین اقسام نصیب آوی شود غنیمت بدارد و لقیام و طاب
 حمد پس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید افاده سعادت میلی لبوی حقیقت انسانی

که در دل آدمی پیدا شود و نام آن محبت و الهیه است منشأ آن انجذاب بهستی است
است بهستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بان وجود
مطلق می شود و چون این دو جزو کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد آن کمال است
که در مرتبه اطلاق بود و در این مقید محب اقتضای وقت و حال ظهور فرمود و انجذاب
و است و بی نشانی امانیه مطلقه در تکمیل امانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد
و عانی علیحد و زکی افر بر روی کار آورد و شد این حالت موجب آن میگردد
که همه عالم را در خودی بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد
عبارت و اشارت کم شد و از عالم بالکلیه ذهول و زریه و محقق حقیقه الحقایق
بتجلی مانند در این حالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که نه انجا هم نیست که
برتر زبان است نه گاه خورشید و گاهی دریا شود و گاهی کوی قاف و گاه غنائو
تو این باشد نه ان در ذات خویش ای برون از و همه در پیش پیش ای
ز بونی نفس با چنین صور هم منزه هم شبه جزه سر افاده ارشاد فرمودند که
طبقات نامس و اثبات دلایل ثبوت طاق مقوده دارند و همه علماء ظهور
معجزات و کرامات را قوی دلایل داشته اند که مدوران از غیر انبیا محال است
و امام رازی در اثبات ثبوت آنحضرت صلیا علیه و سلم طایفه دیگر بیان نموده
حاصلش آنست که رحمت عامه الهی بعد از وفات متداوله برای هدایت عموم خلایق
ظاهر شد و عام علم که از ظلمات جهل و ضلال تمیلی شده بود و در میان قشره جمیع
علوم انبیا علیهم السلام محو گشته بسیار گردیده داعیه الهی مقینه لطف
طوائف انام گردید پس خدای تعالی آنحضرت را صلیا علیه و سلم که رحمت عالم

است ارسال فرمود و تمام شرق و غرب از توران نیز اعظم مظهراتم منور گردید
و اعلام اسلام در همه اطراف و اقطار عالم بقره استیلا نصیب احت پس وجود
انچه علت غاییه نبوت است اول دلائل باشد بر صدق دعوی انحضرت صیبا
علیه وسلم نزد یک دلیلی که بر اثبات نبوت وی صیبا علیه وسلم اطروا
باشد غیر از شریعت مظهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که بر
تکمیل نوع انسان قطع نظر از افراد خاصه همین کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی
حق سبحان و تعالی و راست تسلیم عطا فرماید بی شبهه دریا بدین راه که اکمال نوع آدم در
بهین و واصل است و می بیند آن هدایت عام متصوره پس ابلاغ انحضرت صیبا علیه وسلم
خوان و سنت را بوی امت اعظم دلائل نبوت است صیبا علیه وسلم افاده فرمودند
حق سبحان و تعالی قطعی از علوم عقاید حقه که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
فهمیده چون نیک تامل کنیم موافق مذہب شاعیه می یابیم بآن معنی که آن علوم و
مجموده را اگر ببارتی که خاص پستد عام قریب باشد خواهیم که ادانیم همان مذہب
اشاعره باشد بلا فرق پس مذہب ایشان آفاق است بقل و نقل و در حد
و منطق است بر کتاب و سنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت و شفاعت
انبیاء و اولیا رب برای کافران بود چنان ظاهر شده که چون عصاة ماس منسوب
عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضای رحمت و شفاعت اسفام معاص اهل عصا
و خلاص ایشان از عذاب جهنم و نیز آن نواید و صورت ان داعیه اولاد را حجاز
بهتیه انبیا و اولیا منقطع کرد پس این انکسار و الطباع در حجاز بهتیه این کرام
سبب انکسار شفاعت در ماندگان تینه عصیان کرد و اول کسی که فتح این

نماید خاتم النبیین خواهد بود و صیبه اله علیه وسلم ثم سائر الانبیاء ثم کل الاولیاء ثم هم سلم
 چراغ افروز است و در مودند که کل اولیاء را هم حیرت می باشد اما نه ان حیرتی که قلوب و
 اضطراب آرزو باشد و در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
 جهت در معرفت کیفیات عظیمه است بر احوال پخته ایشان که خارج از ادراک عقل
 و قلب است و بواسطه سرور روح بر توان کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می
 نماید و عارف از قیام عاجز آید پس بحیرت در ماند و گاهی همین عجز از توفیر
 عقل تعلق و اضطراب تغییر کند لیکن این تعلق ثباتی لذت و راحت و جنان نیست
 بلکه موجب زیاده است که قال الحافظ الشیرازی قدس سره به بیلی
 برک کلی خوش رنگ و مقام است و ندان برک و نواز خوش ناله های زار
 داشت که گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست که گفت ما را جلوه شوق در
 این کار داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت دال بر بزرگواری و عم کرامی مقداریا
 قدس سره را در مسکن و اضطراب که مبطل اهل و جنان است گفت گوئی
 داشتند حضرت ایشان ماضی قلوب را در همه حال بحال روندگان این را لازم
 میدانستند و این الفحاک این کیفیت در نشانی ازین طایفه بحال می شمرند
 و حضرت عم بزرگ است قدس سره بر خلافت ان تسکین و آرام را سعادت و ایامی
 این زمره مقرر داشتند و میفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
 و راحت است و بیافت مطلوب از قلوب و اضطراب محفوظ صل اشکال اخلاص
 مذکور و تطبیق تباین مسلمین بدو نموده یافته شد که مراد حضرت ایشان ما از
 لفظ قلوب و اضطراب مینه شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این مینه یعنی

نشوق صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیرا که کمال لطیفه قلبیه مربوط
 بکمال این صفت است پس انفاک کیفیت حقیقت شوق از آن لطیفه لابد
 معلومست چه در این عالم و چه در آن عالم از دنیا و شوق لازم حال این کرام است و
 مراد حضرت هم بزرگواریست کهین غالباً اضمحلال قبول شیری و مجرد نام از طالب کون
 و ضلای اتم از تنگنای عالم و غلبه حکم لطیفه روحیه که انشراح است از لوازم اوست
 و اتحاد و اتصال با حقیقت القای دیگر یکی با حضرت بزرگ خواهد بود پس
 لامحال این احوال موجب تسکین و آرام و لذت و راحت ابدی است و قلق و اضطراب
 با صطلح ایشان منافی از بجه و همجوری و نیافت و دوری مقصود است نه
 حاله شوق فلا اختلاف فی الحقیقت اناده روزی یکی از حاضران این بیت میرا
 که منسوب است بنجاب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس
 سره خواهد که سوزنا اند میری چایندی رانا بنکی و جویم مانا به توفیر معی این بیت
 بدین وجه فرمودند که مرا از روز مرتبه ظهور است و مرا از شب بطون تشبیه فرمایم
 شهادت و تمثیل شب بولام غیب است و تاریکی روز بر خلاف قیاس است
 از عدم ظهور کمالات خفیه الهیه است در عالم شهادت و استمالان کمالات
 تاریکی نسبت یافته و روشنائی شب رشارت است بوجود حقایق الهیه
 غیب و غایه ظهور آنها در آن عالم و نهایت بطون آنها درین نشا همین است
 که در آنچه مظهر و ظلمت شده و الله اعلم بحقیقه الحال اناده فرمودند که حصول
 ما موقوف بر دوام صحبت و شرط انتظار و کمال محبت است و نسبت با جمیع
 بین النسبات است کلمات اناده ارشاد فرمودند که رساله حضرت شیخ تاج الدین

سیمیلی قدس سره که در بیان اشغال و طریق سلوک و آداب نشیندیه است
 در پیش حضرت والد قدس سره در روان خورد سالی گذرانیده بودیم باین
 تعلق آن اشغال و اعمال با تحسان و محبتی در دل تمکن است که بدین اشغال نیست
 با آنکه حق سبحانه و تعالی اذکار و اشغال و اعمال اکثر مشایخ طایفه مشهوره را اطلاق
 بخشیده فاما میل دل و محبت خاطر بیشتر باین اشغال تفشیدیه است
 افاده ارشاد فرمودند که نسبت ادویه با افراد و اثر ترتیب روح است و اصحاب
 این نسبت اقسام متعدده دارند از جمله جمعی از اولیایان هستند که فیض ترتیب از
 روحانیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرآت آن را حاصل شد و ترقی خویش را تمام نموده
 در همین مرتبه بقیه کرده اند و در جمیع احوال باین کدر ظاهر ترتیب ایشان نمایندگان
 دانسته اند بمان آنکه مشایخ کمال و فتهای سلسل جمیع مشایخ حضرت اوست صلی
 الله علیه و سلم پس کسی که بدون واسطه از آنحضرت فیض یاب شد حاجت ترتیب
 دیگری نباشد و بسبب این بیغ عدم ادراک حقیقه کار است زیرا که مفیض هر چند جامع
 کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوه لطیفه روحیه نیست
 پس لابد استفاضه این کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسب است دارند و نیز استفاضه
 روحی بر روح لطیفی می باشد که در آن انتقال از نسبت به نسبت با اختیار و اراده نمی
 تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبت های دیگر که الفاظ لطیف اثری نماید
 محتاج است به تکمیل مرشدی ظاهر افاده تعویض تمثیل تا به صحبت فرمودند که یکی
 از ابناء سلوک با هر طایفه از فقرا و مسالیمه و غیران صحبت میداد روزی مشایخ
 و کلی سبت گرفته بجاظران مجلس تروض نمود که اگر تحقق تا به صحبت را اصحاب بودی

مناسب بود که ادراک سبز که مجاور این کل بودند همه رنگ و بوی او قبول کردند و بوی
 در آن مجلس حاضر بود آن برک و کل گرفته ریزه ریزه کرده با هم گفت خواجه یکدست
 شدند و تیر سبز و سبز از میان برخواست و یک یک کشند و یک بوی و از او پرسش
 شد از او نهاد و نگاره دریافت که این جواب سخن روست و یک است بوی خطا
 کرد که اری اما بعد مشتقه و وقت تمام اما در شاد و فرمودند که هنگام زیارت کعبه معجزه در
 قوم ادبی کیفیت حکایتی در آن بقعه شریفه ادراک نموده شد و لیکن عقل از اینها
 بیخ حیات در آن خانه که بنی همه از سنگ و حشمت است با می نمود تا بنا متماثل شدیم
 و امکان قوم را کار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از امتداد بنا بر این مکان رفیع ایشان
 الی الان پیوسته ملائیکه بصفت تعلیم و توقیر بوی منجمد و الطبع و الفلاس
 پرتو ان هم در ملاسل تاثیر بوی قوی نموده و همه ملائیکه ارضیه را توجیه و منجمد لطیف
 این مقام گردانیده و فوج فوج شان جمع جواب از احاطه کرده اند و همان تاثیر نفس
 روحانیان و انجذاب آنهاست که لغورت حیات در نظر و همدان معایه افتاده
 بود اما سخن در ذکر بعضی رجال مدبرین که بر آن بعضی اهل کشف بصحایه موقوف
 افتاده بود مثل ابو سعید حبشی و ابو الرضا رشتی فرمودند هر چند وجود آنها و امتداد آنها
 شان استبعاد عقلی ندارد اما اینست و فحاشی است که صوابه که شرف صحبت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادراک نموده اند و صحابه ایشان بنقل مستفیض
 ثابت است در این میزان قیاس نمی توان کرد و صانعت مکاشفه ارباب کشف
 هم از اغالیط مطلقا لازم نیست خصوصا در مقام تعاد و استباه آنها در کلمات
 غیبیه الهیه که نایب از محض اسما و صفات حق است سبحانه و اثنا رفوی فلیک که

ادراک

رجال معمر

آعالیطه

که ناشی از ارواح افلاک است سخت نادر است که تیز در میان این دو مرتبه کس را
و این سه وقتی دارد که هر کس نوبان نگیرد با لجه کاهی با مقتضای قوی افلاک نباتیه
و عطش مقام فردی از بی اوم و غیره مطلوب بی شود و اقتضای قوی مذکور به با اقتضا
آتش نفس ان خود استخراج پذیرد پس لابد منفع کرد و از ده نفس ان فرد بجا بیضا
نایب و اختیار رسمی بر فو که متضمن قبول اکثر نام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شهرت
ان شود و نزدیک خاص و عام و شهادت بعضی احوال مبرکه و سایر تبرکات نیز بر همین مبنی
محمول است که تاثیر تبرکات خلکی در این کشتیا واقع شده است و موجب انتساب آنها
بجناب عالی گردیده افاد ارشاد فرمودند که شیخ عبدالرحمن ابنه شی قدس سره زیارت
روضه شریف حضرت خواجہ معین الدین قدس سره رفته و توبه تربت مبارک ایشان
نشت و از جانب حضرت خواجہ غایتی یافت و اگر آنها نشینند از انجمله این بود که حضرت
خواجہ خطاب فرمودند که تو در مافانی شدیدی و فانی تو در ما تحقق پذیرفت و مبت
در ظاهر و باطن تو تعرف نمود پس اکنون میان ما تو از آنجا و اینجا کجی و واقع شد و هستی
تو بهستی است و دوام تو به دوام ما و اشیال این اتفاقات دیدار استی مرا و این کلمات
ذوق آیات در آن وقت توفیق یافتن یکی از خاک را ان حضور بود و ان نسبت
خاصه و الحاح مدعی نامه افاد ارشاد فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت مجذوب
اختصاص یافتند اما انفاقی حق ان صفت بوجه کمال منحصر در ششم محبوبیت مجامعی
میدانند و اختیار وضع نشان و تلبیس بلباس نوان بی نمایند بقیاس انکه رسم و
عادت مردم غالباً انتساب محبوبیت لطائف است پس چون دانستند
که ایشان محبوب شدند باید که بظاهر هم چنان لباس بپوشند و وضعی پیش گیرند

که عاده مجویات ظاهر است و الباقی حق این مرتبه عیال اوله الکمال در این تشبیهی پذیرد
 حال آنکه قیاس من الفرق است مجوییت حقیقی یا بر مجوییت مجازی فرو آوردن
 خطای محض و غلط معرفت است و لیکن سبب مغایرت این است که نفوس این جماعه
 مجبور بر سفلاتی می باشد ازین جهت تخلص بجای ادراک حقایق عالیه موجوده اند
 میریت و خواص عالم اطلاق را بر وجهی عالم نفی نشاندنی توانست
 و حکم جلیت اصیاء خود که قرار این تعلیقات مانده از مجرد و اطلاق بعید افتاده اند و یکی
 ازین مجاذیب را در تمام دیده شد که ادعای و هیات خود را نسبت میکرد و باران
 حق سبحانه و تعالی و لیکن بدین الفاظ تفسیر میشود که عالم کبریم چنین خواست و مراد از عالم
 حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز بشی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را از
 در تمثیل یا دشتا ظاهری توانست یا در فرمودند که در حکام عبود و راجعاً به برقراری
 شهادت که بخود می مشهور بود که افتاد و اتباع وی همه تشبیهین به پا آوردند و درین
 تشبیه ابوی داشتند نقل کردند که وقتی در احمد باد و قحط شد بد افتاد و خواص و عام
 رجوع نموی شهادت آوردند و وی باستقامت بر آمد به کام و خوف در موضع استقامت
 برضی که مناسب ادب نمود روی با سمان کرده و سنجید بست گرفته و جانب سمان
 خطاب نمود که اگر روز باران نشود این لباس شهادت را از خود خلع کنم و این پاره را
 بدین سنگ ریخته کنم می گفتم که همه آن روز باران شد و مردم از قحط بجات
 یافتند و الله اعلم افا در ضمن تعویذ استعدادت نفوس که تقصیل ان در محبات
 مشروح ساخته اشکاف حقیقه نفسیه و استعدادت شریف نهی که حشر
 ایشان آتماس رفت ارشاد فرمودند که ان استعدادات و نفوس که در محبات

مضبوط شد و در این نفس و استعدادات و لیکن تعریف اجمالی فهمیده اند
 که نفس عالی است و بهمیه ضعیفه اما صنعت غیر محل و رافع علوم الهیه و الحاقیه باز
 در مرتبه اصطلاح و الحاقیت گانه در حد کتاب اند و ما بین این دو مرتبه درجه ثالث است
 که مستند استفاضه علوم حق است از نور مبس کلیه و معارف حقایق مجرد و معانوف
 بینها یعنی طرف اصطلاحیه افد علوم شریع است بی اختلاط علوم باطنیه و جانب تجاذب
 قابل علوم باطنیه است بی اختلاط علوم شریع افاد ارشاد و مودنه که حکمت در سبک
 انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم است
 که ادعیه افهام انام حاصل آن اسرار نبی توانست شد و تصدیق غیر درک از محالات
 عقل و فهم بود و مخالفت و تصدیق و انقیاد انبیا و انبیا سب ضلالت آبدی نشانی میشد
 لهذا این کرام که رحمت خاص و عام فوّه اند بان کلمات ناظمی نشده و تکلیف
 بالا لایق نداده اند و علوی که قریب تصدیق عقل و ادراک و فهم و فهم نوع انسانی
 بود میان فرمودند تا کسی را که سلامت طبع باشد انکار نیاید و طبیعت و عقل مفاد آن
 شوند و هم چنین و ایشان نیز در اظهار اسرار تکلم نخواستند معارف قدم استوار
 و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان نفی که مژده الاقدام باشد سر نزنند
 و تکلم بحقایق نشوند الا پیش بر همان خط خویش و در بعض احوال که خالی از وجود و سکون
 بود و درین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کسی را
 نیابیم که فهم سخن یا کند سخن از آن باب نیکم و همیشه بمقتضای استعداد و فطرت
 گفت و گوی اسرار بعض بیان می آید و گوی مخصوصین از آن بیان بهره مند میشوند
 و هر که فطرت با بادت بشا رده منبأد که جوهر استعداد او قابل است و هر که لایق است

استماع این سخنان است بفضل انبوی امیر و ایش زیاد است بعد از ان این است
 خواننده که گفتوی طوی از آینه بی خرد عیا مگر باشد سیف خان مارا نفس و کار
 انا در آتای تقریر مع این حدیث شریف نبوی عیا مصدره الصلوة والسلام که
 از عباس بن مرداس این ماجه و بیعتی روایت کرده اند که ان رسول الله صیا الله
 علیه وسلم دعا لامته عشیه عرفه بالمعزفة فاجیب انا قد غفرت لهم ما خلا الظالم فاما
 احد المظلوم من قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة وغفرت
 الظالم قلم یجب عشیه فلما اجمع بالمرونة فاعا والدعا راجیب الی ما سال قال
 رسول الله صیا الله علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابو بکر و عمر بای انت وای ان
 هذه باعة ما كنت تصحک فيها فانه یضحک اضحک الله سنک قال ان عدد الله
 المیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعای و غفر لای احد التراب فجعل ثبوت
 عیا را سه و بدعو با بویل و الثور و احصی کنی مارا بیت من جرعه چنین افاده فرمودند که
 عنایت و شفتی حضرت صیا الله علیه وسلم بر امت سبب اثبات همت قویه
 از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شد و دعای که متضمن مغفرت عامه
 و از اله جمیع معاصی اهل زلت و عصیان بود موضوع درگاه الی و استند حل جلاله
 و از حضرت ربوبیه بمقابله همت شریفه حضرت صیا الله علیه وسلم در پایی ر
 جوش زده سیاهی دلون و معاصی کافه عصات را محو کرد و ایند الا بعض شیخا ص
 که استعداوت انها و اصل فطرت از قبول این عنایت الی بود و شدت موانع
 خصوصیت استعداوت ایشان را از رسته دایره این مغفرت محوم و رشت
 نمود باقیه من و لک افاده فرمودند سعادت برزکی رغبتی درین راه مربوط

تجلیه یکی از ارباب تحقیق است و ظهور کمالات و حصول آثار نسبت به میزان قدرت
 آن اصلا صورت نه بند پس هر که در متابعت استوار قدم است کثرت کار دارد
 و ظهور آثار او قوی و احکام خواهد بود و فکر و رویه طبیعت و حلال و حرام ^{میان}
 مبارک نمی آید و فرموده میراث انبیا علیهم السلامات و التلیات علوم شریع
 است که محتاج الیه خاص و عام است و دعوت عام ایشان بطرف همین علوم
 است پس قوه حفظ و انتقال اسناد این علم فی شک موجب برکات عظیمه
 و تفصیل فیم است و بعد تصحیح و تجوید و سلسله اسناد کتب حدیث و قرآن عظیم
 برکات خیریه و فواید جلیله و البیان صورتی و بر و بشمار در خود مشاهده نمودیم و الحمد
 علی ذلک افاد ارشاد فرمودند که طایفه از مقربین هستند که زبان ایشان مطابق تعویذ
 و بیان حالات ایشان می شود و فرقه را از اولیا کامل حق تعالی قدرت آن فرموده و در
 توصیف کمالات خویش به شرح و بسطی که قسط فرمایند و قرائت و سینه و همین غیرا
 که سربان حقیقه الحقایق را در خود کلیات را در آن حقیقت متعین می بینند پس هر چه
 گویند از خود گویند و هر چه تمیز نمایند از خود نمایند و همین طایفه اند که منت ایشان برود
 جمیع غلاتی است و همین فرقه اند که وسایط جود الهی اند اگر وساطت ایشان در میان
 نبودی هیچ الم که معرفت الله راه نیافتی بل هیچکس شانه بنام اسم اعظم نشدی و اگر
 توجیه ایشان در کار نبودی هیچ سالک شرف انقضا و انحداب بسوی تجلی عظم
 فایز نمی شدی حتی سبحانه تعالی برائی رحمت جمهور ضلالتی اجازت بسته این که از ادوات صورت
 تجلی خود که معبر باسم الله است گردانیده و بدون اجازت بسته ایشان در ایامی ان تجلی
 انعکاس آن صورت ساخت و در ضمایر کافه انام و بطاع آن صورت در انعکاس

ایشان موجب انجذاب حقیقت ان اسم کو بد پس ازین راه نشی عظیم بر جمیع
 قدر و منزلت این مقربان از حوصله انهم کم و صله بیرون است و وصف و لغت
 ایشان از غیر طاقت عالمیان ازون از حضرت خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند قدس
 منقول است که روئی لکبار و ان ساری منزل ساختند و عنیری را ویدند که از
 تمام بزرگ و در پیش ایشان گذشت و مومند و ی از دوستان است اما مارا نشا
 و وجه نشا حق آنست که بانی نشانیم و از شیخ احمد قاشی در تفسیر اثر کریمه اهل
 شرب لا مقام لکم الا نفل و مومند که اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی برادر
 از اهل شرب انحضرت صلی الله علیه و سلم دوایر نشان او باشند و لا مقام اشاره
 مقام فی ذات بانی ایشان است که هیچ نشان گونی نشانی ایشان نتواند گشت
 افاد ارشاد و مومند که خرابی آدمی از خطرات نفس اوست که از درون او
 جوشد و مانع راه او می شود و از جهل ان خطرات این است که کی را نسبت بریزد
 از اولیا من فاسدی پیدا شد و ممکن در ول و بی یافت تارفته رفته موجب طرد
 او گردد از باب وصول بدرض قبول و یکی از افاضل عصر را کماست کردند که مقام سفر
 مبارک مجاز و نشهری با وی ملاقات شد و وی یکی از بزرگان سلسله نقشبندی
 بیعت کرده بود لیکن ان غیر فیه ان علم ظاہری نداشت و در تعزیر معارف و بیان
 حقایق خصوصاً کلام شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که موقوف است بر علم
 و ازن ان ایشان جاری نشد و این دو فاضل از عدم قدره بر بیان غوامض معارف
 و رتبه و افتاده و علم او بعد علم ان بزرگ خلل عظیم در کار او افکنده تا از بزرگات
 نسبت باطنی ان عزیز محروم ماند بایستی که این خطه راه او نزدی و مفید عقیده

او تشدیدی و از علونم باطنه او و کمالات معنویان عزیز مستفید شدی و نسبت خود را
 با وی درست کردی ان شاء الله خوف یعنی است از بیوف الهی که سبب آن مخصوص برای
 دفع دشمنان است پس غافل نشستن امتیازی نماید احوال و اوقات خود را و بیشتر
 می نماید اوضاع و احوال خویش را اگر مطایع مرتبه الهی و مطابق فرمان حق باید که غافل
 نشود و خوف را درین وقت بخود کند و دوست بدامن رجا زده انرا محکم کرد که
 نفع وی با فضل با اعتصام رجا غالب است و اگر مخالف و مباین امر حق و رضای او
 و اند پس آنست و نفع بحال او خوف است و تمکک خشیت در این حالت
 ویران نافع است که نامرضیات الهی و دشمنان معنوی اند که بخیر این شمشیر دفع نمی شوند و
 این اعدا که اہم طریق سلوک است مطمح مطلع نظر داشته تا استقبال انہا بروی
 کار نیار و این سیف را از دست نکند و ان شاء الله و معنی حدیث شریف الدینا سبحن
 المؤمن وجنتہ الکافرین انما وہ فرمودند کہ بنی آدم سر کرده اند و بی انکہ دنیا برای
 ایشان زندان است و عقی روضہ رضوان است و این حکم عام مسلمین است
 و فرقہ انکہ دنیا جنت انہا و آخرت زندان انہا است و این فرقہ کافرانند و طایفہ
 سوم نامند کہ این جهان و ان جهان برای ایشان رضوان در رضوان و جنت در جنت
 است و این ارہ غیر الوجود اند و حکم ندرتہ اند و شایع صلوات اللہ و سلامہ علیہ
 از حال ایشان خبر نداده مگر بطریق ایجاد و اجال و این عزیزان عرفا باسد اند کہ بحث اہدہ سیران
 حقیقت واحدہ مطلقہ در جمیع موجودات ہم درین چنان آہمانی شدند و مفیض کہ صلوات
 محض غنایت خویش غشادہ بقوہ کونی از بصیرت ایشان اہل گردانید پس
 همان نغای و الای موعودہ فرمودند کہ بعضی بندگان الهی هستند کہ حق تعالی بایشان نعمتی

اسلام

کہ در بیان از در آخرت بہر طریق حاصل شود ایشان را
 در دنیا شقت کثرت زود انوار آید و

داده و اطلاع بر آن نعمت نیافتند و حکمت الهی بنا بر مصلحتی حقیقت آن نعمت را در دار
 دنیا از ایشان مستور داشته که عصاره ایشان قابل انعام بود اما قابل روتیه ان انعام در
 جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد تحقیق آنرا بی سر و پشته باشد تا عاید و بعضی
 نیکوکاران هستند که نعم مطلق و اکرانه ایشان را نعم ساخته و علم و شهودان نعمت نیز
 کرامت و مودت را بموجب کرمه اما بمعنی ربک محدث است که نعمت بیارند و قدر نعمت را
 ذکر و شناسند ان شاء الله و فرمودند که توجه الی الله بر قسم است یکی بندگی زبانی و دوم
 بندگی قلبی و سوم توجه صرف بذات مجوده و این اعیان اقسام سه گانه توجه است ان شاء
 در علاج آزاره زلایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
 او را باید اکارا بنمود بر خیرات و کلیات خصال و غیره دشمن مطلع با حق و قلی
 از این باید فهمانید و بعضی اشغال و ذکر که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا منتهی شود
 و آن زلایل از وی بالکل از وی مرتفع گردد و اگر گذشته است از مقام قلب صاحب
 روح و سهوی را از غایب کرد و توفیق بحال و بی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام رسیده
 خود را اصل شود لابد این اوصاف در وی نماند صاحب سر و روح و توفیق و توفیق
 معالجات نیست که خود خود تبدیل اطلاق الهی شود و تندیب او با سببی میرسد
 ان شاء الله و فرمودند عطار زمان مقرب دارند که حصه فلقی دل بیک ناجی دون جهت از
 از فساد عقل است بلکه نظریه بطرف دل بیتی و نظریه و دیگرش بجانب
 دیگر از بلوغ فهم و دانایی است عاقل که این دو بینی غول راه ایشان نشود و این
 خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که عقل طلب بهیات معتد
 خویشیاری توفیق و توفیق چیزی نیست بی آیه و دوروی سوای پریشانی و دور

فایده نمی بخشد خصوصا در سلوک و تصوف تا این کس یکدل و یکروی و یکسوی
 بشود و صرف همت بمقصد واحد ندارد و باید دانست که بطلان سی خود کمر بسته و ادوات
 خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شد تا فاد
 فرمودند غیر تمام شیخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا که
 این طایفه ثوران بقایای نفس غیرت نامیده اند اگر چه از اکابر سلف ازین باب
 چیزی منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که هزاران اوصاف محمود
 بالایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع ان و احوال ان بس عیست قمر
 در غیبت ان این عهد است که صرف هم ایشان در غیر تمام شیخ یافتند و اترس و
 درویش مناسب ندارد یقین باید کرد که منش این امر خلبه نفسانیه نیست افاده
 فرمودند در روایتی اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر برزند و این رغبت
 بالهام می طاهر نماید که برای اعلاء کلمه الهیه بوده است قبول نباید کرد و سخن او را متبر
 نباید دانست که بقول نویل نفس شیطان شده است زیرا که وجود سلطنت
 در اولیا این است بالهام می و انتظام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
 مهدی که اخوان پیدا می شوند که قیم این هر دو امر بالهام الی خوانند بود و غیر ایشان
 هر که مدعی این می شود حکم بطلان او باید کرد که میل او از سر نفسانیت است که هیچ حاصل
 ندارد افاده فرمودند تفصیل عالم بر عاید در صورتی درشت آید که ملازم ادای جمع
 فرائض صلو و صوم ذکوة حج و عمرات سنن و ادب بود و از محرمات و مکروا
 و مشبهات پرهیز کند و از ارتکاب کبایر و احراز در صفایر محتوی باشد پس
 این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود و یا از علما

نتوان شمرده و اسم عالم بر دی منطق نمی شود که علم بی عمل و پال عالم است و عابدی که
 علم او لغو الفیض و ارکان اسلام و ضروریات دین نبود و میرا پیر از عباد نتوان شمرده و عمل
 بی علم و کوشش ایشان است و عبادۀ جاہل عین ضلالتان افادۀ عیبری بخیرت حضرت
 ایشان و اگر در کبریا یرت عبادت بزرگان و قبور ایشان میروم و در بعضی معارف
 اش و راحت و سکون و آرام و در خود و در اک می نیام اولاد در روضه شریفه حضرت
 سلطان نظام الدین قدس سره که اثر راقی و وحشتی یافته می شود سبب از برای دامن ایمان
 که بندگی حضرت افادۀ فرمایند و بر این سرگناه کدانت حضرت ایشان فرمودند که بعض
 کالمین که ارواح ایشان از قبور بشری خلاص شده و از لایش مقتضیات جسمانی
 پاک شده اند و قبور ایشان بوی دانت بخت و بی ثباتی صرف است و کی که بریار
 قبور ایشان رود البته که بحال اوج تیر لاتی نشود مثل شیخ که داخل آنجا نشود
 و انجا طرف که می کند خود را بیند و غیر خودش چیزی نم بیند آید حضرت سلطان
 المشایخ قدس سره از جمله این طالبانند و بعض اهل ولایت که ارواح ایشان از آن قبور
 نجات یافته اند و قبور ایشان با کمال بجا است مرتبه اطلاق بیت ازین جهت اقتضات ایشان
 نجومی از آنها مناسب است بوی زیارت کننده واقع می شود و تاثیران اقتضات این اسم
 و در فردا حس می نماید افادۀ در شرح حکمت شریعۀ عبادات مثل صلوة و صوم
 و زکوة و تلاوة قرآن و غیر این طور ارشاد فرمودند که خدا تعالی بر عباد خود حتی
 و بتوحید و نفی شرک و ادای عبادات ان فی ادای می شود و این کلامی است مرموز
 بهجت معنی عبارتۀ زیاده ازین نتوان بیان کرد حاصلش آنست که در روح ادبی لطیفه
 بغایت باریک و داجیت نهاده اند که منجذب است بجا است بجا است بجا است بجا است

مقتضای

حیدر بیاض مقتضی این لطیفه کای در غایت سرور و روح می باشد پس سر
 در روح هم منجذب می شود با انجذاب او چنانکه چوب مانند کشتن شاخ میگرد و در هم
 نرسن و کای بی غایتی میل میکند و این یعنی مخصوص با اهل کمال است بهر تقدیر این
 انجذاب فوائد عبادات شده است و عبادت مکمل و مری انجذاب می باشد
 و ایام عوائق ان انجذاب و عوارف او می باشند پس تقاضای این لطیفه را بقی
 الله تعبیر کرده اند زیرا که حق لطیف است که نمودن ذات حق است در لطائف سر
 افاده ارشاد فرمودند او می قبل انکشاف مقام عین ثانیه خود مقلد راه سلوک
 و کفایت کس تعلیم و رحمت بایست تا او را ذات و شبهه موشن حال او است
 چون توفیق غایت الهیه بشود عین خود فایز گردید از صیقل تعلیم و رحمتی و دیگر فرائض
 یافت و مشاهد عین عبارت از معرفت طور خاص است از احوال حضرت خود
 که بتناجیم رحمت الهیه مطهر ان باین شخص عطا نمودند و بعد از وضع این سر عظیم انقدر
 و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منتهی باید و در سطوح حضرت وجود و این راه
 انبساطی و سردی احاطی نماید که دیگر مقتضیات طبعی و ارادات نفسیه او را از
 نرساند و توفیق نرسد زیرا که احکام و مایهات او را جمع است بوجوب افاده
 ارشاد فرمودند که کشف یعنی معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب وفور حجت
 و سرور میگردد و وجود این انبساط بر تحریر ان ناچار می آید هر چند که انرا بارها نوشته
 باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون باردیگر صوره کشود خاطر را بتطبی
 ارد و بی اختیار تحریر ان مطلوب می افتد و ان انکشاف حجت است و تسبیح
 ان و علاقه علم خود پوی و اغما و خویش بروی دون علم لطیفه انکه باین علم اختلاطی

و شاهد شد که آنکه بعد و دوم مورث غلب این علم بوی تجب اعظم خواهد بود و داد
از غلب علم بوی تجب اعظم است که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم
بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی انیکس از جمله شیون و احوار او کرد و پس معلوم
شود تعلیم ذات نفس خودش علم حضور یا پس در این صورت نماز ممکن متحقق
و حادث رو بعد آورد باقی مانده الا قیام واجب و غیر منقضی شد و فطره جبهه نعل
خود پیوست یافته ارشاد فرمودند که حق تعالی با محاسب خود معامله دارد و گاهی اراده
او جل شانه متعلق انقایی محنتی بر اهل محنتی میکند و لیکن منصب محبوتیه چون تحمل بار
مشقت نیست لهذا بوجبی از ملاطفت در تحمل آن بار او را تأخیر و شبهه تا نباشد طبع و سرور
دل کو اراکنه چنانچه از بعضی مقربین منقول است که ما مورثه ترک عبادت و او بکم
فطرت سلیم حکمت این امر در یافته و احکام حق ربوبیت و مراتب عبودیت
سجده و نظام کارخانه حدوث و قدم را فهمیده مناجات کرد خداوند را از ترک
عبادت و ریخ عبودیت مخدور دارد که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
و طاعت عبادت و ریاضات بندوق و نشاط اقدام نمود و بفرمان نبی رسد از آنجا معلوم
که دل او از امر ترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در عبادت
و ریاضات تا بهین مشقت عین راحت دست او زد و هم چنین فرمودن محبوب
عالم صلی الله علیه و سلم عرض فی زلی لعلی اراکمه ليجعلها ذیبالی اخر الحدیث بوج است
بر آنکه ترک شرف و تنعم اختیاری باشد و عرض لعلی اراکمه من الله تعالی نوعی از انواع
لطف و الوام و تحبیر است در حق آن محبوب رب الامام علیه الصلوٰه والسلام هر چه
که مقدور و مکتوب در باب انحصرت فقر بود و الا غیر خواستند که این بقی با اختیار خود ترجیح دهند

نامقتضای مجویته بوجود آید و مشتق عین لطف کسود و والد علم افاد و در سیرت کریمه
 بدیر الامر من السمار الارض ثم یخرج النیه فی یوم کان مقداره الف سنه از افاد است سایه
 حضرت ایشان محفوظ ماند این است که ارشاد فرمودند که و انما ت کلیه را اقتضای است
 است در تدبیر او و در متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چوبی فتح دوره دیگر را و افتتاح جمیع احکام
 و آثار و اوضاع و احوال مقتضای این دوره از برزخ مثالیه تجلی اعظم که بتولش در عالم
 مثال است و مثلاً و مبداء اوضاع و احوال او را در مقتضای مصلحت کلیه دفعه
 بعد دفعه بوی عالم شهادت انتقال می نماید و این عالم تمام با انتشار رنگ این احکام
 و آثار رنگین شود و نمایای این دوره است مقصیبات و بی ازین سلسله متجاوز
 نخواهد شد و چون مدت بقای او با انجام رسیده وقت فدا متحقق گردید جمیع این رسوم و عادات
 منقضیه و بی جمع شوند و بهرینه اجتماعیه با عالم مثال بوی مبداء خود عروج کنند و بعد رجوع آنها باصل
 الاصول این موطن را نبی انزال احکام و دوره جدیدی مطلوب افتد و هم چنین می رود و این است
 المقتضای و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السمار تدبیر کردند و رجوع آن و پیوستن
 بمبداء خودش را بکلمه تم یخرج الیه بین ساخته و والد علم افاد التماس نمودم از رفیعین
 قول که در افواه مذکور است اذ احب الممد عبدالم لیره ذنب ارشاد فرمودند که
 در اصول کتب احادیث این حدیث بعینه ثابت نشده لیکن شایان یافته می شود
 قول المدا طلع عیا اهل بدر فقال اعلوا ناسیم ففزع غفرت ثم و منبدا و بر زمان طالع
 از توفیق پیدا می شوند که با وجود ارتکاب معاصی قی قنایی بفضل خود کما ان الشان
 مغفور نماید و موفق با اعمال نیک گردانند: بالجمده و حق یعنی از او شمول رحمت
 الهیه بسبب غفران و ذنب بدون توبه هم می شود و این را درست و بعضی را توفیق توبه

و ندیم نمای می نماید و از اجناس تدلس پاک و صاف می گرداند و از چیت ندره
 این معنی شرح از اعتبار کرده و قرض یا مثال این سخنان نفی نموده معارف این مکتور بر
 تمثیل ارشاد فرمودند که ما شیخ معصوم را در مقام دیدیم که مرکب کنایه است از کیا
 شخصیت متوجه شده بجا بسمان خود نمودن نظر کردن و بی لطف بسمان معصوم
 که اشاره او بجا ب قدر الهی است یعنی هر چه از قسم گناه بر روی گذشته بتقدیر الهی
 و نفس و بی ملوث این معانی هیچ تاثیر و شلوث ساخت از اینجا مفهوم شده که
 بعضی نفوس باشند که گناه و ریشا لیس اثر ندارد و ضرر نمیرساند بهین جهت مذکور
 که اقل قلیل باشند افاده رو بر بی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه حضرت
 صبا اله علیه وسلم در رویا و جوی که محدثین ضبط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت مرتبه
 در مقام نبوت الا صورت مثالی پس از این صورت شهادیه قیاس کردن مع الحاق
 است به ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را فدا تعالی قدرت داده است
 که صورت جسمانی خود را بقوت رابطه محکم که بان صورت پدید دارند محافظت می
 نمایند و بدین صورت در نظر رای خود را می شوند پس لا محاله روح مطهره انجباب
 صبا اله علیه وسلم بهمان رابطه قویه در تمثیل و تکمل صورت جمیع شهادیه اقوی و بالغ
 است فلما استناد فی روتیه صبا اله علیه وسلم تلك الصورة الا صلیة والحمد اعلم
 افاد مع حدیث شریف که کتب ای روایت کرده است عن عائشة رضى الله عنها قال
 دخل صبا بابل مرة وعندي رسول الله صبا اله علیه وسلم قامت له لیس ثم دعوت
 فخطت اليه فقال رسول الله صبا اله علیه وسلم اما تريدین ان لا بد من کل شیء
 ولا یخرج عنک قلت نعم قال مهلا یا عائشة ولا تخجی فی فی الله علیک ضیق افاده

فرمودند که بر یکی از اولاد ایشان را شریعتی است خاصه نفس او را حضرت صیبا علیه
 السلام این بیان شریعت مختصه نفس مطهره خود را داده کردند و از جمله خصوصیات
 شریعت وی صیبا علیه السلام عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است
 بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود بر اهل بیت را و ارشاد بدانکه در این امر از
 انذار موافقت طور خاصه وی صیبا علیه السلام تعافل نکنند و طمع از جمع بردارند و
 از خرج بگریزند و الله اعلم افاضه در تخصیص عشره مبشره بر بی الله تعالی عنهم بشارت جنت
 در مقام واحد و آن واحد بنی ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام مدارا سلام
 در مقام واحد یکم و بدان آنچه ظاهر شد انصاف ایشان است به خصصت پسندیده
 جمعا در هر واحد از بنی اکابر که در غیر ایشان و بدان آنها باین حیثیت با اتفاق معدوم است
 یکی شرافت نبوت دوم حجة اولیه سوم استقامت بر موافقت و مقاومت و لغز
 انحضرت صیبا علیه السلام از ابتداء اسلام تا وفات حضرت خیر الامام بعد وفا
 نیز بر چند احاد این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیهت اجماعیه و زود است
 کربات عشره مطهره سبب تفصیل و تخصیص و بشان ایشان شده است و الله اعلم
 عمت مرویات و اوجه محمد این فصل افاضه و محبت این فقیر ملک زود است کتاب است
 در اعتقاد و عمل و پیوسته بیکر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت
 خواندن ندارد ترجمه و تفسیر از هر دو شنیدن در عقابیه مذنب قدما را اهل سنت و اخبار
 کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفسیر آنچه
 سلف تفسیرش ان کردند و مواضع نمودن و تبشیر کلمات معقولیان خام انصاف
 نکردن و در فروع پیروی علماء مجتهدین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن

نیمه خواجه محمد بن
 فصل

و در این تفویضات فقه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در غیر قبول
 آوردن و الا کالای بد بر پیش نهادن دادن امه راجع وقت از عرض مجتهد است
 بر کتاب و سنت استثناء حاصل نیست و سخن منقشه فقه که تقلید عالمی را دست
 اندر ساخته شیخ سنه را ترک کرده اند نشین و بدین ان اتفاقات نکردن و قرب
 خدا حقن بد و بی انبان و صیت و بکره امر معروف خیالچه بخاطر این فقر میکنند است
 که در فیض و کیا موزوب و شایع اسلام نصف امر معروف و بی شک مبلغ ان حدیث
 است و بس و عطف در ان مستحسنیت و صیت دیگران است که دست در دست
 مشایخ این زمان هرگز نباید داد و صیت بالشان نباید کرد و قبول عام ضرور نباید بود و گرنه بکار
 زیرا که اکثر علوم بسبب است و امور سیر را بحقیقت اعتباری نیست و کرامات بیرون
 این زمان همه الاما شالده تعالی طلمات و غیر نبات را کرامات دانسته اند و اصل
 این اجمال اند اکثر اصناف خرق اشرف خواص است و انکشاف و اقامات
 انبیه و اشرف و کشف را طریقی بسیار است از انجمله باب خبر از علوم نجوم و رمل نه
 چنداری که حکم و نجوم موقوف است بر تئویر بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه
 کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از دقایق روز از انجا
 فهم او منتقل میشود بطالع و هم بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت بی
 سبده و کو با صفی تصویر بیوت مقابل او استاده است و هم چنین ماهر در فن رمل گاهی در
 فویدین بی کند که فلان انکشت را لیان قرار دادم و فلان انکشت را فلان شکل و دند
 صورت بی سبده که ازین اشکال کدام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او ماضی شود
 و از انجمله باب کهانه تا نوا و اوان فن بنایت متشع است تا نوا با حصار حن و نوا

باید کرد و پاک بیکه در ان باب است اول و در ان صحت باید داشت
 و در کشف الاشیان باید بود و در سائر ادوار خصوصاً در انجمله
 با صفت اضافات کرده باشند امر و فن و بی شک مبلغ خط

بخیران و از انجمله باب طلسم که قوای کواکب در صورتی منبذ می کنند و از آن سراف
 حاصل می شود و اعمال کوچک که بعضی ملاحظات جوکیه را فایده می تمام است در استراحت
 و کشف عن ارادتی و ذلک فیلیرج ای کتب نده الفنون و همت لبثن مبارکری
 و شکل میب بر آمدن و دل بر کس داشتن و طاعت را منکر کردن همه از فنون بسیار
 چند ملاحظه هستند که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول
 بودن یا مردود بودن و اینها را فرقی پیدا نمی کنند و هم چنین وجه و شوق و قلق و سرایت
 این حالت در حاضران نشان از آن حده قوه بهمیه او قوی تر و جدا و زیاده تر از بی این اعمال
 و این احوال همیشه صالحان هم می کنند به بی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات
 نمیکردند کمالا کثیف و بسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی و ذکر و
 از رعین کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن
 ابوداود و ترمذی و کتب فقه حنفیه و شافیه را بخوانند و عمل بر ظاهر سنت پیش گیرند اگر حق
 سبحانه در دل او شوق صادق کرامت فرماید طلب آن راه غالب شود کتاب عوارف را
 از اداب نماز و روزه و اذکار و معموری اوقات پیش گیرد و در سبیل نقشبندیه را در
 طریق پیدا کردن یاد داشت و این بزرگان این هر دو باب را در هم می روشن نوشته اند که احتیاج
 بتلفیق هیچ مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت و نسبت یاد داشت حاصل شد بر آن
 مواظبت نماید اگر درین فرصت غیری را یابد که صحبت او منقاع جذرب است و تاثیر
 صحبت او در مردمان در می گیرد یا وی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه گردد بعد از آن
 بگوشه بنشیند و بدان مکه مشغول باشد درین زمانه هیچ کس نیست الا ما شاء
 الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه

دیگر غافل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزی دیگر باید پوشیده خدا صفا
 و مع مآل نه تنها صوفیه غنیت کبری است و درم ایشان هیچ نمی آید این شخص بسیار
 کران خواهد بود امام الکاری فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمر و تفریح نمی باید
 کرد و نیست دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منش
 گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استیلاک و اصلاح و مراعاة معاش و اقامه طاعت
 بدیهه که شرع بدان وارد شده برای آنست که هر کس آن اصل را نمی تواند یا آورد و یا
 بدرک کلمه لا تبرک کلمه و مطلقان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
 نیست و مایه گویم مطلوب باخبار صورت نوعی آن بخیر شرع نیست و شارع بیان آن
 اصل فرموده برای خاصه تفصیل این اجمال آنکه نوع آن بوجهی مخلوق شده که جامع است
 میان قوت ملکوتیه و همیه و مساوت وی در تقویت ملکیه است و تفاوت وی در تقویت
 همیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگها را مثال و اطلاق قبول کند و در عذر خود مردار و بیهوش
 موت از مستحب زد بقتل آنکه بدن وی کیمیاست خدا را بر میدارد و با خود مستحب می آید
 و لهذا تجو ذمی و غیر آن قبلا میکرد و بوجهی مخلوق شده می تواند لحوق بحقیقه القدس و ملقی الهام
 را بجا کند و آنچه در حکم الهام است از ملقی سرور و محبت اگر نباشد آن ملک ملایمیتی داشته باشد
 و ملقی سقی و وحشت اگر نباشد ایشان ساقی گشت نموده بود با لجه چون نوع آن بوجهی
 واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان گذاشتند امر اضنیف نیاید که او را الم رساند حضرت
 تقی سبحانه محض فضل و کم خود کار ساز می ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
 تر همانسان غیب که حضرت پنجا مرتبه از ایشان بیشتن و ستودن نامت تمام شود
 و در بیتی که اول مصحف ایجاد ایشان بود دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نزدیکان مال شرع را از مبداء فیاض در یزید رده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را یکم سر
 صورت نوعی در ایشان و خصوصیت افراد را در انجا و ظلی نیست و فساد و بقا و استیلاک و غیر اینها
 مطلوب انداخته و خصوصیت افراد زیرا که بعضی افراد در رعایت تجرد مخلوق می شوند و صفاتی بایسته
 و بی نیاز برای ایشان ولایت می نماید و آن حکم را میسر نیست بلکه آن حال این افراد از جهت
 خصوصیت فردی تقاضای آن کرده و کلام شرع هرگز بران مبنای محمول نیست نهضت بجا آورده اشاره
 آری قوی این مطالب را از کلام شرع فیه الذم مثل آنکه کی تصدیق و محزون شود و هر سخنی را بر سر
 که شد خود عمل نماید و از در معرفت ایشان اقبال گویند بالجملة افراد در مقدمات الشرح و استیلاک
 و مشغول شدن هر کس و ناگس بان و ای مضال است در ملت مصطفویه فدارم کناد کی را که
 سی در احوال آنها کند که کجای بیغ است و ادب داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از فیوضه
 زمان دشوار خواهد بود اما کارهای فرموده اند بر حسب آن بی گویم مرا با بی بد و کار نیست و است
 دیگر آنکه دق اصحاب اخفرت میا ادر علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بر مناقب
 ایشان جاری نباید ساخت و در این مسد و وصف خطا کرده اند قوی مکان می کنند که ایشان
 با هم سینه صاف بودند و هرگز شاجرات بیان ایشان نگذاشته و این دهم حرف است زیرا که
 عقل مستفیض نمی توان کرد قوی چون این چیزها بایشان شوب دیدند زبان بطعن و لعن گشادند
 و در وای ها که افتادند بر این فیه که اگر چه صاحب معصوم بودند و از بعضی عوام ایشان ممکن
 که چیزها بودند و با رشک که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد لعن و خرج کرد اما تا مؤرم بکتابت آن
 از ساری ایشان و تمنع از جرح و لعن ایشان قبل از برای مصلحتی و آن مصلحت آن است
 که اگر قبح یا ب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقطع گردد
 و در انتفاء روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از بر معانی برداشته شود

ذکر اعتقاد ما صحابه
 و بعضی آن ذکر نیست
 اشاعریه

اکثر اعاذت متفیض باشند و تظلیف است بجای قایل کرد و در حق بعضی در آن نقل نقل نکند
 این فقیر از رفیع پر فوق حضرت صیبا علیه وسلم کمال کرد که حضرت چه میفرمایند و در باب ششم
 که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صیبا علیه وسلم نبوی از کلام روای
 اتفاق نمودند که مذمت ایشان باطل است و لطلان مذمت ایشان از لفظ امام معلومی شود و چون
 از آن حالت اتفاق داد و در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام با مطلق ایشان معصوم مقرر
 الطافه منصوب الخلق است و دینی باطنی در حق امام تجویزی نمائند پس در حقیقت حق توهن نمائند
 کوزبان آنحضرت صیبا علیه وسلم قائم الانبیاء گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
 نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بر نبیره تعلیم تخصیص
 باید کرد قد جعل الله کل شیء قدرا این فقیر را معلوم شده است که ایما شاعر شریفی الله عنهم اقطاب
 نیستی بودند از نسبتها و در وجه ثنوت مقارن القراض ایشان پیدا شده اما عقیده و شریعت را
 بخوارند پیش پیغمبر صیبا علیه وسلم توان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی تکلیف
 شرعی کار ندارد و لکن در شاره هر کس بر متنازع با غار همان قطبیت است و در موزا امت که
 می گفتند راجع به آن است که بعضی خاص یا در آن خود را بر آن مطلق می ساخته پس از زمان
 قوی قوی کردند و قول ایشان را بر محلی دیگر زد و آوردند و الله المستعان و صیبت دیگر طریقی تعلیم
 علم چنانکه تجربه محقق شد است که نخست سریا بل مخمره صرف و خود درس گویند و در سیم
 از هر کس با چهار چهار بقدر ذوق طالب بعد از آن کتابی از تاریخ یا حکمت علی که زبان عربی یا
 اموزند و در آن میان بر طریقی تهنه کتب تخت و برادر درن شکیا از جای آن مطلع سازند چون
 قدرت بر زبان عربی یافت موطن روایت می می معصودی بخوانند و بر کار از آن مطلع
 نگارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و ما را استماع جمع آن مسئل است

بعد از آن قرآن عظیم درس گویند بآن صفت که حرف قرآن بخواند و تفسیر و ترجمه گوید و در آنچه
 ممکن باشد در بخواند نشان نزول متوقف شود و بحث نماید بعد فراغ از درس تفسیر
 حلالین را بقدر درس بخواند و درین طریق فیضیاست بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 می خواند باشد از صحیحین و غیر آنها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت در
 مثل شیخ سلا و قطبی و غیر آن ای ماثاء الله و اگر مسیری که شکوة را یک روز بخواند
 و روز دیگر قطبی بقدر آنچه روز اول خوانده است بخواند خیلی مانع است وصیت دیگر ما دم غریم
 که در دیار هند و تستان ابا را خوبت افتاد اند و غریبت نسبت و غریبت سنان هر دو
 فرماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و المرسلین و خیر موجودات علیه و علیها السلام
 الصلوات و التسلیمات نزدیک میکرد اند شکر این نعمت عظمی است که بقدر امکان
 عبادات در مردم عرب اولی که منش را اخذ است صحیح الله علیه و سلم از دست نهیم
 و در مردم عجم و هند و در میان خود گماریم ارجح النبوی عن ابی عثمان التیمی قال انا انما کنا سبک
 الخطاب رضی الله عنه و یحیی با و زیحان مع غنیه بن فرقد اما بعد فترزوا دارند و او استخوان و اقوا
 الخفاف و اقوا السرا و یلات و علیکم لباس ایکم اسماعیل و ابکم و اتکم و ربی العجم و علیکم
 فانها حرام العرب و متحد و او استخوان و استخوان و او استخوان و او استخوان و او استخوان و او استخوان
 او از موالا غرض دینی روایت و انروا عیسا بطور الجبل مرد ایمنی چون عرب برای جهاد با طراف عجم
 منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه پرسیدند که رسم عجم را اختیار کنند در رسم عرب را ترک
 نمایند پس بپایان نامه نوشتند که از ار بنده و جاد و پوشید و فل پویشید و بکبارید
 موز را و بکبارید شروا و لازم گیرند لباس پیر خود اسماعیل را و خود را دور دارید و تمام
 همیشه لازم گیرند نشستن در القصاب بر آئینه افخاب حمام عرب است و برسم قوم و درشت

شرح

مشبه عجم

لباس باشند و سخت گذران باشند و کهن پوشی خویشند و متادل نسید شتران را یعنی بگز
 و رام سازند و سخت کرده سوار شوند بر سپان و تیر اندازند و نباشد آنها یکی از عادات شنید
 نمودن است که چون شوهر زنی بمیرد گذارند که از آن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
 نبوده قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدا بی تعالی
 رحمت کند بر آنکس که این عادت شنید یا عملایش سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
 الناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
 این عادت راقع باید دانست و بدل دشمنان باید بود که ادنی مراتب نبی منکر همین است
 دیگر از عادات شنیده ما در آنست که هر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که شرف ما در بین دنیا با آنحضرت غنی میشود بهر اهل بیت خود که بهترین مردم اند و دوازده
 از قبیل بنی مضر فرموده اند و ان با فضل درم است دیگر از عادات شنیده ما مردم اسراف است
 و افراط و مردم سبیل در آن قرار دادن آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شانها مقرر فرموده اند
 و شادی است و بیم و غیبت این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید بگذشت یا اتمام
 در اتمام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیده ما مردم اسراف است در مائدها و سیم و چهارم
 و شش بای و فائده ساینه و این را در عرب اول وجود بود مصلحت آنست که غیر تزیین
 و آرایش نیست تا سه روز و الحام ایشان یک شبانه روز رسیج نباشد بعد سه روز او
 قبیل جمع شوند و طبعی نیاب دهن ریش است استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضا
 عده قطع امداد نمایند سجد از نایک است که بلبان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
 مناسبت پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید و اشغال کتب فارسیه و هندیه
 و علم شود و مقول و آنچه غریبه پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ما جرات ملوک و مشاجرات

در سوره

اصحاب همه فضالت در فضالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بان کسرود
 این قدر خود ضرورت است که این علم را دنیا دانست و از آن متغیر باشند و استغفار و دعا
 کنند و ما را لابد است که بحرین مخربین رویم و روی خود را بران استانهای ما بمساحت
 ما این است و شقاوت در افاضل ازین وصیت در حدیث آمده است که من ادرا
 شکم عیسی بن مریم فلفوره فی السلام این فقیر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح الله
 دریابد اول کسی که تبلیغ اسلام کند من باشم اگر من انرا نه دریافتم هر کسی را که از اولاد یا
 این فقیر زمان بخت نشان آنحضرت دریابد حصص تمام کند و تمام تبلیغ اسلام ناکتیه افرو
 از کتاب محمدیه ما باشیم و السلام عیسی من اتبع الهدی يصل فی تیز الملقین افاد در حدیث
 متواتر آمده است فیرون القرون قرنی ثم الذین یلوئهم الحدیث و سر در تفصیل صحابه بر
 هر که بعد از ایشان آمد است که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جماعه متاخره
 از جهت غلبه اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
 که امر ملت مشابیه تمام دارد بدیوری که هر خشت فوقانی متفرع است از خشت تحتانی
 و واسطه استقامت است تا آنکه کار با سلسله رسد هم چنین هر قرن متاخر مستند
 پذیر قرن مقدم است در شرح اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر مقتضی کسرود
 صاحب شریع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده می بینی که امروز کافری
 چون بی خواهد مسلمانی شود چه قدر حرکات غیبه می بایدش کرد که از میان اهل کفر و رسم
 کفر برآید او اهل اسلام یاد کرد و آن متخلق و متحقق کرد و خدای تعالی رحمت تمامه نازل کرد
 انما دیر ابا و اجداد و اساتذ و مشایخ تا که در جرت نسبت خود ما را بر درش دادند اول
 کلمه که بار ساینده کلمه اسلام بود و اول رسیده که با نمودند رسم اسلام بود آن مونه

و شوار از سر مایه داشتند رب او را کما یبانی صیغره و رحمت دیگر اوتی و اتم از ان
 اصول ایشان کرد اما که ایشان را هم چنین در جو خود تربیت کرده از مویست خلاص کرده
 و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات نامه و نیات کامله تحفه جاب عالی انحضرت صلی الله علیه
 و سلم کرده و بعد بر مسلمانی که باین ملت حق بهره مند کردند علما و علماء این چنین باید دانست
 و این چنین است را بر جان خود باید نهاد تا بر باطنی و باطنی کرده باشم و از حقوق ایشان
 و ورثه و الحمد لله رب العالمین افاده خدا و اوجاع الکلم عی خدا و اوجاع العلم عی انکست
 سر تو حیدر کنی عظیم است از ارکان ولایت فاضله اما چون از حد تجاوز کرد و قوه بهیه
 با او یار شد و او عضال گشت که بدست و هر کشد و احکام رب و مرلوب را بهم
 امینت و قاعده حقانی الالهیه تا به رابر انداخت افاده او کس از اوج کمال و معرفت
 تصرف ایشان در خواطر عی ادم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد و قوت
 بهیه او یار شد هم قائل اند با شتر اک در عباده و استقامت معیشت افاده قوت
 و القابیهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد و قوت
 از و کس است خوبی گشت که او را بنام و رع می خواند و باین غلط مویری شود افاده
 چون علمی از حد و فیاض و ورید دلا بد است از اینجا از استعداد نام این نفس زیرا که
 التجلی لا یکن الا کس استعداد التجلی و چون استعداد نام بود ممکن که این علم منقوت خیال
 باشد انما س افاد و شتاب هم رسید فکیت انقضای ذلک قضا و این شتاب
 است که شنبه است که او را تمکین تمام فریده اند علوم متضاده او را متوش می کنند
 مزاج و مویری است برای محسوس تمیز و تمیزی که در عالم پیش آمد این علم را برای او عرض
 باید کرد و موی صورت حال را بسجده و هر چه شفاف خود مقابل سازد و از اینجا

ابا

و علم است شریف اما چون از حد تجاوز کرد و قوت بهیه او یار شد هم قائل اند با شتر اک

شرعی برآید و این شریعتی که اصل محملین نماید لا علاج را لا ذلک آنه و در قوائیل
 ثابت شده است که انشأ و در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند
 پس وی در خواب است حال آنکه در قیقه است و تنهاست حال آنکه در کتب نیست
 است بر مثل این شخص حوادث مستقبه و جزیای نیز منکشف میگردد و وی از آن
 اخباری کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جریده
 اولیا الله ذکر نیست اگر چه عوام از وی حواری بنهند و اعتقاد بطنیم برسانند گاهی
 اسباب مایه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمایلی از آن
 منقش گردد و از آن تمثال منکسر در دواضوار در نفوس اهل نفا از افراد آن
 اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت غم و تپه برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت
 مکاشفه و واقع گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بهر تقدیر این نکته را بایران بگوید
 و ایشان در مقامات و بیالویند و محل کنند بر تاثیر مهت و از باب خرق نظام
 اسباب شمارند و بحقیقت اینجا صح نبود الا قبول انعکاس اضواران مثل در عالم ملکوت
 بمنزله رویا و این اشتباه بسیار از مقامات نوبان افتاده است افاده و گاهی
 کلیه که بمنزله نفس قطوف کام تنگ میزنند و شبه اصلا که از وی گردد و در تزییل حادثه از
 حوادث نموده در ملوک مهت لبته است و از غلظت نام ظهور او در عالم شهادت
 جزوی از هزار جزو بشرط خود متحقق شده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلیه
 اقامت این جزو پس داعیه مهت لبتن یا کاری کردن در قلب شتیخ از مستعین ایجاد
 می نماید لیتقی الله امر اکان معولا و در صورت بیان داعیه این شخص که آن صفت و اعدا
 می کنند می گویند که این کار من کردم و اهل دل از وی اغراض نظری کنند و نصیح الکلام پیش نمی آید

مقامات
نسبت

زیرا که این شخص افلاحتی می کند این شخص مقامات و لیان بی رسد و یکی را بعد می گیرند و بعد
اعلام و محقق این جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام شده است و در صورت
اولی یک جزو هم بود اما در احوال فانیه مثل و در زند و قناعت هم ترکیب دو اصل بود
مراجعه طبعیت که مقصود هایت فانیه شده و جمع همت بر طالب پس هایت فانیه مقصود
جمعیت است اگر مرد سالکی بود در عشق نشاء و غایت مملو مات و مثل ان صورت
و اگر سالک پیش گرفت ان همه برای خدا و در راه خدا مصروف می شود و ایند انوقت
از خلق هیچ سالی را بر مقام نمی شود اما که خلط شود و مراجع او ملط شود و در جمیع خبره تا آن
تجاری بی مزاج نرزد با اصل این احوال بر دو قسم اند قسیمی اما که غالب بر ان احکام مراجع
و تهذیب نفس منطقه باین احوال برای ضرورت حکم تطابق نشاء است و قسیمی اما که
غالب بر ایشان هایت نفس منطقه است و تفرع مراجع بان وجه حکم ضرورت مطابق نشاء
است و تمیز در بیان دو قسم یکی از عوامض علوم است که برای تلکین را میسر نشود اما که
دعایابی بنی آدم بخیره القدس رفیع می شود و بعدین بار مضم خورده و قطع و لبس مور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوند و نیز طایفه علویه که انتزاع نشاء بجهت تکمیل نوع ان است
ان دعایا را بسج قبول می نشوند و استماع ایشان فرع باب جودی نماید از ترکیب این
دو اصل تا خبر جدا می کند و در روض فرودی آید بالنام و احوال و تقرب تصرف بی رود اما که ان
دعایا متحقق شود اگر نظام حساب را ملاحظه کنیم منجم شده و اگر نظام ارتفاع ادعیه باین دو چیز
و نزول این بارض ملاحظه کنیم این نیز منجم شده اما ان حوادث که عقب دعا مخلوق شده
و دو قسم شوند قسیمی انست که در خطبه اقدس بصورت کفایت دعا تمثیل نیست و در انجا
رعایت احکام نشاء غالب تر است و قسیمی انست که در ملکوت انعقاد و شعاع ان

بر طلب

است

ان پیش از آنست که در خارج دیده و شنوده می شود در عایت احکام سبب استجابت در
 قیام غالب تر است اگر چه صورت عاده بحسب عفت ناس غریبی ندارد و بنیال فی مثل
 بنیال که خداوند عظیم و بزرگترین خداوند جل جلاله بعضی افاضه هر خرق عادی و هر واقعه عجیبه که از اینها صلوات
 الله و علیهم یغور میرسد در نظر عارف منوط است بلطف از لطایف نفس او یا تقوی از قوی قلبه
 که در وجود او قوی شده اند یا بتایید طاعتی که بنابر اسباب شارصل سویی او می ریزد یا اقتضای
 خصوصیت وقت و چون باین اسباب نظر کرده می شود عوارق عادات عادات می شوند مثلاً
 در قوی محو سبب که رستم بر بیدار و خوابی که رستم می کشد دیگری از افاضات سنی تواند برداشت
 و نمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پهلوانی و باین شجاعت و باین درزش زور از آن
 که کار رستم کند هم چنین افعال نفییه مثل فرست و فطانت و شجاعت و بزرگی یکی از هزاران بعد
 قرون متداوله در زمانات مسوده که مثل ان نهایت غایت دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
 و اذل احوال وی باز نماند و حضرت صدیق باین بی اشاره نموده جای که در غیاب بخرت
 اتناس نمود که سل الله ان یطعمهم فان الله یای عودک الا جائنه در لفظ عودک اشارتی لطیف است
 باین مضمون چون این مسدود رشد اشکالی بهم رسیده که خرق عادت و حقیقت عادت است
 و معجزه و حقیقت معجزه ضغاکه باین قوه نفایه رسیده اند که پیامبران رسیده است پیش
 بنده چگونه باشد در صل این اشکال کویم در اصل وجوب انقیاد و تسلیم مرسلین را امری جایز
 است چنانکه واجب شد بر سیت که علت خورد و واجب شد بر سیت که گوشت تناول کند
 و واجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بکشد همچنان واجب شد که پیغامبر ارشاد کند و واجب
 که مرسل الله متقوا و او توبه این همه کلیه است که اصل صورت نوعیه آنها را کل کرده است
 لیکن لطف الهی آنست که در مخاطبه افراد بنی آدم تمیز فرماید از نسبت بنواص صورت نوعیه

ولای ذی را از لایم عوف و عادات که در محالبت بنی آدم شایع شده و از سمات گشته
بگیر و قامت کند از مقام اقتضا خاص نوع چنانکه طاعات حق الله از اعتبار اصل جوهر است
و در محالبت از متوسط استعدا با تمام فدای تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت شایع
بظهور نبوات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان و بر طوق نفوس ایشان بلامیسا و این
خاصه اینست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در مدارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شنیع را در بر خود سازد علامت ظاهر وزارت است که برای او عاده ستره
فود را خرق کند که این دلالت عایی است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوت
در امیخت و یکی بجای دیگری نشست یقیناً اندام را کان مقولاً چنانکه این نسبت از افراد انسانی
که متعین در باب اقتضا است با الهیجان که از طرف پادشاهان با قیاماً روند و هم چنین در هر
سده از شرفیت سری را بشی منوط ساخته اند و شرط صحبت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس و طوق بلامیسا عللاً و مثلاً و مرضی بودن عند الله و استفاضه
علوم مقصده صامعته با حکام و جرای کلام فیه بمنزله جریان جوی نبوی نفس این پنجاهم بنده
سحر و طلسم از حد خارق بر آید و احوال قدسیه در مد نبوات داخل مانند هر چه عارف می شناسد
که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فتح مکه مصلح کعبه گرفته ایستادند و حجاب از رخا دیدند
قریش که در باب ایذای آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیی بلع داشتند و سینه ایشان
بعد از آن پر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویند گفتند می گوئیم که انت
انح کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند اری فرمودند من هم می گویم
لا تتریب علیکم الیوم فیو الله که این کلمه گفتن همان بود و غل و حد انداختن همان
غرض تهنه ملائمه پیدایش از باب لطف و صفا که خرق عادت باشد بلا شک و اصل

طریق

این خرق عادت قوه زهره بود که از میان نفس نفیس انحضرت چو شش زد و قوی زهره را که در تن
 ایشان کافر بود و در همان آورده و در دو با هم طرف تکی نمودند و طرف انجلی و در وی و باقی و بجهت
 بطور رسیدیم چنان و سب بن عمر نقیضه کشتن انحضرت صلی الله علیه و سلم و انحضرت او را
 بر بعضی امور عینه مطلع ساخته و در ضمن این مطلع یافتن طرف قوه زهره از نفس حضرت برآمد
 و نفس و سب شرف صفت رسید و در ثبوت را بکلی بوجست و هم چنین قصه تمامه مرزبانی
 و قصه زهره ابی سفیان اینها همه قوه زهره است که از نفس صاحب دوتی برآمد و نفوس
 دیگران میرسد و قوی گانه ایشان را در همان بی آورد و طلسمی طرف نموده و رسید همچین در بد قوه
 میربخیه مزوجه بدو چندان از قوه ستم از نفس نفیس انحضرت چو شش زد و هم چنین در قوه که
 میربخیه سب چندان یا چاره چندان از قوه ستمیه مرفوع شده از نفس نفیس انحضرت صلی الله
 علیه و سلم بر جوشید و غایب است خود که دایند و در غب انحضرت صلی الله علیه و سلم با
 یک ماه منتشر گردانید و هم چنین در زجره اوداع قوه مشتری با قوه ستمیه و قوه قمر و قوه زهره
 و قوه زحل و عطارد در هم آمیخت من کلا اهد منها جزو اهد تا آنکه هر یک چیز شد در عالم قصه
 تسویری و تالیفی و فرامی و تشریفی منتشر گردانید و این نگویید که این معجزه نیست و قوی معجزه
 باشند که تسویری که مثل این مطلع داشته باشد از وی مثل این کار را نباید و بیس و لایه
 افاده شریف از مستحسان مرا میرمن گفت که تو از اصوات مرا بر لذت می یابی یا نه و در غرض
 او مفهوم میشد یعنی اگر حسن ان نعمات میداشتی مبرسماع ان این همه الفارغی کردی
 و اقرار از وی نمی توانستی گفتم سلسله سخن را چنانچه می مالا و اس خود را جمع کن و بفهم اگر
 می توانی فهمید اری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری لذت ان می یابم اگر چه روزی از
 مرا و مت نیام می ترسم که در ان لذت فرو روم و از جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع از ان در صراط

افاده در روز مرا میر

شرعی و طبی اما مانع شرعی است که هر چند در معدوات خود و اطلاق کرم مطلق بکرم بی علت
 خود تفسیر شرع ملایم است و لذت من در آن نهاد که موافق شرع باشد و از مخالفت شرع
 واقعی و نفی مراد او آن الفت و نفوت نمی گذارد که بمثل این چیز یا مشغول شوم اما مانع طبی است
 که شرافت نفس من بجزیر نمی کند که در مجالش متبذره نشیم یا از اماره و زمان غیر محترمشوم
 یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ارم شرافت نفس که عبارت از احوال نفس است
 بکرم اصل صلیت از لواضع خسیه مانع من است از مثل این حرکتها و اگر در آن درست دارد
 نکته دیگر دقیق تر از آن نیز گویم چنانکه نفس من شرافت و آرد جان جانم که خلاصه جانم است
 نیز شرافت و آرد و شرافت او است که با بطبع مانع می شود از آنکه مطیع شود در جان جانم
 در اصل فطرت برای آن از بدیهه است که در وی نقش تجلی اعظم منطبق گردد مثل الطباع
 نفس قائم در محرم و بر غیر تجلی اعظم است از الطباع نقوش او جان جانم ابایی کند
 واقعی و نفی دارد و این بسری است که میراث یافته اتم از سید البشر و شفع یوم آخر
 علیه الصلوات و التسلیمات قال صلی الله علیه وسلم اللهم تعالی انجدني خلیلا و یامنی
 لمن انجد الله تعالی خلیلا ان یتخذ غیر الله خلیلا او كما قال افاده بعضی معانی محموده با
 غیر محموده شیت می شود و بر نادانان مشکل میکند و چنانکه در بعضی مواد چنین با علم و حلم با صیقل
 مشتمل میکند و لهذا موضع مذکور غیره الموضع هم چنین در نظر بسیاری از نادانان
 نقوش با علو است غلط و متبذره میکند و علو است صفت نفس زکیه است که مثل میل
 عنصر تحریر خود میل می کند بعضی آن مناسب شریفه که در اصل صلیت او نهاده اند لیکن
 وقت آن نیامده است که با فعل در آن نفس متحقق گردد پس نفس بان میل می کند
 با بطبع و در طلب آن می افتد و خود قوی عقلیه و علمیّه خود را بر تحصیل آن می کارد و در آن

نفس زکیه
 میل می کند
 به تحصیل
 آن

از کارها طلب فایز کرد و در تئوس مبادت ازان است که ادبی در اصل فطرت کائنات بود
 بخاری از ظلمت نفس وی که شبیه به نجار بود ادبی باشد یقوی عقلیه وی متعاضد میکرد و در خم
 و خم او را موسی یازد و عقل را چتره میکرد اندرین حالت هر مقصدی که در نظر او آمد از
 عادات با مناصب دینه و استیلا و مومنان او محقق شد از فقر او تمام میکرد و بیکین
 نه قوی او را از انقضای کند و نه در اصل جلالت ان و نفس او و دعوت نهاده اند و نه اعمال
 قوی عقلیه و علمیه در تحصیل ان مطالب از وی بطور میرسد پس فرق در تئوس و علو است
 از جانب مقدمه پیدایی شود در علوم است و استعدا مناسب است و استعدا و اجال
 ان مطلب و نفس وی و دعوت نهاده اند و تفصیل او منوط بیک که داشته اند و اعمال قوی بر
 ان متحقق میکرد و در از ان زمان مطالب فایز میکرد و در تئوس استعدا مناسب است
 و نه در طلب او بی می کند و نه در استعدا و اجال و دعوت نهاده اند و نه اثر کار با کن فایز
 خواهد شد و اگر مطلبی دیگر بزم پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امور مردی است
 چنانکه در عرف و عاده فقیر این فقیر که عقل معاش دارد و نه شجاعت و نه کفایت
 اگر طلب سلطنت و دروغ او را شایان سازد از باب چون شمارند و اگر شایان باشد باطل
 و شجاعت و تالیف و تودوسی در تحصیل سلطنت کند از ان علوم است شمارند چون این
 مقدمه متبع شد باید دانست که مرضی الی در حق هر کی است که از امور دینه و دنیا دید
 از طلب کند که قوی او با آن مناسبت دارد و در فکر و تئوس افتاد کن مرضی الی نیست
 استقامت نفس می باید طلبید و ان در بر معنی از انصاف نفس موجود است قال الی
 صلی الله علیه و سلم استقامت اولین کما انما افادنی آدم مستعد است که قوه بهیمیه و سبیه خود را
 مقید بشرع کند و با لوازم طهارت و عبادت و مناجات مشغول شوند که بقایات و حید

قسم ثالث

وفاحت برسد ایشان را بجز این مطلب مقدور بی کردن و توفیق نیافت تسلیم
شدن مانع کار و بار ایشان است و اگر سالک خود قین استعدا و خود نتواند بی باید که
پیش تمکن بود و استغفار کند و لکن تقدیر الوهیه حکیم قسم ثالث در احوال و اقوال
بزرگانی که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند در این قسم اول بزرگ شیخین خلیفان که خال
بکبر و صغیر حضرت ایشانند شروع رفته اگر چه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الهی رفیق شود در ذکر ما ترید و جواب مع ذکر بعضی اصحاب سلسله تربیت و بهر ما در
رسایم که متنی است بزرگ بزرگان این فائده ان غالب ایشان که این بنده بشرف ادراک
سوادت خدمتشان مشرف گشته بزرگ باره از حالات کرامت آیات و کلمات
موقف بهجات و غیره اند و در سعادت و وجهانی گشت تا اگر نماند الحال تا بهیله الی یا مضای
ان و غمیت موفی کرد و مصداق هو الملک ما کریمه بتوضیح خواهد بود و الا نه بکمال لایه
کله لایترک کله بالکلیه از ان دولت محروم نماند و چون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
اقوال کرامت شمال هر دو برابر و از جناب تقسیم باید لیکن انما لا امر و لی الامر خالی از حکمتی
و سیری نیست در شیخین مقدم کرده شد ذکر باره احوال کرامت شمال و اقوال و ای مقامات ابدا
و الکلمات الظاهره صاحب استقامات العظيمة و الزیاضات الکثیرة و المعارف الجلیلة
الشیخ فی الشریعة و الطریقه و الحقیقه الجامع للعلوم الظاهره و الباطنه و فی القویات
الصادقه و الهمم العافیه العارفة بالمد حضرت شیخ عبید الدام الله طلال ارشادیم
که خال بکبر حضرت ایشانند و قبله گاهی بنده کاتب حروف افاده این تقریر از لقا
سماع می دارد که قبل از آنکه خدمت ایشان متولد شوند و بعد ما بعد ایشان قبله از باب

سر و دهان

المن

مرفت و مشهور و کما بحجاب فوق و وجود مظهر کامل الله الصمد حضرت شیخ محمد قدس الله
 سره الیه رفیق سبحانه را تجلی صوری در مشرق دیدند که طغیانی را کشت گرفته آورده
 می فرمایند می خواهم که ترا این فرزند دهم ایشان عرض داشتند که خداوند بابت
 هر جا که اراده نمایی ریای نمایی پس بعد ازین مشرقه عنایت خدمت ایشان متولد
 شدند و در کف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاده عنیری از خادمان حضرت
 جدی قدس الله سره نقل میکند که در ابتدا تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقصیر
 نمیداشتند روزی بانجناب حضرت مرشدی قدس سره شکایت عدم تمیز ایشان
 کردم فرمودند که فلانی ترا چه غم است که این فرزند از خواهد شد آنچه خواهد شد پس
 نفس مبارک انحضرت هنوز فرمود که خدمت ایشان خود بزرگان شریف نقل فرمودند
 که تا که در تحصیل علم بشرح ملا رسیده بودم از عربیه در ترکیب عبارت مراجع خبر نمود لیکن
 چون بحضور حضرت قبله گاهی بسوی می تواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کرده می بردم اما از
 اعواب و غلیظت سخن پستی بود تمام چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند و انرا شنیدند
 مرا بران خطا مطلع ساخته بصواب دلالت نمودند و بر وجه ان از جهت ترکیب
 اطلاع بخشیدند پس چون از روز سبق را پیش حضرت قبله گاهی می بردم و عبارتی صحیح
 بر خواندم از راه امتحان پرسیدند که این عبارت را باین وجه چرا خواندی وجه انرا چون بگفت
 ایشان عرض داشتیم از نهایت فرح با همرازه آمدند پس همان وقت ان فتح مطالبه نمود
 که از انروز فرم ماکشاده شد و بمطالعه طبیعت رغبت نمود که با اوقات تمام شب
 مطالعه میکردم و جمیع طلبه علم که در قراة ترکیب بل غالب ازین بودند همه را در کفتم
 و جمیع کتب متداوله تحصیل نمودند افاده خدمت ایشان بعد تحصیل علوم با شغال

بنا بر این که این کتاب تا حدی از زبان باری الله عزوجل
 عالم شیخ بهائی در این خط

طریق مشغول شدند و آرزوهای کشیدند و ریاضات شاق پیش گرفته پس با گذار
 طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب نظر
 و اهل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس بایشان تعلق گرفت و بعد از حلت
 والد مجد صاحب سمجاده شده پرسندار شاد گشتند و جمیع اصحاب کار کرده
 والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده طامری و باطنی نمودند و نظم
 و توقیر خادمانه بجای آوردند و خدمت ایشان در رضا جوئی فقرا و طلبا دقیقه فرمودند
 و بر افاده علوم و اخلاص اسرار کر بستند و در استقامت قدیمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
 و بعد احکام و تنوید جمیع امور عیال و امور التعمیم باز کر رستار شاد بسته باستانه فیض ایشان
 مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطایفه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله
 سره العزیز در دلی رسیده شینی را بگویند نهاده تجدید جمعیت نموده راه طلب از سر گرفته
 و تا یکال در خدمت آن رستان کرامت ایشان فیوض اندوختند تا آنکه بکم نرکان
 الله بود و در اینج تا که کان الله ادبوا به حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
 ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بحسب الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الصراط المستقیم و وقفنا العروج الی معارج المنج التعمیم
 و الصلوة علی رسول محمد صاحب الخلق التعمیم و الله واصحابه البهات الی التعمیم المقیم اما بعد فقول
 العبد الضعیف التذلل الی رتبه احمد الرب المعین عبد الرحیم بن وحیده الحق والدین
 غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الله لا تقصت المستمع عبد الله بن محسن الحقایق و المعاد
 الشیخ محمد قدس سره اشغال الطایفه القادره و البشیریه و انفس تبذیریه و الداریه را و الله
 لا یعلم شرفا و غاوارایت فیه آثار افکار و البقار و الوزر را و اسرار را فاجزیه الارشاد

الطالبین و اب الکیں الی اللہ و البسته خرقه الشیخ قدس اللہ سرہم کما اجازنی
 و ابینی شیخ الطرق المذکور من صبحہ کما ناصحنی ویدی کیدی من بانی کما ناصحنی و ابی
 اجزیة المدرس البقیة و الحدیث اللہم ارزقنی ایامی وایامہ الاستقامۃ الی سجادہ الشیخ
 و اجعل الاثرۃ خیرا من الاولی بؤنک و بؤنہ بنیک و اللہ و اصحابہ اجمعین برحمتک
 یا ررحم الراحمین قال اللہ تعالیٰ قل انکم تموتون اللہ فامیتونی بیکم اللہ و یغفرکم ذنوبکم اللہ
 وفقہ لا تحب و ترغبی و ترذیک برخص بدستخط مبارک و شتند کہ اللہم ارزقہ الا
 و اجعلہ صاحب الکرامت افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ بغیر ادبیا صاحب ولایت
 جای می باشد یعنی ہمت و یراجالب منافع و واقع مضاربہ نیست اہل ان دیار
 این بی را در عالم مثال مشغ و مثل می سازند و در وسط افاضہ برکات دران دیار می
 گردانند و ناصیہ مردمان ان نوای را بدست تسخیری سپارند و ناصح و یرا مقبول و ناصح
 و یرا مخدول میفرمایند و این معنی بی شبہ و شک خدای تعالیٰ کمال کیر من سید اللہ تعالیٰ
 غایت فرمودہ ما کہ ہمہ اغیا و غریا و امیر و فقیر میان دو اب متقد ایشانند و در انجام
 مطالب خود توجہ دعا و توفیہ خدمت ایشان رجوع می دارند و بقدیم فیض توأم شان
 استفادہ برکات می نمایند و کثایس عقدای خویش و البسته کلید توجہات و توجہات
 ایشان می یابند و خدمت ایشان نیز کجہت مصالح دیگران کلفت خود اختیار
 میفرمایند و در انجام مطالب متعلقان و رفاه حال غریبان فی اختیار زر و سیم بدل می
 نمایند و در راحت دینی و دنیوی جمیع مخلصان قلبا و قالبا سعی میفرمایند و در سخا
 خود جہا ایشان است مال و متاع دنیا را در چشم ایشان قدری و در ذی نیست
 بارہ فرمودند کہ کای سیم و زرا در مقام بصورت نجاست می بینم کہ گویا نبات

در احوال کجاست خدمت ایشان را قبول عام در تکریم شایسته و کرامت
 کرامت فرموده خط

من یادست من نجاست اوده شده و از غایت ثروت موی بر اندام می فرود در آن است
 معلوم می شود که روزی نتایج خواهد شد و هم چنان دفعی می یابد پس واضح شد که این تناس در حقیقت
 جز نجاست نیست و حضرت ایشان را حق سبحانه و تعالی لباس جودت کرامت فرموده که از نجاست
 و عظمت کیس را در مواجیه شریف ایشان سواهی تعلیم و اتصال دیگر مجال نیست و در کس نی مجابا
 بحضور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند اما ده حضرت ایشان فرمودند که هست شان بهر چیزی
 که بستاند میگرد و از وی تکلف نمی کنند بی اوقع که تقرقات اتفاقی پس از خدمت ایشان
 بهر زیافته و بطرف امری که خاطری کارند هر چند در نظر مردم موجب الحصول نماید حسب المراد صورت
 وقوع گیرد اگر در آن کار بعلی از اعمال مثل خم خواب و غیره توجه نمایند کم باشد که تکلف کنند چنانچه
 یکبار شیخی از بختران نوایی باره بنظر امیری بعد وفات او بدون رضای قبایل و عسایر وی تزیین
 کرد و همه متاعش از نقد و جنس که در آن خانه یافت بزرگدستی به بردوی حرمی و بی ناموس
 وی از حد زیاده کرد پس در آن باب کان ان صیه بخدمت ایشان اتمام آوردند و در خوشی
 خود اظهار نمودند چنانکه مجال شان دل کرامت منزل ایشان بخواست و چون تقدی ان متعب
 شرعاً پس ایشان ثابت شدند تا از این طرف کاشتند و بعد چندی ایشان را تلبی دادند
 که خاطر معذاریت است امر تعالی انتقام خواهد شد پس بسیار می پرسید که چنانچه ان متعذر در دران
 وی و خصوصی افتاد اما که کار متقابل و محاربه کشید و وی در آن میان کشته شده و کشته شده
 چنان اتفاق افتاد که و البیان صیه انرا از خانه وی متعذر به سبب خانگی بوضعی که آورده بود بردند
 بنیمی که از آن تشیی خاطر شان حاصل گردید افتاد و بارها فرموده شد و تجربه رسیده که هر خلاف
 مرضی حضرت ایشان را دسر و البته محمول شد و کار او نیز در کشت چنانچه شیخی را که از
 اصحاب و ایدماجه ایشان بود بالوفیه بشرا که خود منازعت اتفاق افتاد در آن باب طوفین است

ایشان را حکم فرمودند و آن مجلس ایشان بسباحت تمام ایشان را بخانه خود برد و انفعال آن
تقدیر است که عاقلان و خدمت ایشان فرمودند که فلانی مادر دوست میدارم خیر خواهی تو در آن بی نیام
که این محال را از دوست دیگری تفصیل نمایی و بی عرض کرد که این چه می داند فرمودند که سببش آنست
که از مزاج شما چنین ادراک بی نیام که آنچه مافضل خواهم کرد به آن راضی خواهید شد و این بی موجب
گزند شماست مانی خواهم که از این جهت شما ایدارسد و بی اتنا س نمود که اگر خدا مان حضور تمام خانه
با پنجشنبه ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز که همان حرف فرمودند و از طرف د
همان جواب شنیدند و از فرمودند که اختیار شما است ما اطلاع دادیم باقی شما و این پس بعد
القبوالی آنچه از روی مصلحت شرعیست دانستند در آن باب حکم فرمودند و همه اعیان باره که در آن
مجلس حاضر بودند و در بین بدان امر راضی شدند پس آن مجلس شقیه گشت بعد از آن در آن مجلس
در آن باب گفت و شنود نموده مزاج و برامضوف ساختند چون خدمت ایشان آن بیع را در آن
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن بی داشتم و بی کفتم همان امر بطور آمد ما را اسکان پیش
مرتبی بر نیاید که آن مصلحت بر من خود و فیما بین قائلانست و در آن میان آن غیر مع پس خود و حق
خویش گشتند و هم چنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف بیع مبارک ایشان بر آن
رفت از روی بسیار تنقبض خاطر شدند پس چندی بر نیاید که کار روی نهایت بر من شد بقدر
زحمی گشت چنانچه مرده دارد و بر ابر داشتند و بعد از آن یافت او را اسیر کردند و بی سلسل و معلول
داشتند بعد از آن بی توبه و انابت نمود پس بحال او شغف فرمودند و فوجی گذاشتند باز
کاروی رفتی گرفت بعد از آن او را بمحرمی طالبی ماتی رسید کرده بجان گشت ازین جهت آنجا
گفت بمل مبارک ایشان رسید پس ازین باورایی بر نیاید که آن ظالم بوجبی ملاک شد که از آن
مردمان پس بعد بود و این بیع مورث تیره پس که آن کردید و باید دانست که خدمت ایشان

چون نسبت بکسی انقباض خاطر بودی آورد عادت شریف ان نیست که در حق وی بدعای نفس
 را نی نمایند بلکه از درونی سکوت بی فرمایند و از مذکور بود و حضور شع بی نمایند لیکن همین دل بر گرفتن
 نشان از وی موجب و کمال لوی شود اما در حضرت ایشان بارها فرمودند که ایشان نهایت تشریف
 الای هستند فی الواقع که حق سبحانه ذات مع کالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل عباد
 کمال عطا نموده که با وجود آنکه از غرض در مقام دنیوی نهایت تنفری دارند و حتی الامکان اشغال این
 این امور را خواند و گیران بی فرمایند لیکن تدریجاً بی اندیشند همان اصوب و اولی بی باشد اناده
 در ریاضات و طاعات درین زمان یادکاری مشایخ متقدمین اند و قریب چهل سال برآمده
 که با وجود ضعف و کفایت بجز در ایام بنیه اظهار نیفرمایند انهم بقطره ای دقیام میل چه در سفر و چه در
 حضر در حال صحت و ستم هرگز قوت نمی شود و در ضبط و تموی اوقات کرامیه تقیید دارند که
 احسن از آن صورت نهی که وقت ایشان با در درس کتاب الله و حدیث رسول و غیره
 صرف می شود یا در امواد و وظایف و اوقات مراقبه را هرگز فزونی نیست و در مجلس عام
 عاده شریف جلوت در اینجن است که با وجود مجموع عام بر امور مذکوره اهتمام تمام میدارند و انجا
 مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن آن ادای فرمایند و اکثر اوقات سکت و خاموش
 می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن هر فردی اقتضای فرمایند و گاه گاه در رس نصرت
 مثل قصص شیع اکر و منوی مولوی روم میفرمایند و در محارفات مذاق و حدیث وجود متحقق
 می دارند چنانکه توجیه شهودی را با توجیه وجودی مخفی نمایند و از صوفیان خلاف شریع
 نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث و اربعین بعد الالف و الایه بمراقبه حضرت ایشان
 برای حج تشریف بردند ماه در که معطر و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نموده و حج گزار
 در سنه خمس و اربعین بعد الالف و الایه بوطن تشریف آوردند بالحد و وجود با وجود ایشان

ایمی است از زیارت الی افاضه محمد و بی شاه اهل الله ششم الله برادر خور و حضرت ایشان
 که در کجالات شان خواهد آمد فرمودند که خدمت ایشان را در مقابل دیدیم که از پیشانی ایشان بین
 الحاجین نوری سلط شده در بویته دانت الی یزق گردید بان است که بویته دانت و پیشانی
 شان بویته است در آن حال در این بر دوام تر و دمانند و در ساعت این را مشاهده نمودم
 بعد از آن از نظر من غنی شد بعد افاضه حقایق آگاه شاه نور الله از قصد بدانه که از چند مدت است
 آگاه ایشان است بطرف بنده کاتب الحروف نوشتند که قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
 که برودت هوا خواست که چادر بر خود کشم پس درین اثنا که خواسته بودم چادر ببارم اما از کجا بی درین
 امر درنگ شده دیدم که خدمت ایشان رویای بر من انداختند چنانچه که هیچ برودت مانند و گویی
 و ببارم خیسیدم و تا صبح گرم ماندم و در آن وقت افاضه فرمودند نسبت غنی تو حیدر امیر بوجی که آن حاضر
 مشور ماند و از اینجاست مستقبل و مهمل شود و انشاء که این صوفی ابن المال این است که تلذذ عجیب
 عیا الصالح ای غایت نامه خدمت ایشان بمن رسید افاضه سیر شاه موصوف نقل فرمودند
 که چون بخی کتب توسط از خدمت ایشان تحصیل نموده قصه شاه جهان اباد کردم شب یکم است
 ایشان قصه غم خود اظهار نمودم فرمودند بهتر است و گفته که سوره واقعه را بعد مغرب و عشاء بخوان
 باشنانشا الله تعالی در وفا تو خواهد کشید در آن وقت یقین دانستم که این را محض از راه وجدان
 فرمودند و الا در آن ساعت هیچ توفیقی نبود نه مکرور و نه مخطور پس انرا اختیار کردم اکنون که مدت
 سی و خفیه سال شده که گاهی بیفاقت متبالت شام و الحمد لله علی ذلک افاضه فرمودم عبد الرحمن زرقه
 الله مقام الاحسان و اذاته طلاءه الوفا شربت و یکم شهیدی قنده سنه الف و مایه
 و سبع و خمین در مشیره دید که با مکانی است که در آنجا خدمت ایشان و بنده کاتب الحروف
 و فرزند مکرور میروند و ویرا خدمت ایشان فرمودند که پیشش پیشش رود پس بیکه این

و پس رسیدند که در اینجا عظیم بسیار بر پا کرده اند و می گویند که در اینجا آنحضرت صلی الله علیه
و سلم هستند و چون پیش تر رفتند گویا یک کس بر دروازه نشست پس خدمت
ایشان از آنها آون دخول امکان نداشتند و بآنان مکرر آون دادند پس از آنکه خبری
شدند و اینجا مجلس است عظیم و مردمان کثیر در اینجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر منبر
خطبه می خوانند و مجلس شریف سیاه است و بر چهره مبارک فی سکما هستند و چادر را بر
اضطیاع بروشها انداختند پس خدمت ایشان پیش شده تعظیم تمام سلام کردند پس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه را که داشته از منبر فرود آورده و دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک آن سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم ایشان را گرفته بنی کمر شدند بعد از آن باز بر منبر برآید شول خطبه شدند و چون از خطبه
فراغ شده از منبر فرود آمدند و می گویند که در اینجا بنی بر این فقره که کاتب الحروف است امر
بنی که می شرفت ساقه و می شرفت قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس مجلس
فرمودند یک خوابی آورده و بر آن خوان یک دستار سفید بنایت کلان و یک جامه مرفوعه
مخوشش باند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدمت ایشان را امر فرمودند که این دستار
بر سر خود بپوشید پس ایشان ایستاده شده آن دستار را بر سر خود بستند بعد از آن بنی
آن را در مرفع امر فرمودند از ارم پوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که این
دستار من است و این را در مرفع ابراهیم را می گفت که چون مادر اینجا ایستاده بودم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بپشت مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
در آن وقت لحاظ آنکه که شاید ما را بخدمت بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
بعد از آن مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر مانده که آیا بهین قدم بوس

انقیاد

اشاره بود باینکه عیت ایشان پس بعد از آن از انجمن برآیدند و مردمان از هر طرف
 هجوم آوردند و چندی می طلبیدند چنانچه کس را صفت پادشاهی عنایت نشود و از وی بزرگوار
 و خدمتکاران سلطان انعام در خواست می نمایند باید دانست که حکم حضرت شریف که من
 را نی فتد رای الحق و لم یتق من القوة الا مئیشرات قبل ما یروا الله و ما المئیشرات قال الله
 العالم برآء المؤمن او نری له این اشغال بیشتره را از اعظم مناصب توان شمر و افاضت
 ایشان فرمودند که یکبار برویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام شرف شدم که مرا شریفی
 بسیار عنایت فرمودند پس از آن قدری کثرت گرفته بدان خود انداختم چنانچه از عنایت کثرت
 از اطراف دهن بیرون می ریخت و از اندوق تمام می خوردم و باقی را توان بر سر گرفته مردمان
 قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که ماری در داقه دیدم که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ظهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر مبارک فرمود تمام بار خود را بر آن
 انداخته بخاطر جمع نشسته و مادران حالت از عنایت ادب سر را جانش نمیدادم و ذوق
 هر چه تمامتر میداشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در داقه دیدم که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تشریف شریف میدادند و گویا اندرون دهن مبارک انجانب بهم پس بعد از ایام
 خالی من شیخ محمد میرا الحق ما را التفیظ و عطا دند گیر مردم کردند و نیز در دست بسته عار ایشانرا
 از مشکوة و تنبیه الغافلین مردمان را و عطا کفتم معلوم شد که تیر آن داقه همین بوده افاده دیگر خدمت
 ایشان فرمودند که در داقه دیدم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان بی کوشیه که این
 مقام آنحضرت است صلی الله علیه و سلم پس اندرون از رفتم دیدم که دو چار بایستی گسترده اند
 و هر یکی از آنها سر و دامن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمودار است گویا نموندا
 که بر آن ساخته اند و چار بایستی که دیگر است خالی است و در آن مکان عمده الحارین شاه

ولی اندر این خبر یافتیم پس مردمان ما را تهنیت و مبارکباد گفتند و بعد از آن متبسم شدم و افاده خدمت ایشان در رمضان بیل سابع و العشرین بقصد اعتکاف در مسجد نشسته بودم و در آنجا شافرمودند که بی نیم ملایکه را که در میان مردمان که در حلقه دگر نشسته اند در می آیند و او در غیبتی نماید معلوم می شود که امشب لیلة القدر است و در واقع که در آن شب نورانی و انشایی عجیب بود افاده دیگر خدمت ایشان در رمضان فرمودند که درین ماه بعضی آثار لیلة القدر در سیزدهم معلوم شده و الله اعلم افاده دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان و ششمه اخیر اعتکاف نمودند فرمودند که چون شب سبت و نهم وقت تهجد برخاستم و وضو ساخته نماز الیتا دم ناکاه در آن ساعت حقیقت خود را ساجد یافتیم و مسجد را نیز ساجد دیدیم در آن حال معلوم شد که امشب لیلة القدر است افاده دیگر آنکه خدمت ایشان در رمضان سده حنین بعد از آنکه و الاثر با اعتکاف عشره نشسته بودند فرمودند که از یابی اوقات چون شب سبت و نهم آمد در صلوٰة تراویح بودم ناکاه بروم الهامی رسید که لیلة القدر امشب است اما در وقت خیزی از آثار آن بطور نه می بینست بعد از آن چون از نماز و اذکار خارج شدم خوابم در روزه تا که وقت تهجد رسید پس بیک ناکاه چشمم و اگر دیدیم که قباب برخاسته است بعبادت تمام از آنجا جسته بغیبه یا بران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمده در صحن آن ایستاده شدم بر هر چه که نگاه انداختیم همه شی را در نور ذات و بی قیاسی مضمحل یافتیم و این بغیبه را حیاتیات نه علمای مشاهده کردم بعد از آن حال وضو ساختم و نماز تهجد گذاردم و دعا خواستم و نماز این وقت این بغیبه جلوه کرد پس چون ساعتی بر این برآمدم و بعضی اوقات مشغول شدم آن آثار مخفی افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار شیخه فحی جمع نموده بر قرین با بیکبست تماخت آورد و موافقت اینجای کرده برو بعضی از برادران بجهت استحضار صی الخاتم پیش آوردند بعد از آن

بعد از آن خبر مشهور گشت که آن عالم آنها را که رفته بودند مقید ساخت و فردا با فوج کران آمد
 باز تاخت خواهد آورد ازین خبر و گشت اثر همه اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت
 مرشدی قبله کاهی مروض داشتند پس حضرت قبله کاهی وقت عشا فرمودند که برای
 دفع این بلیه ما را آن نماز استخاره خوانده ختم خواهم خواند پس ما بر خاستم و وضو ساخته
 شروع نماز کردیم در اثناء صلوة دیدم که گرد بر گرد تمام قریه شور و غوغا است که لور
 هیچ طرف مدخلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را بجانب حضرت قبله کاهی عرض
 نمودیم فرمودند که خاطر می شد معلوم کردیم که حفظی سبحانه شامل حال این قریه است پس
 صبح آن همه برادران که رفته بودند سالم و غایب باز آمدند و آن عالم باز دست نیافت افاده
 خدمت ایشان فرمودند که یک بار با عتکاف نشسته بودم چون سب و نهم رمضان شد در
 منظر رویت حال شد و از بعضی لطافت در تحقیق آن لحن غالب می داشتند همان روز وقت
 عصر برای حاجتی از عتکاف بیرون آمدم عصری پیش ما آمد و گفت که اگر امروز طالع نیست
 منظر نخواهد آمد پس این صورت را بایان بیاورم مردم هر چه تجسس کردند و تفحص بنگار
 کردند و در آن باب سحرهای بلندی تقدیم رسانیدند رویت متحقق نگردید و از هیچ جا خبر طالع
 هم نرسید افاده در آن ایام که فوج مغلیه بمقابل سادات برآمده قریب قریه پلست آمده و آن
 نزد فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه می داشت و در یکجا سودا و این
 قریه مقرر شد ازین منی خوف انیس و عارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت
 که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان خدمت فرمودند که روزی در مسجد
 نشسته بودم که جانور موسی بر در مسجد آمده مقابل ما نشست و بمن توجه شده و در
 گرت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع افت ازین قریه فرمید پس بفضل

الله سبحانه هم چنان بظهور آمد که با وجود آنکه حرب و موکه قریب آبادی اتفاق افتاد و عالمی
 بغیر رسید و ملکی بغارت رفت این قریه بحیث وجه معلوم ماند افاده خدمت ایشان
 فرمودند که در وی دهم که بعد نصف الیل وقت ان مقرر بود شبی ظلم در روبرو و ان
 وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نمود مانند و چند ان ارواح
 می دارند که بر من امکان تنجی می کنند پس برخاستم و بان وظیفه مشغول شدم و هم چنان
 مژوم مانند تا که از قراره مفره آن فرغ شدم افاده خدمت ایشان فرمودند که شبی
 کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلیم می خواندیم ناگاه التهاب نور حقیقت این کلمه که
 بحسب تعالی حق است سبحانه بصوره کرد با وی ظاهر شد میدیدم که چون ان نور جوش میزد
 ظلمت نمیدار نفس و در مخفی نمیکرد و چون التهاب ان فی الجمله می نشست ان ظلمت
 بان دو وصف نمودی میگفت باز چون آن شعله جوش می آورد صورت
 و جایه نابود و نمودم بی گشت و درین حال دل از غایت استواب انرا می جست
 و نمی یافت از وقت آهسته تا صبح در تمام این کیفیت ماندم افاده روزی خدمت
 ایشان بزیارت مرقد امام ناصر الدین رضی الله عنه و رقبه صون بیت شریف بروند
 و نزدیک قبر نورشان نشسته ساعتی متوجه شدند چون از اینجا برخاستند فرمودند که
 روح مبارک ایشان بمناجاة افتاب است که در اب افند و شمع ان با طراف و جانب
 منعکس کرد و افاده خدمت ایشان را باری مرض شدید عارض شد در ان ایام
 می فرمودند که ارواح چنان ارواح می دارند و انچه انجا ملاحظه گشتند که در دین و دوت
 و بغیر همه ارواح را یافته می شود ظاهر موکل اعمال و او را بستند پس شب و روز همانان
 الب است و پادشاهان کلام افاده و در همان ایام مرض چون از ان شدت فی الجمله

افاق آمد فرمودند که هست که چیزی سرود کنند گوینده حاضر شد و موافق او سرود
 گفت در آن اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناموس انقطاع کلی شده که گویا این عالم
 خیالی بود که گرفت یا خوابی بود که فراموشش کردید و در وقت دیگر این فقیر آنها سرود
 که چون از عالم ناموس انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
 چه منی هم اوست فقیر آنها سرود که که آری من مراد است پس جوی زودند و فرمودند
 نه هم اوست نه هم از دست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
 و بس افاده خدمت ایشان در آن ایام که حج تشریف برده بودند در راه رمضان بکه
 مطهر بر شب پیاده یا عمره بجای آوردند و لیالی شریفه را باین طاقب بجای فرمودند و
 عشره آخره در مسجد الحرام در مواجهه بیت الله با عکافت نشسته و در آن ایام که در
 حرم شریفین مجاور بودند اکثر اوقات بمطالعه حدیث مشغور میشدند چنانچه در آن
 مدت جمیع صحیح است و مسند داری و موطا ابام مالک و شفا فی قایم عیاض را به تدبیر
 تلاوت نمودند و ختم قرآن بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
 حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله کای با قدس سره بودند و چه انانکه با مارا بطبیعا
 بر یک راه جدا یا و نموده دعا کرده است از فضل حق سبحانه امید است که این دعا درجه
 اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر باریان طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و
 نبوی عی صابه الصلوات و التسلیمات ادا نموده اند از کرم الهی رجا واثق است
 که شمره ان فایز شوند افاده خدمت ایشان در آن ایام که بکه مطهر بودند شب طواف
 بیت الله بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم
 گویا می بینم که با متوجه است و لبوی من بکزان و چون بجا خود دست می مالم و تقبیل میکنم

می بینم که همان حقیقت دست مای کبر و خودی کشد و چون بترسم سینه خود را بطنی
می سازم و می یابم که حقیقت مادر حقیقت کعبه در پیوست و متصل گشت افاده
قدمت ایشان چون بدین منوره رسیدند و زیارت رقد مقدس مشرف گشتند
فرمودند که اکثر اوقات که بخواهید شریفه استاده می شوم می بینم که حجاب از میان برافشته
است و خود را در جبهه کریمه می یابم و انجانب صیبا اله علیه وسلم می بینم که از غایت
شفقت در البینه اسرار کجینه خویش می آرند و خاندان اطفال را از وفور شفقت برخوردار
بر خودی گیرند چنان معامله می فرمایند افاده قدمت ایشان فرمودند و ران ایام که بدین
منوره بودیم بعضی اوقات بخواهید شریفه آنحضرت صیبا اله علیه وسلم شفاعت دعا
در حق یاران کرده میشد در آن حال حقیقت بعضی یاران برابر خودی می یافتیم و شخصی را از
انانی دیدیم که محبوب است و گویا از مواجبه شریفه بیاض پشت من مخفی میکرد و و فیه
این صورت روی نمود ازین بیغ خاطر مردی گشت هر چند تامل کرده میشد سر آن
واضح نمی گردید او را چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص در ایام مرتکب
بعضی ناهنجاری کرده بود پس معلوم شد که سر محبوبه او همان بوده افاده قدمت ایشان
از انبیا و سلوک خویش باین بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
حضرت والدی مرشدی قدس سره ما را شغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صوبه
و ضرب اسم مذکور بروی با خروج و دخول نقش مع ملاحظه آن نقش ارشاد فرموده
بودند چون حسب الامر آنرا انشاء نمودم و دوام آن شغل حاصل شد ایامی که کیفیت روی
نمود بعد از آن شغل نفی اثبات بوضعی که معمول اکابر نقشبندی است قدس الله ابراهیم
ارشاد فرمودند بعد از آن صورت نفی روی نمود بعد از آن گاه ما را در اعکاف نشان میدادند

واقع شد
بقدر سلوک

و خودم اعتکاف نمودند و بارها بر من توبه فرمودند و در این ایام صورت اثبات در
 نور محیط جلوه کرده و در اعتکاف شغل اسم ذات با اسم تکلم اولاً بتقدیم اسم تکلم
 و ثانیاً بالعکس بوضعی که اسم تکلم زیر اسم ذات مغلوب باشد یعنی بجای اسم
 تکلم اسم ذات تکرار کرده آید و ملاحظه آن زیر یافت ارشاد فرمودند کسب آن شغل
 مذکور پیش گرفتن تا که مفاد آن روی نمود اگر چه طبیعت مغلوب آن کیفیت نشد اما این
 همه کیفیات دل بهستی مروت تعلق گرفت بعد از آن ارشاد فرمودند که بزرگی فرمود
 که کسی آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
 چنان می شد که با وجود وجود فتح بصورت وجود همه اشیا از نظر غایب می بود و فرمودند که
 نزدیک من انت که ملاحظه این معنی یافتی و اثبات بهتر است و این را آزموده شده
 فرمودند که چون بخدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله سره رسیدم
 رسیدم شغل اول الله اخرا طاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی شما
 این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین بطریق اجازت رسیدند
 و بس برو حضرت نیزم چنین فرمودند و بتفصیل کاتب الحروف ارشاد نمودند
 که اشغال طرق دیگر هم عیاً حسب ما فی الرسالة الحشریه چند چیز و زعمایا به آورد تا
 کسی را تعلیم نماید سرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال علی سوره نمل که تا چهل
 و یک شب چهل و یک مرتبه توبه غسل یک یا سیاده و یا بی یا یا دیگر عصا در نعل گرفته
 نعل آورد و پسند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
 و ایشان را از ارشاد از زانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز مفت
 بار و رزم است و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار آن مشاهده نموده شد

وخم کلان آن هر روز مضایق و مرتبه است و فرمودند که اسم یا بدیع العجایب یا خیرا
 چند ختم یا شریط کرده شده و برکات آن یافته و فرمودند که نقش دو پای اسم
 یا باسط یا مضایق روز نوشته ام و آن اسم خوانده و شریط آن یا آورده بوضع که اجازه
 رسیده بود و خدمت ایشان دعا و خیر یابی که مشهور بدعا رسیعی است هر روز
 سه وقت اشراف و طهر و عشاء و زود میدانند با جمله این اشغال و اعمال و غیره همه را مفصل
 بیان فرمودند و بر بنده کاتب الحروف اجازه ت بخشیدند و الحمد لله علی ذلک افاده
 خدمت ایشان فرمودند که در ایام سلوک باری بود که وجودات همه ایشان را از نظر محقق
 می شد و بعد لطف نمودی میگرفت باز معدوم می گشت اکثر اوقات در همین کیفیت می گشت
 افاده خدمت ایشان باری با علکاف بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبانه روز
 چنان گذشت که خود را چون می جستم نمی یافتم الا بعد تقصص نام خیری یافته میشد افاده خدمت
 ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر برادران است
 و از آن در جاری کشیده می اختیار حرکت و هدیه می کند و لب ان حرکت قدری
 قدری عریض و طویل می شود و کلان تر می گردد و خراشده شده چندان کلان و باریده
 که عرصه تمام آن جره که در آن خواب می کردم تنگی نمود بعد از آن بتدریج ذکر از وی کم میکرد
 و بمقدار آن حرکتش سکون می یافت و وجود او خورد در می گشت تا آنکه بحال اصلی خود
 باز آمد افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار بار بعین نشسته بودم و در آن وقت بر مردمان
 بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجاب حیدران حیره از میان بر خاسته
 است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند و در آن حال با خود گفتم که خلوت اختیار نموده
 از مردمان شهنشسته بودی اکنون آنهم برافتاد و خلوت تمام خلوت شد در آن

مطلق بزرگ است و دیگران ببینند بعد از آن است که دل ذاکر بزرگ آرام گیرد و از آن
لفظ حقیقی و لذتی و استیجابی که از وی منقطع گردد و متالم و ملول شود پس از آن بود
که شوق مکرر پدید می آید و از این که پیش ازین بزرگ می یافت اکنون بدان قرار غمگین و در
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجمالاً چیزی را دور می یابد بمنزله خیالی ضعیف و چون وجدان
قوی تر میگردد بر نه حضور و شهود میرسد بعد از آن در آن شهود باطنی ادراک می
نماید و بتدریج این امر و شیخ پدید می آید و در آن وقت میگوید در هر حال نصب العین میگردد
و هنوز انانیت سالک بر جای باشد اما ضعیف بمنزله خیال پس تر شهود آن من
غالب تر میشود تا آنکه بزرگ رسد که بی تکلف می طلب بایست توان کرد و این حال نیز
انانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود بعد از آن شهود انانیت سالک
مضمحل میگردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فطری ماندنی درک بهتر
هستی صورت تجلی می نماید که در آن مقام انانیت و همه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
هستی صورت و وجود محبت ماند و پس و این هنگام توحید حقیقی روی نماید اما در وقت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بر سرایت می کند سالک می گوید که خدا را
پیش من بینم و هم چنان آن بصیرت در گوش و دست و سایر جوارح ساری میگردد
پس نابراین اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش مثلای بینم و همی دارد اما در وقت
ایشان فرمودند که در طریق علیه نقشبندیه چون شغل نفس و غیبت بوضعی مقرر ایشان
که لا از انانیت کشیده از جانب سینه راست بالا برند و الا الله و از بالا بر دل گویند
و در رشت می نمایند اما بی نیز ندین وضع ظهوری کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
بافوق همه را حاطه نماید و ظهور هستی از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را فردی

که گویا چیزی است از ظاهر باطن می رود و در یاد داشت اسبی که از درون قلب هم
 ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آید میسر برآید گفته همان صورت را فطرت
 می نمایند چنانکه در جماعیه و ابعثیه قرار یافته الگای نیز بدین صورت روی می نماید که از
 باطن روی ظاهر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشایخ با حضرت سید ادم نبوی
 قدس سره نیز این معنی اشاره فرمودند که طوالت فذیه ایشان هم بر بدن ظاهر اما از پنهان
 نفوذ می کشد الخ و سرش است که چون از ابتدا خیال سالک بهین وضع خوی گیرد بکمال زنا
 غنطن عبیدی بی ظهور و شهود او تعالی هم بران طور روی می نماید و الگای که از ورزش
 نفی و اثبات پیدای شود هیچ بقیه از سبب سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفی تمام ظهور روی او
 تعالی بخلاف الگای که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که سبب سالک را متلون بودن
 حق می گرداند پس درین صورت غایب از تعالی ای امانیت و بی میت و این صاحب
 اسم ذات را تاثیر و جه بیشتر است که از خواص بقایای امانیت است بخلاف صاحب
 نفی و اثبات که اینجا ظاهر مطلق است افاده روی این بقیه بخدمت ایشان از سبب
 الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریق علیه قاضیه مقرر است استعاره میگرداند و ذکر آن
 فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده در آن صورت
 بجمع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بان صورت برآمده و آن ذات
 جامع جمیع صفات است مثلاً در صفت علم جمیع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصیر
 و سمع و غیر ذلک صاحب الحیات بسیار خویش گفته که الحقیقت کالکرة بر جای که از
 پنهانی حلق وسط او باشد پس اگر بر یک یک صفت که ای شکفت شود در ضمن آن غایب
 جمیع صفات حاصل می شود صاحب کلشن را از چنانکه گفته دل یک قطره را از بر کما

بدون آید از وصف و صافی و اقبال این اشغال برای همین مع مقرر شده اند و فرمودند که چون این ذات
 بی کیفیت است و از جمیع قبود و تقیسات مطلق و جمیع احوال را هم چنین صفات او مطلق و بی کیفیت
 و تقیسات لا تعد و لا تحصى ظهور نموده هم چنان بر سر یکی خود هستند مثلا صفت بصیرت تقیسات بی
 شمار در هر ذی بصارت بوضعی علوه و بطوری جدا و اندازہ مبین برآمده مع بنا بر سر یکی خود
 درین آثار دور آواری بکوشش مبارک ایشان رسید فرمودند بی شبهه که این صورت
 بی یک تقنی خاص میباشد که اطلاق و بی کیفی با اوست و در بین یک آن هزاران و پیرایه
 و در هر کوشش بهمان تقنی خود سر بران نموده مع دلک بر صرافت خود است و مقید هیچ یک بی
 بل جایی که هیچ کوشش موجود نیست میزان خود موجود است افاده یک بار فاضل از خدمت ایشان
 پرسید که مصرع خواب حافظ به صورتی گرمی خوی ازو غایب شود حافظ به چه معنی دارد فرمود
 که در حدیث وارد شده الاحسان ان لا یقبح کما لک سراه فان لم تکن سراه خانه یراک
 معنی احسان حضور است در عبادت که بر تبه رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضور
 باین صورته میسر نیاید عدم غیبت که تحفظ ایمان بر رویت دوست تقایی مرعیه را اختیار باید کرد
 بلکه این معنی موصل باین کیفیت می شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله
 ثمه تجابک شواست باین معنی پس ان فاضل تقی بقبول نمود و دیگر سوال کرد که صوفیه که احوال
 می خوانند همین تلفظ لفظ الله است یا غیر آن پس ازین وصول بذات شمره وی تقایی
 چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین سیح گفته اند و در حدیث وارد شده
 که انا عند ظن عبیدی پس چون کیس بان اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیش کرد البته
 وصول بذات شمره وی تقایی چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین سیح گفته
 و در حدیث وارد شده که انا عند ظن عبیدی پس چون کیس بان اعتقاد اشغال باین

و یک

باین اسم مبارک پیش کرد و البته موصول بذات متعالی کرد و پس این را تلقی نیز قبول نمود اما
 غیری از خدمت ایشان سوال کرد که یعنی نفی اثبات نزدیک اهل تصوف چیست فرمودند که
 لا موجود الا الله باز فرمودند که مذهب صوفیه صافیة جبر متوسط است یعنی در ظاهر فقهی باشد که در دنیا
 احکام شرع بر افعال را بخود مستند دارد و در باطن چیزی باشد یعنی در نظر بصیرت او بر افعال و مع
 حرکات و سکات مستند بذات حق باشد که الله خلقهم لا تعلمون افاده خدمت ایشان فر
 که راه نسبت طریقت علیّه است و راه طاعات و اعمال فبا اول بکفیات علیّه و تجلیات
 الهی می رسد و ثانی بالادوار و برکات و این را فرمایند عالم مناسب است بیشتر دارد و کبریا از شیا
 برقی است خلاف اول و در بعضی اشخاص مناسب با اول یافته می شود و کبریا از ثانی و از خود
 اطلاع نیست و در بعضی مناسب ثانی است و از اول هیچ آگاهی ندارد و خدمت ایشان فرمود
 که وقتی واضح شد که انابیع صغیر تکلم است که در نقطه اعرف که در مدیث قدسی حاجیت آن را
 واقع شده مضمیر است در جمیع ماس بل در همه اشیا همان است که ظهور فرموده و همین است
 حب خود و الهام کمال خود در جمیع موجودات بل جمیع که یکی را با دیگری با شد که همین سبب است
 که یک انانیت است که در هر دو شیء ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
 چون این معرفت روی نمود بعد از آن این تقدیر مطهر از نظر مرتفع گردید و همان یک نامطلق بی
 نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسم الهیه اعتبارات ذات
 او تعالی هستند اما نفس الامری در رنگ اند و اب مثلاً یک اعتبار تبرید است که مصداق
 بر در است و دیگر نظیر دیگر از اشیا که نشا از منسلح اسماء مشتق شده فرمودند که حق
 سبحان بر مقام و نشا هر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر حق سبحان خواسته بیان آن نموده آید
 افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیه که العلم هو الجیل فرمودند که علم را دو جهت است

اما تعلمون

یک چشم بر نسبت ذات عالم و بان حیت ان حضوری است و جهت دیگر
 انچه خارج از ذات وی است و بان حیت کسبی و حصولی است و بان جهت مقتضی
 دوگانگی و اثبته است میان عالم و معلوم و در عرف علم بهین جهت موقوف است
 پس مداراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی و کار است انکشاف توحید که محقق
 نمی نماید و چون از ان علم روی گرداند و کار علم حضوری افتاد توحید نکشف است پس علم
 توحید جل از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که ظهور و صفت بر دو نوع است
 یکی بصورت موهانی و علوم که در وی تیرة لطافت و روحانیت غالب است و دوم بصورت اعیان
 که در ان حکم کون علیه وارد پس کی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات او را
 چندان قوی و بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود و انکس که فساد توحید در صورت
 ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت و بعد از موت او باقی منظر می آید و الله اعلم انا لله
 ایشان رفیع عرس مخدوم جلال الدین قدس سره در موضع پهلای وده بنیارت قبر شریف
 ایشان رفته در آنجا از دعا بی بسیار بود و در میان کثیر حرم آورده قبر ایشان را تفصیل میکرد
 خدمت ایشان انجا قدری توقف نموده از بقره برآمده بیرون ان نشسته و فرمودند تا شب
 در قید حیات بی باشد هر چه یاد حق می کنند و در ان ترقیات بی نماید اما بسبب علاقه
 جسمانیة از بشریة ماصوتیه خلایع او را با کلبه میرسیت و چون ازین عالم انتقال نمود ان شکام
 از بشریة با کلبه نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب میگردد و لاهوت مسجود عالم
 می شود افاده خدمت ایشان فرمودند که تمام عالم در علم الهی ثابت است و در حقیقت او را
 جود علم بی بیش نیست الا که در اینجا تفصیل است که بمشای و اضع می شود مثلاً مادر خیال
 خود نمیکند حجت کلان را صورت ندیم و انچه در ان تخم قابلیت غصون و از نمار و کوارق و

هزارست هم رابعی سبیل الاندراج و ضمیمه الاندراج تصور میکنم باز هم در خیال خویش آن
 غصون و غیره را مرتبه بعد از بی ظهوری بخشیم تا که تمام شجر مرتبت بی شود پس هر دو مرتبه آن
 شجر خلی که یکی اجمال آن است که در مرتبه تم بود و دیگری تفصیل او که محبت آن قابلیت ظهور یافت
 جزو خیال مای دیگر نیست پس حقایق عالم رابعی اوج الاول صور معلومه نامیده اند و علی
 اوج ثانی وجود خارجی آن داشته اند و الحال کلیه مای علم پس آنکه می گویند الایمان الثابت
 باست رایت وجود نبایت امیل است و اینکه می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز درست
 است پس هر کایچه مذکور شده و شده است متبینه خود را محض مضمحل و مستهلک می یابند
 چنانچه بر یکی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم و نمی یابم آنا ده خدمت ایشان فرمودند
 که ردی قرآن شنیدیم چون این آیه رسید که ولاندر احوالنا نعلم علی الباری الایة الی ان نخلق نودار
 شدند فوراً این سجد را ظهور نمود و نور انظار علی هه هویدار دید و نور چشمه کون کلام الله متبینه روشن
 و نور صفت است حق که در آن مبین بود بمانه مکشف گشت پست بر ما و در حقیقه یک نور یافتیم
 و اینها تنوع همان یک نور شده و شدند بعد از آن چون آیه نور رسیده اند نور السموات
 و الارض الایة بل و بروی و اهلایا بیغنی ان حاصل شد و معلوم کردید که آن صورت که روی
 نموده بود ظهور بیغنی عین آیه بوده که بر فرازه ان سبقت نموده و از بدنی در بیغنی ان تردیدی بی مانه
 از ان باز قلی بالکلیه زایل گشت و انچه بعد از آن افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار
 حافظی آیه کریمه اند نور السموات و الارض مثل نوره کشفه فیها مصباح المصباح فی زجاجة
 الزجاجة کما انها کوب دربی یوقد من سحرة مبارکته زیوتیه لاشرفیه و طاهرته لکرامه زیوتیه بالحق
 و یولم تمسکته بار نور بی نور می تواند مجر و سماع ان ظاهر شد که مشکوه عبارت از عالم ناموت
 و ملکوت است و زجاجة تعبیر از حضرت صفات و نور حضرت ذات است بی ظهور

ذات در عالم فی توسط صفات نیست و بعد حصول این معرفت آنچه کالحواس گشت
 افاض خدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم هم بر این توحید است اما بر زبان وضع کرده
 ظهور فرموده است در ملائیس غیر و غیریت و فی سبحانه کاهی خود را بلفظ غایب تعبیر
 میفرمایند و وقتی بصیغه کلمه در مانی بخطاب و این ارشاد است باین که در غیبت در حق
 و کلمه همان ذات واحد حقیقی است افاضه خدمت ایشان از عافیتی شنیدند که
 خواند بیس کلمه شیخ و موسی البصری فرمودند آری کی که بهر سمع و بصر که در عالم موجود است
 سمع و بصیر است مثل از کسیت زیرا چه هر که بخواهد او است بسمی و بصیری که بوی مختص است
 می شود وی بنید افاضه خدمت ایشان فرمودند که هر جا تقید است او را بوی خود دل است
 و سرش است که در مرتبه اطلاق کلمات بسیارند و هر قدر که می گیرد دایره کلمات
 بحسب ان تقید تصدیق می پذیرد پس مقید را آن کلمات در حال تقید حاصل نمی شوند و هر
 باصل حلیت خود طالب کمال است و مطلق را کالاتی که در مراتب تقید ظاهر میشوند مستحضر
 زیرا که مطلق هر مقید را کمال خود می پیارد افاضه روای می پیش خدمت ایشان این
 آیه مذکور شد و بشر الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اوليك
 عليهم الصلوات من ربهم ورحمة واوليك هم المتهدون فرمودند فی انما که همه جزو است و صاحب
 از و تعالی در نزد رفته نه عاقلان فقط بلکه چون توحید میسر را در وقت ابتلا که بوی مبتلایان
 مشاهده در آن مصایب و الام نذقی می باشد که فوق همه ندهاست چنانچه مجنون
 که چون بسیار که از انرا شکست و بی رقصی سر دواز غایت لذت تو اجد خود و کوا بلفظ
 اولیک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش در دین
 قوت می گیرد هستی خود را دوازیم او را نیز مستند با و بی باید فی دوست که باینها صلوات

پس ابتدا خلاصی شرک از همین است و اگر چه در عالم غیر همین معامله است لیکن از پس
 که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
 بوی او قیالی توجه می افتد و در آن حال حصول آن دولت آسان می گردد افاده
 خدمت ایشان در تادیل این سوره که الم تر االی الذی جاع ابراهیم الایة و لولک الدی
 مرعیاً فریه الایة سیم و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف یحیی الموتی الایة که بعد قول عرض
 فایلی الا کره فی الدین قد بین الرش من انبی واقع شد ند جنین فرمودند که چون در
 ایز سابقه امتیاز و بین رش از غنی ذکر فرمودند بجهت تنبیه بران مدعا این سه قصه را که
 صور ظهور رش اند بوضع دلائل قوت از غنی که انکار یا ترد و عاظم عدم ایمان است
 دارد فرمود تا بصیرت کمال بان بفرمایند حاصل شود و بین رش از غنی با کمال وجه صورت
 بند افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که لمن یضرب طعاً و اهد فاقع لمارکت
 یخرج ملنا مما نبت الارض الایة فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
 بحسب نیابت جلیلی طبعی و غنبت الحکم که از زمین پیدا شوند غالب می باشد اینها از طاعت
 که از آسمان فرود آمده بود هر گاه حکم طبیعت از غنی بر اینها مستولی بود اعراض کرده بوی
 ارضه بابل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی نبی و علیه
 الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیة غلبه داشت و بزرگ ملکوت
 شلون گشته اند بحسب تناسب از ان عالم کشیده بودند و اندک عالم بالصواب افاده
 خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در ذهن خود
 یک عدد را در دیگری ضرب نموده اعداد و عشرات و مات والوف الاما نهایتی به
 بی افزاید و احکام صادق نفس الامریه خاصه بر مرتبه در ذهن وی تحقیق می شوند و هر

ارضی

متمیز عن الآخر حکم خاص خود در اینجا مشور و مشور است بحیث لا مرتبه فیہ و حال
 آنکه این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از ذهن و بی هیچ نامی و نشانی نیست پس
 هم چنین صور این عالم را علم الهی کمتر بخشیده و هر فرد از آن با حکای و خواصی که محض
 صادق و راست اند در آن موطن تمثیل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
 احکام و بی با عدم تحقق خارجیش تنافی ندارد افاده خدمت ایشان فرمودند که
 بزرگان شغل خلوت فاضل مقرر نموده اند و آن عبارت است از آنکه در شغلها
 در خلوت نشیند و خیال خود را در تصویر هر چه مرغوب است سردهد تا هر قدر که
 تواند در تمثیل صورت و در و در و در تا که همه بزم و رزم را صورتی مبتد پس در آن
 حالت ملاحظه نماید که این همه کار خانه مرتب نیست مگر خیال و بی همان یک حالت است
 که باین صور کثیره برآمده دور خارج از آن صور نای و نشانی نیست و این کثرت
 عالم را بر همین قیاس بلحاظ آورد پس مکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و ظهور
 توحید بخش افاده خدمت ایشان فرمودند که در آیه المد نور السموات و الارض
 مثل نوره کث کوة فیها مصباح الایة بیان اسباب و الوار ظهور هستی است و
 که جمیع مراتب کثرات است و کای بر سبب کیفیتی خارجی می شود که با چنانچه در
 تا یکی آمد پس بخود آمدن چراغ همه ظلمت معدوم میگردد و هم چنین بطور حق هم این
 کثرت از نظر سبب غنایت می شوند و کوی نور هستی او توانایی ماند و فرمود
 نسبت با کثرات نسبت بوده است یا نمود که در حقیقت نمود یک بود است
 اما بودی که این بود نمودی نیست همان است بود حقیقی افاده خدمت ایشان
 فرمودند که وجود حق مالا مال است سوای وجودی نیست و اینکه عدم می گویند

چیزی نیست همین وجود که از حای بیایی میگرد مردمان از وی مفهوم عدم می ترا
 فقیر من نمود که شایع می گفته به هر چه که بخواست مانند عدم به اسمی دارد وی
 سمایی نیست فرمودند حق و است است در فهمید باینست است افاده شد
 ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمیع و بصیر و قدرت و دانسان ظهور
 نموده هم چنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
 است که مردم در اینجا ایجاد و اقدام گشت افاده در ایام مرض روزی بوی یکی از
 مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
 شدند هم چنین وجودات بایان جمیع صور علمیه حضرت حق کند افاده شد ایشان
 روزی از زبان این فقیر اشعار مزاجی بدل استماع فرمودند از بکه مضمون توحید را
 با و از رنگین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میگردند و مخطوط میباشند
 ای کل جنی حیرت عریانی خود باش : این جامه رنگین که تو داری بپوش
 زین پیش غبار من موعوم بگیر بدین دستی که بخود حلقه کم در گراو است تمام
 بیز اثر شخص چه دارد خوش باش که خود را تو نمودن بپوش افاده شد
 که توبه این اوراق باینجا رسیده بود که حادثه و لغزش جان کوب رطبت شد
 ایشان وقوع یافت محل قصه اش است که در شهر شعبان از شهر رسیده
 و دو بعد الالف و الیم از اربعه عشره اخیر خدمت ایشان مجاهده زاید الوصف
 بر خود اترام نمودند که حتی الامکان دبی بارام رایی نمودند تمام روز را براقبه و ابروی
 که زانیدند و شب را بسایه قرآن که فرزند محمد فانی جل الله تعالی کاسمه فایهاتی
 العلم والعمل اول محراب می خواند اتمام تمام می داشتند و چون عشره اخیر رمضان

رسیده بنیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب بیتی و هفتم که ختم قرآن اتفاق افتاد نهایت شب است نموده زبان بشکری الهی کشودند و فرمودند که الحمد لله سبحانه این امنیت بفضل اوتعالی با حسن وجه سرانجام یافت پس از بیل بیتی و نهم رمضان پاره کس انجام کرامت استخراج ایشان لاتی شد اما در وظایف طاعات متعاده صورتی واقع نشد پس پس بانی که شب عبود از اعتکاف فارغ شده باید زود محل تشغیل برده بعد دفعه متعاده از اندون محل برآند چون از نماز عشا فارغ شدند بعد ساعتی حرارت غلبه نمود که تا که وقت صبح مشقت و کلفت از جبهه مسجد سیه نماز فرود نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبه بر مصالحیاء ورده مراجعت بجز نموده و این خیر را اخر فرمودند که بمصارف نماز غلبه آید نای چون این فقر بسبب خزن تنهایی دران باب تغلل دیدند تا که بکینه فرمودند که شهادت است الله ما بخارفته ادا باید کرد القصد از ان روزیو ما بنویس مرض شدت گرفت سوای آنکه نان پنج گانه نشسته می که اردن هیچ طاقت نماند همدان ایام روزی این فقر عرض کرد که درین اربعین خدمت ایشان بنفس نهایت اجتهاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند که چه باید کرد اوقات مینت بودند دران اثنا شنبه استند عاشق طریقت کرد با خود غلبه ضعیف جلوه کرده و بر اشغل طریقی ارشاد فرمودند همدان روزی ما دقتی فرمودند که بیماری غلبه کرده و علاج فایده نمی کند ادوات ترک باید کرد مزاج را بطبیعت باید گذاشت و بخدا باید سپرد پیش دوازدهم شهر ثوال که بیله الحمد بود چون نماز مغرب ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سویی توبه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه توبه عالم قدس شدند پس بایان ثلث ایام که یکم مدیت صادق مصدوق علیه الصلوة

قبت

والسلام اذا كان ثلث الليل الاخير نزل ربنا تبارك وتعالى الي السماء الدنيا
تدلي الي بود ومصداق حدیث قدسی اذ انما فی منی انیته هر و نه روی نمود و روح
بر فوج ایشان از تعلق حسیض تا کون مطلق شده عروج فرموده بوصول رفیق اسی
فایز گردید و نور بنور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تبارک گردانید و ازین
مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر الیتاده مشاهده میکرد که الوار
چهره مبارک چنان درخشان بودند که مشبه میشد که شعاع آفتاب تافت با الوار چنان
تا بان کشته پس برابر فرار بر اسرار والد بزرگوار رنوده شدند بر هم اله تعالی رفته و
حضرت ایشان چون برای توفیت و بی مصیبت زدگان از وطن کرامت مکن
تشریف آورده در مقبره خلوص فرمودند بعد مراقبه و تضرع نمودند که درین برود
بقبر کفنی بس عجب و غریب است در یکی کیفیت شهود روشن است و الوار محل
و در دیگری شهود محل و الوار غالب و مفضل بر دو بایم گویا من و شریک میگردد
و حاجی میایند شاه اهل الله جو فرمودند که هرگاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سرایت نموده است چنانچه در وقت حیات
متوجه انجام مرام خلق الله بودند و درین حال بلا تفاوت هم چنان توجیهشان محسوس بود
چون حضرت ایشان قصه خدمت صورت و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
فرمودند که ایام جاری و وفات ایشان بهر مرض و رحلت آنحضرت حی الله
علیه وسلم بروایه مطابقی افتاد و در این معنی اقتدار نسبت سینه میرایند و الله الحمد
حضرت ایشان فرمودند که هرگاه ایشان را میدیدم از ادراک قربی و عطیته که سیمانه
کرامت فرموده بودی در خستیا را این آیه میادی آمد و لعل لعل و رسول و للمؤمنین و لکن

المنافقین لا یفقهون افاده باید دانست که یکی از طهارت و خدمت ایشان ارشاد
 مرتبت هدایت منقبت شاه محمد مصوم اند که از اصحاب شیخ بزرگ حضرت
 مهدی قدس سره بودند و مدتی فیوض و برکات از حضور فیض کجور انجانب می آید و
 بعد از آن حال سان که استفاضه از خدمت ایشان بستند و مجاهدات پیش گرفتند
 و بپای ابر نیات در صیاری و عزیمات بر آوردند و فضایل و کمالات حاصل کردند
 پس خدمت ایشان قابل اجارت دیدند و وقت توبه بوی و بین بشرت خلافت
 مشرف گردانیدند و اسخ قدم اند در شریعت و مستقیم احوال اند در طاعت اما
 نفس خویش را در شیخی نمیدانستند و باین کار و بار پیرداشته اند الحال در قریه کله که از قری
 نواجی میروند است بیرون آبادانی را و به ساخته از کمال قناعت به نواخت تمام
 با نوا پر داده اند بی گفتند که در اوان سلوک وقتی اوزار طایف ظاهر شدند مانند
 شعاع آفتاب که از راه کوه بخانه می افتد با توان محلقه سرخ و در دوغیره تماشای یک
 و لوزی سیاه مشاهده افتاد بغایت لطیف و نهایت شریف و بهر آن اشنا دیدیم
 که ما را بالایی بر نند بکانب شمارفته رفته بمقامی رفیع رسیدیم در آنجا پیش حضرت خواج
 بابا شمایس مرا اشتهاده کردند پس ایشان لکاهی بمن فرمودند دیدیم که رشته نورانی
 از هر دو چشم ایشان برآید و بمن توفیق شد پس ارشاد فرمودند که این رشته را در دل
 خود بگیر پس هر یک سران رشته را بر قلب خود نهادم و سر دیگر آن را ایشان بر قلب
 مبارک خویش نهادند بعد از آن غیبت روی آورد که بخود شدم دیگر گفتند که
 وقتی نور لطیفه قلبیه بجا به شمع ظاهر شد که بجا آن همه احوال باطن بدن بنظر آمدند دیگر
 گفتند که لطیفه که مقام آن مابین دلو و است یابل یک جانب با نواز و با قو

نزار و دیگر لطافت است و قتی نوری از روی برآید و تمام مسجد را که در آن بودم پر کرد
 پس از آن هم تجاوز نموده تا به نظرم را محسوس ساخت و مرا بخود کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود مادر
 مسجد که محاذی آن بودند نشسته که یک قوتی و تاثیر از همان لطیف برآمد و تمام اهل شوق را سحر
 و منسوب ساخت چنانکه اگر اداست خود بلندی کردم تمام بازار را به دستهای خویش بلند
 میافتندهم چنان هر چه میکردم تمام همان فعل میکردند اما باین بیجه چکس شور نمیداشت
 دیگر گفتند و قتی مشاهده افتاد که نوری از عرس تا لطیفه که مقام در تارک سر است
 فالین وزیر آن است و ما هم متصل است دیگر گفتند که یکبار در درجه منکف بودم دیدم
 که سقف آن از میان دور شد و بصورت شماره و نری سبحان تجا فرمود و کثرت گزافه
 فاجیت این لغت بمن لکلم نمود و معانی و سران بیان فرمود و با شال این کلمات بسیار
 کلام کرد و کبریتی از کلمات محارفات سمات و حالات کرامت آیات
 قدوه ایاب نمود و فائده اصحاب صوفیاء العارف بالله الشیخ حبیب الله قدس سره
 که خال صیغه حضرت ایشان بودند و هم بنده کاتب الرؤف جامع بودند میان علوم شریعت
 و طریقت و حقیقت و تصنیف بحی اوهام کمال آثار صفت شجاعت از ابتداء و
 شهاب ایشان ظهوری نمود و رفون تیراندازی و بر قندازی مهارتی تمام میداشتند مگر
 با کفار که مقابلۀ اتفاق افتاد بیک تیر انداز بچشم فرستادند و در صفت خط نستعلیق کمالی
 داشتند و تقوی و طهارت بسیار ایشان بود که من الهی الهی الله در عفت و عصمت
 می بودند در همان پیداشدند و ثواب یافتند و در گذشتند و سمات غفور و حلیم بر تیر
 میداشتند که در دیگری مقصود نیست اگرستانی و بی ادبی و شوقی اتباع و مدام بوصفی
 از تیرم شکفته روی در گذر میفرمودند که بنده کان ان معامله قرین حیرت میشدند

در هر
 امر است

و سما

بالجمله در این امر متحقق با علق حضرت غفور عظیم جل متحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویند
 بودیم بی این شش نفس همانا که خاتم این مقام اعتقاد نموده بی آید و در صفت انصاف
 و تسلیم لا رادۃ الله کوی سابق از ارباب این کمال را بودند که کس را امکان مساعد
 نگذاشته نیستی و بی وجود از سر تا پای ایشان تر و شش میکرد پای میکرد با جمله خصال
 از جمله که عبارت از طهارت و خضوع و سجاوت و عدالت است و مدار بر اینهاست
 و در ذات شریف ایشان بروج کمال بودند و در میان زده سالکی قرآن مجید حفظ نموده و
 خواندند بعد از آن تحصیل علوم شتول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
 محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کتان خود حضرت شیخ عبداله سلیم الله تعالی
 قرأت نمودند و تمهید تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم قدس الله
 العزیز حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار شغل الطبیقت افتد نموده پیش ایشان
 سلوک میکردند بعد از آنکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بمحبت
 امام الطبیقت قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبدالرحیم قدس الله سره
 سعادت اندوخته ان اشغال بخدمت پیش گرفتند تا که بر تبه کمال و تکمیل رسیدند
 و حضرت شیخ بزرگ با جازت مشرف فرموده مثال بدین موال نوشته غایت نموده
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الصراط المستقیم والصلوۃ علی رسولہ محمد و آلہ
 المنیع القیوم وصاحب الخلق العظیم و علی اهل و اصحابه هات طریق الوصول الی الله و الی
 الرحیم اما بعد فبقول الفقیر الحقیر عبدالرحیم بن وجیه الحقی و الدین الدیوبی غفر الله لہ و لوالدہ و آلہ
 ایما و ابیہ ان الولد الصالح التقی النبی حبیب السد بن فیح الحقایق و المعارف شیخ محمد
 الیہتی قدس سرہ لازم صحیحی و تعلم منی علم القیصر الحدیث و الصفوف و بقیۃ اشغال

مثال

الطیقة العلیة القادریة والنجیة والنفیة کثر الله طایبها واصل الله سلبها ^ت
 فیه اسرارها والوارثا فاستوت المسمیة الامارة الارشاد طایفی وصول الله سلبی
 الکلین الی الله فامر فی والهمنی سبحانه وتعالی ان اجیره الالجال والارشاد فاجزیة الارشاد
 الطالبین والکمال الکلین اجازة طاهرة عامه بمحض المشایخ النظام والعلل والکرام ^{نفسا}
 ذوی الاقلام کما اجاز فی مشایخ الطرق المذكورة قدس الله سرارهم دیده کیدی فمن بالیه
 فکما بالیه ومن بالیه فکما بالیه البی علیه وعلیه الواصل الی افضل الصلوات واکمل التیمات
 واصل الله لاجل الاستقامه والسادویة الطیقة المستقیمة والنبات ولله واهل
 الطیقة النعمیة والضاخریة انعم الله علیهم علم النقیض الحدیث والنصوف وبالهد التوفیق الرضوی
 والحمد لله رب العالمین امین وهذا فیصل اسامی المشایخ قدس الله سرارهم ولله اراکله
 اجازت ارشادیا فتسند در وطن آمده بر مسند هدایت نشسته با فاده علوم طاهر واثقا
 اسرار باطن مشغول گشتند بدام حدیث قرآن و حدیث تفسیر میفرمودند و همیشه در مجامع
 و ریاضت تا اخر عمر بودند بای اربعیات خلوت بر آوردند و فیه اربعین خلوت کشیدند
 که با وجود بار عام سکوت میباشند و بکار خود مشغول می بودند عالمی از فیض صحبت
 ایشان نور باطن حاصل نموده بسوگ هر کس که توجیه مبدول میباشند لابد در وی محبت
 است و او نش برکتی ظاهر شد شبی بر این بنده کاتب الحروف نیز بجه تمام توجه فرمودند
 و این فقیر را بار طلقه مراقبه ایشان سعادت جلوس حاصل نمود امیدوار است که بحکم
 هم قوم لایسفی جلب هم از برکت ان موم نواید ماند و در اسرار احکام شریعت و عقاید
 اهل سنت رسولی و بصیرتی و تحقیقی میباشند و در وجه ان معارف وارث الانبیاء بود
 توجه وجودی ما بوجی که مذہب محققین است اعتقاد میباشند اما غالب بر ایشان

مشرب نوحه شهودی چون ذکر ارکان و احکام شریعت بیان می آید اسرار آنها بحسب
 التعمیق بیان می نمودند و در امثال این امور این فیرا اکثر اوقات بخطای محسوس
 می نمودند و تخریر این اشارت می نمودند و بدان اعتنا می داشتند افاده حقایق اکاه
 شاه نور الله نقل کردند که در آن ایام که ابتدا در مقام تحصیل مایه و بار بی خدمت ایشان
 از اعطای اربعین برآمدند روز عید بود فرین آمده اصطلاح میکرد در آن وقت ما رسیدیم
 و سلام کردیم در آن حال ایشان بطرف من نگاه می کردند بچو در آن نگاه دیدم که بر من
 کبھی بود که داشت و در آن ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت شش
 هفت سال این مقدمه را یکی از خادمان ایشان گفتند و بی خدمت ایشان اظهار کردیم
 کرده فرمودند که فلانی منت ما را یاد داشته است بعد ازین ما را روزی بی خدمت ایشان
 نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکند التماس کردم که رست می گفت
 فرمودند که معلوم شد که کسی مقدمه شما را یاد داشته است پس مهربانی و الطاف مبذول داشتند
 افاده ایشان فرمودند که در مبادی حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عید
 رضی الله تعالی عنده می بودم و سلوک می نمودم روزی بتیمی در بازار رفتم بودم در آن
 وقت دیده بصیرتم و اگر دید ناگاه نظر بر رسته افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
 بینند فعلی فاعلی حقیقی است که در آن صورت ظهور نموده چون سابق از آن کاهی
 مثل این صورت روی نه نموده بود از آن میخ استواب و مت و اد و تعجب روی او
 از آنوقت کاهی صورت کا ظاهر میشد و کاهی مخفی می گشت و درین امتداد مستفاد
 آن صورت می ماند ممدان ایام که روزی سلطان فرخ شیر بر سر سلطنت جلوس
 نموده داخل دار الخلافه میشد و سید عبدالعزیز و وزیر اعظم از قلمه بحیث استقبال

مخصوص

که این

و اگر نشسته و عرض کرد که این

برآمده از دعامی عظیم صورت گرفت و صاحب زادگان بمقتضای ضرورت بحیث
 تماشا از خانه برآمده بودند و ما با ایشان بودم پس در آن هنگام که هزاران هزار مردم جمع
 بودند صورتی عجیبی نمود که جلدهای بنفشه رنگ بر یک برخل و اصدادیدم که یک حقیقت
 فیه است که در هر یک جالبورتی دیگر طوره کری نموده است بعد از آن بتدریج آن آدرا
 ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نماز است میگردم چون بر کعبه رفته
 دیدم که سر من غایب شد هم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
 رکعت ثانیه برخاستم سر خود را بحال اصیلا یافتم باز چون بر کعبه و سجود رسیدم حالت
 اولی روی نمود ازین کیفیات قبحها میگردم آخر بمردی در هر دو وجود خود را نمودم یافتم و قضا
 کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگاه نظم روی
 خود افتاد دیدم که در من نوری هنر یک ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیای
 در یک چراغی که بوی اشیایی که در تاریکی باشند بطوری ایند پس بدای نور خفای جمع
 اشیای دیدم و این صورت تا بدو پاس روز نمودار بود بعد از آن چنان کیفیت شد
 که گو با پرده چشم تابستند ازین ماجرا اضطراب تمام و قلق مالا کلام پیدا شد و تمام
 شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق بازان کیفیت مقصوده عاید گشت
 پس در تماشا حقایق اشیای افتادم اول نظر بر شیئی که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
 فیض الهی از جانب منج او پیدا میشد و دوشاخ و برگ گردیده ارتفاع می کرد در یک
 زمین دوازتن بازی که از روی شتر را بر می ایند و بر سیات مخصوصه تناسب بلند
 می شوند و در آن وقت حقیقت تجد اتمثال واضح گشت و معلوم گردید که مراد از ملکوت
 السموات و الارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیای را در عالمی که فوق از آنهاست

تا بنید و هم چنان بدان نوز به جز از چوب سنگ درین نظر میکردم و خود نورا
 و ای تو خدایانی می دیدم و در ضمن این اسما الهیه که اصول الاصول هم رتبه هستند
 مثلا اسم مبارک الهی که اصل ^{اصل} حور و حید است مشاهده میکردم و در آن وقت
 وجود خود را می یافتم که مانند نواره دریا و محبت است که گویا از آن بومی جوشند
 و در همان بومی افتد و شب و روز در سیر افاق می نمودم چون بفضل الله سبحانه
 این سیر تفصیل می کشت بر من بسیر نفس افتاد پس دیدم که اول از راه پایها رسید
 خود را آدم و بدان نورا اول حقیقت جزو جزو را جدا مشاهده نمودم و مقام هر جزو
 که در عالم کبر موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس
 مابین اینها چنین نوری دینی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است دراز که با سنگ
 متصل گشته و هر چه کبری خواهد اقلای می کند و فرو می گیرد گویا همان است حس مشترک
 و ادراک آن بی نی خیزد و دیدم که جمیع حواس ظاهره و باطنه چون شمع و کبر و حافظه و خیال
 غیر اینها که زیاده ها چراغ هستند مقدار یک انگشت با توان مختلفه بعضی اصف و بعضی احمدر
 عصبه که این قوی مودع اند فیض الهی بصورت این زیاده ها ظاهر میشود رنگ روغنی که چون
 بر سرفیتی رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از هر دو جانب
 پشت رفته می آید و یکایک روی القاب می نماید در آن وقت واضح ساخته
 که از جهت همین سرشار علیه الصلوة والسلام از ضرب عیسا الوجه نبی فرموده بود از آن
 ظاهر شد که از زیر شانه چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سبز رنگ ریزش
 می نماید و از آنجا چنان ارتفاع و امتشاری پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و مابین نور
 معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب باریضری هست و در واقع زهره همان است

عالم

از وی مقدار سه چهارم گشت نوری شود و از بقیه است دور وی فی الجمله که در بی هم
 و التهاب این سر فرو زدنش است بآن مرتبه که گویا کالات همه عالم در وی محصور
 و چنان واضح گردید که نفس همین است و این لطیف چون بدین لطیف می آمیزد تمامه وجود
 میگرد و بهمین سبب مورو لا یسغ ارضی و لا سمایی و لکن یسغ قلب عبدي المؤمن
 می شود و بعد از آنکه التهاب این جوش تمام مزدخا هر شد که از لطیفه که مقام آن بالا
 حاجب بین است زجری و توینچی بران نفس توجیه گشت و مجود ظهور این مغایر
 ان فروشت و با لکبه مختفی گردیده و معلوم شد که ان لطیفه زاجره روح است دیگر
 متکشف گردید که مامت قلبیه مضمه بالای حاجب با لطیفه الیت پس نداشت
 بر شکل صوبری که نوک سر او سیاه است و ان معلق می ماند و این معتبه صوبره را بان
 لطیفه علاقه است بآن رشته رقیق باریک و زانی و کیفیت ان لطیفه آنست که
 بر یک قراریت کاهی متعارف و در ان لطیفه سمیه و وقتی در تعبیه و هم چنان در لطیف
 تمیذ و دوا هم و حافظ می اندازد و بسبب ان در این حواس و قوی ادراک پیدا می
 و کمون گشت که لطیفه در آنکه که در حقیقت قلب اوست همان است و وجه تسمیه او
 قلب قلب اوست بخواس طاهره و قوایی باطنه بعد از ان در تارک سر لطیفه متعارف
 دال نمود که یک حیث دارد و نمودار گردید که از وی خطوط و زانیه در رنگ انداد است
 شایع شمس بر می آیند و همه اشیاء را احاطه می کنند و از عرش گذشته بذات مقدس
 می رسند و در ان وقت که عرش عظیم مجد است و روی ناچیز محض میگرد و او را
 نیست عروج روی هم ازین طریق می شود و نفع روح که مدلول لغت فیه روجی است
 نیز ازین راه است و دیدیم که حقیقت انا که در ان لطیفه مودع بود از همان طریق گذر کرد

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج از آن راه می کردم پس مظلوم
 انما و ذات الی بزمه اکل در تم متحقق گردید که باز نمودن نمود و معلوم گردانیدند که لوی
 امانت که در کرمه تود و الامانات الی اهلها وار و دست اشارت همین رجوع است
 است بدات اوقالی که از آن راه می شود و مراد از امانت که در است انما عفا الامایه

عیا السموات والارض والجمال فابین ان نخلها و اشقص منها و حمل الان ان کان ظلوما
 جهولا واقع شده همین امانت است که آنرا در مرتبه انانیه امانت نهاده اند و منی
 کان ظلوما جهولا است که ظلمی است که آن امانت را از آن خود فهمید و جهولی بهجت است
 که ندانست که این منی در وی بجای امانت میشت افتاده است آن فرمودند که روزی
 در واقع دیدم که چیزی است بر مثال فی که اطفال از بر چایاب بر شکل آبی میبازند
 و آن لعبت چیزی که بالوان مجید در نگار غریبه اند پیش می اندازد و ما را تماشا می آید
 بسیار لذیذ می نماید و از دیدن آنها بجهانی کنم و بدینی شوم بعد از آن از وی حرامی
 گرفت پس یکی را از آنها گرفته تامل کردم دیدم که بر کبار گفته اند که یکدیگر را بگویند
 دارند و روی دیگر همان بر کس است پس از وی بسیار متفکر گردیدم و آن نسبت
 پاره پاره نمودم و چون آن پارچه را از یکدیگر و اگر دم از اندرون آن یک انگشت برآید
 بعد از آن تبه گشتم چون در تعمیران واقع تامل کردم متکشف ساختم که آن شکل لعبت
 عبارت از نفس بود که مقام آن برابر با ف است و آن الوان مختلفه که می نمود خطرات
 و می بودند که پیش لطیفه که می آید قلب جانب است مثل آمینه است می اندازد
 و الهام فرمودند که علاج آن دفع آن حج است پس چوین از اختیار کردم چون بدیدم
 برآید از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولو بلا تملک رفت و سوخته گشت

ایضا
 در مظلوم و جهولا

هم چنان چند روز این شور و غوغا می شنیدم بعد از آن آسرا از جای وی برکندم و دیدم که کشتیهای
 بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف بر می آیند و معلوم گشت که آن عروق مهول متعدد
 وی و خواستهای کویاگون و تعلقات او بودند چون همه عروق او کندیده شدند آرام حاصل
 گشت و اطمینان روی نمود و الحمد لله علی ذلک انفاذ ایشان فرمودند لول یا رکبه برین کوه
 تیار شد و خود را مانند دایره هستی حق می یافتیم بعد از آن چون از امنیت فانی گردیدستی
 او را سمانه در خود در زنگ با وی در پوست که انگار آن بوی میدهند و همه آثار بوی می کشند
 می باشند از آنکه نموده می آید انفاذ ایشان فرمودند که بعد نماز الفس علم لفاق بنده
 می کند و صاحب این مقام نفیس خود را از غیر خود متمایز می یابد و در این مقام بین حدیث
 عجا و مصدر الصلوة و التلبیات که لایون آمد که حق محب لاضیه یا محب نفس متحقق میگردد
 انفاذ ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجیه حقیقت او بوی عالم ارواح می
 شود در آن زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم و ملائکه سلام الله علیهم و ارواح اولیاء
 رضوان الله علیهم با و توجیه میگردند و این فیض با ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم
 در عالم معانی فرو می ریزد و حقیقت یافته صورت بیضی مشاهده کرده و قریب را
 زیارت نموده چنانچه یکبار دیدیم که حضرت سید آدم بخوری قدس الله سره در مسجد
 میان در خوبی آن نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد نه همدان آنها شایسته قدر
 تسانه نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی محبت ساختن شربت مرا اشاره فرمودند
 و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پایله را از دست
 ما گرفته خود با دلب تمام پیش حضرت سید بردند و ایشان تعلیم حضرت قبله گاهی را
 بآیا گفتند و پایله را گرفته سیر یا شامیدند و بقیه را به یکبار آن قسمت فرمودند و حضرت

مانند نقطه در میان

فیضاً

شیخ بیع الدین شاه دارا قدس سره دیدیم که ابتاده اند و صورت نورانیه میدارند
 و دستار بر سر ایشان سفید است و بالابند سیاه و برای زیارت فرار بر سر حضرت
 مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد شهبندی قدس سره شوق هر چه تمام میباشند و این
 منی قلعي قوي در خود می یافتیم بلکه قریب بود که احرام زیارت ببریم و سافرت اختیار کنیم
 و درین اثنا در واقع دیدیم که گویا حضرت مجدد در جزوه من تشریف میدارند و بی فرمانند که
 فیض من همه جا است ازان بزان قلق تسکین یافت اگر چه در آن رویا هم صورت
 مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمیع انبیاء و صلوات الله علیهم در صورت مایمان
 نمودیم دیدیم که همه شجره در از صورت مایمان پر است و در همه جا الوت الوت مایمی میداد
 بر بعضی از آنها تمام شکل مایمی ظاهر است و بر بعضی صورت ناقصه و فیض خفایا هستند که
 یک مایمی کمال است و در روی لب مایمی منبرج اما همه آنها بحیات همان حوت اعظم
 زنده پس در آن وقت مایمی خوانیم که اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و صل علی جمیع الانبیاء
 و المرسلین و چون نطق وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین بر زبان من جاری میکرد می بینم
 که سری ازین کلمه پیدای می شود و در همه ان مایمان داخل میکرد و بسبب ان همه را سرور
 و اهتر از حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر و غیره که از توب میبازند داخل میشوند
 و در اجتنابش میباید پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیاء صلوات الله علیهم هستند
 و نکته امر لصلوة جمیع انبیاء در یافتیم و سر شیخ ارواح ایشان بصورت مایمی از کلام مولوی
 روم قدس سره می توان دریافت انجا که فرموده سه هر که دیدان بحر را گویا پرست
 هر که دید الله را الهی است و فرموده سه هر که جزایا پرست را بش سیر شد
 و انکه بی زویری است نورش در شد و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

استد عار توجه کرد چون در خلوت نشستم و خواستم که توجه کنم دیدم که صاحب الطریقه
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الیتادہ اند سفید رنگ با صورت نوزائی میانہ قد
محکم بدن پس بچو دشاہدہ الصورت غیت بر شمع مذکور غلبہ کرد چنانکہ دیرالصلائم
خودمانند و زین اثنا شصت لطاق حجرہ دست دراز کرد و از حرکت ان بافاقت آمد
و گفت کہ از مدت از روی این چنین غیت و بخودی می در شتم باری این وقت
مبیر آمد و یکبار خود را دیدم کہ بر ہوا خبازہ دارم بروم تا کہ در بلبلہ رحیمہ مقبرہ حضرت خوا
معین الدین چشتی قدس سرہ رسیدم و زیارت قبر شریف او شان کردم از ان ہزار
پراوار از سنگ سفید دیدم و احاطہ ان مقبرہ را دور یافتم پس چون از جا دمان
انجا کیفیت ان مقام استفا کردہ آمدیم چنان شان دادند کہ مشاہدہ کردہ بودم کہ در
جای درمی آیم دیدم کہ در ہر زینہ اش تصویر حضرت پیر و تکیہ و حضرت خواجہ معین الدین
قدس سرہ پدید است ادب کردم و پای خود را با قیاطی نہادم افادہ الیتان فرمودند
کہ شبی در واقعہ آم المومنین حضرت خدیجہ کبری ریف اند عنہا را دیدم کہ گویا چارپائی
کترہ است و برایشان نشتنہ اند و لباس سفید می دارند اما بطور زمانی کہ برفع
شان زندہ باشند و متصل ان چارپائی دیگر است و بران کہ کس دیگر از ارواح ظاہر
نشتنہ اند و لباس فی الجملہ رنگین می دارند اما بوضع ثوان فی ثوبی و عمر شان از عمر حضرت
خدیجہ کبری کمتر معلوم میشود پس در ان وقت گویا سخت محبوب می شوم و از غایت
ادب و فرط خجالت خود اطمینان ہرچہ تا تیر میکنم کہ در حضور ارواح ظاہرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا در جان حال در دل انفا شدہ کہ تو فرزند ایشان هستی
فرزند ان را پیش امہات و وہبات آمدن باکی نیست افادہ الیتان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس بود و ما بر دیوار روضه شیخ ابوالفتح و شیخ ابوالفضل نشسته بودیم
 ناگهان دیدیم که نوری مثل برق از هر دو قطار شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد و چنانچه مرا
 سخت مضطرب ساخت و ترسیدم که برجم و رقص کنم و نوره زخم اما همان لحظه صورت حضرت
 قبله کاهی در شدیدی نمودار گردید و مرا تکیه بخشید پس اگر چه بظاهر از من هیچ خبر نبرد
 و اضطراب ظاهر شد اما دیدم که عینیت من بی رقصه و اضطراب عظیم می کند و این
 حال تا قریب یک ساعت نجوی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا شد
 آن نور در ترک در شعله از راه هر دو چشم من برآمد و مقابل من دو شعله نشسته بود
 که هر دو بسی در قفس صبح مناجات بودند آن هر دو شعله را در آنها آویخت پس هر دو بر حسب
 وجودی و رقص عظیم کردند اما ده اینان فرمودند که فرق در میان توحید و شهودی آنچه
 این فقیر را فهمانیدند الهامی نماید که توحید و وجودی است که فی الحقیقت وجود ماکوا
 دانت حق را نیست آنچه وجود است براتر از ذات حق راست چنانچه عرفا تحقیق فرمودند
 و این مسئله حق است اما این از روی علم لدنی است این خود در شهودی آید الا
 ما شاء الله از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گوید یعنی توحید و وجودی و توحید
 شهودی آنچه این فقیر را فهمانیدند الهامی نماید که توحید و وجودی است که حقایق است
 و بیان نفس الامر است قلیع نظر از عرفان عاریت که در واقع وجود خواه و جویی باشد
 خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی و نمی باشد یا خیالی همه با انواع و اقسام ثابت است
 و ذات حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجودی و وجودی باشد
 و چیزی را با و سجا نه نیست هم نیست زیرا که این یعنی هم نوبی تحقیق می خواهد تا بان مشا
 اشتراعی غنی باشد و آن در با کواهی دانت الهی مقصود است و این مقدمه است

افاده در تفسیر توحید
 وجودی و شهودی

حق و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بسبب تعلق دارد بلکه مایه را از حق علم
 ذاتی خود عطای می نماید آن را در غیبه یا بعد از قبیل یافت است از قبیل و بدینست و بیان
 نفس الامر است نه آنکه مردمان این چنین می بینند که از قبیل است امورش ظهوریه باشد قوله
 قدس سره و آنچه طلبا از روی مشاهده می بینند بسببش دیگر است چو آنکه صور اکوان در
 صفو خیال بسبب تمسک اشغالش یافته است و بسبب نورانیت ذکر ماذکر که بان رنگین
 شده است آن نفوس را متلون بخودانیت می گردانید و در وقت سیر لفاق است
 اما چون طالب این مقام در گذرد از نفوس ضایعه و زرد صورت نفس در خیال
 رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس را اصل نمیشود الا ما شاد آمد زیرا که خیال در صلبه
 نفس است کما بت حروف گوید یعنی توجیه شعودی که از قبیل احوال است و بیان مایه
 از حالات بردو نوع بود یکی آنست که در وقت سیر لفاق پیش می آید و آن عبارت
 از دیدن نفوس اکوان است منور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا بنور مذکور
 اگر ملکه توجیه یاد داشت یا بنور مذکور اگر ملکه توجیه یاد داشت او را حاصل شده و بسببش
 آنست که نفس این سالک چون بان نور متلون شده و بمنزله عین مروجیه اکوان را
 گردیده پس بان نفس بر هر چیز که نظری اندازد آن چیز را همان یک نور منوری بیند
 و این را شعور واحد تعالی می داند و این هم وجهی دارد اما تفرقه در نور ذکر و ذکر نهایت دقیق
 است و توجیه دیگر آن است که طالب را در وقت سیر نفس پیش می آید و آن عبارت
 است از دیدن نفس بجهت باطنت متلون بنور یاد داشت یعنی چون سالک از توجیه
 باکوان در گذرد از وقت توجیه او منحصر در نفس او می باشد و از اکوان و مهول روی
 می نماید پس در آن حال نور در نظر او رفته یک شی و صفاتی صفت که آن نفس را

متصور بود الهی مشهود میگردد و ازین مشهود نفس را از قبول بی ثبوت زیرا که خیال نفس را
تلازم است و ازین مشهود کار خیال است مکناسمعت منه قدس سره قوله قدس سره
این است بمعنی قول حضرت خواجہ نقشبند قدس سره الهی که اهل الله بعد از فنا و بقا
انچه بی بینند در خود بی بینند و انچه بی شناسند در خود بی شناسند حیرت ایشان
در وجود خود است انتہی و اشاره باین دو لفظ بی بینند و بی شناسند و باین دو متر
فارق است کایت معرفت کوید بی لفظ بی بینند اشارت توحید مشهود است
که خلق بید و مشهود دارد و لفظ بی شناسند اشارت توحید وجودی است که خلق
بمعرفت دارند این معرفت نیز جز معرفت وجود تحقق خاص که نصیب این مظهر خاص
که نفس الیک است شده میرغنی آید یعنی چون بی شناسند که تحقق وجود ماد حقیقت
مرقی است سبحانه از ان غایت پس تحقق جمیع ممکنات هم وی سبحانه و عرض
ازین کلام آنست که توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کثرت
مکاشف و مشهود باشد و توحید مشهودی از قبیل سابق حالات است که سالک را
روی بی نماید افاده ایشان فرمودند که اکثر اهل مشهودت ابد حق را در عوالم بی بینند
مبتدیان در عالم ملکوت که در وجود نورانی باشد و در عوالم ارواح و عالم ملکوت و هم چنین
در عالم جبروت و سپس علاقه جی است باین عوالم تا که السلی کلی که تالیف ازجه من
جلد ما از محبت این وجودات که همان است سبب ارتباط باین عوالم روی نماید
ازین مشهود بر غنی آید و چون بفضل الهی از ان بر آید مشهود نفس پیش آید و چون بکم
بی غایت اوقالی از محبت وجود خود بر اتمه منسلج گردد انگاه سیر لکی و فی ثانی
مشرق گردد بیک چون او را باز گردانند پس در وقت سیر من الحق الی الحق

شهود حق فی النفس رجوع می کنند و لهذا گفته شده که از صورت خیالی نفس در معلومی
 تنها ازین یکی خیالی نمی باشد و شاید که از نظر حیرت که در قول حضرت بزرگ واقع
 که حیرت ایشان در وجود خود است و شارت بهین بزرگی است و الله اعلم ان الله ابان
 فرمودند تا که وجود علی هم باقی است فای اکل اتم نسبت و چون بسط وجود علی که عبارت
 از قوت عرفانی است و در پیچیده فضا حقیقی که تفسیر از ان محوت کرده امید مبسر نماید و این معنی
 بود اکل جز در حدیثی اگر رضی الله عنه در دیگری معلوم میشود و شارت بهین معنی است آنچه
 در فضایل ایشان در بعضی احادیث آمده که قال النبی صلی الله علیه و سلم من سره ان یطالی
 میت یحیی علی وجه الارض فلیطالی این فافته او کما قال و در حق دیگری این خط معلوم
 که وارده شده افاده ایشان فرمودند که مغزی در مقام قرب تامل واقع هر چه نظر دور
 و دور رفت کیسه از اولیا با اعتبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علی کم الله وجه و دیده
 و در این جهت دیگری فضیلت بر ایشان بنظر نیاید ایشان بر مکرر اعلا رآه جهت مستند
 و لهذا مبدء الخلق عرفان ایشان واقع شدند افاده ایشان فرمودند که قول اکابر است قد
 اسرارهم که من عرفت الله کل سانه و قل یحیی دیگر که من عرفت الله فای سانه و هر دو قول
 صحیح و صادق اند زیرا که طول ایشان در معرفتی است که در مرتبه اسما و صفات باشد که
 چون احوال ظهور اسمایی مکشف می شوند و علوم و اسرار آنها روی می نمایند بر علم غایت
 می شمارد و بالضرورت با اظهار ان مبادرت می کنند و کل سانه در معرفت ذات سلوچ
 است که بی نشان و نیز یک است و بان نیز یک که خارج است از احاطه علم و ادراک
 مسامت و تقابل می شود و فانی میگردانان نه تعبیر تواند نه بیان و همین معنی دارد و قول
 سعدی شیرازی قدس سره کآن را که فرشته خورشید باز نیاید افاده ایشان فرمودند

که شنبه سوال کرد که چون حق سبحانه و تعالی در مقام است و او را مکانی نیست فضلا
عن کون له مکانا خاصا پس نکته در عروج فوق العرش در معراج چه خواهد بود گفتیم که عرش
و باقیها هم از عالم حقین است و او سبحانه در مرتبه و جوی خود که کمال انسان عبارت از قرب
و وصول بان مرتبه است یحیی و چون تا که در مقام چوبی است او را وصول بی چون خبر علمی و دینی
بیش نیست و چون عروج از عالم کبریا فوق العرش باشد خارجی و نفس الامری تحقیق
قرب خارجی و وصول حقیقی به بی چون میسر آید و چون استعدا این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
صیبا علیه السلام در آن جناب این بی صورت نسبت افاده در صورت ایشان ذکر حدیث
بنیان میا قلی دانی الاستغفار کل یوم یا نه مرة و آنچه علماء و عرفا در توحید ان ذکر کرده اند واقع شده فرمود
که سر در عرض این است که قلب تقدس آنحضرت را صیبا علیه السلام مشاهده داشت
بخت مواعن جمیع الشیون و النسب و القبا رات که حقیقت مطلق است میسر بود ان در
مخصوص است بان جناب و انرا استنار امانا لازم است پس با وجود بیهوشی بشریه مشاهده
بخراکه که برق الخاطف باشد و بر آن تجلی و رستیا روی نماید ممکن نیست و آنکه تجلی را
باشد بدون اعتبار نسبت و صفات نیست پس عین کناسیت از همان استنار است
و بهین سبب احتیاج بود به علم استغفار انا و ایتان در تاویل آیه کریمه و من احسن دنیا بمن ام
وجه الله و هو محسن و اتبع نعمة ابراهیم جفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
تفصیلش در حدیث و ابرو شده که لا یومن احدکم حتی یتکون هواه بتعالیات حبت به
و اختیار کردن این خیر بعد از انرا احکام شریعت که مراد از تعبت نعمة ابراهیم حقیقت است و نیز
این اسلام در احوال ان است که همان است محاصره و با شغال و القاب حاصل میشود
و اسلام حقیقی که نمره طلیقت است بعد تمذیب نفس بر ریاضات شایسته و فیه الله است

و معرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنست که شریعت عبارت است
از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب ادب که تفصیل مکتوبات
و اذکار و اعمال صالحه و افکار و فضایل شکر و صبر و غیره از تمجیلات و بیان ملکات
که زایل اند و طریقت آنست که آنچه مبطل شده او را تملیک نفس خود سازد و بسبب
ریاضات و تحت نفرت خود آورد تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
لا یومن احدکم شیء یكون هواه تعالما حبس به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه مقابله را حدیث
شریف شاه است من اعمال ائی کسی جلب النجیات و دفع المهلكات بما علم بان

علم من الشریعة فالمراد به منه الطریقت و رتبه اله تعالی ائی بقطعه اله ما ائی علم الموعظه من
لذنه لم یعلم من اله راسته افاده آیتان فرمودند که سرور در دو شرح آنست که ادبی مرتبه
است از عالم خلق و امر حقیقی بر مرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشایخه تقدیر الهی او را
حاصل میشود و در حکم ان مشهور و فانی الحال نیز بوقت غلبه کم روح و چون به بشریه در آمد که بخلق تعلق
دارد و اختیار و ارادات ظهور نمود مشایخه قدر خفگی گشت و احکام معاش و معاد پیدا شد
و ضرورتی روی نمود که افعال هر دو را باید کرد و قریب بود که در بین معنی استقلال و استبداد را یکی که
مشایخه انبیت است روی نماید پس اله تعالی شرح تامل فرمود و داد امر و ادبی و امور معاش
و معاد مقدر نمود و ادبی در ان افعال برای خود یافتند و خود را در احکام اله در دهن و ارادات خود را
یک سو داشته و تصرفات کائنات بی بدی افعال کرد و در احکام الهی او را فضا حاصل شود
و فنا که مقصود است و حقیقت بندگی است در هر حال او را حاصل باشد پس هر که ترکیب
خلاف شرع است و تابع نفس خود از فانی همه است و اله اعلم افاده آیتان در بین حدیث
که قال رسول الله علیه و سلم دعونی یا ترکتکم فانما اهلك من كان قیلم کثره سموا بهم

چه معاد داشت اگر نیک معاد بود باری هم چنان کیند و اگر بد معاد بود باو همان سلوک
 درزید اگر چه فی نفسه در روی دیگر صفات جمیده باشند او کما قال و سروران است
 که تمام شریعت در حقیقت همین معاد است یا با حق است یا با خلق اما در حق است
 بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم الحکم استیلا دارد با جمیع
 باری که بروی اطلاق خلق آمده خواه قبل باشد خواه بوضع دیگر موجب و بال و کمال است
 و بر من که هنوز مرتبه تعلیم باشد اطلاق خلق واقع شده چنانچه ضایعی تعالی میفرماید ثم جلنا
 نطقه فی قرار کین ثم خلقنا السفوفه الاقمه پس از اینجا حکم استخاط عمل مستطبی شود که ممنوع است
 بنزد او باشد و در حکم بهم بنیان الرب بخلاف قول که از اله می است و هنوز حکم نطقه
 که بعد قرار در رحم باشد و بروی جعل اطلاق یافته نطقه است و حکم بنیان نیافته تا هم
 او واجب الاقرن باشد معناه اینجاست که او را ندانند و الله اعلم بالصواب افاده این
 در معنی بیت مولوی روم قدس سره که من زقران نور ابرداشتم استخوان پیش
 مکان انداختم فرمودند که قران دو قسم است و ارد شده بعضی آیات ان محکات اند
 و بعضی متشابهات پس محکات که چون کم الکتاب بنزد فرست و متشابهات
 که انزال آنها مختص برای امتحان و اجبار است بنزد استخوان است پس اما که را استخوان
 فی العلم هستند محکات را برای تبعیت و عمل اختیار می کنند و اما که برین فی القلوب
 دارند و بنزد مکان هستند در پی متشابهات افاده اند پس در این بیت تزلزل
 بان یعنی فرمودند افاده این است فرمودند که از ضایعی تعالی محبت تمام و حضور دوام باید جو
 افاده این است فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش پایش
 از اشغال و لقیات جان کرد مرا طوران خوش آمد قصد کردم که انرا قبل آرم و در پیش

چون از مجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم دراز و دره رسیده بودم که بطریق
 اهام این بیت که با قیال لک امانا قد قبل المریل و معلی یفکار دندیش از ان معلوم
 که آنچه از طور سلوک معمول بزرگان است در حق مایان همان مرضی است از ان وقت
 قصه آن شغل از خاطر ما بر رفت و تمام شب انویزتم در واقعه دید گفتم و بما گفت که دیدم
 که با شما هر دو برادر رسیده در پای میروند و با بزرین التیاده آم و بمن التفات نمی کنند هر چند
 آوازی کنیم قندی متوقف شده ندانند کشیند و لبوی ما تو چه کردید و دید معلوم شد که آنچه
 را شماست همان بجا است افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان نوشتند
 که قدوة الواصلین زبدة العارفين حضرت میان شاه ولی الله بود از فقیر مسیب الله بعد از سلام
 مطاف و مانده قصه فقر بود که برسد اما بسبب بعضی ترتیبات الهی که از الطاف حقیه است
 نمی توانم رسید دیگر از روحانیت حضرت قدس سره اشارتی معلوم شده است آنچه
 مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفته بود ظاهر از این و تنبیه شده است و این
 از انجا است که عفو فرمائید و دعا و توبه فرمائید که خلاص شود اگر چه حالا طبیعت ایشان را که
 نخواهد اما از حالت گذشته اثری باقی است والسلام علیما من اتبع الهدی افاده آیتان
 نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم را قدس سره در یک مجلس بایر عصمت الله
 سهار نمودی که از سر آمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهر امر لطیف تصوف
 که بیعت و اراده و مجاهده است که تیره ان مکاشفه می باشد اتفاقا دنداشت پس
 حضرت شیخ مکرر خطاب نموده فرمودند که شما کجا می رید همیشه می رید گفت که ای این طریقه
 از شیخ ثابت می شود که السلام ای بابیه نمود حضرت شیخ فرمودند که چ شرحیست چه راه
 کتاب دست و اجماع و قول مجتهد نیز محبت است و این امر به اینها اثبات است

بزرگ شمس

می گفت که چگونه است این را بیان باید کرد فرمودند اما کتاب است که حق سبحانه و تعالی
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله واتبعوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیلہ تعلم انکم تقون فیہ
 مراد از استقامت وسیله چیست میرانجه مفسرین از عمل صالح و غیره ذکر کرده اند بیان کرده فرمودند
 که این شیخ مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان را دینیت چرا که خطاب با مومنان است که عمل صالحه
 در تقوی که عبارة از استقامت و امر و اجتناب از مایه است داخل است هم مراد نمی تواند شد
 که قاعده عطف مغایرة را می خواهد و ترتیب ذکر مقتضای کند که ان پیغمبری است که بعد
 تقوی باشد پس از ان جهاد که مترادف است و ان پیغمبرین ارادت و محبت بر شد است
 بعد از ان جهاد در یافتن تا فلاح که عبارت از وصول به ذات است حاصل شود پس می
 رود بدل بسیار قبول کرد و اعتراف نمود فرمودند اما حدیث است که ان حضرت حبیب الله
 علیه وسلم فرمودند صحابی را که کیف اصحبت مومنا حقان قال یا حقیقه ایما یک قال است
 بی و اطاعت نهاری حتی استوی غنمی و کما و مدرا و رایت اهل الجنة نیز اردن اهل و
 نبه بون و کانی الطالی عشش الرحمن باز رافعال اجبت فانما و کما قال پس ازین حدیث
 معلوم میشود که شجر و جمع که شجره از جهاد است مترادف و تحلیه و کشف یغبات است و
 با تشرام ان هم معلوم گردید و طریق تصوف همین است و اما اجماع پس اوف اوف علما
 صحاح فان من زمن ابی حبیب الله علیه وسلم ابی یونس بنا این طریق اختیار نموده اند و هم خود را
 بران مقصود داشته اند و اما قول مجتهد است که مشهور است امام اعظم ریغ الله عنه فرموده
 لولا استئمان لهلك لعمان و در حق شیخ فرید الدین عطار شهابی گویند می گفت که عالم
 ثقه بودند فرمودند که او شان گفتند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
 از خدمت امام جعفر صادق ریغ الله عنه استغاضه راه باطن نمودند پس میرفتند

و قصد نمود که بخدمت ایشان استغاثه نماید اما بسبب سفری که در اطراف و کهن در پیشگاه
 این منی صورت نه نسبت افاده ایشان نقل فرمودند که میرا بوسیله که یکی از مردان
 خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره بودند موزری بخانه ایشان در قسم مرا انداختند
 خانه خود بردند و آن را نمودند و دیدم مصفاست پس شیخ خیر از اساس البیت را
 بنیت کردی یک چار باری و یک تحت و یک سبزه آب و یک دولای که حضرت
 قبله گاهی ایشان را ده بودند تجرید تمام و تقوید کامل می داشتند پس بمن گفتند که همیشه
 من همیشه میخوانم استغاثه دعا از من در باب تولد فرزند بخانه من میگردد و در این امر
 بجهت بودند یا نه در دعا کردم اجابت این هم معلوم شده است ان شاء الله تعالی فرزند خواهند
 اما ما نخواهم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان
 از این عالم رحلت نمودند بعد از آن فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
 و نه انداخت و در شهر شعبان ایشان به بنیت از بنی قصد استغاثه نمودند همان شب عارض
 حرارت پیدا شد و در روز چهارم این امر یک نفر نمودند و چون مرض غالبه گردید با نفر
 از خلوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان درازار گذشت هر چند عالم
 میگردد فایده متبیهایی بخشید و فرما بخدمت برادر گلان خود حضرت شیخ عبید الله التائسی
 کردند که این مرض را سجادویه نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد
 پس حسب الاستعاذت ایشان در آن باب دعا فرمودند شب نهم در مقام
 دیدند که دوسه اوباش میخوانند میخوانند که مسجیدی را منهدم سازند و ما را از
 اساس براندازند آنها را نیز جریح منع فرمودند پس از توخ ایشان در آن وقت
 اذان کار باز ماند پس عیای الصباح مانده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که فقر

شکار و بی نمودن هیچ مرض نماید بوزان چون ماه مجادی الاخره سید با مرض مناد و دست کسود
 باز تحقیق ظاهر شد همدان استاد بی بر سر جانب پشت پیدا کردید و طبعانی نمود تا که ششم
 شهر بطور قبیل مع دو شنبه ازین جهان رحلت فرموده بر رفیق دنیا پیوسته روحه الله
 در آن عهده و ارث جهت تاریخ وفات یافت ذکر قبیل از احوال خصال ایشان صاحب
 علم البقین و الوفا المین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر عظامی
 حضرت ایشان و در سن کلان تر از ایشان بودند و والده شان از اولاد خواجه بودند
 قتال اند که از اکابر اهل دیه بود و از ذریه خواجه بودند و چشتی قدس سره در فن طبابت
 مدتی ثاقب و دستی رسا داشتند عالمی از امارات و علل معالجات ایشان شفا
 یافت و در صفت تیر اندازی از سرآمد اهل زمان خود بودند و گویند که یکبار از مسافت
 دور و دراز برد ختی خشک که بسیار سطر و محکم بودند که شلیخ زدند که در آن درخت تراز
 پس گشت آنکه این امر شهرت یکم و زیرا که اراده سرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
 تراشیده صاف نمودند و گاهی بر توده چنان بکلی پیوستی تیرشان میزد که پریشان
 از غایت تنگی خانه کنجایش نیافته تراشیده شده بی افتاد و تیر تا کوفار غرق میشد
 و بحسب مناصب فطرت ربی مجاهده و ریاضت راه باطن بر ایشان واصله بودند
 مذاق توجیه شهودی میباشتنند و از ملاصده زبان نهایت ناخوش بودند از زبان
 اسرار بیان حضرت شیخ حبیب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع بی دگر که
 میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره مستفید
 و فیض یاب بودند که حضرت خواجه در واقعه برایشان توجیه فرموده و تائیدی انداخته بودند
 و گاه گاهی نوبی همت را کار میفرمودند چند گاه طور بسیار بیان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

اختیار فرمودند نهایت استقامت ورزیدند و با اهل دنیا هرگز اتیان نداشتند بلکه
 طریقه الکبر مع الکبرین قاضی پیش میگفتند افاده حضرت ایشان فرمودند که حدت
 شیخ صلاح الدین ذکر کردند و در آخر مرض موت که روزی شیخ صدر العالم نجی ابن النعمان^{ایشان}
 آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدیم که حضرت شیخ عبد الرحیم قدس سره میفرمایند که
 پیش شیخ صلاح الدین برود و از منی توکل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و منقول عنه
 معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص است که امشب ما فاقه داشتیم
 و از هر که فرض طلبیدیم میبشت و امروز هم چنان بر فاقه ایم مع ندارد دل نبایت قوی است
 و از فقر و وضع فقر آنکس نیست بلکه بان خوشوقت و منبج است او کمال افاده حضرت
 شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که من دیدم شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار بشاه فر
 اوان که ابن النعمان^{ایشان} باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است ایبا معلوم نیست
 که قصای آن بر من است یا معلق پس همدان ایام ایشان را مرض شریب عارض شد و را کا
 زبانی من بشاه فر اوان گفته فرستادند که الحال واضح شد که بالفعل قضای آن منق است بر دعا
 مرشد من و یقین است که البته درین باب دعایی خوانده فرمود پس شدت لغرض بدو اقیس
 حتی که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تیر و کفین افتادند و در آن وقت حضرت شیخ بزرگ
 شیخ عبد الرحیم قدس سره را هم دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
 و صفای کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح
 الدین قدس سره نقل کردند که روزی بخاری را برای بیغی کار باطلید بودم و بی کار را متوقی گفت
 من تربیت نداده و سر انجام نمود چون آنرا ملاحظه کردم و حسب و نواهی یافته بسیار ناخوش شدم
 و از غایت رنجش و ناخوشی ویران گفتم که ایان کو ر بودی که این چنین کردی پس من گفتن من

این کلمه و کوشش و بجای پس او را در برابر کردن گرفت که اکنون چه کنم و کار دوم که ما در هیچ نظری آیدیم
 ازین ماجرا حیران شدم و انوس کردم که چگونه و این حرف از زبان من چرا برآید و او را بعد از خوانم
 افاده خدمت ایشان لجام سر و دم فی الجمله سرب میباشند از ثقات شنیدم که در مرض موت
 که از نهایت ضعف و کفایت دستخط نوی کردش از یک پیلو به پیلو دیگر استعانت قوی
 از مردمان مقصور خود گویند مشغول بصوت خرن بسیارید در انحال ایشان را و بعد از گرفت
 چنانچه چستی ندهند و راست بر خاستند پس روز دوم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند و هم
 اندر حق و استوار بیغی احوال که است انتقال و کلمات مرثیه و کلمات طبع اوصاف کمال فطرت
 ذی الجلال قدوده ارباب انبیاء زنده قویان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سلسله
 که برادر خود یعنی حضرت ایشانند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
 بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله مافر مودنه خادمان حرم خود
 نمودند که نام مبارک ایشان فی الله دست و حضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که غفر
 است که برادر ایشان تولد شود این نام وی است که زبان من با آن جاری شده است پس
 بعد چندی ایشان تولد شدند و باین نام میباشند و الی کاسمه اهل الله هستند که از ایام صبی
 در تقوی و طهاره و علم و فضل ثوفا یافتند فطرتی صافی و طبیعتی پس عالی و ذمی ثاقب
 در ایضای قیاس و ذمی و قیاس و کمالی روشن مثل آفتاب می دارند و جمع کتب متداول
 بر حضرت ایشان کفر انبیه فراغ حاصل نمودند در وجودت فهم و وقت نظر رتبه پس
 عالی دارند و در مضاطره علوم طبعی نهایت و شوار پسند برای خدمت کتاب الله رساله
 ثبات القرآن مشتمل بر شرح و تفسیر قرآنی و بعضی ترمیمات ضروری فی آیات مختصر و کافیه
 که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تعالی برساند تا لایف فرمودند و در

چاپ باب متضمن مابل عقاید وفق عبارات دادکار و نصایح و حکم ضروری نوشته شد که
 نهایت مفید است و در علوم ضایعی چون نجوم و رمل الطلای کمال دانند و در طب و سستی
 رسا و مدیحه شامل در موجز القائل یعنی مایل ضروری که از مصنف مانده گویند زیاده کرده
 رساله در حد فو تمام و دقایق شایسته اما با وجود ضلالت حدیث من مقتضای بی پروایی بحال
 و سکوات مرضی هر وقت کم می برداختند تا که رزقی مدافعه دیدند که کوبا و زیری بزرگ
 بر نیل سواره در دست قضی لولایی دارد آمد و بایشان گفت که برای تنبیه شما آمده ام
 و شماست آورده ام که ضایعاتی از علاج شما شایسته یافت یا گفت که رکول علیه الصلوة والسلام
 شایسته یافت ازین معنی ایشان را نهایت فرحت و امتیاج حاصل شد از آن وقت خادمان را
 اجازت دادند که هر وقت که یکی مریض یا به آینه مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و میفرمود
 که معلوم نیست که ماله کدام کس در جبهه قبولیت یافت دوران ایام مدوات یکدیگر و فقیریم
 اتفاق افتاده بود شاید مقتضای حدیث قدسی رضت فلم قد فی الحمد بیت نیست
 شان این معنی ظهور نمود و در آنش و شعوب علیهم آبیان اند نظم نهایت دل پذیر و شیرین از لطافت
 و فراغت نهایت تین و بی نظیری نویسنده و مقیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان
 بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظم نوشته شد و در هر قریب دوازده سالگی
 بنجاب حضرت والد بزرگوار قدس سره محبت نموده شعلی از اشتغال طاعتیت اندر نمود
 و از بسکه فطرتی صافی داشتند باندک توبی مور و بکرات طاعتیت و مطمح شده از راه
 گردیدند در بیان اسرار و لایب طور مکنین متفقی را با طور صوفیه جمع میفرمایند و رساله
 مغنون بنویسید از مضامین ایشان است که در آن بی معارف و طاعتیت و اسرار ^{حقیقت}
 بیان نمودند و در شریعت قدسی راسخ دارند و در اخلاق نهایت قنانت در قیاس

مرتبه بچ یافته اند و در عدم اتفات نیز خرافات اهل دنیا با بسبب منع و عقل محاش
هم چون عقل معاد و کمال و رکفایت و عدالت و دراست تدبیری نیز با این همه اوصاف
کمال عدم نظایر این امور و هم کمالات را کان لم یکن نمودن گویا جیای ایشان است
افاده حضرت ایشان نزدیک قصه غرلول و ستار غلات بر سر ایشان بسته و اجازت
ارشاد و معیت دادند و چنانچه حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساخته و فرمودند
چنانچه فرقه با از حضرت والد قدس سره رسیده بودم خیال بایشان وادیم باید که یاران
ایشان را بجای خرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات و کلماتی چنانچه
که بنفط از ایشان مقول اند مقبول کلک نیارسلک میگردند افاده طریقه کمال موقوف
بر این حاصل است ترکیه و تصفیه و تجلیه اما ترکیه پس عبارت است از راستی
و پراستنی ظاهر اعمال و افعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
و تعالی و کم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخره خلاصت میر کی
رو گردید بر که هرگز بغیر نخواهد رسیده و تصفیه است راست بطبع اوصاف کردن و پاک
و پاکیزه ساختن دل از صفات ذمیه و منصف گردانیدنش باوصاف کریمه چنان
رباعین حضرت شیخ ابوسعید الی الخ قدس الله سره العزیز درین باب کافیه و دانی است
فواهی که شود دل تو چون آینه ده غیر بر روی کن از درون آینه حاصل و اصل و غایت
در رفع و غیبت و بخل و حسد و ریا و کبر و کنیه فواهی که شود بغیر از قرب مقیم نه غیبت
خویش و فاقیم صبر و شکر و قناعت و حکم بقین و تقوی و توکل در مصادقیم و فواهی
قلب و فاکت از نوشت ز رایل مطهر و مصفا باشد شایان المعان الی حقیقت
الحقایق تواند گردید و تجلیه کنایت از ضایع ساختن و روفتن دل است از حسد

محبت مایوی المد که یح ملو بی مجویی بجز ذات حضرت یحون در خاطرش قرار گیرد
 و هر چه از خود در بیت کارگاه بشریت نگاه مایل کند بپوای قدر لایب دی را غیب قایل
 نکند و دلچسب در من قال نه حرص قانع نیست بیدار و نه راسباب معاش و آنچه مادر
 داریم الکبری در کار نیست و تحصیل این مقام هان بدوام ذکر نام الله ذات و مورث
 الا لام است و تجلیه در آیه ذات حضرت قی سبحانه و تعالی است بصفت تعلیم و محبت
 هر چه تا متر مقدم در کرد و حصول این دولت یا بمصاحبت صاحب قلبی دست دهد که از انفع
 افتاب و خاطرش این فیه داریم تا بان دور نشان کرد و یا بدو مست در مع زوم افکار
 که طریقه رسم ذات و نفی و اثبات است حاصل شود و موجب الهی در باره هنر نافع علی
 که توبه فرماید بلا سبق استعدا گشتی قوی و انچه ابی حکم بدشش ریزد که خواه نخواه بالبطح اولاد
 الا کراه سر از کریان حضور تواند برداشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء لانه لست و
 چهار دم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد که در محفل از محافل منوره و مشرق
 از خاندان مطهره اسطاع بعضی حضرات طریقه محقق اند و در مسله النوم فی باب المسبحه مذکور می فرمایند
 و مکالمه می نمایند از الامرویه توبه باین نیازمند فرموده گفتند که تو هم آنچه دانی بگوئی و برایی که در
 بوی منتس کردم که بلو جود حضور این منابع العلوم و الاحکام و نیایج القول و الاعلام را چه باید که
 درین مسله غامضه زبان تحقیق گشایم و لای تردیق آری کم بس نیست که بتائید نعم الهی و تعلیمی
 تائیدات الهیائی درین مجلس مقدس راه یافتم و به بساط تعرب قوی که لایشتی بیستم
 و حق شان و لغت است تقای کریم فرمودند به پاک هر کس بقدر ادراک انجری دانندی گوید
 و هر گاه ای خواهد بی جوید لا جرم موضوع دیشتم که نزدیک این فقیر محقق است که بیست تقدیر
 غنی الباب اگر نام از خارج از مسجد است بس مکده و الا فلا ازین سخن بکمان ازین سخن گوید

كونا في نفس الامر جواب سدهمين بوده است در ان اثباتي مدعا اين كلمات بوده است
 بي فهميدم كه مراد از نوم في باب المسجد غفلي است كه سبب تماضي بشري نبوي آدم را در طراش
 لا چاري است چنانچه از حديث انه نبيان عيسى قلمي و زراش را في خطه واضح مي كرد و پس از ان
 غفلت بخشي است كه مانع از حضور اجمالي و صفاي قلب كشته فلان سبب به توان شود و زيرا كه
 انقدر از نوع بشر متع الانفكاك است و آنچه متع الانفكاك باشد و جوش و حكيم عدم است
 و اگر بوضعي است كه بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تنقيد از سنه الخطية مع اثر شي
 از نور و صفاي دل كه در سابق الحال سبب حضور حاصل بود باقي مانده و خود را اجنبى محض
 و بگمان صرف مي يابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور شناخته مي نهد و پس
 در طراش برابر و اختيار لا چاري بگرايست نيز بي حكيم توان فرمود و در طيفه سابقين
 بگرايست تحريمي نشان بايد داد و افاده الي قدر است ملوك يا عجبه زرقا و بعد و اياكم من بركاته و
 بنوعيك فخرس كافي في مجلس ناس عليهم سببا الصالحين و اوليه جايض و انهار محفوظ
 يا شجاره از بار اذ دوست بان نهاك شجرة مويي عليه السلام التي تحيا عليه الرضا بك
 و تعالى و هوانان يحيي عليها فانطلقت اليها فاذا هي شجرة التمر التي هي ليست بعنبر عظيم
 و لا حديثة صبرة خضرة او رقباني غايه الكمال و الصلابة اعضاها في نهاية الجمال اذ انظر اليها
 حصل حضور تعالي الكمال حضور و ظهور شبه سر بان الواجب في المكنات و فيه هم ابلغ ظهور
 لا يمكن ان تحصل في هذا العالم لكن ليس هناك نار ولا شعله الا نور في نور و ظهور عيسى عليه السلام
 فوطبت ان يدان من بلوغ العبد و المولود عيسى ذلك في خطا بيالي ان الراد و بالند في النساء
 هو النور الذي تانس به مويي عليه السلام و قال سايتكم منها بقبس اوجده انوار
 هدي اي سايتكم من ذلك النور بهدائه تامة تحصيل بها ما يحتاج اليه من قيس لوادة

طریقہ فیکون کلمہ من الاتجار ولا التبعض ولا فیاض من الامادیت وناقل ان مویس علیہ السلام

علق حشیش لوصاة واراد ان تحلیت فانما هو مستفاد من قصص الیہود وانه اعلم بالصواب

انما وروی در حقش روتہ جمال با جمال حضرت ذوالجلال مشرف کشتم کویا خشی است

جوف مرد شکل بدوہ یک کز قدری زیاده طنائی بقدر قامت البانی بر مثال گوہ چونی

کہ چہ جادی اندازند از بکوری یا زجاج شفاف کہ ظاہرش جای باطن است و باطنش

غیبی از انوار پاکست و چو کجی بر غودی مانند جرج کلال کردنی وارد بوضعی کہ نورش کن

بقایم است و کولان و نر و کولان ہر گاہ بصیرت بظاہرش نشاندہ حالت خیالی اندروی

آمد ہر گاہ تامل باطنش باشد بقابلہ طاری کرد بکوشش بکوش چنان گفتند کہ بیرونی

مقام تشبہ اندروی مقام تہیر و دورانش موجب بقای عالم ہر گاہ کہ ساکن خواہد بود

غیر از سجدہ ہم در کیم عدم خواند رفت و کل من علیہا فان و یقی و ہر یک ذوالجلال و السلام

بر منہ نور جلوه کر خواہد شد از اینجا واضح می شود کہ کارخانہ وجود در فراموشی کلمہ یک دفعہ

نقدش صوت و نثر محض کہ لفظ کہ الا قیام و لا تحیط بہ الاوام و با بوضوح بعد از تصنیف

اگر در کلمہ کلونی بدانراہ یابد و تلقی پذیرد بواسطہ مقام تشبہ است کہ کویا حاکم ان تواند

بود و طوت دیگرش نیست و کلمہ حرف کہ کویا حج کونہ نثر بہت ربلی و ربای نیست

و فیما بینہا مقامات مختلفہ شبہی نثر و شبہی تشبہ ہر یک حسب استعداد خود بہر مقامی کہ

ترقی نماید دانت اوسجدہ و تقابل را جان وضع دہی یا بدلیس ہر واحد از مشبہ و مشو

معیب و معذور و کلام عیا معلق علیہ محو الالشیہا یا باہ العقل و النقل و کیف

فی النوع و الاصل افادہ شبہی حقیقت مجتہد و سبب با حقیقت سبک قرین دیدم

کویا سبک تعلیم تر میشی می آید و بای مجذوب را بوسہ میدہد و مجذوب را بقرہ

و احوال دریافت نموده در پایی سالک افتاد و گفت که ساعتی که است لیکن
 با وجود این تکویم دست دراز کرد و دستار از رخسار فرو آورد و این غیر در آن وقت ازین واقع
 چنان فهمید که سالک آنست که با وجود استیلائی نسبتش اندوای عقیده ان چنان واقع
 که از تشیع انوار الهیه کمال و ملال در بعضی تبصیرش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول و طریق
 سلوک این همان قوه مد که رشن تواند بود کفایت مجذوب که بار کاکت و راست
 قوای او را که نسبتش قوی و مستوی گردد که در مبادی خلقت قوه علمی ضعیف گشته اند
 نه آنکه نسبتش قوی است و سالک را در نهایت ادراک قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
 ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری و باطنی است و مجذوب مایه
 باطن صرف اما باقی که در بعضی رشتن سالکین خوف است همان حب جاه و خواستش
 ثروت پس فلح کما یش از ائله آن است و فرو آوردن دستار اشاره بدفع آن
 افاده بخشی در خواب جم غفیری از قمار و خمر و زور و بدید شد بعضی سیه روی و بعضی سر و پاهایش
 مت و خراب خاکست و لغاده از مطالب احوال شان ظلمتی بر قلب مستوی گشت
 چنانچه مبادی عیش و تیرگی بر جسته بعد طاری میکند برای ازاد این قوت مشغول بنارشم
 منهد اثر ظلمانیه ان تمامه مرتفع نمی گشت از این فهمیده میشد که از کتاب معانی در مجازات
 بر ارواح اموات تشبیه حال حیات طریقه کفیات می نماید تشریف مسکرات درین عالم
 بعد از زوال بدن ظلمتی شدید می آرد که خاکسار در گشت از تخریب اندیای سخت می یابد چنانکه
 اثر آن درین عالم محسوس می شود و امتناع ندارد که با وجود این تقدیر با ذوق دیگر هم مغرب
 گردد افاده بخشی از بیای رمضان المبارک که در حقیقت مطلع انوار مع سادت و مطهر
 آثار و اقبال بود در عالم شام بشرف طاعت است ارواح خواص بزرگ حضرت خواصین^{الدین}

چشتی و قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین نجار کا کی قدس السہر مار ہما شرف ششم
 کو با محلی است عظیم و مجلی است بس خیم کہ این ہر دو بزرگ در انجا نشہ لعین دارند
 و غالباً سو دہم در میان است و بر اکثری از حضار کفایت وجد و شوق و ذوق مستولی است
 یکی ازین شیخین بر کمانہ آل مملکت سیادہ و دیگر یکی بر طرقت مقابل و محاذی و بی قائم در ان
 اتانہ توجہ و میرہ این حضرات بر این تقریر حالت طاری کرد و بی اختیار بان کرد بادشاہ
 می پیچید و علغان و پیمان از یک جانب مجلس تا بجانب دیگرش می رفتہ چون
 قریب ہر یک لہ نشان می رسیدم سستی قوی مثل تند بادی از نسبت در می پیچید ہم
 میرسد کہ از قوہ تحریرش تا بطرف دیگر حرکت میکردیم و عیانہ انقیاس از انطوائت
 باز مثل تند بادی از نسبت در می یافتیم کہ سبب ان تا بجانب اول می شتافتیم و در ان
 میان از آن زی نشیدیم کہ می فرمائید نسبت او نسبت بہین بیغ و دلہ و پس اگر شرح ان
 قدر مشترک کنم کہ از نسبت ہر دو بزرگ در می یافتیم آن است کہ محض اسم ذات
 بود بکنیتی کہ رسم عین مسیح کردیدہ کلہ اندرا عین اللہ میدیدیم و ازین کوتاہ بدان گوید عین اللہ
 می کردیدیم و در میان نسبت قافیہ از ہر واحد بعد از اشتراک در این قدر فرقی نہایت
 غامض کہ در ہمایش بیان تحریر عاجز و لسان تقویر قاصر است بدان وقت مدتی شد
 فالجہ لہ الذی ہدانا اللہ و ما کنا لنہدی لولا ان ہدانا اللہ افادہ تشریحی جواب دیدم کہ با ی امام
 شافعی رافضی الہ عنہ بریدہ بطریق ترک در سبوی آب داشتہ اند و ما حال تفوق و تفسیح
 بروی عارض نگشتہ و سرانیدہ بزبان ہندی می سراید کہ چار روز بہر شمشیر بنی اسد
 کہ مجتہد ان دین علما شرح متین نیز در نسبت مع اللہ قدیمی راسخ داشتند کہ شکر
 شان بروش سکان طاعت باشد یا نہ بی ہر کسی کہ چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از صلح بدن روح او پدید برای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طبقه انبیاء
و ابرار باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هر چند این اقرب طرق است
لیکن آن کس که کمال من قال به شماره قلندر سر در زمین نمایی که درازد و در نیم ره و سه
پارسی و راه پارسی است که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
و سروری در ظاهر پدید آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه باشد
با نور ذکر و آثار فکر و اندام علم فاعده چنان موضوع پیوسته که بهایم و محبوب را حضرت
علام الغیوب علم ماسکون رابع از فی بنی الن کرامت فرموده اما علی سبیل
الاجال بلا الخلل بر سیاب و لمبات آن و خدای که کهن سال باشند و طویل العمرند
در این کمال از دیادند نریند چنانکه روزی در عالم مقام غریبی را دیدیم که خدیو ار سال عمر
دارد و از راه صفت جسد و سستی بدن بر پشت غریبی دیگر سوار است و بعضی مردم
از وی حصول مرادات و مطالب خود را متطالع می کنند گفتم طوف باو ای است
که آن از حیوان است گفت عکرم نماید و افضل از مفصول استفاده نماید فرماید
بسنم غیر از رجال و ناث و ادالی استیجاب تخم کردند و استوار بنام
نمودند که مسلم اثبات و بدیهی التحقیق است که حیوانات با سوار و قایع مستعمل
و قیابا انیده راعی و هم الکمال از بنی آدم میدانند عیبا المحض نوع غراب است اما
طویل العمرند که درین باب افضل و اکمل از جمیع ماعدار خود است پس این دروش
نیز بعضی از مقدمات شوق را سوال نموده و وی از بودن آن جواب گفت چون
بار دیگر از تین مدت حصول و تفریر زبان و حصول کشف رواق شد گفت اما عیبا
نه التفصیل فلما تعلم الا قلیلا فانتهت من النام و انتهت نه المرام و الله العلم عند

اعلام افاد روزی در مجلس عیسی سبیل الحیات ذکر بعضی اقاویل ملاصده وقت و زمان
 زمان که بر اصول قواعد دین متین مایه ابراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اند
 میان بر زبان این فیکر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الله الثقلین
 علیه الصلوات والتجلیات غیر از دلایل اقصا هیچ مجتبی شایان الزام و قاطع خصوص
 خصام یافته نمی شود و سخن دین باب بی بی پذیرفت نبوی که در حکام مناظره جهت
 اثبات قول و پرورش کلام خود کو با طرف مخالف کریم شب خواب چنان نمودند
 که دو ملک از فلک فرود آمدند بر اسپان یکدیگر سواران خوش روی خوش
 لباس و در کین من پیش درالسیاه اند و من می فرام که از دست آنها بطلب
 المیل خود را بر نام و از پیشگاه نظرشان بکوشه مخفی شده بگذرم ناگاه یکی از آن دو
 اسب خود را جهاند از سر و او گشت فوجی با زوی را گرفت ویرداشته پیش در پیش
 زمین نهاد نفس که تا بر کفتش و الم دو انگشتش تا سه روز محوس میکردم بعد از آن
 بطرف بالای فرستند یکی عقب دیگری کای راست و در خواب غلامی تا خشنه
 و کای بطرف ظاهره در جوشها و چاهی زدند تا کای رسیدند که عمارتی قدیم انبیا و کوشک
 وسیع الفضا بنظر درآمد گویا آثری از انا و تیرگی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
 ذلک انما موجود است در کناره از آن مکان مرا فرود آوردند و درین تمام سیر و طیران
 سر نشسته میکردند و معاینه مای فرمودند که تو باشی که کاغذ بلوی بفرانی تو باشی که بیازیم
 تنگ با زوی ترا لایق است که باین چیز متقلب کردی ترا سر او راست که باین
 ملای شلی می باشی و من معذرتهای کنم و ازین شکرات الهی و زرم که کای در عالم
 طفولیت و ایام جا هم نگاهداری تیار بده ام تا با و ان شباب و زبان رشتنداده رسد

بر سر

اما هر سخن را گوش نمی کنند و غیر از تشیع و تقی علی حقیقی نمی زنند لاجرم کفرم الثابت من الله
 کس را دوست که اگر کرده ام یا نکرده ام باز بیده ام یا نه باز بدادم انیک توبه می کنم و استغفاری
 نیام که بار دیگر باین امر ترکیب نشوم گفتند خوب وضو کن وضو کردم و در رکعت نماز بگذارد
 نماز که کردم استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو همانا که این حرف گفتند بیدار شدم و سر
 آمدم در تعمیر این خواب و تاویل این قصاب و خطاب تردیدی بخاطر جا گرفت و اضرائی
 بدل راه یافت این چنان مفهوم گردید که مباحی این معاویه همان انماش بوده است و باطل
 اقامیل باطل مشبهات این را بنا لاتح قلوبنا کما یزید تیا و سب لنا من کذبت ربه
 انت الواب افاده شئی خوالی دیده شده کما روح این کس با موجود امن لوث الجسد بط
 عالی بردند تا که نسبت منقح گردید و از ان نفوق الحیل الاعظم تفرج می می توان نمود انجا
 تجرد محض محسوس گشت و با این همه سبب جهت علو منقطع گشت در همان اشیا در عین تجرد محض
 محسوس گشت بخت محرومی مگر بجا نچ در گلاب مثل نسج العنکوت رقیق می افتد
 متلافی گشت حیرت شد که این چیست بعد از زمانی ان طبقه گذر منقطع گردید باز موجود منفی
 از تجرد اول که موجب تسخاط و ایمان قلب بود مسبب آمد انجا چنان فهمانیدند که بعد از تسخاط
 بدن روح تر از روح چه با که می تا این مقام توایم رسانید و چنان مدک میشد که ان مجرد
 که در حق این کس مانع باشد که اولاد در عاقبت نبایند و لغو مانید که این نبود شما است
 و مومنان از روی رویی که شدند که این معبود مانعی تواند بود بعد از ان بر حدیث ذات مشرف
 نمایند و الله اعلم افاده در سبب است و یکم از ماه رمضان در عین صلوة الروع سیر عالم ارواح
 واقع شد چنان معلوم گردید که ارواح را بعد از تسخاط از قوا السب خود انا فانا و زمانا و زمانا فانا
 قوی و اضملا لی محکم در پیرامون تشخصات جزیه راه می یابد بوضعی که نمک در آب می

حکایت که در آن اول

المحیط

وساعت ساعت مستحیل باینکه در همین شان الفصاح غرض حسابیه علی الرزاقی
 و اینها علی ملحق با آنها می شود تا آنکه غیر از جزو لا یشمل و نقطه بسیطه از انانیت منوی در غیر وجود باقی
 نمی ماند گویند در بیابانی مظلمه کواکب در تیره تابان و درخشان از دور می نمایند و هر توجع عالم بخود
 دارند و آثار بقیه حس برانیه را از آنکه می نمایند اندران میان شرف ملازمت روح بر فوق
 حضرت قبله گماهی قدس السلام بر هم دست داد بهمان وضع که بغیر از بسیط که از تیرا
 عالم کون و فساد بر اصل دورتر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان همان که در عاقبت
 عطا و برزنت از بنی صفت خود است و قریب بدان رسیده که این قدر هم که آثار شخص
 دارند بگذارند و بجا بماند اصحابی ملحق گشته داخل انانیت گسری کردند و هم بدان میان
 صغیره است که بروح حافظ علیهم السلام یعنی نشان می دهند بهمان صفت سابقه و ادراج
 باقیه که لا تعد ولا تحصى بودند با اسم و رسم آنها اطلاع دست نهاد و السلام علی من اتبع الهدی
 افتاده شبی از لیلی تعالی رمضان المبارک به پیش از سحر در مراقبه بودم ناگاه لطیفه قبی
 بطنی اندر آمد که من غلوغیب در این وقت مفتوح گشته هر گویی که کرده شود فوراً کواکب
 فانی کردی دل تعلق آمد بغیر از چه امری حاضر شد که پرسیده شود و آنچه از آن کوال واقع شد
 و کوالش تماشایم این بوده است سوال اعمال جوارح را چه ثمره و حضور صرف حضرت
 حق را چه بهره و ثواب حضور صرف شمر جمعیت و سرور قلب و ظهور است سجاده و انوار السالک
 احباب و اعمال جوارح موثر در تیرا بید نهایی خارجی چون حور و فقور و انوار و اشجار سوال از خدا
 و ملل که لم فخر است جواب دیگر توبه الی الله باشد همه چیز است و توبه الی الله را صورت
 بسته بجزکت ادبی بجانب مقدم خود بروی وسیله خویش در جایی که شکم بر زمین افتاده
 باشد سوال و عذرات را در این زمان چرا سرعت تا بیشتر نیست جواب قوت روح تسب

ترب انفسار دوره نمائند است و الله اعلم براده سوال شما کشف و کرامت از اهل سکوک
 چراغی از وجود است جواب غالب درین زمان تقرب الی الله بسبب کار طبع است و مورد
 بر مقامات باطنه کسری واقع میشود و این اثر شده ثبات و کثرت ذکر است سوال احوال احوال
 جواب ذکر فطرت سوال احوال افوی محمد عاشق چیست جواب تبری از غاسل مصنی
 مبرق ظاهر نمودند برین شکل کفتم مع نفیبه ام جواب آمد استقامت افاده در وقت
 غوغه جسی که از حیالتش یاس تمام بود و انتظار انتظارش عارض بر عمام و خاص نشاید
 افتاد که فرشته از آسمان نزول فرمود و اند نشن ماسر دیوار محوس نظر بود متعین گشت و لو
 ملکات فیض الارکی از دوام صورت بند با حجت از مرض ماعوض با عوض صورتش چنین بوده
 کروی از ایرک بزرگ سبز کاپی بران پرچه تانز طرش دو و یک کسری کم و بیش پنج
 انگشت یک طرفش شکل مربع و چهار پنش مدور برین شکل مصوبه افاده شبی از خواب چون
 چشم کشادم کوکی پیش روی خود برانی در فشان دیدم کو با چشم که میزد و این مینه از جانب
 ان بخاوم در دادند که مبدای فیاض را در یک آم بینی حرکتی از فیض و بسط که در من است در واره است
 جهت سلوک ارباب طلب در ای است برای افاده کیفیت حضور کو با تاثیر ان کوکب
 مخصوص این مع بوده است و حال آنکه اهل نجوم نسبت این امر بیشتر می کرده اند و ان دیگری
 بود از ان باز خدائی که تالشیدم میافتم افاده روی حیوان مشهور گشت که حضرت جواد کبیر
 تشریف آوردند و ساعتی مقارن این فقیه میکردند تا آنکه داخل سینه گشتند و باران
 بدل درآمد خدائی که عین انما گردیدند در ان وقت احوال نشد مع بودند به غیبت حضور
 و انانیت و بعد از آنکه تبه گشتیم راجعتی در دل و دل آرام در سینه یافتیم که هیچ زبانی از عهد بیان
 کیفیت ان نتوان برآمد و اند اشاره بومی قلند قدس سره حین قال فی وجهه گفته

باری جو کبریا نوری کیسان کینہان کی غیہ ان جبار المحبوب بیت الحیب ما دا لفعیل بر و نزل صر
 افاده نور کی قبل صبح در جامع شاه جهانی نوری دینہ شد کو یا مثل عمودی از آسمان
 نازنین ثابت و قائم است و احباس آن نہ از قبیل مدکات و مفومات بود بل از قبل
 محوسات و مہرات احرار ان شیدہ بودہ است با جزا بر ہوا کیست کہ قریب مہابہ یا اما
 نہ مہ تر کم می کرد و نور ان از بہت تشع و لغمان بود بلکہ بکافی دیگر خارج ازین وان صر
 اوراکش از عالم بہر بود اما کو یا بلا مقابلہ و مجاذات ہم توانش دریافت نمود پس از انجا
 واضح میگردد کہ ہر گاہ درین عالم اوراک نوری از عالم بہر بلا اشتراط مجاذات و مقابلہ تواند
 بود بعد از رفع کورات بشریہ اولی و افری است کہ نور بہت حضرت واجب الوجود بہان
 چشم سر فایز کردیم و ہج تجیز و تمکن و اتصال سماع از عین برائی برئی و دیگر عوارض صوت
 جسمانی موجود و بعد از انقضای این معاملہ خیال بنیاط و در دادند کہ مراد از اند نور السموات
 و الارض مثل این نور خواهد بود کہ بقای این عالم بسبب ہین نور است نہ انکہ مطلقا
 از اختیار باید کرد کہ اند نور السموات و الارض و موجود ہما گفتہ اند بلکہ ہنوز حضرت حق در
 عالم در لباس ہین نور خاص باشد کہ اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افادہ نور بری نور
 شیخ سعدی رحمت اللہ علیہ را سیر میکردم چون بر این ابیات گذشتم باقتضای وقت پسند
 و مکرر بان فرغ گزشتیم و دویم جگر در نوری کیاب کہ می گفت کونینہ ہا بر باب
 در نیما کہ بی مایہ روزگار بر وید کل و شکند نو بہار نہ بی تیر و بی ماہ از روی بہت نہ
 بیاید کہ ماناک شبیم و خشت نہ ماناکان بلکہ بقہ خیال می بینم کہ دل بشوی فرغ است
 چون اضمار دم و کوشش ہوش نہادم این بیت بود نہ چون بدانستی کہ غل کیستی
 فارغی کہ مریدی و کر زبستی و شقاقت بنیاط و در دادند کہ خمس از مرک و تمام از موت

شایان کیست که حقیقت خود را از عوارض جهان جدا و متمیز نشاند تا نزدیک فقدان
 انعم و الم هر چه تمایز باشد روی نماید پس اما آنکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
 و خود را پرتو از وجود حضرت ارم الراهین بیند او را از موت چه غم و از موت چه الم
 که هر چه این بی ابتلا و تفوق و تفرق هست بر کوه است کالیش را چه از او و متبلس را چه
 و شوار و اعلم عند الله الملك القهار افاؤ اکثر بحاوی کدشت که هر کی را که در صفت تقوی
 و تحریر دست و زبانی داده باشد هیچ منیع غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از غم
 بیانش نه بر آید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی نه نماید الا که با حسن اسباب الهی
 و الاساره بیان وافی و شافیست تواند کرد بر عکس این فهم و هر خلاف این و هم نشی
 از شام تا سحر حالتی کدشت و کیفیات عجیه بر دل مستولی ماند که بجز آنکه اقرار نمود ازین
 ان تواند کرد که کمالش ندارد و بجز آنکه اقرار با بیکمی و الکی خود را ان نمود تیاننش نیست
 نتوان گفت چه بود و چه نبود شاید نوشت که چه دید و چه نمود و اعلم عند الله الملك القدوس
 ربی دیدم که بر سر دیوار اشیاں دارد و پیمیک دانند که باین دیوار افتاده سر خود را از ان
 اشیاں بر آورده متوجه خود آمدن نشسته است ناگاه خودش را بجا ماند و صورتی از ان
 متفصل گشت و تا بزین آمد و دانه را بر چید و بطریق رحمت قهقری باز متصل باصل خویش
 گردید و در وقت انفصال ان صورت تا زمان اتصال بنیما مثل خطی بود که میل بدیش
 بقیه توان نمود چنانچه بکسوت از ثواب خود ریشمانی بر آورد و بواسطت ان صاعده
 میکرد و هر جزوی از اجزای ان خط فی الحقیقت صور ان ظاهر بوده است پس خیال کردید که
 گویا از سر دیوار تا پایین آن سلسله بطور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
 بواسطت طیور متعاقبه بنیه چیدن ان طایر طرف دیگر است منیع مثل این افعی متصل

نخست

فعل ماقدم وفعل وی فعل ماقدم علیه تا آنکه منتهی میگردد و باصل طایری که در اسباب خود
بود از مطالب این ماجرا و مکاشفه این مایع امری چند بخاطر درختی که از آنجا که چنانچه
بنی آدم را بعد از صفای باطن و انجلائی موطن این قسم کرامات و ذوق ماوات است
می و منب بعضی حیوانات را که مثلاً بان می باشند در اصل خلقت خویش
حاصل می شود بواسطه کسب و جهاد و از آنجا که اشغالات و انفصالات عالم ارفع
نیز همین شان خواهد بود که از تحقیقش همراه اراده او شنی مفصل کسرود که هرگاه خواهد بود
و هرگاه که خواهد باز آید و عین اصل خود شود و فیما بینا ربی است که محل حل مواطاة و محل اشتقاق
باشد و عینا فیما بینا ربی است که محل حل مواطاة و محل اشتقاق
صورة مآل و ربی است که اصل حقیقت او سمانه و تعالی را حلول و تداعل نیست اما
ظهوری بی کیفیت و بروری بی چون می شود که مصحح محل انی انما الله رب العالمین می تواند کردید
والا ظاهر است که بر این صورت مآل به تنکیف حکم این امری کیفیت از قبیل محال است
این معیت در بنای عقل و محسوسه نیز معیت دم من پیشین محسوسه و اعلم ان الله
المعالم انما و بعد از ارتفاع عوارض حسابیه روح انسانی را طوفان سیری در پیش است
که در هر لحظه از لحظات و لمحه از لمحات از کیفیتی بکیفیتی منتقل میگردد و از ازل ازل سعادت است
در هر سیرش لذتی علیجده و تشرقی دیگر از ازل تفاوت است نمود و باصل منها در محسوس
المی دیگر و مضرتی علیجده حاصل شود از تفریزی که اصل تمام را بسبب دولت عموم بعد از دولت
خصوص است و بعد مالا عین است و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر است
نیز که درین عالم هیچکس فرار از عرفا معوم علی هم آگاه نیست تا بجایی چه رسد و عرفا هم که باین
دولت علی فانی شده اند و انما الله است می نهند از بند بر توه البیت از ان و عشر عشری

بنيت الله در او خرد دست و ادبي است چنان در پيشگاه خيال صورت
 سيرش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جبهه آتش مي نهند و در هسته هسته دفاتر
 متصاعد كرده از اجزاي كشيده فداوي مبادي شود و مبادي عالم ميگردد و مبادي
 ايشان ندي و افرو صلاوتي تنگنا شراران بري دارد و فداي مبادي مبادي
 وسلم لا عين بات ولا اذن سمعت الحمد لله اعلم افاده الحمد لله الذي جعل الروح
 من عالم الامر والصلوة والسلام عيسى سيدنا محمد افضل البشر في القدر وعيسى اله
 واصحابه واتباعه الي يوم الحشر والنشر اما بعد فهذه مما الهني الله وعليه كمال حوده في
 محيا وجوده انه متجلي في عوالم الملك والملكوت تجليات ذاتيه وصفاته اما عالم الحيا
 فهو من تجليات صفاته جلاليه وادباليه واما عالم الارواح فهو من تجليات ذاتيه تعالى وتقدس
 فلما اراد الله سبحانه خلق آدم عيسى نبيا وعليه الصلوة والسلام ثم اولاهيته عيسى مقتضى
 ظهور صفاته في عالم النساوت ثم تجلياته بدات ففتح فيه من روح وادب اللامكية بسجود
 ففتح الروح فيه فلهي الالهيه تعالى في مضمونه فلهي محو باجبت نورانيت بعضها نور
 وظهر وازهر من الاخره واولاده للحي لما امكن تكليف النيرة وتجبر المقدس الاتري
 الشمس لا تريح الامن ودار السحاب والافان اقرب ورب الارباب
 فهذه المحب هي اللطائف السنية التي جرت اسمائها عيسى التشن الصوفيه
 القلب والروح والسر والخي والافني فكلما ان نور الباهرة مودعته في رطوبه تحفيا طبقا
 وتكفها رطوبات لا يمكن بقاء ثاني ملك الرطوبه الرقيقه فانه في صدقه صيفه
 الا يحفظها باللطيفات بعضها فوق بعض كذا سيميل ان يتعلق ما هو في غايه القدر
 ولبايت الشره عن الكيفه بمعلق مضمينه او علقية بلانده اللطائف اللطيفه والظيفه

التطفيف وقد قلت لربي واجبي هذا الامر بقوة مستقلة قرار في رقة مقيمة بضيا
 تبالا لا شحها ورا العباب بحيث صارونها باملا الى صفة كالشمس عند طلوعها
 او غروبها في افق السماء ولقد بان عند ذلك سير قول من قال من عرف نفسه فقد
 عرف ربه فان الدرك اذا ادرك نفسه الشارلية بانا الاول وبعدها وبقيا ورا
 السنين الحسباني الثاني ثم اذا انخفض البصر وبعده عند ذلك تحقفا افروا الى التحقيق الاول
 وتبينها هذا رايين المقدم وبعده او كذا الي ان يصل علمه بانا الثاني الشارلية يقول
 وفي الاخير انما واما هذا الانحط واجبة تملت في كوة امكانية ذلك ان تبرزها وتطلع
 مثل الشمس في الارات لوالقمار القرات اذا سراج في القاموس ناره موزونوه
 محوس وهذا هو الذي مثل الله به تبارك وتعالى في نفسه في كتابه الويز فقال العزيز
 السموات والارض مثل لوزه كشوة فيها مصباح وبعدها صورت هذه النقا ويرور
 هذه النقا ويرور عيا من علم الخفي والاشفي انه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو كل
 شيء يعلم في عالم غيب نازل منه در نقض احاطه رمضان در تمام جهان نمودند که
 کویا مکتوبی در باب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شده تقدیر یکد و درقه مبارکش
 نهایت صاف نوشته نشر و نظم با هم پیوسته مضامینش کویا بعینه مضامین فقرات
 حضرت قواجر احرار که حکمی بخت در توجیه الی الله وارض من حب غیر الله مصروف
 باید داشت یک بیت اولش که کویا فدک جمع گوید است یادماند و باقی همه تبارج
 تسلیان رفت به جهان در عشق و حق باید عدم با ساز و سامانی نه تن مانده جان مانده
 بماند جان جانی ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب حضرت ایشان که در حق شان از انجذاب
 کرامت باب اشارت و تشفیات شرفت صدور یافته اما مجلا پس حضرت ایشان

ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب

در بعضی از مکاتیب فیض اسایب از کمال کرامت سلک رتبه تحریج شد
 که نعم الهی که در دوستان جانی مشاهده کرده می شود شک آنها بکدام زبان بیان کرده
 ای که نعمتهای تو از عد فزون، شک نعمتهای تو از حد برون به جز از شک تو باشد شک ما
 که بود فضل تو را از منون، از انجمله محبت مفرط در میان یکدیگر قدر ترک و حفظ نفس
 و طالب و طلب چیز برای یکدیگر چه در دنیا چه در آخرت و چه در غیبت و چه در
 حضور کویا یک تن اند و یک جان این حضرت پاکیزه تا وقتی که هست ان شاء الله
 نورانیت صحبت متضاعف باشد و در روز در انجمله ترک رفعت مستلذات
 دنیا الا بقدر ضرورت ترک اعتراض بر حضرت مالک جبل جلاله در مظاهر او این صفت
 تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف صحبتی از هر یکی
 بخوبی دیدگی کل کرده و شاخ و برگ آورده انبیا و امانت صلا پس در ضمن ذکر هر یک
 ان شاء تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کاتب حروف در این
 احوال این بزرگواران آنچه از انجانب در باب فردی از ایشان تلویحاً یا تصریحاً یا
 غالباً بران اعتماد نموده و هم بران قدر اقتضای کرده و اگر چیزی یکبار خود بران
 افزوده انرا نیز بر آنحضرت مکرر عرض نموده چون انرا از جمله تقریر یافته به ثبت آن
 پرداخته فلا الحمد و هووی التوفیق و فی جمیع الاحوال حیرت من ذکر نبی از احوال و اقوال
 قدوة فالتابان راه و عده سالکان دل آگاه عالم الفروع و الاصول جامع العقول و مشغول
 صاحب الذوق و الوجدان کامل الموفقة و الایقان عرفان نپاه شاه نور الله علیه
 تعالی که از قدما را اصحاب و کمالاتی احباب و بهین خلیفه حضرت ایشانند از اودان
 بدو شعور بر تحصیل علم و فضل مجبول و مقهور بودند و توفیق و اصلاح اراسته و میراسته

بج
 افزون

ذکر بعضی از احوال و اقوال

ص
سید

و هم در ایام صاخر راه حسن ادب مورد نظر غایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله
سده گشته گشت ضحار بر شیخ بدر الحقی که اندامند که اهلای و الله حضرت ایشان
و از علقای حضرت ایشان بودند و از علما را سچین مجله ملانده حضرت شیخ بزرگ حضرت
عبدی قدس الله سره ما و فیض یاب طریقت از خباب این هر دو نیز کواری بودند
و چندی از نشانی توسط بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خوانند و اتمام
تحصیل ایشان در خباب حضرت ایشان است و بر سلامت فهم و جوده ذهن
استقامت طبع بدرجه کمال فایزند در اوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله طوقا
موظف بودند بعد از آن ایام روزی نزدیک هزار پراسرار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که آنجا بوجوب اشاره از آن هزار
ایشان را امر به معیت فرمودند پس ایشان از انانیت من نعمات الله دانسته توفیق
ان نعم نموده بعد از آن مجلس شرف معیت حاصل کردند و از آنجا بشیخ از اشغال
طبیعی استعاضه نمودند و چندی گاه حضرت مرشد حقیقی چون استغاثه ایشان کامل
و بهت ایشان بلند یافتند تبرک و طیفه طوقانی و اختیار فقر امر فرمودند نفس
سارک در ایشان تاثیر بیلیغ نمود با وجود آنکه آن و طیفه را محض برای خدمت والده
و استرضای وی اختیار کرده بودند بکم اذا جاء هذا لطل نهی می هم را ترک داده
تجربیاتم گزیده کفنی پوشیدند باز چون آنجا بول ایشان را بدقایق علوم رسیده
و غرض در آن با شجاعت تمام دیدند و این غرض را مانع کار سلوک یافتند با عزال
از حضور مجالس مذاکره علیه امر فرمودند ایشان حسب الامر خدیجی آن ریاضت را
بر هم خود لازم گرفتند و در آن اشنا سفری که خباب ایشان لعل با رفقا فرموده بودند

پیش آمده در آن میان ایشان خدشهایی که تقدیم رسانیدند از هر یک پس بطور
 نه پیوست مصابرت بر شاق سفر و خدمت بیت نفعاً از تبه طعام و محل اقبال
 و تیار مرضی و رضای جوئی همه با علم و خوشنوی و عدم الجبار ملال و کلال و عدم بقیه نفس
 خویش آنچه از ایشان بوجود آمد ممکن بود که از دیگری بوقوع آید گویان سراسیمه که اتمان
 ایشان بودند از استعدادهای ایشان کامل عیار برآید مورد غیایات نبی غایات خباب
 کرامت ماب حضرت ایشان شدند و مهبط الورد و سرار ولایات کشته خدمت
 از آن سفر مبارک خباب حضرت در قصه بداند که آقا شکار مرندیان با اصلاص ایجاب
 است تشریف آورده بودند در آنجا بحسب خاطری که از قبیل الهامات الهیه بود ایشانرا
 خرقه خلافت غایت فرموده بعد از علم فاطمی و ارشاد سرار باطنی نصیب بودند
 پس برکت توجهات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
 از بادی جل سیر منزل علم و فضل رسیدند و از حسیض غوایب با وج هدایت و اصل
 گردیدند و جمع اعتقاد و مشایخ آن لواحق عقاید معتقد ایشان کشته شدند از تلامذه ایشان
 تاریخ رسیدن ایشان در مقام یافته ای آمدنت باعث آید و با بجزایر است جمع
 کمالات ایشان بجمع اوصاف نمیده موصوف است و از همه صفات ذمیر پاک
 و خیره بی آنکه کار بر یافت کشته تلمذ از زبایل و تجلیه فضایل قطری ایشان است و تفسیر
 و تجلیه تجوید حضرت مرشد برقی عیار و الکمال نبی مومنت جهاد محمول پیوسته در مقامات
 سلوک انقضا و توکل و عدم انتقامت پدید آمدن دنیا و عدم مداعلت بکارهای اهل
 زمان قدیمی راسخ دارند و در وجود شوق حائمی دارند پس لطیف و در وله و ذوق کیفیت
 نهایت تشریف که به و تذکر کنی فی ذکر تشریره من الوجود لایحوی علم الاجابت و ابی

روحی عند ذلک نزهة و افساد و مادیون و ثبته داشت و در تحمل و بردباری مرتبه
 رفیع حاصل نموده و وجود ایشان کو با علم محکم است که خشنود مزاج و قلبی نازد و صفت
 عدالت در نهایت کمال دارند در مخاطبات و مکالمات و تقریر و تحریر و مذاکرات
 علیمه انقدر الی معنی می دارند که احسن از آن صورت نه بیند و در موفقت مقدار هر یک
 و معامله بحسب آن قولاً و فعلاً بمرتبه رسیده اند که در دیگری یافتن محال است با اعتقاد
 بنده کاتب الحروف در حسن اخلاق و ادب یافتن امامت بایشان مسلم است
 جناب حضرت در شرف و مولانا در مثالی که بایشان عنایت فرموده اند از ملک کرامت
 ملک باین عنوان ارقام نموده اند که ان الله فی عباده رفعات و من یشک
 انفعات بالنسبة الی اخیا الفاضل البیض الکامل الحسب الشیخ نور الله من بین
 الدین و الحاکم المصلح نور الله طاهره و باطنه نور مرصانه و ظاهره بارز و کاشف بطور و کرمه و
 ان یشه من باطنه لم یحصل علوم الدین من الحدیث و التفسیر و الفقه و الاجلین و غیرها
 و قاده الیه فکانه حار الطلب فی قلبه و صار حیثا علیه تا انکه اشاره بسبک
 شان فرمودند که تم جاء الدد تری و لم یزل برقی مرة بعد اخرى و بسیر فی الامم الله
 اراده الله فاسار قبه عباد الله الصالحون قلینا مذررت فی توجیه النجاة و فکرت ان
 الملكة ثم انفعات انانیة و جالت فی مبادین التوجیه بویه ثم خاص الی الشهود الصالح
 ثم رجع من حیث کان السراج و بنده بی طریقه السلف و الخلف الصالحین و مما اشته
 فیه به بقدر بلونک فی سلب و فی عیب؛ فادع ذلک الا فاضل الذهب و لم
 بنور الله الا لانه عاقل بل کون النور فارتقب و در کتب و دیگر عنایت فرمودند
 که اگر باین شیوه نظر کرده بی شود سروری دیگر بر روی کاری آید لطیفه خفیه آگاه دست

و قلب نیزست در اصل فطرت افاده است و در اصل جبلت استقامتی و متانتی
دارد و ترک اتفاقات بد دنیا و جبلت شماست انبی و با شال این الطاف همیشه
ممتاز از اصحاب و معصوم جمیع اعیان می باشند بالجمله وجود مسعود ایشان از عطایای الهیه است
که نیستند با پیشرو افاد و خواهی محمد این ولی الهی نقل کردند که گویا در واقع دیدیم که گویا حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم بدست مبارک خود بر بارچه کاغذ نوشت فرمودند که در میان شما
شخصی از این طایفه که در صحبت او نشیند میان نور است افاده فرمودند که در قبول داریم
بین نوم و لطفه چنانچه کلام مردمان که در اینجا نوشته بودند می شنیدم ناگاه ظاهر شدند و بعضی
مقایسه و رجال فریغ روی ایشان سیاه است و دندان ایشان بیرون از لبها برآمدند و بعضی
بدان ایشان می آید متافیک شدم و در وی از ایشان خواستم و شخص ظاهر شدند گفتند
که مقام عجیب را برین اکثر مقایسه بدانند و بعضی مقایسه جایی دیگر را دیدیم چنانچه مقایسه آنها بودند
که در زندگی طافات با ایشان داشتم و نام بعضی شنیده بودم و نمی شناختم آن شخص
مرا کالامینه ند که اینها فلان و فلان هستند و بسیاری شناختم بالجمله اکثر معذب بودند
و قلبی ناجی با وجود تنگی که که نوجی از عذاب است و رنجی نیز تمام دارد و وجود آن معذب
کلان شده مثل جبل و از هر نوع عذاب از گردن مار و کرم و دوزخ و زدن بالات
صدید و بدبوی برسد که در این عالم شنیده نشده در هر جایی از بدن متعلق است در یک
که این معامله است و دیگر دیگر تنم و اگر کم است و یکی را از دیگری اطلاع نیست و چنانچه
دیدم که او شان ترک کرده بودند باز بران محکم نمائند و در دل ایشان طلب اسباب
غالب آمد اگر چه بظاهر ترک مانند در نهایت تنگی و عذاب هستند و اکثر اهل دنیا
که افات و الضی میگردند و از نهایت شدیده عذاب میگردند یا فضا عذاب

می داشتند و بعضی سباج مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش و تنعم اند در مقابر اکثر فقیر
 یابو میدارم وی شناسم که اهل این قبر در تنعم است یا در غدا بوجه صورت میدارد
 و چه در لباس از محتای احوال ایشان اضطرابی و زحمتی در بدن من و لکما غالب آمد
 چنانچه که قریب یکدو ساعت بی زحمت در گریه و بای می نمودم و اهل مجلس میدیدند
 چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
 چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم بی اختیار می شدم و گریه
 و میوه شیشه غالب می آمد بعد چندی ساعت تکلیف حاصل شد و الله اعلم بحقیقه الحال
 افاده ایشان نقل نمودند که در مشرب دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دولت
 خانه خویش که در بریزه مؤخره بود تشریف می دارند و ما انتظار می کشیم که بیرون تشریف
 بیاورند پس ساعی یکدشت که از دولت سرائی خاص بیرون تشریف آوردند و در آن
 یکجایی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام برد
 که تو شریف و دیگر که هم نام تو است در آن مجلس عالی بار و ابرید و بشرف جلوس و در
 انجمن مشرف هستند و مادر و اوجه شریفه الیه آمده ام که در آن حال شریفه آمده بجا
 نبوت عرض نمود که در حق خدا و بجه می فرماید آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
 اگر چیزی بدارد باشد بیرونی کرده باشد و در زیر بر پدید نمی باشد و یکس که صحبت
 می یافته هر که بی گناه از وی رایج می شدم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاذ
 فقط گفته بود بجز نقطه تعظیم بجز بعد از آن بیدار شدم افاده ایشان ارقام نمودند که روز
 از انقاس العارفين احوال شیخ الهدا قدس سره جای که غلبه کیفیت بخود ایشان
 مرقوم است تنویر و اندن فرزندم عطا الله عطا الله در آمد و خاطر رسید که این کیفیت

بنودی ایشان مرقوم است بقوی خواندن فرزندم عطا الله در مطالبه ده آمد بخاطر رسید
 که این کیفیت بنودی یا کمال یافته نمی شود وقت شب حضرت تقدس مد ظله العالی را
 خواب دیدم که تشریف آورده اند وی فرماید که برای دیدن تو آمده ام و کیفیت بنودی
 خویش زده چنانکه که این فقیر نیز متاثر شد و کیفیت بنودی مستولی گردید چون از خواب
 بیدار شدم خود را متاثر یافته و بفضل الله و سوابی که عارض شده بود در رفع کشت و الحمد لله
 عیاذ الله انعام فرموده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شنبه صوفی لباس می پوشید
 که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفت که آن نماز را ما ادا می کنیم به سبب پس وضو کردم
 و تحریه بستم در قیام بجا برقرار است ادعیه مانوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی و خضوع و خضوع
 کلی بادی آمد و طمانینه قلب مشاهده افوار حاصل گردید بنده در کعبه رفتم بجای تسبیح توصیه
 افعالی ظهور تمام گفت که قبل این بآن ظهور اتفاق مشاهده ان بیضا شده بود و چون در سجده
 اقدام نهایی وجود دست داد و مانند در وجود که یک موجود و در این حالت
 ملک شوق و محبت اتم هست بود چون در سجده ثانیه شمیم وجود نیکم شد و مانند
 که شوقی صورت بی کیفیت پس سلام کردم آن شخص باین گفت که غرض ما ازین سوال
 همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان داشتند که روزی در
 خواب قلیله بودم که یک آمد خبر رسانید که شاه بادی برای دیدن شما می آید مکان کردم
 که در دیش صاحبشان خواهد بود بنظر خاستم و وضوی کردم و راسته نشستم ناگاه دیدم
 که عورتی در آمد و با او عورتی دیگر همراه است آمده متصل به لوی من نشست و یکدیگر خود را بر کمر
 من پیوسته ازین معانه نیک متعجب ماندم که این زن کسیت و مقصود او چیست گفتند
 این زنی است از نمایا که ما مشر شاه بادی است از او دست بر دست من کرده است

که را بشما عینی است و آن است که تو بیدی می توانی تا فلان عالم بر من مهربان شود و نعمت من
چنین تو بیدی تا نوشتن کار نیست معذور دار هرگز دست برنداشت از ناچار شده علم
و کاند گرفته نوشتم خداوند الصفت غفوری خود که این زن را ازین شفاعت برآورد و فوق
تو بر است کن این لطافت را پیچیدم و بدست وی دادم خوش شده و عده بدیده گرفت
که بعد حصول مقصود انیایم پس ده روز ازین مواعید گذشته بود که شیخ از انبیا اوراد خواست
و بجا آنکه کلام خود در توحید پس وی از کردار خود بازماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
حضرت صاحب مد الظم العالی در قبه بماند تشریف میداشتند شیخ در شیشه
خود و کلام گذرانید غیری که مادم بود از ابر داشته بر طاقچه نهاد چون انشیت مطوع بود
بناظر خیر ظهور کرد که این شیشه را بعد خروج کلام ما خواهم گرفت پس هرگاه از قبه بیرون
بطرف پشت کوچ فرمودند آن عزیز شیشه مذکور را در سجده و در مضبوط کرده باشند
دیگر همراه گرفت در انحال هر چه خد یا ظهور کرد که از آن عزیز شیشه گرفته یارم لیکن چنان
که داشت که کمال کرده بگیرم اما پیش از ماطر ایل نشد بستر و در حال خدام خباب
مقدس جوه را که در طاقچه آن شیشه مذکور نهاده بود خد یا اتفاق رفت و روپ افتاد
و همه طاقچه را از آنجا باید و شاید پاک و صاف نموده آمد و اثری از آن شیشه یافته نشد
بعد از آن چون ماه رمضان رسید و شب است و ختم آمد بعد تعجب بجا طوم افتاد که اگر درین
وقت کلام بودی با استئصال آبدی اتفاقاً دست من بر جان طاق رسید همچون شیشه
پیر کلام دیدم تعجب شدم و از کلام قدربری استئصال کردم و باز آن شیشه بر جان طاق
داشتم چون عیای الصباح آن طاقچه را تفحص کردم در آن هیچ نبود افاده ایشان نوشتند
که باری در نماز توب بودم که بعض اطلاق و شمایل حمیده حضرت مقدس مد ظم العالی

تصور شدند و ازین جهت انجمنان و سرور در قلب و قیله قرار یافت من بعد در بطن
 که حضرت مقدس مرتبه جا میفرم دارند شاید که استند و از جناب ایشان در هر امر جزئی
 چنان میفرموده باشد باز در دل رسید که استند و از جناب معظم در هر امر فایده می داد و در
 انجام هر مقصدی اثری می بخشید که توجه عالی بدان کو مصروف باشد یا نباشد باز عقب
 این عالم ملائیک که تبه میر عالم موکل اند تصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
 صدائی می آید هم و صدائی سکامه که از عیبه مسیح می شود بی اندک کلمات مفهومی و نوبت پس
 کوشش داشتم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی در نمی گفتم پس او از لفظ اصل در خیال رسید
 و بس افا و بدست خط ایشان یافت شد که بتاریخ سیزدهم صفر در شنبه ۱۱۸۰ انجمن حضرت
 مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که بی اختیار در دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
 و بس حاصل نماید اما از جهت بوی موانع این دولت ویر ویر دست میدهد و جناب
 مقدس فرمودند که این ظاهر است و الله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
 قلبی نسبت جناب مقدس که در این عاقل غافل نمودند افزونی گرفت تا که سر چشم مشتاق
 شده بنظر دال مبارک خطایا فتن گرفت و ان محبت قلبی در تمام وجود فصری هم چو آب
 در ریخته که سرایت کرد جسم بکیفیت ان مثلی گشت تا که بدن کرمی تمام احساست نمود
 مثل کیه که مکرری خورد و یا نوشته و اثران در ظاهر بدن در پی گیر و در نیوا صوری مثل صورت
 فصری از جناب مقدس جدا شد و از انجمن انتقال نمود و در بدن عاقل حلول کرد
 سر در سودت در دست و هم چنین باقی اعضا و ان حسرت و فوس که بعد از دست
 دل می خواستید لکن یافت و بحال ان حلول صورت باقی است و از نظر غایت
 و نتواند شد ان الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوسات سر است

الحمد علی ذلک افاده ایشان از مقام نمودند که وقتی غیبت دست داد معلوم شد که
 وجود و حیات و بقای همه موجودات در ذلول از ماسیح خویش در جلوه ذات الهی است
 و این تعجب است که عالم همه با غفلت در وجود و حیات هستند و بیک معلوم شد که با وجود آنکه
 ذات الهی در همه ساری است و مصطفیٰ خیر و مکان و کیف نیست مهند او را در او را
 عالم وجودی هست و کیف و خیر و مکان است بر خلاف نیز و کیف این عالم و تحقیق این
 و صلبان حضرت مرث حقیقی دانست افاضاتهم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت انقضائی
 از مرتبه منزه است و مهند او را مطهر کثرت بقیا شده و هر جا ملک می پدید آمده از آنجا در قلب
 شنیع الکبریا فرموده و از آن تجلی بر ملکوت ملکس نورانی افاده است باعتبار این عکس
 اگر چیزی اثبات کنند در باقی و شغنائی تفریب نمایند بجا است سالک را بسیار است
 که چشم معرفت باین ملکس نورانی متوجه شود و مقیده خیر در روشنش تمثل کرد اما تحقیق
 جمع است در تزیین و تشبیه بوجهی که نگار شد و نیز باید دانست که حیات هر چه بل وجود
 هر موجود بتوهم حضرت وجود است از او این در وجود نفس الامر است باین معنی آگاه
 باشد یا نباشد است که بر سالک این ارتباط نفس الامر در رنگ استراق
 و استبلاک علی ظاهر شود و حکم کند که حیات هر چه بسبب معرفت حق است و باز چون
 بعضی عاقلان را موجود بنید با شکال در ماند و منت از این آن است که در نفس این
 سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامر است پس مال خود
 بروی غالب می آید و در همه چیز ارتباط را متبیس همان لباس علی می بیند و این تحقیق
 مادر که افاده ایشان فرمودند تجلی از حب جاه و مال و کبر و ریاء و جمع ترابیل و نهنگ
 نفس و کلیه بجای از رضا و توکل و تسلیم و خیران از نوع انسان مقصود بالذات است

متصف

و همین است قرب و کمال و شریعت بیان و این کمال کما هو خبر در ذوات علیانیا
 علیهم الصلوٰۃ و السلام یافته نمی شود بلکه متعین است که غیری را حاصل شود و ولیقه ثبات
 مع نوازده که راه و لایت است و سبیل حصول دوست مستقود اصیبا نیست عرض
 ارفقا و بقا حصول این کمال است و اصحاب مخصوصین را بریف اند غنم این کمال برکت
 صحبت علیهم لوجبی حاصل است و غیر ایشان را مقصود نیست پس ایشان با حصول این
 کمال اگر از فنا و بقا بازمانده باشند مضایقه نیست و بخیری که کمال او از خبر سید هند حسن
 لذاته است نعمت را نمی سزد او را کمال توان گفت اگر انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام نیز از این
 خبرند پس بعد نیست و العلم عند الله و عند ولی الله العلم افاده این است ارقام فرمودند که شایسته
 فی صلوٰۃ من صلوات الموب ان من النوالم عالما غیر عالم المثال ^{الشی} تشیع فی صور الاعمال
 تحققست فیهم حقایق الاشیاء اما بتبیین فی نفسها و حقایق التقایده الحقه و حقایق الاحکام
 الی لا تبدل الا دیان و الملل و حقایق العبادات و الاکام غیر وجود اصلا مثلا الصلوٰۃ بحقیقتها
 الی بی التعظیم عند تعالی من العبد متحققه فی ذلک العالم و یأینها المحضه لا ذکر بها فی عیب
 ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاهد الحارث ذلک العالم و یکدیگر حقیقه و حقیقه
 الاعمال اتصال و الیکه صور الاعمال یجوز ان التکالیف الشریعه رفعت عنه اذا تکلیف
 تعلقت بصور الاعمال و راست ان لون ذلک العلم ابیض مع حمرة خلطت فیہ و حقایق
 الاشیاء کما انها جواهر تشرت و الله العلم عند الله افاده ایشان نوشته گفت اری فیما مضی
 ان ذات تعالی نفس تعالی الموجدات و وجوداتها عین وجوده تعالی و ذات تعالی هر وجود
 یعنی ان الوجود المحبت الجامع لمج الجیات و الاعتبارات و المعانی من حیث انه غیر واضح
 فیہ واحد منها حیثی بنه النبیة البیاضی رتبه الذات من حیث انه غیر واضح فیہ بنه الاعتبار

فالملة لا يشدها واحدي مرتبة الا لوسطه والمعبودية وثابتين المرتبتين غير مدركها بقول ومن
حيث انجبوا واحد من تلك الاعتبارات هو المكن المعايير وباختلاف الاعتبارات في الرتبة
ورتبة وانموهم ومرتبة والقوة ومراحتها وغيرها وفقا لمتطلبات الموجودات المكتشفة
باعتباراتها المحسنة والمعقولة بأشدة اك بعضها بعض في بعض المعاني انتمعت في
الاضاكن والافواع لتظهر هذه الرتب الثلاثة الشتم من حيث هي ومن حيث انها ^{متشككة}
بأنشال اخر غير انها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا يبر وجود واحدة بالاخرى
ثم تبدل في رتبته ان ذاته تعالى ليس بوجود الحب بل وجود نقاض اول من ذاته
تعالى والاولى ونسبة تعالى بتقرب نسبتة العلة بالمعلول الالئبة الظاهر بالمظاهر
والاستراق في المفاض الاول نوع من التشبيه والعلم عند الله تعالى وراسخين من اسلم
واطن الان الضياء ان توجه المتبدي اذكر باسمائه الذاتية اقرب الى الذات من توجه
او اصيلين الى غير الذات لفريقه لظلاله في ضمن ذكره اللساني اذا تعلى الذات
الصفات العقلية عن التجليات والتجليات ونظم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاد
وكذا اقام فرودنا في لاري في هذه الايام ان في الخبر باله جرد نسبتة الى الذات السحب
كنيسة الجزر الى الكل غير انه يشبه الجزر الى الكلي من جهة تطابق الذات لذلك الجزر
وعرفان هو البتة والحجة في الذي هو عين الذات ولا يسمع استناد الكل والمقام
والكل لانه تعبير لا توجيه ولا فناء لا تقار ولا غيبة ولا حضور ولا قبض ولا بطل ولا انس
ولا وحشة ولا تحيا ولا استنار ولا افعال انه كل بدران لم يكن ذلك اؤنه المراتب
في نشات الاطاليت من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبط عينا بكل الموجودات
وهو فوق الوجود وكل موجود من القول والملاكية والارواح والافلاك والعناصر وكل من

مردود من حيث

اجزاء الان ان کلماتہ ہونے سے باوجود المظاہر فی العوالم الذی یطین الذمین المرات
او التوقب والاتصال بما فوقہ الذی ہومن اثم وارضی مظاہر المظاہر فاما الجزائر الموصوفہ
فانہ ہو المخصوص بقراتہ المرات واری انہ لا یعم نوع الان بل مخصوص بعض شہم ونبی
داخل فی نوعہ ولا ہومن نوائض الامہ محضہ لان ہومن من الموجودات کما اذا
المظہر الامہ و ہو عامل الاماتہ واری انہ نیتہ وکلمہ الجزر یبس من کمال البتہ اذا کلمات
البتہ والولایۃ تحت الوجود و ہو عالی عن ذلک فلا جد خربا ان تکلم فی العلم عند الرب
واراسین لجلہ فادہ کایس لکیفت خوداری یا یدکہ نقطہ ذات اوکہ فلامہ
اوست بذات باری غراسمہ کہ اصل اوست ملحق و پیوستہ است بصوق قطرة
بدربا و این بصوق غیر فاما اما انقلاب علم اناست کہ در مبداء و توحید می باشد و
بصوق و یافت این بصوق نصب هیچ یکی از مدرکات جزان نقطہ نیست و دیگر
کہ مرا این سالک در عالمی از عوالم قدس وجودی است مقدس نورانی خدا این وجود
عنصری و اورا باین وجود عنصری دونست اندیک اعتبار نسبت رب مربوط
و عابد معبود ہرچہ کہ تعرف باین وجود عنصری است با بایاب اوست و مدرکات
این وجود توجہ خود کوی ان وجود مقدس برکات در خود ملاحظہ می نمایند و این توجہ را
کمال خود می نمایند و دیگر نسبت متین کہ در ہر دو یک متین ہر دو متین است و حقیقت
ہر دو یکی است فرق ہر دو این است کہ یکی مقدس است و دیگر خبیث کی تابع و
دیگر متوجع لعان ان درین اثر می کنند و ظلمت این بروی حجاب میگردد حاصل آنکہ
وقتی سالک را دریافت است یکی بصوق نقطہ باصل او و دیگر توجہ مدرکات عنفر
وجود مقدس خود کہ معبود دریش توان گفت بلکہ کای مدرکات میں می نیستند

انما هذه ارقام فمؤن قد كنت رشا به فمؤن ان اضمحلال الوجودات في الوجود الواحد مع
 تطور الاطوار التتم في الاعمال والافات فوفا قلب روية الوضوء في الكثرة في الوضوء
 وتمايز الوضوء المرفوعة المرفوعة اما سواها الى غير تلك الاطوار والكيفيات ثم من من نسبتها
 الى الذات جلي شأنه خارج عن النسب العقول والوجدانية من العينة والجزئية وبعضه
 والمجولية والمطهنة وغيره بل بالابتداء تعالى شأنه بري عن تغيير بالنسبة وعن جميع المتغيرات
 وكذا النسبة تلك النقطة في مراتب تحققة التي يقال فيها ان الله ان من عالم انما سوت
 والمثال والروح وغيره ليست هي من النسب المتعارفة المدركة فقط تلك النقطة من المرفوعة
 شي غير الاضمحلال والمثابرة والنصار وخارج من كليات النسب وكيفياتها المعبرة
 عند البعدي بل لا يمكن ان يوصف به الاثبات وتشبيهها بالثبوت والتفريط فنفذت ان مرفوعة
 هذه مستمرة باستمرار ما غير متجدده وعرفت ان وجود تلك النقطة ليس من لوازم الانسانية
 بل من خصائص بعض الافراد وشاهدت في زيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت دعه
 عين الحق تعالى شأنه ما هو بعين بل الذات ومتعالي انه وانما هو مظهر من مظاهره ورايت
 ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابق الزمان لا يخلو عن تشبيه بل انما هو فوفا
 من الا ان بما هو ان في ما وراة الوراثة ثم باقي وراة واما مرفوعة النقطة فالاحكام فيها
 كلها كاذبة واقدام البيان عنها فاطنه هذا ما في الحال وهو اعلم بحقيقة الحال والحال ذكره اذ لا
 كرامت سمات وكلمات حقائق ايا زبده اصحاب فضائل وعرفان خلاصة ارباب ووق
 ووجدان حافظ عبد النبي المماثل بما حافظ عبد الرحمن كما اذ فلما مرفوعة حضرت اليتامى
 عالم اند بعلم كتاب ومنت وكامل اند در شريعت وطريقه وحققت كتب
 حديث ارضي موغره بر اخترت خوانند ودر سرار باطن از انجاب اندوخته مع مزار

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مراتب باطن ایشان از عباد
صفا و جلالت بزرگوارند و همه علومشان در واقع علوم انجلی است که بر ساحت استعداد
کمال بنیاد ایشان در و بافته نظر در حال ایشان موجب فرید ایمان کمال تصرف و
فیض خباب دلالت ماب حضرت ایشان می گردد و فی نفس الامر همه کمالات ایشان
افلیح است که کسب را در آن مدخل نیست و تجلیه از زبیل و تکلیف بخیال و زوالات ایشان
و بی است که تحصیل را در وی کنجایی نرسد و وقت ایشان از بیل و نهاری عالی از الحاح است
نیکنند و یاد مراقبه می باشند یاد نماز و مناجات و یاد تلاوت قرآن در معموری اوقات
و صفی دارند که احسن از آن تصور نباشد و با موزع حاشیه هرگز انفعالی نیست با وجود
اهل و عیال از عذر آنها بر دایه که با وجود شریف ایشان صرف ملکیه است محسوسه
نشریه با لحظه در کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین چه باشد که حضرت
مرشد حقیقی در شبلی که بایشان مرمت نموده اند از زبان ملک کر امت سالك
چنین غایت فرمودند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیه عباد فی ابوابهم انوارا کما
و نهانیة فیما بینة و بینهم من صیبت فیدیم الیه بقی فیم معانیها و من تلک الطاف الحقیقه
و انعم النبیة فی حق اجنابی الله الصالح الموفق الممور بالاعمال اوقات المعمر فی بحار
انفاسه الی الله عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی بریل ولی طایفه اقامتها حسن الله
ایه فی الدینا و البقی و اخل علیه نعم فی الاولی و الاخری ان ساقه الی و الهم طلب الطریقه
الناجیه النصویه منی ثم الیه الصبر فی سلوک سبلها و غیرها و تحمل الشداید فی علی خصمها
و فقر و وفقه الاتهام بالمراقبات و التوجیهات و کشف علیه التوجیه و منع السب
المقبور عند القوم نسبة بالاحسان و النسبة الاولیة و نسبة یادداشت و نسبة

التوجه و نسبت التثنی و عامله با شیار من فرق التواید و اذاته صلاوة المناجات و در
 اللذة فی اضافه العبادات تراوی نه نور الارواح و سوم عبادات لطیفه و اطلع
 عیاشی من خواص الاسماء و الایات مع خاصته ظاهر اوجا لانه در کول و شایع
 الطبیعه و سلامت صدره من الفعل و الحمد و قلة میل الی الحوص و طول الاصل و قوه صبر
 فی الشداید و الامراض و عدم احس تسکب الالام عند الشغل بالعبادات الی
 کثیر من الطافات الله بطول بیانها و نبش تعدادها و الضیاع و بعضی از مکاتیب از رقم ابهام
 رقم حق ایشان باین عنوان ارتقام فرمودند که اگر لطیف حافظ عبد الرحمن طاع فی است
 کویا یکدیگر و یکدیگر حتی و فساد یکدیگر بصورت ایشان تمثیل شده و لطایف نگاه
 و مصداق باقی اتم و اتمه یوم القیمه و همیشه منظور نظر و شب و روز مورد توجهات
 جناب حضرت اندر که از انجناب استخاضه شفا از علل و امراض می نماید میوند و دعا
 ایشان حواله می فرمایند کویا افاضه این قسم برکات ما بمنزله جار و حضرت ایشان
 واقعات و لایات و کلمات اسرار سمات ایشان بسیارند که بی لکاه خود
 رقم زده خامه معارف شمامه شان شدند اما بعضی از آنها در این اوراق مرقوم می شوند
 پاره روایتی بالمعنی و پاره روایتی باللفظ افاده ایشان نوشته که باری وقت شام
 می بر من غلبه کرد و طعمای میسر نیامد چون وقت عشا رسید نزد اشائی که بر مسافری از مقام
 من بی ماند توجع مرا سات بر فتم و نماز عشا همراه وی گذاردم او بحال من سر و دست
 پس نفس خود را ملامت کردم که عیبت مرا و حرکت نواندانی متصل این خطه سرور
 بی نهایت روی نمود و استغفار از طعام حاصل شد پس چون از اینجا باز گشتم گذر من
 بر خانه امیزی افتاد و چشم و خدم وی بنظر آمد بدید که شست که سبجان الله می را این

دولت است و ما را چه خود قوت هم بهم نمیرسد درین غطره بودم که حالتی بین این غطره و انهم
 طاری شده دیدم مایه ای است که عذاب و غضب غضب خدای تعالی در آن نازل
 شده گویا در صورت ملا و سها از هوا فرو می آید و مکان و مردمان بمقتار کشت
 ایشان را بریده می خورند چنانکه نمی میرند و نمی زیند در بین حال رخ باین فقیر کرده قصد
 نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین فراموش نه نمایند و آنها اهل دنیا بودند
 پس روی از من گردانیدند در آنوقت تو به کردم که باز خواش دنیا کنم و بطریق الهام ظاهر
 که هر کس این درود را بخواند از عذاب و ذرغ نجات یابد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 کهند و کن فیکون افاده ایشان نوشتند که یکبار در وقت دیدم که در مقامی که قرار بر اولاد حضرت
 خواجه قطب الدین است قدس الله سره حاضر و در گوشه این بیت می خوانم سه
 یا حبیب الله نمیدمیدم مالهوئی سواک مستندی و ایها کتاب حضرت رسالت
 علی صاحبها الصلوات و التسلیمات میکنم حضرت خواجه در مکانی که قبر شریف است
 بر سریری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
 چنانچه سر برهم برقص در آمد و بنده بجایی که بود مشغولی درشت و هیچ چیز انقضا نمی کرد
 تا آنکه حضرت خواجه از سر بر فرو آورده و باقیات و مهربانی تمام لبوی بنده متوجه شدند
 و دستار مبارک از سر خود فرو آورده بر سر بنده نهادند بموردان حالت من متعزز شد و تمام
 نسبت و برکات ایشان در ما سرایت و نمود نمود افاده ایشان نوشتند که باری حضرت
 خواجه قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان است
 بخی اند پایی مبارک ایشان را بر سر دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو میرتب
 ولایت خود خواهی رسید و وعده این من نموده و گویا این من را از اعطاء دستار که در وقت

سابقه بود استیلا نمودم آن وعده تمام تحقق شده هر چه انکی بهره ور شده ام میکن
 لکمال کدام وقت تحقق خواهد شد فرمودند که خوانده در قرآن مجید که حق تعالی با حضرت
 صیالیه علیه السلام فرموده بودند که اوجیل را خواهم گشت و با وجود آنکه حق سبحانه و تعالی
 دیدی که بجهت تدبیر و حکما بوقوع آن داده ایشان نوشته که بخدیوی بود بر دوکان نالوایی می
 و کلمه نمی کرد بعد از موت او و برادر واقعه دیدیم که گویا پیش وی سازها و سرودها نهاده اند
 و آن نالوایی را می گوید که بگیر و بخوان و بگویند که بگویند و نوازش شروع کرد آن مجذوب لبه را
 و ساز را از دست گرفت که تو نوازش نمیدانی و گویا از نوازش اراده تحقق حالت می کرد همراه
 و در کیفیت و فی ان پس خود دست گرفته نوازش شروع نمود و حالتی عجیب روی داد
 و گویا در هر زمان غیبی که غیبش نفی و اثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
 نفی نفی شد و حق جل و عیای در روی بتی کردید بصورتی که از نوازش تا سرودن شعله باران
 می زد در میان این صورت مرافقا نمیدند که هر این چنین باید کرد و امر کردند که هر کس بوجهی
 وقتی که نفی کنی نفی کردی و نماند که وجود حق پس آن کیفیت در من اشغال کرد و بار باران
 طویر کردم و الله الموفق افاده ایشان نوشته که در سنه اربع و خمین بعد از الف و الایة
 حضرت مرشد صبیحی دامت برکاتهم در عشره اخیره رمضان اعتکاف فرمودند و خواهم
 بمحمد این نیز بشرف مجاوره شکست بنع الشرف مشرف شدند و ما را بسبب جوانی
 این سعادت میرفتند بنا بر آن حسرت تمام روی آورد شب پنجم در واقعه دیدیم که گویا
 بر در صفا مسجد قناتی استاده کردند و اندرون آنحضرت صیالیه علیه السلام نشستند
 و روی صفا در مجلس شریف ما خواند و معلوم می شود که مجلس ورود و ثبوت است
 و کلمات ثبوتی که می نمود و کیفیت ثبوتی آن بقدر اطلاع کرده در تمام مجلس

رنگ شوق و محبت و انت فانی میگرد و کویا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر اند و از عذاب محبت انبیا^{شان} بتاثر بلع
 تاثر شدند و یک صدای گریه از ایشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم
 اگر چه همه آنها محبت در پی یام انا حسرت و انوس در خاطر است که چرا اندون صفی
 نیم در همین حال کیا یکی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندون من ظاهر شدند و در
 من بستند بمردان کیفیت عالم در کون شد و ان اضطراب راحت و سرور مسلک
 افاده ایشان نوشتند که باری و در واقع دیدم که کویا در جوه که امکات نگاه حضرت شد
 حقیقی است نشسته آم دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید بوی من فرود آمد و در
 صدای کلمه یاجی یا قیوم بر منک استغیت بری آید و می دانم که این نورین کلمه مبارک است
 و قطع یاجی یا قیوم نیز در دست پس وردا من مادر آمد و شران درون و بیرون مارا احاطه
 و همین کلمه را بخت تمام خواندن کردم در ان اشحضرت ایشان تشریف آوردند و پرسیدند
 چه می خوانی گفتند کلمه یاجی یا قیوم بر منک استغیت را این طور یافته ام و همین رای خوانم
 فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون خبردار باش که یک بزرگ که تا هنوز ویرا
 زیارت نکرده ام می آید وقتی که بمایه بار اجر کنی عوض کردم که بسیار خوب اما در اینجا نیست
 اگر کسی خواهد آمد فرمودند که در سطح این جوه خواهد آمد و همین است یاجی یا قیوم بر منک استغیت
 در همین حال که حضرت تشریف بردند یک دفعه محسوس از سطح جوه ظاهر شد و در هوا بطرف
 در دراز جوه جانب حضرت روانه شد و بدست خود بوی حضرت رسانه کرد که
 بیایید چون الوقت حضرت ایشان تشریف نیاوردند باز در هوا عایب شد و من
 برخیزد قصد کردم بمایه و من هم چنان مشتاق ماندم و ان روح محسوس لباس پوشتین

شتری رنگ پوشیده بود افاده ایشان نوشتند که باری در واقع دیدم که کجا حضرت
 شد حقیقی مد الله ظلم العالی متصل جواب مسجد شریعت نشسته دهنه هم حاضر است
 پس بحال این بنده توجه شده فرمودند که اول وقت طویا قلت تم دعت و دست
 مبارک خود را برای بیعت گذاشتی الحال هر دو دست خود را در میان دو دست
 حضرت ایشان در آوردم و دانستم که پیروی مخصوص را کرده اند زیرا که از سالی
 در غلامان پنجاب فرط توجه و شرف بیعت حاصل نموده پس در آن حال دیدم که صورت
 حضرت فاضل بزرگ خوابیده بود پس سر حضرت ایشان حاضر است
 و از کلام سر لایق نام حضرت ایشان معلوم میشود که غلوطی دارند و غیر حال هویدا است
 و آن تغییر در من هم اثری بیع نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این فقیر
 نهاده میفرمایند از قرب او و این لحظه و الوقت بمن فرو بر این صورت را بدین میر
 پس همین گفتن و تصرف نمودن آن صورت درجه بدرجه پائین می آید کجا حضرت
 ایشان اتفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فقیر داخل
 و با سینه رسید و بعد از آن تا میران را مدتهای یافتن ایشان نوشتند که شب بیستم
 شهر رمضان المبارک بعد از ای قرب بطریق متعارف صلوة دعای خواستم
 یکبار یکبار دیدم که حال شب در کون شد و تیزی بمن ظهور یافت ازین سبب در دعا
 تلاوتی و محقق یافتن پس بوقت نماز نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
 و لایم در احوال صبح الطالبت را یافتن اما بوقت و سرور پیشه سی میگرد بعد از آن چون
 از نماز فارغ شدم و بحضور گرامت ظهور حضرت شد حقیقی سعادت مواجهه دست داد
 در ظاهر ظهور کرد که از جناب حضرت ایشان گفتن انجام که سرور و رقت قلب یکبار

کوکب منسوب است اما بحال آنست که این منقش افلاک پس همان وقت در کسبیت
 ان بیل خود افتاد ظاهر شد که هیت فلکی مستحسن و مسود است و آثار افلاک و نجوم
 بلکه آثار ارواح انبیا باشد است ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن آنها و توحید اعظم
 در ضمن افلاک متقیق و مستدعی شده تولد روحانیات مستحسن را و تمام شب قدرت
 که حاصل کردیم بین عالم یا فم که ازین هیت امور غیر متولد شدند و نبیانه کمال خود خوانند سید
 و نزول خواسته نمود و اجالا صور آنها را مبدییم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر
 و آنها را حضرت تجلی اعظم با سعادت منضم ساخته ببله کشید پس با بکلیه در آن وقت
 بدعا پرداختیم و لشکر آن حضرت دلی نعمت داشت بر کاهتم و اصحاب انجاء
 رفع الله درجاتهم مشول کشتیم در آن ضمن چون نام خواج محمد امین گرفتیم که معانی از معانی
 است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا رنده مستخرج اند و انبیا در آن شب مدد
 قوه علوم و احکامات و بلوغ ان کمال معانی افتاد و نیز در آن وقت معلوم شد که شبی
 و یکم عظیم الله درین شهر باقی است اما بسبب اجمال واضح گشت که برکات این
 بر قسم خواهند بود افاده یکبار و در عشره اخیره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
 و بیاب مفتوح گشته و کیفیات و علوم ان هر دو منزل شده در یک باب که فتوح ان
 سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و عقایق نفس الامریه اند که نسبت
 بمبدأ خود غیر محض اند که نسبت این عالم شر باشند و مناسبت بمطایف حقیقه دارند و
 گفت که از عالم نگویند و در باب دیگر که نزول فتوح ان موجب است کیفیات و علوم مقیه
 و مناسبت بمطایف بانه دارند و در ان کیفیات پیش دستی همان لطایف است
 و فتح و فتوح این باب بواسطه ملائیکه و جبریل است و تفتیح ان کیفیت ^{لطیف}

شعری است و بان منضم بنید مکرر مدوی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر طار
 انوار صاعده و نازل مع و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
 باب اول مرضی ملا علی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
 ایشان است اما ان قلیل اند و آثار ایشان نوشته که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم بعضی
 شده اند مدوی ایشان بهتر ازین نیست که التماس و رجوع در طاب حق سبحانه و تعالی بکسم السلام نمایند
 و اعداد دوی گرفته و دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
 خواندن را مناسبتی تمام باشد باید دان بدیر میر شود با جمله فیری لیل ارند که قوی اسم سلام
 باعتبار دانت او فکلی باشد از و شیخ و مطهر او کرد و شکل مثلث و مربع و مخمس را
 و بعد از ایامی کند پس باید که دایره مدور با اعداد فقط نویسد باین صورت
 از دایره ان است که کو باین مع اسم از اسمان فرود می آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
 در ان اعداد ثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در کلوبستن بسیار
 نافع است و اگر برای حفظ مال و تمنع نوشته در میان دارند محفوظ ماند و از آتش باین اسم
 نپاه باید حبت و اگر کسی بر آتشتری حبت هم خیانتش کند و در دست پوشد مگر
 همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صد در صد و همان قدر بصره و قبل
 ان تاوش که این هم وقت اوست و طیفه کند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
 ماند بلکه عالمی برکت او در سلامت باشد و چه کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
 بوجود آید و وضع دیگرانست که قوای ماسارینا معنوی کسم سلام که در هر شیء موجود است
 و سلامتی ان از حوادث بسبب اوست تا زمانی که اسم دیگر که مقصود ملاک است غایب
 نیاید پس ان قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق انست که عارف باشد

بیان این دایره

وراه کشیدن ان یی دانه و اگر نه با اشباح و مظاہر ان اسم تو سل نماید تا انرا بر برکات
 این اسم نزول فرماید و این یی بدهد و دست کمی انکه تو سل بسم سلام متحرک میگردد
 تدبیر کلی را و دیگر انکه این تو سل می رسد بحقیقت و عین اسم سلام که در ان عالم در
 جاپه و راست و از انجا انرا بر برکات ان تواند کشید و نیز معلوم شد که قوای ذاتی و صی
 این اسم که در ان عالم موجودند انرا بطوری که تواند بوی خود متوجه گردانند و سی در بقا نظام
 کلیه حامل خود این اسم میگردد انچه از اجزای غنیه قصد نمود که عالم را هلاک کند بتدبیر الهی
 و یا بکون مالی انرا ازین داعیه بازداشت و بیسی در بقا و نظام جوی جانی جان داری را
 و در کین و تشنگی که هلاک است طعام و آب داد یا معیبت زده را بنده بخشید و بکن
 سلی و تشنگین داد یا باریعال کینه برداشت یا تدوی بیمار یا بیمار بیعی می نمود یا سی
 که موجب هلاک مال و هلاک نفوس باشد انرا بر انداخت و انحال اینها قوای اسم
 سلام را بنده کشیده می آورد و موجب سلامتی این شخص و اهل و مال و نواح و بی میگردد و اما
 نفع اناس فکلیت فی الارض یا نفع الناس عام است که از جزئیات وی است
 نفی که سبب بقا و سلامتی باشد اما در تجار اگر نیت ایشان درست باشد
 و یا با وجود اسم سلام باشند و همین اثر است که در حدیث آمده که خدا تعالی
 پسر شیخی را در دنیا چه کردی گفت تجا و زیگرم معرا و مهلت میدادم فی را
 بسبب این پس او را بخشیده و نیز دلالت می کند این حدیث قدسی جایی که فرمود
 که من مریض بودم تو عیادت نکردی و جال بودم تو طعام ندادی و بی ادم پرسیدند ای
 رب عالم چگونه مریض شدی و جال شدی و انت رب العالمین فرمود فلان بنده
 من مریض بودم تو او را عیادت نکردی و طعام ندادی عیادت از عبادت من است

و تشنگی

و طعام او طعام من است

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شهادت است و او بداند تو اگر این میگردی فایده می گشتی
 داعیه تدبیر کلی را با این یعنی حدیث است که این شخص بر بنده از خود فانی و بی باقی شده که بعنوان
 حدیث گفت سَمِعَ الَّذِي سَمِعَ بِهِ وَلَجَرُ الَّذِي بِهِ مَهْمُ حَيْزِرُهُ اَوْرَاسَتْ مِنْ شَدَامِ
 پس بر چه برای او میگردی برای من میشد و چون درست شد که سَمِعَ اَوَّلَ لَجَرِ اسْمَحِ
 ولجَر من است جایز است که گفته شود که المعام او المعام من است و عبادت او
 عبادت من و الله اعلم افاده ایشان در مورد که در حقیقت تهنید لطیف قلب
 ان است که محبت کلی و بر حاصل کرد یعنی ان محبت که دانت حق را بحسب طهورات
 متحقق است و تهنید لطیف روح است که روح را قیام تمام عالم یابد خیا که قیام بدین عالم
 است و تهنید لطیف سر است که معرفت کلی بحسب انانیات عالم و برار و پی نماید
 و چون بفضل الهی تحسین اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اقامه و خیر و حقیقت که
 و غیر ما بوی مجذب شوند و تدبیر است کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان از فایده
 که مناسبت بملاء عیب و تقسیم است کلی از جهت توبه الی الله که انهارا بحسب طبیعت
 خود دارند و بسبب همان توبه در غیظه القدس مجمع اند و سابق و مقرب اند از همه
 و اول اند از روی تزلزل قضا و اول اند از روی تحمل آن و وسایط خود الهی شده اند
 و همیشه سوال می کنند چندی را که خبری آدم با قبا ز نوع در آن است و این معنی باشد
 از فیضان الهی است که ایشان بحسب خود از امتداد هستند و کای سبب فیضان
 بحال و داعیه ازین عالم می شود چنانکه شیخ نجیب انحضرت صلی الله علیه و سلم قیام
 مرفوع گردانید که در این باب حکم الهیست پس است انحضرت صلی الله علیه و سلم
 متوجه و ملکی گشت بملاء عیب و همان انجانب ایشان را همیما آورد تا که ان داعیه را

شرح طراز علی

قبول نموده و در بر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب آن از جانب حق سبحانه
 حکمی صادر شد و جبرئیل را فرمودند که با حضرت رساند یا بعد از آن توبه که ملا اعیان
 دارند بعضی اشخاص شرکیتی پیدا می کنند و با آنها منسوب می شوند که که بحسب قایلین
 درین عالم باشند چنانچه چند مبالغ را روشن کنم و دیگر اشخاص همه آنها مجتمع شده نموده میگردد
 و این را الحق ملا اعیان می مانند و قسم دیگر آن است که میان مبداء ملا اعیان و میان
 این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی پوست
 ایشان حجاب یقین بر خیزد و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع آنها رجوعی دریا شود
 که همان دریا ماند و لبس و نمایی و نشانی از آنها نماند همچون دریاست که اول گشت
 و اوسط گشت و آخر گشت متصل فی نفس که بحسب وسط تمام می باشد و این کمال
 لبس ندارد است و هم آن نیز گویای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین یقین است
 که جبرئیل و جبرئیل و عرش و عرش ^{عرش} الهی و عرش الهی و کامل ان کامل از ان تعیین شده
 بعد از آنکه اصل دو ماه اینها یا مبداء خود که فیضان اوست با مبداء خود متحد است و مراد از
 رجوع باصل خود دیگر است و در هر رجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از مظهر دیگر است
 و رجوع هم بهمان مظهر است بخلاف فرق ملا اعیان و کاملین که مالتی بملا اعیان اند که نشان
 اینها نشان خداست و ظهور و کمالشان در همان نشان است و مقیض همان نشان
 بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملا اعیان متوجه شده تصدیق ایشان خوانند
 دیده و حکم قلنا یا ابراهیم بردا و سلاما عیال ابراهیم مدد و ریافت و به بیماری حضرت
 ایوب علیه السلام تمام آن خطو مفاثر شد و بعد از حضرت ایوب همه مفاذی شدند
 و خطاب در رسید که فاستجنا له فکشفنا له ما به من همز افاده ایشان نوشتند که

در بعضی صورتها و اراده انبیا صلوات الله علیهم و کل اولیاء که بواسطه انبیا اند مؤثر شود
 بان عالم و توبه ایشان کشیده می آید و اراده الهی را که قدری تعجب و جهل فی انبیا
 فلنولیک فحله ترخصها قول و جهل شرط السجده الحرام تعجب و جهل حضرت صبا الله
 علیه و سلم بوی اسمان مقدم بود بر حکم قول و جهل و در بعضی جای داعیه و اراده الهی
 مقدم و باعث می شود انبیا صلوات الله علیهم و کل ابریکاری که بان معمورند چنانکه فرموده است
 صبا الله علیه و سلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا تجلو اراهم فیدعوهم
 حیره قال استخرجهم کما اخرجوا و اغنم ترک و انفق فینفق علیک و البعث
 حیث نبش منه و قاتل من اطاعک من عساک ذکر باره از فضایل و کمالات
 و کمالات الهام آیات حارن امین جواهر اسرار الهی و حامل متین الوار لا متبای خواص
 محمد امین ولی الهی الکشمیری که از اخلاص اصحاب و اهل اصحاب جناب حضرت ایشانند
 تا که در وطن موقوف بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اهل دل نشست و قیام
 میکردند و انقی فاص بان برگزیده گانی داشتند و از اینها به قریب تجارت برآیده
 چون در لاهور رسیدند چندی رمل اقامت افکندند در انجام امور و الطاف الهی
 طایفه علیه شدند تا که بحسبیت در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چنانکه بمقتضا
 کمال عقل و معاش بکارت تجارت شیخا و زریند اخرا تا فایده توفیق الهی بدلائل خواص نمودند
 نقشبندی که سرآمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سید ندی قدس سره هستند جناب
 ولایت مآب حضرت ایشان رسانند و جذب محبت منبع برکت در ایشان گرفت
 و از کامن استدلوشان کمال عقل و معرفت نمودند که همه ان کار و بار را ترک داده
 مجاورت رستخانه فیض الشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات فاضله کرمیت بسترند

قبلة

و برخواست

موسی
قره العین

و بدین وسیله فیوض ظاهری و باطنی اندوخته کتب حدیث و تفسیر از انجا
استفاده نمودند و در بعضی موارد خاص حضرت ایشان جهدی باین مبلغ مبذول داشته
عیسای حسن او جانرا سرانجام دادند چنانچه نبوی شریف احادیث نبوی و ترجمان و کتاب
قره العین و رساله فوز الکبیری فی اصول التفسیر و فتح الخیر و رساله الانصاف فی باب
الاختلاف و رساله عقید الجید فی سایل الاجتهاد و التقليد و غیر اینها هم بحسن اتمام
ایشان بر روی کار آید و بدین معنی حق و ذریع مستفیدین انجمن ثابت کردند
و هم را مروج احسان خویش ساختند بالجمله سی در این امر برای رسانیدن که حضرت
ایشان از غایت بنده نواری فرمودند که شمار اینها را خارج خود می دانم و باین ترتیب
بر همه قدوسیت ایشان انحضرت سر بلند گردیدند و در محبت و فدویت و فاجد بر
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات تبرکه است دعا یا دعای در حق خود از انجمن
نمودند از انحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالا تو محتاج جداگاه نیستی که محبت
تو مگر باطن است آنچه از حق سبحانه برای خود خواسته ای آید برای تو مثل آن مسالت
میرود و در دعای که برای نفس خود است شریکی و نور شرف این قسم تخصیص مضبوط
جمع اصحاب انجمن آیدند و خود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب در باطن محبوب
جایی یابد و از زبان وی شهادت نماید خود شنود که اللهم ارزقنا نصیباً منه و از راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای اطا فرمودند مثل تسبیح
نحو امض اسرار خاصه و انرا با اعتصام الالبین بحبل الہ بذریعۃ توسل ولی الہ موسوم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بکباب قلبی الحاجات میکرده باشند بنده
کاتب الحروف نیز طفیل ایشان شرف اجازت آن یافتند الحمد لله علی ذلک

موسوم

حمد ایوانی کرده و یگانه نموده و در اجابة نامه روایت جمیع مضامین خاصه و همه مرویات
 نفس نفیس که بنام ایشان از انجذاب صادر شده بود تنویر ذکرشان از قلم کرامت
 رقم بدین عنوان تراوش یافته که این فی الله و بقیه نصیح و معدن اسرار بی خواجہ محمد امین
 ارکه الله بشوقه الدایم و در بنی مکتوبات که بنام شاه نور الله شرف صدور یافته از
 حال خواجہ موصوف باین کلمات مرحمت ایات نشان دادند که اگر بجانب خواجہ
 محمد امین دیده می آید محبت مفرط به نسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشایخ شود
 و لطیف روح مہیات حسن اخلاق و لطایف شمایل بسیار است و در بنی مکاتیب
 از احوال کرامت مال ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند که آن از میان لطایف
 عزیز مشایخ عیون است و استغفار امتیاز دارد و چهی است از وجوه قلب که بروح نزد
 است و چهی از وجوه روح که بقلب مایل است پس غالب است که طور ثمره طهارت
 و عبادت و نسبت او با سبب و یاداشتی که غالب بر ان انس باشند و محبت اهل الله
 بود انس و الفت بیشتر بود پس الحمد لله که حسب البشارة تمامه و الوارین معانی در خواست
 ایشان جلوه کردند و رساله شفا القلوب که از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
 مطالب ان تخصیص نام ایشان یافته بلکه جمیع تالیفات ان محض بسبب ایشان است
 در جزالت و قتالت است و سستی رساله دارند چنانچه رساله نوشته اند در بیان فضایل
 و شمایل جلایل و پاره از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
 خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مشنوی دارند در مناجات و در کمال رقت و سرور
 و در وسایل مناجات فضایل و مناقب حضرت و بی نعمت و امت بر کاه تمام بنام
 ملاحت و حسن ادا و کج نمودند چندین از ان لطیفاتی که در اینجا سبب نموده می آید

ساجد انور نبی عن البراطلاع بحاصل آید نظم خداوند آه جان نمانک در چشم خورشید
 سینه چاک در بنام آنکه جان خاک رواست، قلم شیدا روی چون مهر اوست
 بان مریخ پر نمای، بان انجوبه صنع الهی، بان دریای علم سیکانه، بان قطب جهان فروزان
 بان خواص بحر یسای، بان سیاح اقیانوس مانی، بان شکل کاشی مستند، جراح ازونیم نقشبند
 حکیم نکته دانی سرشیا، مراد حکمت تعلیم اسما، بان جان جهان زندگانه، بان روح و روان دما
 بان در سینه کان، بان نور معین جان کشت، بان خورشید صبح و شام، بان نجم در آفتاب
 بان عین ظهور و پستی، بان مراتب وجودی پستی، بان دانا و نور پزیده، بان کاشی صفا
 بان عکس جمال و مطلق، چو یک کشته اندر کاشی، ابو الضیاض نام قدسی، بنام من ازین تعلیم
 زکری انبی گفتن پیغمبر، رسول مجتبی ان بدر لوز، قدم نهاده اندر ملک اشباح، بنام احمد شمس
 امام مقتدا و قبلکاه هم، ولی اندیشه و بینش، تنم را خاک راه این حرم، سرمه زین فاکر
 مرا بخور منکر از در آینه، که با چون مصلح بر در آقا و ایشان از جمله غایبات حضرت
 ولی نعمت و امت بر کاهتم نقل نموده که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصدق منطق
 ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یولی الصالحین تویلی جمیع امور معاش و معاد ما
 بفضل خود و درین لطف مخصوص گردانیده و بسبب اظهار این نعمت آن است که معلوم شده
 شده که در حق توفیر از جناب تویلی الامور للعباد و جلی از تویلی شامل است فی سطر حضرت
 کار سازی امور معاش و معاد در حق توفیر و مشهور شده است ان الله تعالی در وقتی از اوقات
 بخوبی از توهمات کثرت تمیزی از طریقاتی این مرتبه نموده خواهد شد لیکن قلیک
 و الحمد لله رب العالمین افاده حافظ جو صاحب نوشته که یکبار شب دوازدهم ریح الاول
 بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و در

قلم
 بنام احمد شمس

بینت و نموده شروع در نماز نمودم قدری که مقدر بود خواندم باز در خواب بشدم دیدم که پیش
 در محراب ایوان خانقاه حضرت مرشدی و مولانا بی‌م‌الطینم العالی روح شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حاضر است و این فقیر و بی‌غنی اصحاب حضرت ولی نعمت و امت بزرگوارتم
 ثواب محمد امین و غیره تعالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطور حلقه ایستاده اند و از سینه
 هر یکی خطوط شوعایی نورانیه متصل نور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده اند
 بلکه انقیه اند پس از جانب ایشان شیخ ایمان و افاض و محبت است و از جانب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم رافت و خفقت و از آنجا شوعایی که با ایشان فانی شده همان مقدار است
 که سینه‌های ایشان را مقابل شده الا جواب محمد امین که نوری از آنجا ب بطرف ایشان تابان
 شده بس و عظیم است که تمام ایشان را احاطه نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تکلم می‌نمودند با نفر این کلام که من شمار دوست می‌دارم و من از شمار ایمم اگر چه خطاب عام
 بود اما معلوم میشد که مقصود با اصاله ثواب مدکور اند و دیگران به تبع پس از تمام توبه و انقیاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم عظمی‌شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و در آن
 وقت قوتی در ایشان مشاهده افتاد که یک و یک بان خصوصیت بنظر نیامد ازین سبب در
 بیداری زیادتی محبت یافته شد اللهم ارزقنا زیاده محبت فی الله افاد و عطفان پیا د شاه
 نورانی فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خوابه محمد امین نماز شول بودند مشاهده نمودم
 که یک نور خوابه موصوف احاطه نموده و بقوت هکات و زنجیر حرکات ایشان یکایکی بلند
 می‌کنند افاده ایشان نقل کردند که شب بیست و پنجم رمضان که نالت او نمار عشره افاده
 قریب نصف شب یا قریب کم از آن که ابتدا گری خواب بود در شام دیدم که حضرت ولی
 نعمت آدم ظل الله علیه و سلم بر می‌ایستاد و در و در کفایت این شب و درین اثنا

انجذابی و وجدی قوی در قتی تمام در قلب مشاهده نمود و معلوم چنان شد که امشب شب
 قدر است در عین لکاو و وجد تمام فقر کاتب حروف بردند که گویا پیش ما آمده و دستا
 ما کرده و تبسم کرده می گوئی که ترا این حالتی که دست داده درین وقت کی را میرسد و من
 در عین شوق و لکاو وقت تعلق می نیامد و این اشیا بیدار شدم و بموجب امر حضرت که در
 خواب بتیمم فرموده بودند تیمم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبیعت مساعد
 نکرد باز خوابیدم باز ثلثا رغبیت دارم در دل یافتیم که حضرت ایشان حاضر اند و من
 کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
 حالت تا هنگام سحر بود و وقت صبح این نکور در جناب عالی مروض داشتم و بخدمت
 حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و وقت بود حالت شما
 صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم ترا در کیفیت عظمی مستغرق
 یافتیم که باره از آن پر تو ظاهر کردند افاده ایشان فضل کردند که روزی حضرت ولی نعمت
 و امت برکاتیم ارشاد فرمودند که در واقع دیدیم که گویا ترا می گویم که ما امید داریم که تو از فرقا
 کشیری اما اکنون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب عیسی نبیا و علیه الصلوٰۃ والسلام
 هستی بعد ازین تغییر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیاء می گویند پس این
 ارشاد است یا آنکه از دست تو بعضی علوم مانتی یا بعد افاده ایشان نوشتند که
 چنان معلوم شد که حضرت اکابر سلسله من احریم مستوفی حقوق خود اند بند کفر بر چند مقدم
 و تا بفضل یکی بر دیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استغای حق خود خواه ایستاد
 خواه ادنی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعلیم کرده شود و در فاضل پس سلسله منقطع
 شود و غیر متبسی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد هیچ فاضلی منظور نمی ماند

در صورت فایده و سلطنت که دون حضرت است صیبا علیه و سلم مستور
 و الله اعلم بحقیقت الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
 عیسیٰ نبیا و علیه الصلوٰه والسلام متفکر بود که نزول جبرائیل علیه السلام با هم کثرت در شب
 و امان و صحن و بام ایشان و یکی از آن که بیرون افتد نگراند که ضایع شود و بسته ببرد
 و بیارند و خطاب امانتیک و جواب ان ماضی عن برگشت فرورفته بود و بی قرار
 که از کسی پرسد که از غیب افاده سر این واقعه فرماید در نماز دوم ثواب چنان افاده
 فرمودند که اشام حضرت ایوب در انقطاع یک جلد بعد از آنکه صبح حاجت بوی ندانستند
 از انقضای آوب و بی نعمت بودند و منصفی بر بنده افام فرماید هر چند فقیر بود اما مقصدا
 عبودیت و نیکی قبول نعمت و افام است کمال تعظیم و احترام و این تعظیم در حقیقت
 عاید حضرت مفصل مقام خواهد بود و بهمت و افام افاده نقل نمودند که روزی در احصای
 نوای الهیه که از حد احصا گذشته متفکر بود و پس در نشاط و سرور این فکر استراق و
 این کلام در خیال نخستند که غایات الهی زیاده از ان مستطین است در خاطر میگذرد
 و کمالهم افاده ایشان روزی در حلقه مراقبه صبحی بواجب حضرت ایشان دامت برکاتهم
 نشسته بودند که با این عبارت بهم شدند تجاور کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود
 و بهتر بنده که صورت مادر وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان تمکلف بودند
 بر ایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا آنکه فیض او مقیدی نباشد افاده
 ایشان نقل کردند که باری بعد و تر در آخر شب رو قبلیه نشسته بودم یکوشم او از ی آمد
 که مردم بیست و پنج محنت نمی کنند و برین آقا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
 بیست و شش آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام انعام

نشسته بودم که ناگهان بطور ایهام و الفاظ هر شد که توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندی است
 قاضی دارند یعنی هم آن مشکل است باز بعد دوسه روز اطلاع بخشیدند که طریق را البته نسبت
 بشیخی که در حقیقت وی یحیی اعظم طووسی تمام دارد اینهم توجه بوجه خاص است بسیار
 مفید و نهایت نافع در حق سالک مبتدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد
 فرمودند که این هم بطبی است از بطون آن کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شک نیست
 که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول آن هم تا بحسب الاسباب بر قلب و جوارح
 این شتم علیه طوور باید و قناعت این سلسله در نظر وی مثل شود پس ازین جهت خصوصی
 و تذلی مناسب هر یک از آن وسایط بر روی کار باید تا که عظمت حضرت رب الارباب
 بوجه اکمل بر قلب وی استیلا یابد و انهم وسایط را مظاهر وجود وی تعالی دانند و تعظیم آنها
 تتمه تعظیم اوستیانه ادراک نمایند پس آن هنگام الحمد لله از وی باید افاده گفته روزی است
 مولوی روم قدس سره که سه نفقه اند شمارا دید و رفت و هر کار در یافت جان بخشید و رفت
 بیادم آمد و ما حصری گرفت درین تفسیر نومی از نفس روی داد در آن بیان فرمودند که شی
 علیه الصلوة والسلام همه نفقه الهیه است و در آن عظیم نیز نفقه است و اشغال دلک و هر یک
 ازین نفقات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد از آن افادت روی داد افاده
 ایشان گفتند که در رویا دیدم که با شیخی کسکوی افاده و استفاده بی دارم نوبی گفتم که
 طریق افاده و استفاده و وجود دارد یکی آنکه این کس در عواجه کاملی میشتند و آن کامل
 توجه کلی بعالم مجرد دارد و از آنجا بر دل وی الوان فیض ریزش می نماید و از دل وی فی ثقل
 او کیصابت عجیه فراخ حال هر کدام از حاضرین بر بوالهون ایشان فالص می شود و دیگر آنکه
 جمعی بمواجهه کاملی خود را میخانند و وی با قصد توجه حال هر یک از حاضرین شده

افاده

فیوض

افاضه برکات بی نماید و هر یکی مقدار استعداد از وی فیض پذیر شود پس چنانچه میسر شد
 این واقعه را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام
 اول را بنام انبیا تغییر نمودند که اصلا ایشان را توجیه قصیدی باین عالم نیست و هر چه بواسطه
 انبیا باین عالم منشرح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عالم
 اشاره فرمودند و طور اول را باینکه نمودند که طریقی صاحب این دوره است افاد ایشان
 گفته که وقتی علی عجیب افاضه شد هر تجلی منشا خلق است بیک تجلی موجود حیوان است
 و آن دیگر موجودات مخلوق دیگر قوی از تجلی سبب ایجاد انسان گردید پس چون ادبی رافعه
 رفته بهمان تجلی رجوع افته لا محاله اما الحی می گوید و همین بود که قابل اما الحی انما الحی گفت
 اما ان اما الحی که زبان ز دوازل توحید است بلکه از زبان و بیان و نام و نشان است
 و آن وقتی دست دهد که تراکم حجت بشیر به منفع شود و مانند مکرمان تجلی و کفن اما الحی در آن
 وقت از همان تجلی صادر است پس این را بخیر حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
 فرمودند که علم حق است و تجلی مذکور عبارت از مبدأ است ذکر مجلی از احوال سعادت
 اشمال سالک و احد صوفی مابعد شیخ محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جناب
 حضرت ایشانند و ارتباط از زمره لشکریان بودند اما بقصای صفاء فطرت و علو استعداد
 شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت منبع فیض و برکت عارف بالهدی الصمد حضرت شیخ محمد
 داماد القیوم قلب الهدی القیوم حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهما استفاده اشغال
 طریقت نموده و برکات صحبت می انداختند و از ورش اشغال فوق و شوق کمال
 و انشای احوال ارباب و وجود و حال حاصل کرده بودند بعد از قضای آن صحنه مکرر بیک
 جناب ولایت ماب حضرت ایشان بستند و از لباس عکیر برآمده مجرمانه خود را

الطریق

با کلیه این جناب تسلیم نموده تا که تفصیل کار ساز حقیقی فحاشت واد و پرده
 سر را بکشد و شاید نسبت قوم بودا حسن ملوه نمود و احوال و مواجب این طایفه
 علیه روی آورد پس از انجناب شرف اجازه ارشاد یافته با شفاست تمام
 ارای افاده و افاده شدند و در شای که از انجناب بنام ایشان شرف صدور یافته
 باین کلمات کرامت ایات تشریف یافتند که ان انا الصالح الرغب فی ابتلاع
 حبیب الله صلوات الله علیه و سلامه الشهد بک الله و اتفک فی الاله الشیخ محمد عابد راد
 الله فی توفیقته صحبت سیدی الوالد و جدی لای قدس سر را بها و افاده رتعال الطائی
 التلث العتبدیه و الجلیانیه و الشیخیه و عمل حاکمه لویه و صحبت بعد ما هذا الفیض عنی
 عنه و الحق یصل الیک الباطنه و البادیه عیسا ما احب ثم انه سمع الله
 صدیقی ان اخاره داعیا الی اشغال الطرق التلث و ارتبیه مرکبا یفیض حبه للمؤمنین
 من عباد الله و الهی ان عقیق بان بوضع عنه الاشغال و یستحب بنو صبه الالکون و ان
 الله جاعل فی صبه الناس غیرها انا افره لیلین الاشغال و الاوراد انی سمعنا فی
 و من سید الله کور و عمل بها و رای اثارا الی من توسم فی النیر من الناس الخ بالجله و ر
 احکام از احکام شریعت روحی تمام و در وظائف و یقیت اقبال و دوام و به بزرگی حقیقت
 انصافی مالا کلام می دارند و ذات جامع منجات ایشان از منجات است افاده
 اب ان نقل کردند که مدتی پیش از ظهور رفته تا در شای انحضرت صی الله علیه و سلم
 در واقع دیدیم که سر ایا نورند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جهان اباد و انیمیه
 پس چنان بوقوع آمد افاده ایشان گفته که چنان ادراک نموده می آید که گویا دانست حق
 در بای است و وجود این شخص در ان دریا جناب بر خاسته و در روی محی و ثقی بان

در پیدایش و باز چون این دریا تلام نمود ان جاب در دی مضمحل گشت تا که صورت
 ان جاب پنج نماد اناتوثی و محبتی هنوز در ان قطره باقی گشت ذکر قدری از احوال استقامت
 اشتغال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی
 از خلفا جاب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متون منشأ و مولد
 شان بلاد سند است بعد ان دیار لولا در خدمت یکی از بزرگان که از خلفا شیخ کلیم اند
 در پی اند سلوک میکنند و اشغال طریق را در اندیش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
 بتقدیم میرسانند بعد از ان حکم والدین جاب واقفا عهد شدیم سلیا فضل الی بطرف
 حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت ازلی از ان دیار کشیده باین استان رفیع
 ایشان رسانید پس چون استقامت بلند داشتند ان همه کمالات ساینده را با دی
 و معادات شناخته کر سببی بر مقصود اصیلی بر بستند و بحکم سه بدریا چون رسد سیلاب
 آغاز سوزان شد از سیرابی آفاقی در گذشته سلوک را از سر نو برگرفته و سیر نفس نهادند
 پس توجهات کما کثای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس
 الطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند و کان بعد
 بوده در مایضه تا که کان الله آند جزاء و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
 جان دیار گرفته در انجا مسنارای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه بر این همه کمالات
 صفتی است پس غیر الوجود که درین زمان بخرد در ذات ایشان یافته نمی شود الا ما شئت
 الله که با وجود سیرابی از زلال وصال عطش کمال است که هر سال از وطن مالوفانه
 هزار کرده کثری کم زیاده مفاد و رقیانی قطع نموده بشرط استان بوی حضرت مرشد حقیقی
 مشرف گشته بیوض جدیدی نمایند به شربت الحب کاس بعد کاس و فایده

الشراب ومارویت و در این مخطوط سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
 بالجملة ذات صاحب الایات درین صفت یا دکارا کابر سلف است و کاه ساز
 طالبان خلعت خباب حضرت ولی نعمت دلم مجدهم متبالی که ایشان مرعت فرمودند
 در این باین عنوان غایتها نمودند که دخل علیانی شهر سه شلت و عین من المایة انانیة
 عشر افغانی الیه الارب فی الوصول الی الیه محمد شریف بن خیر الیه مهاجر لطلب الطریقه
 الصوفیه و قد کان عالما بحال الطریقه و اشغالها و مراقباتها قبل ذلك مدته و عرف غورها
 و کما و تفحص ان سینها و شینها فوفقه لطائف النفس و المقامات المستویه علی
 کل لطف و النیب الی عیدها در الطریق المشهوره و عوفه کفیفه نقل التلمیذ من
 لطیفه الی لطیفه و من نسبت و سایر الدقایق المهمه و عوفه کفیفه الیه فوارق الخاد
 و التوجیبات المورثه لها کل ذلك کما فح الیه عیا و فمیت و بارک لی فیما ورثه عن مشایخی
 موفت کل ذلك کما ینفی و زنته بالمیزان الی اعطانیه ربی فوجدته صحیحاً معجی و الحمد لیه
 فیما انا اخره الارشاد الطالبین بالطریقه الصوفیه علی توجعها و لا یأس الحقنه لیم و التوجه
 الیه و الصبحه معهم و البسته الحقه الصوفیه الخ ذکر قد ری از فضایل علی صاحب علم الموبد و ان
 المسد و سیدی شرف الدین محمد که از خواص تلامذه حضرت ایشانند در سلمات
 و من وجودت ادراک از لیس مستعدان اعتبار تمام دارند و در خوبی صفات حسن
 اخلاق موده الا فاق اند تجلیه از زریل و تجلیه بفضایل در ذات ستوده صفات ایشان
 فطری است و ترکیه ظاهر با حکام شریعت و تصفیه باطن با دایب طریقت حبیب از مشر
 صوفیه صافیه سیراب اند و از اذواق این طایفه علیه مرزوق در علوم قوم فیهی رسا دارند
 و از اصطلاحات ایشان نیک ما هر در بر حقیقت از ایشانند که لباس عکرت را

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم خاصه حضرت ایشان شغل تمام دارند و در کتب
 اسراران بخط او فایده بکمال رسیده که فطرتی صافی دارند و استعدادی از بعضی معارف الهی
 الهام شده پذیرفته اند چنانچه در رساله نقاده التصوف که تصنیف ایشان است
 مایل به عقاید از سر اخلاط اویان و اقیانوس طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازات
 و مبادی دینی و بیان سر قدر و مسد اختیار تحقیق محققان نمودند چنانچه حضرت ایشان
 بعد مطالعات از کمال کرامت سلک باین تفریط تشریف دادند که الحمد لله و سلام
 علی عباده الدین اصطفی اما بعد از جلد غایبات و کتاب کریم جل مجده درباره توحس زکیا فاضله
 تلخ و قشنگ است به نسبت عقاید حقه و افاده طریقی تحقیق از مضایق شبهات و دامیه و
 الهام و جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فقیر بحق البقیع مقرر شده است که نفس
 ناخفته شیخ صورت علمی را از مبدا فیاض قبول کرده است و در عین ثباته او آن نور را در دست
 شنوده اند لکن بآن علم از جهت تحقیق و امان کویا از نفس و یای رویه صورت ندارد کما قال
 المحدث الحامی قدس سره جای اوصاف می صاف تیار و گفتن ذکر فیضش رسیده
 از باطن خمی در پی = و ازین طایفه که باین نسبت همه سرافرازند و برادر دینی ما شرف
 الدین محمد اند که منصف بحضال سینه و پیوسته اند و در رساله نقاده التصوف تجرید
 معارف بلند و بیغ عقاید حقه موفقی شده اند و قد طالعها من اوالیای اخوان فوجدتها را سخته
 البانی میجو را لعانی افاض الله تعالی علی مولفها شایب نور و عالم و فی جمیع احواله بکرمه
 و کرمه و اوصاله فی دنیا و اخره الی ما بر جوه و تمیما این ابن این کهنه الفقیر الی رحمة الله
 الکریم ولی المدین شیخ عبد الرحیم کان الله تعالی و رساله ثابته موسوم باوسیلته الی الله تعالی تصنیف
 ایشان است در آن مسد ذکر کرده اند که عطیه است الهی و شری است از مضامین اسرار

ولي النبي است كحضرت ولي افضل والاحسان بمحض اثنان الاثنان راكرملت فرمود
 وامايد است ككشف اين ميخ مفتوح لب از ابواب مغلقه معارف خاصه انجذاب كردو
 چون سلسله مذكوره بدل عقيدت فخرل اين بنده قدوسيت كزين باين طائيفه عليه نهايت
 چسبيده انرا التذاد بذكره در اين اوراق مي نويسد و هي بنده ان اول اقيسات لوحه است
 الوجود المطلق الاثنان الكلي الذي له صلاحيه كل شان واقبار و اضافته يقال له في باب
 الصوفيه حقيقه الحقايق والبرزخ الاولي الوحده وفي هذه المرتبه كل اقيسات والحقايق
 منهجه والصوفيه قالوا بالكشف والوجدان انه الحقيقه المحمديه وفي وجدان الافراده ^{حقيقه شان} له هو
 هوته في اقيسات الوجوديه وهو النجيب الاعظم في حاق وسط النفس الكليه الانسان الكليه
 ينطبق الاسمار الستمعه والمتون وهوته في اقيسات الامكانيه وهو محمد صبا الله عليه وسلم
 ومن منها قال الشيخ الكبير رضي الله عنه باذني تلامح للبي الاعظم انه الحقيقه المحمديه كما في الباب
 السادس من الفتوحات المليكه والتمه على ذلك من الحقايق عبارة عن الذات التلبه
 بشيئها في خضره العلم والموجودات عبارة عن الذات التلبت باحكام تلك الحقايق
 وانما في خضره العين فاذا ظهرت الكثرة من الوحده الحقيقه يراقتها معاونه من الافراط
 والتفريط والاعتدال بين تلك الشئون ومن الميضي ان نسبت المرتبه الاعنه اليه الى ذلك
 الاثنان اتم واولي من نسبت غيره من المراتب فاووليته نسبت النجيب الاعظم اليه يديهي لا يخفى ^{عليه}
 لطف قريحه اما اووليته نسبت محمد صبا الله عليه وسلم فمن تتج احوال الكل واطلاقهم من به السبع
 الاثنان في البرزخ لا يعني عليه ايضا ان احواله واطلاقه صبا الله عليه وسلم كان في حاق وسط
 الاقدال فتمه صبا الله عليه الى ذلك الاثنان الكلي اتم واولي من جميع الافراد كالمسلمين والنصر
 بهذا مثالا ذلك الاثنان الكلي بمنزله الدايمة المحيطة وجميع الافراد كالمسلمين بمنزله انقطاع المطم

فيها في نسبة كل واحد من تلك النقاط اني ذلك المحيط نسبت متفاوتة اقرب الى جانب
 والبعيد عن جانب الانسبة فقط المركزية فانها الى جميع حواف المحيط سواء قل مركز فزيد
 خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية نقطة اخرى فالعلم بان المحيط حقيقة المركز اولى من غيره
 لان قوس المحيط بجميع شتيه المركزية الواروي غير من تلك النقاط بعلة بعض شتيه وتلك
 بعض افراد اقدم هذا فيعلم ان بروز الحقائق مرة بعد اخرى من السمات عند الصوفية كما قيل
 الياس هو ادريس عليها السلام يعني بذلك ان حقيقتها واحدة ظهرت في شخصين
 وبرزت في صورتين وهذا ليس بما يجي قول الحقيقة المحمدية هي حقيقة الحقائق ظهرت فيه
 علي الله وسلم باكمل الوجوه لكن لا بد لها من ظهورين في مظهرين آخرين هما اشارة صلي الله عليه
 وسلم وتراجعا لوصفها عليه صلي الله عليه وسلم وعلي هذين الوارئين كصدق الصورة
 النوعية علي اكل افراد الصلاحية المادية لظهورها تمامها وعدم صفها حقيقتها بوجه من الوجوه لكنه
 صلي الله عليه وسلم اقدم واسبق وبما نالها فهو الافضل وتلك الظهورات الثلاثة للحقيقة
 الحقائق انقضتها الحكمة الالهية والرحمة الالهية قال تعالى وما ارسلناك ^{عليك} رحمة الا لمن
 لان الموجودات مظاهر للحقائق وهي نسبت من حقيقة الحقائق ولها جهتان جهات الشمال
 والا قوار عيسى جميع الحقائق وهذه الجهات العالم كله مظهرها ولوي وسط وجهت المودودية
 في عداد الحقائق وهذه الجهة لها مظاهر خاصة اما في المرتبة الوجودية ففقدت ابا في المرتبة
 المكانية ففي كل عالم لها نموذج وظهر في حاق وسط ابا في النوع الثاني في قولها ان الثلاثة
 لان الكمالات مرجها الي اصيلين البوة والولاية وحقيقة الحقائق جامتها لان حقيقت
 البوة برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقت الولاية القرب بالمدوي
 اقرب الحقائق الي اول الابدان فلما فتح باب البوة ولبت الانبياء عليهم السلام واستمرت

اقتضت

وادبره البتة درجه بعد درجه افقت الحكمة والمرئنة ان تظهر حقيقة الحقائق في حلق واطراف
 ظهور انما لا يتصور ظهور عيا منه قال النبي صيا عليه وسلم نوبت لائم مكافم الاطلاق
 وقال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي فخرج الشريعة بشرية وضم النبوة برصبي
 الله عليه وسلم فهو اول من ظهر تلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقائق النبوة والحقايق
 فكل ما ظهر منه صيا الله عليه وسلم فهو من باب النبوة وحقايقها واحكامها واثارها ولم تكلم على
 عليه وسلم بحقايق الولاية واسرارها بقصور فهم اكثر الخلق الا بغيرها واما مع الخواص فبعد في حقائق
 الولاية واسرارها مكتوما لمصلحة العامة فلما ختمت النبوة وانقضى احكامها ودرجحت في نوس
 الانسانية واطاعت بها حيث لم يتبق ربه التزل في حقايقها كما قال النبي صيا الله عليه وسلم
 يس الشيطان ان يعيد غير الله في جزيرة النوب اقتضت الحكمة ان تظهر حقايق الولاية بانه
 ويتبع دأيرتها فظهر للولاية في هذه الامة المبرومة شان خاص لم يكن من قبل لكن الاشاع
 دأيرتها الضياء تيري لان استعدادات اللاحقين ولا سباب او الضياء كما لا يخفى عيا من
 يتبع احوال الصابية واقابعين وطلقات المصوفية فلما اتسعت دأيرتها واستعدت
 النوس استعدادا ما ظهرت حقيقة الحقائق في حلق وسطها في مطهر في الثاني نشقين قوايين
 حقايق الولاية منها القول بوحدة الوجود ووزنها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها واثارها
 وهو لا يشخ الا كبر والنور الاثر محي الدين محمد بن العربي رضى الله عنه فهو الفاتح انجام الولاية الخا
 المحمية اما كونه فاما قلته ونبه الكتب في الحقايق وقين قواعدا وتفضل مجلها بحيث لم يسب
 لاحد قبله كما لا يخفى عيا من يتبع مصنفاته اما كونه فاما قلته حقيقة الحقايق ظهرت في بلد المطهر
 لاجل اظهار حقايق جنات النبي صلى الله عليه وسلم اصل الولاية فتحقق الشيخ رضى الله عنه بنده الجمت
 مقصود ولولي بحيث لم يصح لاحد بعده فهو قائم لهذا التحقيق الاولي القصدي وكل من

تحقق بقا في الولاية التي فخت بالشيخ فنته الشيخ في رفته علم ولم يعلم لانه الفاتح للمساقي
 كما قال من محمد صيا الله عليه وسلم في رفته الشيخ لانه صيا الله عليه وسلم سابق في مطهرة فقيهة
 المتقاني وشطط لمطرة الشيخ لانه لك قال فافضوض بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
 فوضه من جنات الرسول ثم لما دوت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وبحقيقت انفس
 البكالمة باصولها وفروعها وعلب عيا الاستعدادات المختلفة نتائجها وثمراتها ودرامتها
 والاغصان وطلاوت ايها ايدي الافكار اضلقت علوم الولاية لعلوم النبوة بشدة فموضها
 اضلاطا صعب التميز بينها بل اضلقت العلوم كلها من النافذة والفاضة لاضلاط الناس
 بعلمهم وعجزهم ولاضلاط استعداداتهم وابزعتهم وانمارس العلوم واول الكتب بينهم فنته
 بكل احد من الناس ان يحمل اي عبارة من اي علم شاه عيا وقن مذاقة لطريق فن الاعتبار
 وليستل بها عيا يدعاهم ولا يدري ان علمها لطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينافي بسلال
 فاشبه الامر عيا نفوس المستعدين ولجس التحقق لها بالعلوم عيا خيالها فاصببت المضيئة
 واستطارت البلية كل الجهات في ان الزمان وقوة الملاحظة وتنفرو في ربي الصوفية وطلاوت
 ايديهم بحارات القرآن العظيم والا ما ديث النبي صيا الله عليه وسلم وكلمات المشايخ
 الكبار وعلوم عيا غير المراد وفضلوا واصلوا الحاد الزمان ان يكون شبيها بزبان الجا بلية فاشبه
 التدبير الكلي والحكمة الازلية ان ظهر حقيقة الحقائق بالفضل المشترك الجامع بين علوم النبوة
 والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مطر انما لست ليكون منصفه بطور حقايقها
 الجامعة الميزة بين العلوم ودراتها فهو ليقين قوانين وبدون قواعد تحصيلها الا ببيان امام
 بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المنعمة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
 والتعريف والتقصوف والسلوك فيزل كل علم منزلة وتبلغ كل عبارة وشارة

الجامع

بسطة وهو الكامل الكل زبدة المتقدمين قدوه المتأخرين قطب المدققين ^{المحققين} غوث
 الشيخ ولي الله المحدث الملهوي سلمه الله سبحانه ومن كان له لطف قريحه وطالع
 الشريعة وتحقق بقواعدها وقوانينها خصوصاً الكتاب الحجج البانعة والبهائم والطائفة
 القدس والبهائم والكتب المرسل إلى المدينة والكتاب الموسوي في شرح الموطأ لم تبق له
 ريعة في تصديق هذا المطلب الإلهي وللفقه لا يقص قتل الحى ممن ربكم فمن شارف قلوبهم ^{فيلوسوف}
 فليكون مثل مصنفاته الشريفة بالنسبة إلى التقنيات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
 باللغات بأسرها إني جماعة وجدادنيارايه بطلب به كل واحد بلغت الحب فوق الله
 والدفع بينهم بسبب اختلاف الفاهم فاضربوا الجبل الذي من أبيهم واشتري عباداً عظاماً
 فلما رأوا ذلك شكر الله ورضوا بهم وقاهاوا فافهم تنديل در حكایت قال عبد ذلیل
 بنده موفت این رساله واضح میگرداند که چون این عبد ضعیف از توبه و توبه و توبه این لوراق
 فارغ شده انهارا بنظر کرامت اثر مجده مله حکیم الله حضرت ولی السمیت دام مجدهم
 که زنده بود تشریف ان بمطالعہ شریف ارشاد فرمودند که چیزی از احوال خودم در این
 رساله نویس این بنده چون از قسم حالاتی که درین کتاب تحریر یافته در خود هیچ نیافت
 و الاضا از مظنه توهم لیاقت انظام در سلک اصحاب کل انجانب جیامیداشت
 لا بوم در امثال این امر تعلل می پرداخت و هر کونه عذرهای واضح می ساخت پس
 در این باب تعلل و توفیق بسیار ملاحظه فرمودند و خود بنفس بر تحریر مکتوبی مشتمل
 بر بیان کرامتهای ذات منبع اسرار و لایات خویش که نسبت به این فاقد الاستعداد ^{المطور}
 آیدند خاک را شرف امتیاز و افتخار بخشیده بهشت ان در صدر مقاله مامور ^{خسته}
 پس بکم اطوب الله و اطوب الرسول و اولی الامر منکم لاچار با مثال این امر جلیل القدر ^{خست}

فیلوسوف

وحكايات شيخ توجّهات ذات مصدر كرامات كالمقصود بالذات ودرين مقال
همانند شكر او ثمار الافخر او نوار در ذيل ان مكتوب گشت و من الله العفو عنه و ان

في المبدأ والمعاد المكتوب به باسم الرحمن الرحيم محمد و سلم عيا عبادة الذين اصطفى اما
بعد فان افان الشيخ محمد عاقل نعم الله تعالى عيا طاهرة و باطنه كثره لا تحصى ولا يحصى و ما و برني من جلتها
ان حلقه اول ما طق را به في الدنيا را عيا في سلوك طريق الوصول الي الله تعالى فلا ذكر اني سمعت
منه اول سن عميري و تميزه كلاما بل عيا رغبته في الاموال و المناصب و اللذات الحسية الخسيسة
بل كان من اول قمره غايته همة و نهائية همة ان يصل الي ما يريه اليه استعداده و المحبي و جذبه اليه لطف
الاذلي و من جلتها ان انت و من بيت الولاية و جعل افكار الشيخ عليه حكم من لطف حصل له من

سبيدي الاله قدس سره و من ابيه و عمه قدس اسرارها و من جلتها ان جعله مارا يا باه الفخر من
والروعين فقد اهتم غير نافع بهم و لا عاجها عليهم كوارني ذلك قوله و قوله و قوله و من
جلتها ان زرقة من الكتاب و النسبة و ما يستقيم به و لكل من القوم اقباع عيا جاذبة الهية
و جلتها ان جعلني و فيه محبة في السري في كل شي احكامها و اسرارها فقر ما و الحمد له متحابين في الله

اجتماع عيا ذلك و توقفا عيا ذلك و انثرت فينا فوايد لا تحصى و دياريات لا ذكر اننا سن
عياها القدر و سا ذكر ما بقي منه الله اذا حصل ما في الصدور و بشر من في القبور و من جلتها ان
ان وفقه لسلوك طريق الله و انصار في الله و التقوا بالله فشا به عجايبها و ما رشح غايبها و
تفحص سنيها و شينها و ساري في غورا و نجدا و من جلتها ان وفقه الحج بيتة الكم و زيارة بنيت
صلوات الله عليه و سلمه و لم يجعل حبه جماعا ميا و لا زيارته زيادة عيا بل جعله في كل ذلك

عيا بنيت من ربه و خلقه شاهد منه و من جلتها عن فتح عين بصيرة في ما كشف له من اسرار
الكتاب و السنة ما سبق به كثير من السابقين و المعجزين شاهد كثره من اللاتخفين و من

و السنة

من

ان

جللتها ان اعمل فی سیر الارشاد و جعله ذکر المعانی الارواح البیضة قطن براحب ما انذی یجدون خطا
من الوجود انما یوتی و نه اسر شایسته نه امر اعظم و جبارنی به الشیخ مره بعد از وی الی غیر ذلک
من مناقب یغرف من شجرها البیان و کلل دون احاطتها السان و بالجله فاشهد الله بالیه انه ضوة
الهدی فی ظلمة و حجة الیه فی لرضه و انه سر الاسرار و نور الانوار و انه مهیب النفوس و معدن البرکات
و انه سابق السیاق و البیخ انما در فی الافاق و انه صاحب لسان صدق و زبان حق و انه اللایا
کریم ابن الکریم ابن الکریم کما کان یوسف الصدیق بشهادة بنیاء صلوات الله علیها فی الانبیاء الکریم
ابن الکریم ابن الکریم و هو معدن اسراری و حامل الواری قلبی مهدا و لطیف الیه سرمد
بره کیدی و حجة کصی و قوله کتوبی و فعله کفلی و رضاه یوفیه رضای و کشفه و وجدانه یوفیه کشفی و
وجدانی به ای که و از نام قوی بار و عشق از نام و پیغام قوی بار و عشق عاشق شود و کنس که
بکویت کند و اری نور و بام قوی بار و عشق بطول من اتمته و الا و به و اسر شده و الله علیه
حفظنی الله تعالی و اباه جمیع بنیائی مقصد صدق عنده یلک مقصد قول قوی نه و استقر الله و له الخ
المسلمین آمین و باید دانست که هر چند این مکتوب که از نام نامه دین و دنیا است از دیگر تحریر و تحریر
میست لیکن بکلمه که چون طبع خواهد از من سلطان دین خاک برفق قناعت بعد ازین
اطاعت و بی الامر نماید و اسر حکایت حال می کنند که تولد این بنده ببال عاشق بعد از آن
و الهیه بجوی و هم شهب رمضان اتفاق افتاده یعنی از اعوه محمد غازی تایخ یافته پس جده او
بفرندی گرفته و در حجة تربیت خویش پرورش داد و چون بلفظ اشنا شد و یک و سپاره
از قران امحنت جدم که الوام من شیخ عبد الوهاب که از عطای عشیر خود و از اوصی اب
شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله سره الویر بودند و در خط نسخ استاد تمام قران
عظیم و شریف تصاب صبیان تعلیم نمودند بستر با فاده رساله میزان حروف و سطری از بولستان

ابن الکریم

سعدی جناب حضرت عیدی الملک الحارثین داعظم الواصلین بآلاء الصمد حضرت شیخ محمد بن
 العباس السلام این بنده را شرف ایثار بخشیدند و این عبد ضعیف هر چند در آن ایام بدرجه علی
 نرسیده بود اما چند بار در سیر و سفر بکات سعادت انجناب مشرف نشد و در سفر و حضر
 صحبتها رفیق را دارک نمود و انتقائات عظیم بحال خویش دریافت یا دارم که مریضی هست
 خوب میباشند و این بیت بوقت تمام می خوانند و خیال زلفت تو بچشم زکار خامان است
 که ز بر سلسله رقت طریق عیاری است و وقتی دیگر کیفیتی شکست روی آورده بود و این
 بیت بزبان اسرار بیان می رانند و هر وقت خوش که دست و ده مقم شمار کس را که
 وقوف نیست که انجام کار صیبت و در وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود در آن
 ساعت برای ایشان کیفیتی عجیب مشاهده نمودند از آن جمله کتب تحفیه معنیه و کبار از منقول معانی
 و منقول الشرح موافق خدمت مدین برکت حضرت قبله گاهی فزوده ادبیا را اله حضرت
 شیخ عبداله قدس سره استفاده نمودند و باره از کافیه و قدری از شرح ملا که خدمت حضرت
 عی بنده الواصلین بآلاء حضرت شاه حبیب اله قدس سره خوانده بود و هم در ایام تحصیل باری در
 رمضان که حضرت قبله گاهی قرآن بآب بر معانی و مراجعه تفاسیر تلاوة میفرمودند حاضر بود در آن
 اشان چون باین آیه رسیدند که فخرنا الی الله لی لکم منه تبریر بین باین بنده متوجه شده این آیه را
 دو بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک و گرفت و همان مین گویا تم نشوق کس
 طاعت کردید چه گاه شیخ از اشغال طاعت ارشاد فرمودند و در زرشان پیش
 گرفت اما جمعیت قلبی کا حقه روی نمی نمود اگر چه ثوابی و طلبی می داشت و حضرت عی قدس
 سره نیز بحال این عبد ضعیف بجا بیت کرم و انتقائات خاص بنده و ل میفرمودند بارها و در حلقه
 مراقبه ایشان حاضر شد و چند بار توبه باین بنده فرمودند و در معارف خاصه مخاطب می نمودند

و تجریر آن امر مفید بودند چنانکه دیگری شریک این سعادت نبود و بخدمت شیخ کرامت حضرت
 شیخ بزرگ امام الطیفة قلب الحقیقة شیخ عبدالرحیم قدس السداد و اجم کرات مرات فیض
 اندوزی نمود و در مجلس درس و بیان معارف شرف حضور یی یافت و در طایفه مراقبه یار افتاد
 سعادت ها اندوخت و غایات بی پایان در قی این خاک را بمذول فرمودند و در ایام مرض اخیر
 که شرف اندوزی حضور میباشست بعضی اوقات چون در مواجهه شریف شرف صحبت
 حضرت مولای و مرشدی مد الله ظلم العالی می یافت و توجیه انتخاب باین فدوی در کف
 عقیدت این عبودیت کزین بحضرت ایشان مشاهده می نمودند بنایت بر این می شد که
 چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیما بین این هر دو
 اضلاع بسیار است و ما بسیار خوش در این هستیم شبی این بنده در مشربه دید که گویا حضرت
 شیخ بزرگ تنهیا و ضوئ شسته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در انجمنی مانی و سماع ترا
 شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمی کنی این خاک را که با کتبخانه مودع داشت که
 حضرت سلامت ایشان با اتقانی نمی دارند و در آن اشاکو با حضرت ایشان در انجا گذر
 فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بنده به ا^{شاد}
 فرمودند که بگری پس بدان حال این عقیدت کزین دامن ایشان گرفت با لیل بعد تحصیل
 کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاضه علوم و ادب و ولایت بنابر
 اسلاف که این معنی از آن خاندان عالیشان متوارث بود از خباب ولایت ماب
 امام المحققین دار الشیخ الاسلامین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
 و اامت بر کاهتم رخصت فرمودند پس چون فایده سعادت از بی این خاک را کشیده
 بان خدمت عالی مشرف گردانید با استفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

قیم و شمس بارغ و محکم الاصول و اتقی البین یعنی ازاها بفرار و بعضی بسامع متول نشد
 و مقداری از هر یک بحسب اقتضای وقت تحصیل نمود و خجسته از هیچ مسلم قناره کرد و در
 مطهر تابه البیت الشریف تفسیر کرده فائز از تفسیر بنیادی و تبرکات و تمیما از آن حضرت خوانده
 و بارش و شغل و طاعت مشرف گشت روزی فریب زار مرغ و سوار حضرت شیخ بر مرکب
 نشسته بودند و این بنده شرف مواجهه داشت در آن حال بر زبان غیب بیان را نهند که انقیاد
 باطن بدون انقیاد ظاهر تمام نمی شود این خدویت نهاد این نفس را نفقه من نعمات الهی
 و انت همانوقت بلا اکثر اثر سعادت محبت حاصل کرد و تغییر رویا و سابق متحقق
 پس بین توجه انجذاب صورت توجیه محبت روی نمود در آن اثنا جناب حضرت ایشان را
 داعیه فراوان در بین پیش آمد و این غاک را نیز سابق توفیق برکات فیض انتساب
 کشیده و در حقیقت آن سیر و مغرولک طریقت گردید که در آن میان صورتی از فنا
 فی الشیخ روی نمود چنانکه السلام از قصد و اراده خود و تون بلون غم و مشیت ان جناب
 دست داد و بدان سبب جبریل رضا که اقتضای با بلوی است مبرک گشت که از آن شهادت
 سفری لذتی میگرفت و در هر نشسته منت انجذاب بدوق و وجدان ادراک می کرد و
 اختیار کلمه طیب که بل الله یمن علیکم ان یدکم الامایان بزبان می راند و از هر که در آن حال
 و ترتم بر شد لید خود دریافت میکرد از روی نفقه و بیزار می نمود و در آن سوزش و روز
 یک ساعت هم از دولت حضور هم محروم نشد اگر سبب می بود معرفت مشاهده روی
 مبارک بود و اگر خواب بود نزد یک سبب خاص بلا مفاصله می بود و هر معرفت و علم
 که در آن اثنا بر ایشان در و در نمود این بنده بان مخاطب میشد و اسباب تحریک بین بنده
 میامید داشت و در آن میان پس که المات انجذاب را مشاهده کرد چنانچه آنها در سم

اول این رساله تحریر نمود پس در آن مضمومات توجهات آنجناب را در خواب
 و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قوی ذکر نفی و اثبات در میان خود میگردانید
 این بنده گفت که نفی و اثبات این چنین باید کرد که مایه کینم پس در ذکر شروع کردم
 چون لا را بر کشیدم ما از میان خود بر فیم چنان احساس کردم که گویا چیزی از ما کم نشد
 چنانچه زمین بطریق خوف غایب می شود و هر وقت که نفی کردم همین صورت روی نمود
 و از آن تعجب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقه آمد در آن وقت در محله
 چنان افتاد که گویا چشم کشیدم و دیدیم که آفتاب برآمده و وقت نماز باقی نمانده پس
 از غایت کراتی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
 بی تردید خواب کرده بعد فراغ باید برضاست مقارن همین خطه بدل افتاد که بی من
 اسباب التلهف و التأسف پس بمجد و ورود این کلمه غفلت خواب بالکل بر
 و هلمن وقت چشم داشت دیدم که وقت نماز باقی است زود بر حاسم و وضو ساختم
 و نماز کردم و شکر و بی تعالی ادا کردم باری این بنده بیمار است لرزه میگذشت پس
 هرگاه نوبت آن میرسد نشستی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماز روزی عبادت معوده
 غلبه نمود چنانکه توانایی حرکت نماند در آن حال بی بیادانه س یا را را غوش دل می خورد
 از دورم هنوز مصدق بی سستی بزم است و مخموم هنوز چون دوسه بار که ادا کردم در من تأثیر
 یلخ کرد و حالی و کیفی روی نمود که انقض را با کلیه ازاله فرمود و توانایی عبادت کرد چنانچه
 در آن حال در خود قوی احساس کردم که اگر خواهم ده گروه راه پیاده روم در آن ساعت
 حرکات و هدیه می کردم مردمان پیدا شده که اضطراب بیماری است گفتیم که این فلان
 مرض نیست بلکه از آلان بوجهی شده است که باز نمودن خواهد کرد پس هم چنان شد

که از آن اثر باقی نماند و همدراز وقت مراقبه هیچ کشف شایلی این معنی در ضمن صورتی زده
 نموده بود و الحمد لله علی ذلک و در غناوات از جانب حضرت خواجہ محمد ابا بقی میر
 قدس سرہ اثر پذیر گشت و بار بار در اوقات بشرف محبت حضرت شیخ بزرگ
 شیخ عبدالرحیم قدس سرہ مشرف شد و تاثرات و کیفیات این در خود یافت
 و ہم چنین در اوقات زیارت پیر بعلایی که از مشایخ حضرت سید ادم بخاری در طریقہ یادید
 هستند میر آمد و اثری بلیغ یافت و بعضی از عجایب را در رویا مشاهده نمود و از
 توحه شان یافت و بعضی از صلوات و مشرقات معالقه حضرت سید المرسلین رفته ^{الین}
 صیانه علیہ و السلام این خاک را را و غنایت خرقه باین منہ مشاهده نمودند و از
 علی ذلک حد اکثر یکبار این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد با عکافت سراسر
 در وطن پس در آن بیان از توحهات عالیات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت ضحای
 و نسبت توحید و غیره ادراک نمود و قوه توحه انجانب را چنان مشاهده کرد که هرگاه ^{تعامه}
 متفکر ارشاد نسبی و حاتی میر سید کو یا معصوم وی افاضه ان کیفیت می فرمودند که بخود
 مطالعہ اش متلون بان حال و کیفیت می گشت و همدراز میان معنی بعضی آیات زانی
 بر طبق مذاق تصوف واقع شده و ہم چنین بعضی اسرار دیگر و از آن باز حقایق و اسرار
 کتاب و سننه روی نمودن گرفتند و الحمد لله علی ذلک یکی از نعم الهی که بی سبب
 و عمل محض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شد ان است که از اول بدو شعور
 محبت و خلوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی ودلعت نهاد که در ایام
 صبا و طفولیت سوا بی طریقہ ادب معامله و محاوره که فیما بین الاطفال می باشد یاد دارم
 که ازین منہ به نسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که حتی امم که موهم میسری

و تقویت عظیم و اجمال باشد هرگز از زبان سرزده و خطره که خای از اعتقاد کمال باشد در
 دل خطور نکرده بلکه با اوقات انفاطی که در توصیف او بیا و کل از اقطاب و اوتاد
 نقول اندی اختیار در مدح انجانب بر زبان جاری می شد و از آن ندرتی می گرفت
 و از انجانب لطیفی و کرمی که بند دل می شد که سه دل من داند و من دانم و داند دل من
 بعد از آن چون هر دو جانب بخند و ادا نشانی شد باب مکاتبات مفتوح گشت
 و همین من سبب حصول بلکه وضع کتاب افتاد و الا نه این بنده مثل اطفال کاهی بر لوح مشق
 خط نموده دیگر از مشایخ گریه ربانیه که از انچه ظهور معارف و اسرار از آن بیع الوار
 این بنده شرف تخصیص خطاب انجانب شرف شد چنانچه اگر مستند بجاوت
 خصوصی بود مخاطبه و اگر اعیاناً بظواهر انان محفل ولایت منزل جلالی افتاد و مکاتبات
 کرامت مخصوص می شد حتی و خلعت عیال ان کل ما طهر من علوم و اسرار دامت برکات
 لاسیما من باب النصوص فاطمه الالاجل الوبه الضعیف و فی مخاطبه انشاء السلام
 زیرا که اکثری از آن قبیل که غیری در خطاب ان باین بنده سهمی و شریکی نیست و در بعضی
 که بظاهر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بحکم بتی تازی که در بعضی نوازشها باین کار
 مرحمت گشته که سه دانی و ان مخاطبت الف مخاطبت فانت الذی اغنی و انت
 التماطبت و در حقیقت باین مخصوص گردیده و کتاب حجه الالبانه که از عمده تصانیف
 انجانب در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کمترین فدیایان است بستره
 احوار از آن کلمات معجزات کرامت نمود پس بعضی را از آنها که کتب و رسائل
 مرتب بودند از مودات استیجاب نموده مبسوط ساخت و چون بشارت قبض خیر کثیر
 شرف شد سبقتاً بقایان ان را از انجانب حل نموده در سطر تحریر کشیده

و تدوین نموده بتقریر فیکثیر موسوم گردانید و باره را که در ضمن رقعات و مکاتیب
 علی انفارقی شرف صدق یافته بودند مدون ساخته رسایل مستطله گردانید و قدر
 که در ضلال مجالس از زبان الهام بیان استماع نموده بود بحسب فهم خویش بقید کتابت
 قلم آورده پس ساخته درین رساله ثبت نمود باز هم رسایل نقوش را در یک جلد
 جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجا نهایت منبسط خاطر گشته با هزار
 نکته باین کلمات نوازش یافت از غایت نبه نوازی این خاک را بر پشت
 ایثار بخشیدند که بنام منکم بدو الیم بعد و ملک الکلمه کتم ارحی بها و اهلها و حق الرب
 المجدود و بنابر خصوصیت و محرمیت اسرار و اطلع بر معارف خاصه فدوی خود را بی
 ملقب نمودند و باین که امت سرفرازی کونین بخشیده باین شو خطاب نمودند
 لک یا عیایا عهد مودعه ینموا و لا تقنی و لا تغیر و دیگر ازین عظیمه الهیه است که حج است
 محم خود و زیارت حبیب مکرم خویش بر کباب سعادت حضرت ایشان و حضرت
 قبله گاه میسر گردد در آن سفر مبارک که سنه یکبار و یکصد و چهل و سیم اتفاق افتاد
 به گونه اقتراب از آنجا مشرف گردانید چنانچه در خواب و بیداری از قدما بی
 مبارک مدایمی نمود و در بی منازل بر مرکب خاص مدلیف آنجا می بود و در جمع
 مناسک هر دو حج برکات فیض اشتاب و در عرفات بمکان خاص حضرت رشت
 علی صاحبها افضل الصلوات و اهل التسلیمات قیام بجانب حضرت ایشان میرآید
 و در دعای مخصوصه مستجابات پائین گشت و در عمرای که در نیای رمضان ادا
 نمودند ملازم خدمت عالی می بود و در اعتکاف عشره اخیره رمضان المبارک
 در مسجد البیت الحرام هم در محراب حضرت و در مجلس مجامع نبویه صاحبها من

الصلوات اقصاها ومن التلیات املها همیشه بخت انجذاب باریاب بعض
 احوال و داردات خاصه ان مقام کرامت ایام حضرت ایشان معاین و مشاهد
 و بشرف الملاء براسرار مفاضة از جناب ختمه برایشان مشرف و در همه معارف
 حسی مستند سعادت خطاب بلکه رساله فیوض الحریین با تامل این عبید ضعیف
 مولف گردید و سعادت تنقیض ان این خاک رستوخشت و بعد سلوک جدید
 حضرت ایشان بطریق اولی از موع کرمه حضرت قائم الرسل صلوات الله وسلامه
 علیه اول کسی که بشرف بعیت انجذاب مشرف شد این بنده است و بنده بقیه ثانیه
 و این بعیت در شب قدر فی الثلث الاخر در محراب کعبه تحت میزاب الرقة بود و فالجده
 عیا و در رزاة حضرت ایشان صحیح بخاری و داریمی و دیگر کتب را که بر قدده المحدثین
 شیخ ابی طاهر گردی مدنی بود بشرف سماع مشرف شد و در اجازه روایت ان طفلی
 طفلی ایشان و چون بعد مراجعت ازان مؤکرات اثر حضرت ایشان در واقعه نجف
 حضرت قائم الرسل صلی الله علیه و سلم بعیت نمودند و از انجذاب با فاضله نسبت خاصه
 ضمیمه قنار شده اند اول شیخی که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت نسبت حضرت
 ایشان بان حیثیت شرف بعیت حاصل نمود این موجودیت نهاد و ملک بقیه ثانیه
 و این عبید ضعیف آنچه ذخیره شرف و سعادت در هر دو جهان بی دارد همین بعیتگاه است
 است و پس و الحمد لله عیا و ذلک همه اکثر اهلایا مبارکافیه و دیگر از علایای فحیم الهیه است
 که در اعتکافات اربعین حضرت ایشان قریب هفت کرة طفلی انجذاب شد و در
 ایام فیوض نظام شب و روز مجاور خلوة خاص گشت و در اوقات مخصوصه در صلوات
 خاصه باریافت و بشرف همیشه بر سر و الوزیری که با نهادات کرامت لیات

اختصاص

مفود است اختصاص میر آمو با لکاس ان بی علوم و دقائق تقاین که فوق از
 این فدیست بودند باین بنده ردی نمودند و آنها را حسب الامر العالی در رساله در
 الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم دلی الانعام و رساله کشف الاحجاب عن رموز
 فاکه الکتاب جمع سافت و تاویل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در مبنی به
 خاک رفرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
 استماع غنی نمایی متحقق گشت و بسیاری از احوال شکوفه حضرت مشاهده نمود و بحسب
 حوصله تون بانه دست داد و به بشارت بهار عظیم خیال بشارت معاوی که افراد او را
 بان مفودند لاجب الاستحقاق بل محض الاقنانه مضمون کردید و بطیف الاحباب بی برکت
 لیالی قدری از حراز نمود با جمله حکایات اعکافات مفصلا از قسم اول این رساله
 می توان حجت دیگر از عطیات ربانیه بشارت الاحباب اند و در مبارک حضرت که علی
 التوایی و التواتر محض رحمت اثنائیه بر این خاک را بند دل اند باری از قلم منع الطاف
 و کرم که شرف صدور یافته که دالیدی نبی به بی لانت احب و افضل و اوقع فی القلب
 فلعلک لا تعلم بده الدقیقه لوان غصت غما و لولاک ما کان فکان کاتب الدیاد و قتی
 باین عنوان عنایت فرموده سر از اساخته کم روزی می گذرد که یاد ایشان بدل
 نمی گذرد نه آن یاد که فیض بیکالکان یا شنایان یا افوان یا امثال ایشان باشد
 بل ذراتی منفه و جزیه و یکبار باین عبارت نوارش فرموده مضمون کونین گردانید
 که فقیر نسبت ایشان همان منی در خود می باید که شاکفته تشغل المهمات من
 جراتهم و صابنی یا علولا متقل و در مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر کاتب
 برادر عزیز میان محمد عاشق دیده می شود قره عینی دیگر حاصل می شود لطایف اکانه ایشان

والرحمن والرحيم ثم لو كنت صفيحة افرقي قد كتبت فيها اسما النبي صيا الله عليه وسلم
وانريد مني اقرار بالاصحاب اسمهم والاشارة اليه فوارث منها اسمين السيد وابو
فاطمة فما شئت متى فطنت انه سيكون له شان وسنبال نصيبا من التمكن باسم
الله تعالى واسمانيه للمصطفى صلى الله عليه وسلم وفيه في سر تخصيص السيد والي فاطمة
وله اعلم ان الدعوة الي الله كلمة باقية في عقبه وعليه خالده بالذلة في ذرية وقد جرى علي
سائر بني يوم ولا رشك انه ليس جاريها على ان يحكم العادة بل هو مجري من حيث لا
يها البت في مخاطبة والي وان فاطمة الفت فاطمة فانت الذي اعني وانت
المخاطبة وهو محمد الله عليه وسلم ودعا علي وحافظ اسراوي وما طور كتي بل هو كان ابا
علي تويده كثير منها والمباشرة لتيقن والحق ان علوي يتيقن في الناس من جهة والله
اعلم فاهممت ان ابث في الناس خبره ولا ادع سره مكنونا ولا اذوره فالسيرة والله
صوفية الناس اجانة ولما تيقن كما البتة سبدي الوالد الناس اجارة وانا تيقن
كما البتة الشيخ ابو طاهر المدني وفتحها محمد الله مستوعبة لجميع طرق الاولياء والشا الله
تعالى واخبرت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني اولم يسمعها وانه محمد الله من علم
في ذلك الاجتهاد في كورنيق وراسته الاعتماد وان يتصرف في المريد ان الساكن وان
يرس الحديث والتفسير والفقه وسائر علوم الدين مما اخذني اوشا ركني في اخذ من
مشايخ الحرمين المحرمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبيع الناس ويليهم الخوف
الصوفية واخبرت له روايتي جميع باصفاة من العلوم المتوقفة ما دروسيا وبولا كثير اولم تقم
واخبرت بذلك لكل من قام بنشر علمي من ذرية طبقة وبعد طبقة وقد وديت نصاليين
من اصحابه ودرسيه من الدوم امانتي عند الله لرجوان يحفظ الله امانتي وتجاهد تربي

الطهر

غلامی را بیک هم الجاده الملیه التیه است و بحق هم القارعه القویه الصغیه
 و فیه هم لثنه وین النی صیا الله علیه وسلم و دایه مدیه ویدی هم اهل القرآن طبعه
 بعد طبعه بعونه و غایتیه انه قریب محیب و هذا ما جری به اللسان و ترک به الابدان من
 ان تراخیا الحمد کور کان الله تعالی روله و را از کک عندی منزله و فی قلبی مکانه و فی
 حقه بشارت و الی ما عنده اشارت لانه رکبا الا فهام ولا یحیط بجوانبها الکلام فاعلم
 یکون مخونج اکثر و التوفیه بنی من البحر الکبیره و ویر بعد کک فله اقول لانه کسر سان النطق
 عنه اخر س: و الله له اولاد و افراد طاهر و با طاهر و بعد و ماه حضرت قبل کما بی تجدید
 الباس غرقه فیه فیه به نبی اجازه ارشاد و اراده حصول استقامت طاهر و باطن
 بر بلند کونین ساخته و دران میان در محضر عظیم الله اس کلمه کبیه و محبة محبتی
 و رضاه رضای مکرر کرامت بخشیدند و از بتقریرات متنوعه اظهار فرمودند و در رد و
 از الباک ایام غرقه خرقه تبرک که از عطایای عارف بزرگوار حضرت شیخ نظام نارونی
 جدا مجد اعلی این بنده شیخ ابو الفتح قدس سره را بود و من کار آمد کار انرا بی پوشیدند باین عاجز
 پوشانیدند و در همان ایام بمالونه تمام بد بس شکوة بحضور پوز خود امر فرمودند و اران یاز در بر و از
 غالباً بلفظ سجاده نشین اسلاف کرام با استحقاق تمام انجا بخشیدند و به بشارت عظیمه که هست
 از الطهر این نفس ناظر را بمنزل ذکر خود ساخته اند و خود این نفس را بمنزل وجودنا سوتی خودی
 دانند سر این خاک را با با وج عزت رسانند باید دانست که چون آفتاب ذره را سایه
 در حقیقت خود را ستود است و توصیف نور و ضیاء خویش لب کشته و از معلوم است
 که ذره را خود خودی نیست پس نمودن کجا آرد پس ای که ناظر در این مقاله در عطیاتی حقیه
 و گمان هیچ کمالی بر این عاجز نمند که دیر ابر کساد بازاری نیست و درای ناکس قدری

واقباری نرسه من همان عاشق پاری که هستم مہتمم باجلہ فرود می کوئید و خود می شنوند از ما
و شما بماند بر سافہ انور و مہم پی البشارۃ الموعودۃ کتابتہا نرجو من فضل اللہ تعالی رجا و را
موکداً محققاً ان یجمع نبیاً و نبیکم فی مکتوب صدق عند یلیک مقصد رحمت و ایضا حیث

یكون اعلى الجهات لقصور الشمس واسفلها مثل السراب

منفوض جیبی فی ذلک البحر البشاش ثم نرفع رؤسنا بعد النوض

وہناک نحن ولا روضنا بل یكون کل ذلک

لا بد بالبد فی الدمن الدالی اللد و

الماشال نضرہا الناس و ما

یقلعہا الا الماحلون

والحد تعالی

اولا و آخر

وطاہر

وفا

وفا

بتمام رسید و انعام انعامیہ کتاب قول جلی و اسرار الخفی بروز جمعہ تیغ لبست و پنجم ماہ شعبان

۱۲۴۶ ہجری مطابق دوازہم ماہ اگست ۱۸۱۳ عیسوی و قایم این کتاب

سہوی یا غلیی باشد چشم پوشی خودہ کند لک غفور باشند و کاتب ماہ

الان مرکب من الخطا و النسیان

الشیخ یامرزین بر سر

اِقْتِسامیہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا عَلٰیْنَا اَنْعَمَ، وَعَلَمَنَا مَا لَمْ نَعْلَمْ وَالشُّكْرُ لَهُ عَلٰی
 مَا اَلٰهُمَّ وَوَقَفْنَا لِلْسَّبِيلِ الْاَقْوَمِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی جَنِّبِهِ
 الْمُصْطَفٰی وَصَفِیَّتِهِ الْمُجْتَبٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاَزْوَاجِهِ
 وَذُرِّیَّتِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ عَلٰی
 مَعَهُمْ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ
 زیرِ نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا
 کال صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ خریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں
 محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثارِ الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ
 کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو
 فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے
 کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہ و نعم احسانہ کو منظور تھا کہ
 یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک نسخہ اسی
 سال پُرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضرات قلندر یہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجادہ نشین جناب
 عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین و ناصر
 اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر
 صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیز گرامی مولوی حافظ تقی انور
 علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم
 کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ
 عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت و محبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ
 لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔
 مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوف کے اسرار
 و معارف دفیوض و مکشوقات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے
 نئے سلسلہ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور
 بے مثال ہے۔ جو شخص حضرات مشائخ کی عبارات و تعبیرات سے واقف
 نہیں ہے وہ اس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ
 ولی اللہ کے کلام کو برا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظ ضیاء رحمۃ اللہ فرمائیں۔
 جو بشنوی سخن اہل دل ملو کہ خطا است سخن شناس نہئی دلبر خطا میں جا است
 اور جو اصحاب قلوب کے استعارات و مکالمات سے واقف ہے وہ
 آپ کی جلالت قدر اور علو منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ
 نے کہا ہے۔

دل سرا پرده محبت اوست	دیدہ آئینہ دار طلعت اوست
دور مجنوں گزشت نوبت اوست	ہر کسے بنجر و ز نوبت اوست
گر من آلودہ دامنم چه عجب	ہمہ عالم گواہ عصمت اوست

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک
نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار
جناب میادیت پناہ والامرتبت سید محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو در
واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے
صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دو شنبہ ۲۲ خوال ۱۳۹۹ھ
مطابق ۵ جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس
گرمی میں کا کوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت انیس کا یہ شعر یاد دلادیا۔
خیال خاطر احباب چاہیے ہمدم انیس ٹھیس نہ لگ جائے آبلگیوں کو
قلندر صاحب کو پروردگار جل شانہ وعم احسانہ اجر کثیر عنایت فرمائے۔ اَلدَّالُّ
عَلَى الْخَيْرِ كَهَآءِ عَلِيٍّ کے بموجب آپ اس کار خیر میں از اول تا آخر شریک ہیں۔
اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اب اس عکسی
طباعت کی عاجز نے درج ذیل تاریخ کہی ہے۔

بمحدثہ کہ القول الجلی را کتابت "یاعنٹ لطف و عنایت" ۱۳۲۹
زلطف حق تعالیٰ زید بنگر "چراغ رہ" شدہ سال طباعت ۱۳۰۹
حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کے مسلک تصوف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی
چراغ راہ ہدایت ہے۔ وَفَّقَنَا اللَّهُ لِمَنْ رَضَا تَوَكَّلُوا۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے
کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رحمتہ اللہ ورَضِیَ عَنْہُ نے اس کتاب کو
تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ
کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مرثی، اس قسم میں آپ کے کمالات،
مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعہ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے فیسی اور قرابتی تعلق ہے۔ اس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" بیٹن میں موجود ہے۔ قسم دوم صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللہم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً فقط۔

اللہم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

مہر

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دوم اور سوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہو سکتی ہے۔ سو اس سال پہلے اس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردہ حفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ نے ساحت صدر میں پانچ اُن لطائف عالم امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلیٰ مزکی ہو کر اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں ملک کو مقام فتائیت تک پہنچاتے ہیں سالک حضرت مبعودیت صرقد اور حضرت اطلاق میں فتائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرہ ذرہ کہتا ہے۔

نے از توحیات جادواں می خواہم نے عیش و تنعم جہاں می خواہم
نے کام دل دراحت جاں می خواہم ہر چیز رضائے کست آن می خواہم
حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحت صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق اَلْمَدْبُورَاتِ اَمْرًا سے ہے۔ یہ لطائف تعالٰہ ہیں۔ آپ نے اِن لطائف کے اسرار و رقائق کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جدِ النجد حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب ”ہدایۃ الطالبین“ میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا طہر و سالک پر ہونا ہے سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہیے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگے ایست ہر چہ برے می رسی برے میرایست حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائفِ فقار کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو بڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درجِ ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۴ شوال ۱۱۱۲ھ وفات شنبہ ۳ محرم ۱۱۸۶ھ

قطب دیں احمد ولی اللہ شاہ بورے شک جبر اکمل، دیں پناہ

پاک باطن، صاحب کشفِ صحیح راست بازونیک دل بے اشتباہ

سالِ میلادش ”ہمایوں بخت“ بُور ذاتِ پاکش بہرِ عالم گشت ماہ ۱۱۱۴

زید بشنوائیں صدائے ہاتھی روضہ اقدس شدہ آرام گاہ ۱۱۱۴

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سرائےِ فخر ہے۔ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَأَقَاصِي عِلْمِنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَأَسْرَارِهِمْ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا نَحْبُوْهُ وَتَرَضَّاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِنْ اَوَّلَانَا۔

چشمِ دارم کز گنتہ پاکم کنتی پیش ازاں کا ندر لحدِ عالم کنتی

اندر ان دم کز بدنِ جانم بری از جہاں با نورِ ایمانم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ اِلَّا تَجَادِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ

ترکمان دروازہ دہلی ۶

جمعہ ۲۷ ارذی الحجہ ۱۴۰۹ھ

۳۱ جولائی ۱۹۸۹ء

خوشہ خبری

ادارہ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کرا رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیش نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوا رہا ہے۔

مقدمہ

از کلک گہر ریز عالم اجل فاضل اکل قاموس علوم و اسرار مجمع انفسا
والمکام قدوة الاصاغر والا کا بریا و کار علمائے سلف صالحین محقق العصر
حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی دہلوی المصداق ستر لابیہ نبیرہ
امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی سہروردی بسط اللہ تعالیٰ ظلال راحۃ علی
رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمن الرحیم
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ تَوَكَّلْتُ الْفَلَّاحِينَ الْفَصْلًا
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَشَفِيعِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ
ولادت: طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۳ شوال ۱۱۳۳ھ
(۲۱ فروری ۱۷۰۳ء)

وفات: ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ محرم ۱۱۷۶ھ (۳۱ اگست)
آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق
حسن خاں نے کتاب ابجد العلوم کے صفحہ ۹۱۳ میں لکھا ہے۔

انترجمہ میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب اتحاف النبلاء میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحییٰ البکری البیسی الترمذی مرحوم نے اپنی کتاب الیاف الخبثی میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انھوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح و بسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم و فضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصار کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خانقاہ" میں ۱۶ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر منظر بقا نے "اصول فقہ و شاہ ولی اللہ" میں ۱۰ کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مؤلف "اعلام المدی" یعنی "تذکرہ حضرت شاہ علم اللہ راکے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہر صحبت ایشان دو بہ استعار کشیدہ تصنیفات آن حضرت قریب بہ قود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجتہ اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفا عن خلاۃ الخلفاء و ترجمہ قرآن کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد و نو جز کلاں بہ حجم خود ہو و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطاف القدس و جمعات

فیوض الحرمین و انفاس العارفین وغیرہم کہ نشان از صحبت و برکتِ محدث
می دہند، می باید کہ عزیمت بر این آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ رائج نمایند
یہ مکتوب حیدرآباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۲۰ از ماہ گشت
۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے ادجھل ہو چکی
ہے۔ آپ کی تصنیفات نوے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں
ہیں، تفسیر، اصول، فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ الباقیہ، اسرار
فقہ، منصور از الہ الخفاء اور ترجمہ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسی
نوے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں
ہیں جیسے لطائف القدس، بہتات، فیوض الحرمین، انفاس العارفین
اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکتِ خدمت کا پتہ دیتی
ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کر لیں کہ سب کو لکھوا کر رائج کریں۔
مولانا بکراتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں کفریہ
کا عنوان دیکر در دا نگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کیا بی
اور نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوطِ دہلی سے پہلے ہی شروع
ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے
علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب
کے مصنفات کو نایاب کر کے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو
شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب
کے نام سے کی گئی۔ آپ نے ابلاغ المبین، تحفۃ الموحدین،
اشارہ مستمرہ، قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادۃ بحین مع الجنۃ افعالیہ فی مناقب المعادیہ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہو اور لکھا ہو کہ ممکن رسائل و کتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جاوے جاوے بہیم و نہضت اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے: یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کو ام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

انوس صدافوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل شیخ میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ۔ اودست ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔ مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت والجماعت کے نظریات سے تضاد نظریات اور وہ تشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں جن کو یہ حضرات تمسک یا لکتاب والسنۃ کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب توحید کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے اخاف کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہی کہ کتاب التوحید محمد بن عبد الوہاب نجدی کی کتاب ہو، اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویت الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں کتاب التوحید کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کل شی

یہ رجحان اپنی اصل کا ظہور ہوا۔ یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔
مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب انفاس العارفین نے تقدیم
کے صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیلئے کہ صرف جعلی کتابیں
ہی نہیں بلکہ احکامات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی
تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جاسکتی ہے جو ان کی ساری تعلیمات میں
ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالانکہ شاہ صاحب کے
دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی اور تحریف کرنے والوں
کی یہ عبارت لکھی ہے،

(نعموز باد) کل من ذهب الی بلدۃ الجبیر اذ الی قبر سالار مسعود
او ماضاھا ہا لاجل حاجۃ یطلبھا فانہ اثقرا عما کثر
من القتل والزنا اکیس مثله الا مثل من کان یعبدا الممنوعا
او مثل من کان یداعوا اللات والعزی (تفہیمات الہدیہ مطبوعہ
حیدرآباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۴۹ ج ۲)

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر الجبیر یا سالار مسعود کی قبر کو
دہرائیج جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا جو
قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہو
جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عزیٰ کو پکارتا ہے
عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا بلانے
والا شریعت منظرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں
کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرض قطعی کے ثواب سے یا حرام قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور ہینچ شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب و فاء الوفا بالخبار دار المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۱۴ میں لکھا ہر مردان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہ الصلاۃ والرحمۃ پر اپنے خساروں کو رکھے دیکھا مردان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے۔ اس مبارک حدیث کے سننے والے اور قبر مطہر پر اپنا خسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت ابوالیوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ ۱۵

۱۵ یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔
حدیثنا عبد اللہ بن حنفیہ عن ابی حذیفہ عن عبد الملک بن عمر و حدیثنا
کثیر بن زید عن داود بن ابی صالح قال اقبل مروان یوماً فوجد
رجلاً واضعاً وجہہ علی القبر فقال ائتدری ما تضع فاقبل علیہ
فاذا هو ابوایوب فقال نعم حیئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
(ابن ماجہ کے متن میں)